

در آسمان معرفت

تذکرہ اوحیدی از عالمان ربانی

بہ بیان و بیان

حضرت علامہ حسن حسن زادہ اعظمی

عنوان کتاب: در آسمان معرفت : تذکره اوحدي از عالمان رباني

پدیدآور[ان]: حسن زاده آملی، حسن

نام ناشر: تشیع

جلد[ها]: 1

نام و نام خانوادگی کاربر: شهاب شیرزهی

منبع: noorlib.ir کتابخانه دیجیتال نور

تاریخ دانلود: 1402/6/22

تعداد صفحات دانلود شده: 486

در آسمان معرفت

تذکرہ اوحیدی از عالمان ربانی

بہ بیان و بیان
حضرت علامہ حسن حسن زادہ آملی

انشارات تشیع

چاپ اول: فروردین ۱۳۷۵
چاپ دوم: با فهرستهای راهنما تیر ۱۳۷۵



نام کتاب: در آسمان معرفت (تذکره اوحیدی از عالمان ربانی)
مؤلف: حضرت آیه الله علامه حسن حسن زاده آملی
گردآوری و تنظیم: محمد بدیعی
ناشر: انتشارات تشیع
چاپ دوم: تیرماه ۱۳۷۵
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: چاپخانه سپهر

حق چاپ محفوظ و مخصوص انتشارات تشیع
آدرس: قم - خیابان ۴۵ متری صدوقی، کوچه ۴۰، پلاک ۵
تلفن: ۳۲۸۴۲

فهرست مطالب

۱- استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی

(۹۸-۱۳)

۲۸	شکل قطاع سطحی	۱۷	آثار هر کس نمودار دارایی او
۲۹	نقل رؤیا و کلام آیه الله آملی	۱۷	تفسیر قرآن با قرآن و بیان مثانی
۳۰	رساله محاکمات علامه طباطبائی	۱۹	تاریخ اتمام المیزان و توصیه به طلاب
۳۴	سید احمد کربلایی استاد و شاگرد قاضی	۲۰	آیه الله بادکوبه‌ای استاد علامه طباطبائی
۳۵	رساله علی و الفلسفة الالهیه	۲۱	شرح حکمت الاشراق قطب شیرازی
۳۵	سخنی چند پیرامون امیرالمؤمنین (ع)	۲۱	تحصیلات ریاضی
۳۸	فلسفه الهی و دین الهی	۲۲	مسأله ریاضی در تثلیث زاویه
۳۹	سلسله مشایخ سیر و سلوک علامه	۲۳	تدریس علم هیأت در حوزه علمیه قم
۴۰	واقعه سید علی شوشتری و ملاقلی جولا	۲۳	نصب دائره هندی
۴۱	الانسان قبل الدنيا وفي الدنيا و بعد الدنيا	۲۳	ترک تبریز و اقامت در قم
۴۲	هدف سفرای الهی تعلم و تأدیب بشر	۲۵	آیه الله قاضی استاد بزرگ علامه
۴۳	آثار عمده قلمی علامه طباطبائی	۲۶	میرزای شیرازی و میرزا حسین قاضی
۴۶	رابطه انسان و عرفان از دید علامه	۲۷	محاسبه حروف مشدده و دوائر اباجد
۴۸	قرآن و روایات بالاترین دستور العمل	۲۸	درجات بهشت و آیات قرآن

جایگاه علامه طباطبایی در عرفان عملی ۴۹	مصائب حکمای الهی ۷۱
عارف صور ملکات اشخاص را می بیند ۵۱	تفسیر قرآن به قرآن سیره ائمه (ع) ۷۶
اساتید عرفان نظری علامه طباطبایی ۵۵	تأویل احادیث از دیدگاه علامه ۷۷
رابطه عرفان با قرآن و حکمت از نظر علامه ۵۶	پروازها دو بال عرفان نظری و عملی ۷۹
مشایخ علامه در معقول و منقول ۵۷	آثار و مراتب فقهی علامه طباطبایی ۸۰
مصاحبه پیرامون ابعاد شخصیت علامه ۵۹	آیه الله الهی طباطبایی، برادر علامه ۸۶
یافتن حقایق بوسیله سیر و سلوک ۶۰	غزلی در رثای استاد الهی طباطبایی ۸۸
فیلسوف واقعی کیست؟ ۶۱	فناي در ولایت ۹۰
غواص اقیانوس معارف و علوم اسلامی ۶۴	سروده‌ای در رثای علامه طباطبایی ۹۳
گردنه معرفت نفس ۶۸	نوشته لوح تربت علامه طباطبایی ۹۷

۲- عارف ربانی آیه الله حاج میرزا جواد ملکی تبریزی

(۱۳۰-۹۹)

عظمت مقام و عروج روحی ۱۰۱	حکایت «ناشناس» ۱۱۵
حال و همت ۱۰۲	تألیفات میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ۱۱۷
خانواده میرزا جواد آقا ملکی ۱۰۳	شاگردان و اصحاب خاص ۱۱۸
مدارج علمی و سیر و سلوک ۱۰۴	نظر صاحبان تراجم ۱۲۰
سخنان علامه طباطبایی در باره ایشان ۱۰۵	دو مکاشفه در باره میرزا جواد ملکی ۱۲۳
یک دستورالعمل عرفانی ۱۰۷	کیفیت تمثلات و مکاشفات سالک ۱۲۵
توضیح چند نکته در باره دستورالعمل ۱۱۰	باید کفش آنها را جفت کنی تا... ۱۲۷
مهاجرت به قم بدنبال مشروطیت ۱۱۱	پیامی به حوزه‌های علمیه ۱۲۸
آشنایی من با آن جناب ۱۱۲	سلسله مشایخ سیر و سلوک عرفانی ۱۲۸
کلماتی از سید حسین فاطمی قمی ۱۱۳	لوح قبر میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ۱۲۹

۳- علامه ذوالفنون حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

(۱۳۱-۱۷۵)

خاندان و تولد ۱۳۳	علامه شعرانی بر مسند تدریس ۱۳۴
برخی از اساتید ۱۳۳	تألیفات در موضوعات گوناگون ۱۳۵

۱۶۱	آخرین آیه‌ای که نازل شد	۱۳۸	خصایص اخلاقی و عملی
۱۶۱	نظر شعرانی در باره جزیره خضرا	۱۴۰	گزیده وصیت مرحوم شعرانی
	رساله نهج‌الولایه عصاره افادات اساتید	۱۴۶	روش شناختی علامه شعرانی
۱۶۳	بزرگ	۱۴۷	شاخصه‌های علمی
۱۶۴	معجزات قولی سفرای الهی	۱۵۱	نظر شعرانی در عرفان و حکمت
	ترجمه کشف المراد و تعلیقات اسرار	۱۵۳	احتیاج به استاد عارف در تهذیب نفس
۱۶۶	الحکم	۱۵۴	جلوه‌هایی از حیات علمی شعرانی
۱۶۸	ائمہ (ع) تقیہ نمی‌کردند	۱۵۵	تفسیر امام حسن عسکری (ع)
۱۶۹	ملا صدرا لطف الهی	۱۵۶	نزول دفعی و تدریجی قرآن
۱۷۰	نظر شعرانی در باره حکومت پهلوی		بحثی در باره لیلۃ القدر و رابطه آن با
۱۷۰	آشنایی با علامه شعرانی	۱۵۶	حضرت فاطمه (س)
۱۷۱	شیخ بهائی عصر	۱۵۸	ارتباط سور بر اساس قرآن انزالی
۱۷۲	علامه شعرانی شاعری توانا		تحریف ناپذیری قرآن از دید علامه
۱۷۴	برخی از ویژگی‌های دیگر	۱۵۹	شعرانی

۴ - آخوند ملا محمد آملی

(۱۷۷-۱۹۹)

۱۸۹	پیدایش آتش فتنه و بدعت	۱۷۹	تقاضای شرح حال دو عالم بزرگ
	مبارزه اهل حق با بدعتها و موضعگیری	۱۸۴	ترجمه شرح حال خود نوشت
۱۹۰	مخالقان	۱۸۴	تاریخ تولد و والدین
۱۹۰	تبعید به دیار غربت	۱۸۵	هجرت برای طلب علوم عقلی و نقلی
۱۹۱	بازگشت به وطن و وفات	۱۸۶	در فضیلت علم و دانش
	توضیح برخی مطالب از علامه حسن زاده	۱۸۷	چه عالمی امانتدار پیامبران است
۱۹۱	آملی	۱۸۸	گذراندن عمر و شکوه از زمانه

۵ - آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی

(۲۰۱-۲۲۲)

۲۰۳	تحصیلات منقول و معقول	۲۰۳	تولد و ورود به مکتب خانه
-----	-----------------------	-----	--------------------------

۲۰۹	ارتحال وی	۲۰۵	آشوب در تهران و دستگیری علما
	مهاجرت به نجف جهت تکمیل مراتب علمی	۲۰۵	مصلوب شدن شیخ فضل الله نوری
۲۱۰			انعکاس اعدام شیخ فضل الله نوری و تبعید پدرم
۲۱۱	در جستجوی عارف کامل	۲۰۶	
۲۱۳	اخذ اجازات روات از اساتید عظام		شوق ادامه تحصیل با وجود محن و فتن زمانه
	توضیح برخی مطالب از علامه حسن زاده	۲۰۸	
۲۱۷	آملی		شیوع قحطی و مراجعت پدر از تبعید و

۶- علامه میرزا مهدی الهی قمشه‌ای

(۲۲۳-۲۷۵)

۲۴۲	دلسوزی برای حسودا	۲۲۵	اجداد و شجره نامه
۲۴۵	زاهد و معرض حقیقی از متاع دنیا	۲۲۶	خواب پدر بزرگ در مورد تولد
۲۴۷	بوسه بر پای استاد	۲۲۷	ورود به مکتب در پنج سالگی
	خواندن نهج البلاغه در خدمت امیر	۲۲۷	هجرت به اصفهان و سپس خراسان
۲۴۸	المؤمنین (ع)	۲۲۸	دوران سخت طلبگی
۲۴۹	عرض ادب به ساحت استاد		دیدن رویای شهید مدرس و مهاجرت به تهران
۲۵۲	آشنایی با علامه الهی قمشه‌ای	۲۲۹	
۲۵۵	آقا بزرگ حکیم بزرگترین استاد	۲۳۰	دستگیری توسط عمال رضاخان
۲۵۶	اساتید دیگر الهی قمشه‌ای	۲۳۱	استادی دانشگاه و اخذ درجه دکترا
	سر کشیدن جام صبح دمیده در صبح	۲۳۱	تألیفات و آثار علمی
۲۶۰	سعادت	۲۳۳	قناعت در زندگی
۲۶۱	تقریظ علامه قمشه‌ای بر دیوان اشعار	۲۳۳	کراماتی از استاد الهی قمشه‌ای
۲۶۴	صورت و سیرت و سریرت استاد	۲۳۴	بی‌اعتنائی به مقامات و مناصب دنیوی
۲۶۸	سروده‌ای عارفانه از الهی قمشه‌ای	۲۳۶	تاریخ وفات و رؤیای برادر
۲۶۹	برخی از افادات	۲۳۸	ادراک محضر اساتید بزرگ
۲۷۳	قرنها باید تا کودکی گردد الهی قمشه‌ای	۲۳۹	طبع لطیف و طلاق بیان

۷- آیه الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی

(۲۷۷-۳۰۴)

۲۷۹	تولد در بیت علم و تقوا	۲۹۱	رنگ پذیری اخلاق شاگرد از استاد
۲۸۰	استادان بزرگ علامه قزوینی	۲۹۴	خدای غیر متناهی، قرآن غیر متناهی
۲۸۲	آثار و تألیفات		فهم حقایق قرآن و درک مقامات عالی
	سخنرانی در سمینار بزرگداشت علامه	۲۹۵	انسان کامل
۲۸۴	رفیعی قزوینی	۲۹۷	عدم توقف تکامل نفس ناطقه انسان
۲۸۶	آشنایی من با علامه رفیعی قزوینی	۲۹۹	از وحدت صنع تا وحدت صانع
۲۸۸	رفتار علامه قزوینی با شاگردش	۳۰۰	یادی از شهید آیه الله مطهری

۸- علامه مولا محمد مهدی نراقی

(۳۰۵-۳۲۸)

۳۰۸	دو عالم بزرگ ناشناخته	۳۲۱	عالمی ذوالفنون در ابعاد گوناگون علوم اسلامی
۳۰۹	نظرات صاحبان تراجم		
۳۱۲	استادان	۳۲۲	ذکر برخی از افادات علامه نراقی
۳۱۳	ملا مهدی نراقی ثانی	۳۲۲	رب ابرار، ساقی شراب طهور
۳۱۴	مصنفات گرانقدر	۳۲۴	تجرد نفس ناطقه انسان
۳۱۷	تحریر اکرثا و ذوسیوس	۳۲۵	نظر برخی از حکما در باره تجرد نفس
۳۱۹	فراگیری زبان و خط عبری	۳۲۷	ان العمل نفس الجزاء

۹- حکیم متأله سید ابوالحسن جلوه

(۳۲۹-۳۵۳)

۳۳۱	خانندان جلوه	۳۳۵	حکیم جلوه و ناصرالدین شاه
۳۳۲	هجرت به انگیزه تحصیلات	۳۳۶	ملاقات با سید جمال الدین اسد آبادی
۳۳۳	بر کرسی تدریس	۳۳۷	برخی از شاگردان
۳۳۴	سیما و مشرب حکیم جلوه	۳۳۸	غروب خورشید

۳۴۳	مصدق بارز عارف و زاهد و عابد	۳۳۸	اهم آثار علمی
۳۴۶	قرآن «مأدبة الله»		سخنرانی در سمینار بزرگداشت و یادواره
۳۴۹	حکیم جلوه در ملکوت آسمانها	۳۳۹	حکیم جلوه
۳۴۹	مقام عارف بالله در قیامت	۳۴۱	تلامذ حکیم با یک واسطه
۳۵۱	موحد، عارف به توحید صمدی	۳۴۲	آزادگی و بی‌اعتنایی به دنیا

۱- علامه محمد حسین فاضل تونی

(۳۵۵-۳۷۴)

۳۶۵	آثار علمی	۳۵۷	فقدان پدر در آغاز تحصیل
۳۶۷	فراگیری حکمت از علامه فاضل تونی	۳۵۸	هجرت برای فراگیری علوم
۳۶۷	از زبان مبارک او	۳۵۹	تحمل ایام محنت بار اصفهان
۳۶۹	خاطره‌ای بس ناگوار		فراگیری علوم حکمت و فقه، به موازات
	وفات علامه فاضل تونی و سروده استاد	۳۶۰	یکدیگر
۳۷۱	همانی در رثای وی		عزیمت به تهران و ملازمت حکیم میرزا
۳۷۱	عمری سراسر تعلیم و تدریس و...	۳۶۲	هاشم اشکوری
۳۷۳	برخی ویژگیهای اخلاقی	۳۶۳	تدریس در حوزه و دانشگاه

۱۱- حکیم متأله حاج ملا هادی سبزواری

(۳۷۵-۴۰۲)

۳۹۰	طرح چند نقد علمی به آراء سبزواری	۳۷۸	نگارش آثاری در باره حکیم
	آیا در آثار حکیم سبزواری مطلب تأسیسی	۳۷۹	از کودکی تحت تربیت عالم سالک
۳۹۵	وجود دارد؟	۳۸۱	سخن سبزواری در باره حس مشترک
	حکیم سبزواری فقیهی بلند مرتبه و	۳۸۴	نقل یک کرامت از حکیم سبزواری
۳۹۷	صاحب آثار فقهی		آثار سبزواری حاوی معارف قرآنی و علوم
۳۹۹	تأثیر احکام تشریعیات از تکوینیات	۳۸۶	انسانی
	تضلع سبزواری در علم حروف و اوفاق و		ثابت بن قرره نخستین کاشف قوه جاذبه
۴۰۲	اعداد	۳۸۸	زمین

۱۲ - استاد علامه حسن حسن زاده آملی

(۴۴۶ - ۴۰۳)

۴۰۵	تاریخ تولد و والدین	۴۲۴	خاطره‌ای شیرین و فراموش نشدنی
۴۰۸	ورود به مکتب خانه و وفات مادر		اساتید دیگر: فاضل تونی و علیمحمد
۴۰۹	وضعیت دینی ایران در زمان رضا خان	۴۲۵	جولستانی
۴۱۰	قصیده تائیه	۴۲۶	علامه رفیعی قزوینی
۴۱۲	ورود به حوزه علمیه	۴۲۷	آقایان شیخ محمد تقی آملی و آشتیانی
۴۱۴	ازدیاد اشتعال بارقه	۴۲۸	تدریس همراه با تحصیل
۴۱۵	نخستین اساتید و اولین کتب درسی	۴۲۸	تصدیق اجتهاد و اجازه روایت
۴۱۶	تحصیل و کتب فرا گرفته شده در آمل	۴۳۰	شجره طوبه روائیه
۴۱۷	مهاجرت به تهران و ترک زادگاه	۴۳۲	تقریظ علامه شعرانی بر کتاب تکمله
	راهیابی به محضر درس علامه الهی	۴۳۵	مهاجرت از تهران به شهر مقدس قم
۴۱۷	قمشه‌ای	۴۳۷	ادراک محضر علامه طباطبائی
	راهیابی به محضر درس آیت الله		در محضر علامه محمد حسن الهی
۴۱۹	شعرانی	۴۳۷	طباطبائی و سید مهدی قاضی
	کتب، علوم و فنون فرا گرفته از استاد	۴۳۸	فهرست مصنفات و مؤلفات
۴۲۰	شعرانی	۴۳۹	آثار چاپ شده
۴۲۳	استخراج تقویم	۴۴۲	آثار چاپ نشده

فهرستهای راهنما

(۴۴۷ - ۴۸۶)

۴۴۹	فهرست آیات قرآن
۴۵۳	فهرست احادیث و ادعیه
۴۵۷	فهرست اعلام و اشخاص
۴۶۹	فهرست کتب و نشریات
۴۸۳	فهرست اماکن
۴۸۶	غلطنامه کتاب



مرکز تحقیقات کتابخانه و اطلاع‌رسانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمين

اما اسنادی علیه السلام: « مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ اللَّهُ دُعَايَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ عَظِيمًا فَقِيلَ: تَعَلَّمَ اللَّهُ وَعَمِلَ اللَّهُ وَعَلَّمَ اللَّهُ » (اصولکافی، معرب - ج ۱ - ص ۲۷۰).

ترجمه: کسی دانش آموز و بدکار بنده و برای خدا بکار آید و در ملکوت آسمانها بزرگ خوانده می شود، و گفته شود که برای خدا دانش فرا گرفت و برای خدا بکار بست و برای خدا بکار آید.

از باب معرفت آگاهند که احیای آثار و تراجم احوال بزرگان دانش و دین تاجه اندازه برای همه طبقات اجتماع از هر حیث مفید می افتد.

بیوگرافی افراد نامور جهان و تاریخ اوضاع و ازمینه آنان، و به خصوص شرح حال اولیای الهی دوران و بیان تراث علمی و صحف نوری و سیرت حسنه هر یکشان، سر مشق نفوس مستعده قابل استکمال، و موجب از یاد بصیرت و تعلیم و تربیت در مسیر ترقی و تعالی و تکامل است چنان که التجارب لقاح العقول، و بقول عارف رومی در دفتر اول مشوی:

پس سپاس او را که ما را در جهان کرد پدید از پس پیشینیان

این کتاب مستطاب بسیار که انقدر در صین و متین، ترجمان آحادی نامور از کواکب قدراول آسمان معارف، به نام « در آسمان معرفت » گرد آورده فاضل محترم آقای محمد بدیعی - وفقه الله سبحانه لم رضاته - است که در جمع و تنظیم آن، و در نسخ و ترقیم آن حقاً حسن سلیقه و جودت رویه بکار برده است.

مرجوا از فیاض علی الاطلاق این که اثری پایدار در روزگار به یادگار بماند، و ما در این گسترده فایده رساند، قوله تعالی شأنه: « إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا » ۱۳۷۵/۸ هـ





مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل اول



مرکز تحقیقات و پژوهش در علوم اسلامی

استاد علامه

سید محمد حسین طباطبائی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

استاد علامه سید محمد حسین طباطبائی

بسم الله الرحمن الرحيم

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ
وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»



وآئیناء الحکمة وفصل الخطاب

با اهدای تحیت و سلام از این کمترین خوشه چین خرمن اقبال بزرگان
حسن حسن زاده آملی، شرح زندگی سراسر سعادت بقیة الماضین و ثمال
الباقین، آیت علم و دین، مفسر کبیر، فیلسوف الهی، عارف ربّانی، فقیه
صمدانی، فخر اسلام، استاد اکبر، حضرت آیه الله العظمی علامه حاج میرزا
سید محمد حسین طباطبائی (متع الله الاسلام والمسلمین بطول بقائه الشریف) را
خواسته‌اید.

با اینکه انجام دادن چنین امر خطیر به شایستگی، از عهده این حقیر
خارج است که نه به پارسی نغز یاراست و نه به عربی مُبین توانا، باقل با قلم
شکسته در فصاحت سحبان چه تواند بنگارد؟! مع الوصف عدم امتثال را

- این نوشتار در زمان حیات علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) تحریر شده است.

مروّت ندیدم و با بضاعت مزجات، شمّه‌ای از آنچه که به سالیانی دراز در روضه رضوان محضر انس و قدس آن قدّیس قُدّوسی، و محفل درس و بحث آن معلّم ربّانی، در دفتر خاطرات ضبط کرده‌ایم و گفتنی است تقدیم می‌داریم، و بدون تصنّع و تکلف در انشاء، کلک را به رفتار ساده‌اش واگذار، و به اختیارش رهسپار می‌کنیم؛ بسم الله مَجْرِيهَا وَمُزْسِيهَا.

یک دهان خواهم به پهنای فلک تا بگویم وصف آن رشک ملک
ور دهان یابم چنین و صد چنین تنگ آید در بیان آن امین
اینقدر هم گر نگویم ای سَنَد شیشه دل از ضعیفی بشکند

در پیرامون اینگونه مردان بزرگ که فوق زمان و مکان و از نوابغ دهرند، از چندین بُعد باید سخن به میان آورد که کوتاه‌ترین آن ابعاد، بُعد زمان و مکان و شرح نحوه تعیّش و معاش آنان است و در این بُعد مادی سخن گفتن دور از شأن آن ارواح عرشی است، در این قسمت به همین گفتار حافظ شیرین سخن اکتفا می‌کنیم:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
وقتی به دأب و اقتضای اوان تحصیل، به بُوُسِ بَأْسایی دچار شدم که ترا طاقت نباشد از شنیدن، دوست دانشمندی که با وی افتخار هم حجرگی داشتم به دیدارم آمد - خدایش ببخشاید - که به تشفی‌ام آمد و شفا بخشید و نویدم داد که یارا این سختی گوارا بادت که به شهادت تذکّره‌ها، نفوس مستعدّه از تحمل ساعاتی چنین در محنت زمانه، مردان نامدار و امثال روزگار شدند. آری

نه در غنچه کامل شود پیکر گل نه در بوته ظاهر شود صورت زر
زأحداث چرخ است تهذیب مردم چو از زخم خایسک تیزی خنجر

آثار هر کس نمودار دارایی اوست

بهترین معرف آنجناب سیر و سلوک انسانی، و آثار علمی از تدریس و تألیف او است، افاضل حوزه علمیة قم که شاغل کرسی تدریس اصول معارف حقه جعفریه‌اند از تلامذه اویند، و تفسیر عظیم‌الشان «المیزان» که عالم علم را مایه فخر و مباهات است یکی از آثار نفیس قلمی و أمّ الکتاب مؤلفات او است.

تفسیر قرآن با قرآن و بیان مثانی

امام الکمل فی الکمل امیرالمؤمنین علی علیه السلام در وصف قرآن فرمود: «کتاب الله ينطق بعضه ببعض ويشهد بعضه على بعض» (خطبه ۱۳۱ / نهج البلاغه). بلکه خود قرآن کریم در وصف خود می‌فرماید: «ونزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء» (نحل/۹۰)، «الله نزل أحسن الحديث كتاباً متشابهاً مثاني» (زمر/۲۶)، «ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم» (حجر/۸۷).

معنی مثانی همان است که امیر علیه السلام فرمود: «کتاب الله ينطق بعضه ببعض ويشهد بعضه على بعض» چه مثانی جمع مثنیّه، اسم مفعول از ثنی به معنی عطف و لوی، یعنی پیچیدن و برگشتن است. مثلاً رودخانه که در بعضی از جاهای مسیرش پیچ می‌خورد و دور می‌زند و بر می‌گردد، آن جاها مثانی او است که به سبب این انعطاف، قسمت قبل از پیچ رودخانه و قسمت بعد از پیچ آن ناظر یکدیگرند، آیات قرآنی هم با هم این چنین‌اند که ناظر یکدیگرند، یعنی بیان و زبان یکدیگرند. در منتهی الارب گوید: «ثنی بالكسر: گشت وادی و گشت کوه».

این خلاصه مضمونی از تحقیق رشیق جناب استاد روحی فداه در

تفسیر کبیر «المیزان» در بیان مثانی است. به همین مبنی متین، قرآن کریم را به زبان قرآن کریم تفسیر فرموده است و در آغاز تفسیر به این نکته علیا اشارتی فرموده که خلاصه مفادش این است: حاشاکه قرآن نور و تبیان کل شیء باشد و تبیان نفس خود نباشد.

این تفسیر شهر حکمت و مدینه فاضله‌ای است که در آن از بهترین و بلندترین مباحث انسانی و شعب دینی، از عقلی و نقلی و عرفانی و فلسفی و حکمت متعالیه و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و غیرها بحث شده است. مپنداری که این سخنم با نص خود آن جناب در دیباچه تفسیر تناقض دارد که فرمود: «قد اجتنبنا فیها عن أن نرکن الی حجة نظریة فلسفیه أو الی فرضیة علمیه، أو الی مکاشفة عرفانیة» که هر دو به حق سخن گفتیم، چنانکه باز خود معظم له در آخر دیباچه فرمود: «ثم وضعنا ابحاثاً مختلفة فلسفیه وعلمیه وتاریخیه واجتماعیه واخلاقیة الخ» فتبصر.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

از زبان مبارک خود استاد

در صبح روز سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم ۱۳۸۷ هـ ق = ۷ آذر ۱۳۴۶ هـ ش در محضر مبارک جناب استاد علامه طباطبایی (مد ظله العالی) تشرف حاصل کردم، سخن از زمان تحصیل و کارهای علمی معظم له به میان آمد، فرمودند: من انتظار آمدن بهار و تابستان را می‌بردم چه در آن دو فصل چون شبها کوتاه بود شب را به مطالعه و نوشتن به روز می‌آوردم و در روز می‌خوابیدم.

سپس در باره تفسیرش فرمودند: من اول در روایات بحار بسیار فحص و تتبع کردم که از این راه کاری کرده باشیم و در باره روایات، تألیفی در موضوعی خاص داشته باشیم، بعد در تلفیق آیات و روایات زحمت بسیار

کشیدیم تا اینکه به فکر افتادیم بر قرآن تفسیری نویسیم ولی چنین می‌پنداشتیم که چون قرآن بحر بی‌پایان است اگر به همه آن پردازیم مبادا توفیق نیابیم، لذا آنچه از قرآن در اسماء و صفات الهی و آیات معاد و از اینگونه امور بود جدا کردیم که هفت رساله مستقل در هفت موضع تألیف کرده‌ایم، تا اینکه به تفسیر قرآن اشتغال ورزیدیم که اکنون چهارده جلد آن طبع و منتشر شده است.

این سخن استاد در آن روز بود و امروز بحمدالله تعالی توفیق یافت که تفسیر المیزان را در بیست مجلد در مدت بیست سال به اتمام رسانید و در آخر تفسیر تاریخ اتمام را مرقوم فرمود به این عبارت:

تاریخ اتمام المیزان و توصیه به طلاب علوم

«تم الكتاب والحمد لله واتفق الفراغ من تأليفه في ليلة القدر المباركة الثالثة والعشرين من ليالي شهر رمضان من شهور سنة اثنتين وتسعين وثلاثمائة بعد الألف من الهجرة والحمد لله على الدوام والصلوة على سيدنا محمد وآله والسلام».

طلاب عزیز ما سرمشق بگیرند که حضرت علامه طباطبائی شب قدر را به بحث و تحقیق آیات قرآنی احیا می‌کرد و تفسیرش در این شب فرخنده به پایان رسید، آری اینچنین باید بکار بود و به شعر رسا و شیوای شمس الدین محمد بن محمود آملی صاحب نفائس الفنون.

به هوس راست نیاید به تمنی نشود کاندین راه بسی خون جگر باید خورد
شیخ المشایخ صاحب جواهر (قدس سرّه العزیز) در آخر کتاب دیات آن فرماید: «تم کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام فی الليلة الثلاثاء الثلاث والعشرين من شهر رمضان المبارك ليلة القدر

التی کان من تقدیر الله تعالی فیها ان یتفضّل علینا باتمام الکتاب المزبور من سنة الالف والمائین والاربع والخمسين من الهجرة النبویة الخ».

از جناب صدوق ابن بابویه (رضوان الله تعالی علیه) در احیای شبهای بیست و یکم و بیست و سوم ماه مبارک رمضان که لیالی قدرند در مفاتیح محدث قمی چنین نقل شده است: «قال شیخنا الصدوق فیما أُملی علی المشایخ فی مجلس واحد من مذهب الإمامیة ومن أحيی هاتین اللیلتين بمذاكرة العلم فهو أفضل». یعنی افضل اعمال در احیای این دو شب قدر، مذاکره علم است.

جناب آقای سید حسین بادکوبه‌ای یکی از اساتید بزرگ علامه طباطبائی

روزی در محضر مبارکش در ولایت و امامت سؤالاتی عنوان کردم تا اینکه سخن از آیه کریمه «واذ ابتلی ابراهیم ربّه بکلمات فأتَمَّهَن قال انی جاعلک للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین» (بقره/۱۲۵) به میان آمد، به حضورش عرض کردم جنابعالی در تفسیر در وجه استفاده آیه بر عصمت امام بیانی از بعضی اساتیدتان نام برده‌اید: «وقد سئل بعضُ أساتیدنا رحمة الله علیه: عن تقریب دلالة الآیه علی عصمة الامام، فأجاب - الخ» این استاد کدام بزرگوار است؟ فرمود: مرحوم آقا سید حسین بادکوبه‌ای. (ص ۲۷۷ / ج ۱ / المیزان).

راقم گوید: دیگر اساتید ما هم آیات عظام حاج شیخ محمدتقی آملی و آقا سید محمدحسن قاضی الهی طباطبائی (قدس سرهما) از استادشان جناب آقا سید حسین بادکوبه‌ای به تجلیل و تعظیم نام می‌بردند. آن جناب آقا سید حسین بن سید رضا بن سید موسی حسینی بادکوبی لاهیجی (نه لاهیجی) است. در سال ۱۲۹۳ هـ ق در قریه خود دلان بادکوبه متولد شده است. وی یکی از اعظام تلامذه جناب آقا میرزا هاشم اشکوری و آقا میرزا ابوالحسن

جلوه و آقا علی مدرس صاحب بدایع الحکم و آخوند خراسانی صاحب الکفایه و شیخ محمد حسن مامقانی، (رضوان الله تعالی علیهم) و از مفاخر علمای متأخرین و متحلی به ملکات فاضله انسانی بود. در ۲۸ شوال ۱۳۵۸ هـ ق در نجف اشرف به جوار رحمت الهی پیوست و او را تألیفاتی در معقول و منقول است. و در طبقات اعلام الشیعه علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی (رضوان الله علیه) مذکور است (ص ۵۸۴ قسم ثانی جزء اول علمای قرن ۱۴).

شرح حکمت الاشراق قطب شیرازی تقریرات درس خواجه است

در شب جمعه سیزدهم ذی الحجه ۱۳۸۹ هـ ق = ۱۳۴۸/۱۲/۱ هـ ش که با تنی چند از افاضل حوزه از محضر پر فیض استاد علامه طباطبائی استفاضه می‌کردیم، پس از اتمام جلسه در معیت آن جناب در اثنای راه بودم، اظهار داشتند که مرحوم استاد ما آقا سید حسین بادکوبه‌ای بطور منجز و قطع می‌فرمودند که شرح حکمت الاشراق قطب (شرح علامه قطب شیرازی بر حکمة الاشراق شیخ سهروردی) تقریرات درس خواجه نصیرالدین طوسی (قدس سره) است. و خواجه مشرب اشراق داشت، در حکمت اشراقی بود، چنانکه در مبحث علم اشارات، به خلاف شرطش در اول کتاب با مبنای مشاء مخالفت کرده، و علم را به طریق اشراق که فاعل بالرضا باشد تقریر کرده است.

تحصیلات ریاضی جناب استاد طباطبائی

و نیز در شب پنجشنبه بیستم ذی القعدة ۱۳۹۷ هـ ق = ۱۳۵۶/۸/۱۲ هـ ش، بعد از انقضای جلسه در اثنای راه به مناسبتی سخن از ریاضیات به میان آمد، فرمودند: استاد ما آقا سید حسین بادکوبه‌ای در نجف به ما امر فرمود که

تحریر اقلیدس را بخوانیم، مدت دو سال و خورده‌ای در محضر آقا سید ابوالقاسم خوانساری، تحریر مذکور و ریاضیات می‌خواندیم. سپس فرمودند: مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوانساری در ریاضیات بسیار متبحر بود، از دانشگاه سؤالاتی برای او می‌فرستادند، در معادلات جبر و مقابله نیز یکی از متبحرین بود، تثلیث زاویه می‌کرد ولی به ما یاد نداد، و اخیراً در هند مرحوم شد.

مسئله ریاضی در تثلیث زاویه

راقم گوید: آنکه فرمود: تثلیث زاویه می‌کرد، یک مسئله ریاضی قابل توجه است. در اصول اقلیدس و دیگر کتب ریاضی، چه در ابتدائیات و چه در متوسطات و نهائیات، مسئله تثلیث زاویه، اعم از مستوی و مستدیر بطور استقلال که یکی از اشکال مقاله‌ای باشد عنوان نشده، نه در اصول اقلیدس و نه در اگرمانالاءوس و دیگر متوسطات و نه در مجسطی بطلیموس، خواه به تحریر خواجه و خواه به تحریر مغربی اندلسی (محبی الدین یحیی بن محمد بن ابی الشکر المغربی الاندلسی) هر چند اصول اقلیدس متکفل فروع ریاضیات می‌باشد و اگر مسئله‌ای ریاضی در آن عنوانی خاص ندارد و به اصطلاح یکی از اشکال مقاله‌ای نیست، باید به استبانه اشکال دیگر مربوط به آن مسئله استنباط شود، چنانکه در هر فن حکم هر اصل و فروع آن همین است و استاد در ریاضیات کسی است که مثلاً بتواند تثلیث زاویه را از آن اصول استخراج کند.

پوشیده نماند که سخن در این است که زاویه‌ای به برهان هندسی تثلیث شود، نه اینکه به وسیله آلت نقاله یا دیگر آلات، اندازه‌گیری زوایا، تثلیث زاویه‌ای صورت گیرد، چه این کار آسان است. مثلاً همان طور که به شکل

نهم مقاله اولی اصول اقلیدس برهان هندسی بر تنصیف زاویه اقامه شده است، برای تثلیث زاویه نیز برهان هندسی اقامه و ترسیم گردد.

تدریس علم هیأت در قم

روزی جناب استاد علامه طباطبائی به اینجانب فرمودند: در اوائل که از تبریز به قم آمدم شرح چغمینی را تدریس می کردم. راقم گوید: شرح چغمینی از کتب هیأت است. ماتن آن محمود بن محمد بن عمر چغمینی، مؤلف قانونچه در طب است، و شارح آن قاضی زاده رومی است. شارح از راصدین رصدخانه سمرقند است و در عمل زیج الغ بیکی سهمی بسزا دارد. این کتاب در ترتیب تدریسی و کلاسیکی فن هیأت از بدایات است.



نصب دائره هندیه در مدرسه حجتیه قم به عمل علامه طباطبائی

اینجانب در دوشنبه بیست و پنجم ج ۱ سنه ۱۳۸۳ هـ ق برابر با ۲۲ مهر ۱۳۴۲ هـ ش، به قصد اقامت در ارض اقدس قم، از تهران مهاجرت کرده است. در همان اوان، محصلین مدرسه حجتیه قم برایم حکایت کردند که در یک گوشه حوض مدرسه نامبرده جناب علامه طباطبائی، دائره هندیه برای تعیین سمت قبله و تشخیص خط نصف النهار که زوال ظهر از آن در هر روز معلوم می گردد به افق قم، کار گذاشته اند که متأسفانه در حفظ آن کوتاهی شد و چنان اثر علمی عملی ضایع گشت.

ترک تبریز و اقامت در قم و استخاره با قرآن

استاد علامه طباطبائی پس از تحصیل مقدماتی و سطوح در تبریز در

۱۳۴۴ هـ ق به نجف اشرف مهاجرت کردند و در محضر اساتید بزرگ چون آیات عظام: حاج سید علی آقای قاضی طباطبائی و آقا سید حسین بادکوبی، و آقا سید ابوالحسن اصفهانی، و آقا محمد حسین کمپانی و آقا میرزا حسین نائینی و آقا سید ابوالقاسم خوانساری، به مقامات بلند فنون علمی و عملی نائل آمدند و پس از ده سال اقامت در نجف در ۱۳۵۴ هـ ق = ۱۳۱۴ هـ ش به تبریز مراجعت فرمودند و چند سال در تبریز به تدریس و تألیف و تحقیق اشتغال داشتند، تا در سنه ۱۳۶۵ هـ ق به قصد عزیمت به قم، تبریز را ترک گفته‌اند و در قم اقامت فرمودند و تفسیر قرآن کریم و تدریس علوم عقلی و اصول معارف حقّه الهیه را در قم تأسیس فرمودند و تاکنون که یکشنبه ۲۵ شعبان المعظم ۱۴۰۱ هـ ق = ۷ تیر ماه ۱۳۶۰ هـ ش است، محفل مبارکش معقل ارباب عقول، و مجلس مقدسش مدرّس اصحاب علوم است (ادام الله تعالی اعوام افاضانه).

هر چند بسیاری از افراد حوزه علمیه قم محضر انورش را ادراک کرده‌اند، ولی جمعی را فقط حظّ توفیق حضور بود، و فریقی را نصیب اطلاع به صورت اصطلاحات، و بعضی را نیل عروج به معارج علمی، و طایفه‌ای را میل به سیر و سلوک عملی، و قلیلی را وصول به منقبتین علم و عمل، و در حقیقت به همان مثبت است که حکیم الهی جناب میرزا ابوالحسن جلوه (قدس سرّه) در شرح حال خویشان ترقیم فرموده است:

«بالفعل اکثر طلاب از شهرهای مختلف که میل به معقول دارند، گرد من جمع‌اند، هر جمعی به خیالی: برخی محض آموختن اصطلاح و طائفه‌ای به جهت آراستن مجالس، و شرذمه‌ای به جهت صداقت و ساده لوحی و اعتقاد به عالم مجرد، شرح این طائفه است: ثلّة من الاولین و قلیل من الآخرین، باری؛ هر کسی از ظن خود شد یار من / وز درون من نجست اسرار من».

روزی جناب استاد علامه طباطبائی برای این داعی حکایت فرمود که چون از تبریز عزم مهاجرت به قم کردم با قرآن مجید استخاره نمودم، این آیه کریمه آمد: «هنا لك الولاية لله الحق هو خير ثواباً وخير عقباً» (کهف/۴۴).

جناب حاج میرزا سید علی قاضی طباطبائی استاد بزرگ علامه طباطبائی

یکی از اساتید بزرگ جناب استاد علامه طباطبائی (مد ظله العالی) آیه الله العظمی، عارف عظیم الشأن، فقیه عالیمقام، صاحب مکاشفات و کرامات، مرحوم حاج سید میرزا علی آقای قاضی تبریزی در نجف بود. علامه شیخ آقا بزرگ طهرانی (رضوان الله علیه) در طبقات اعلام الشیعه (ص ۱۵۶۵، قسم رابع از جزء اول در اعلام قرن رابع عشر) شرح حالش را ذکر کرده است و تنی چند از اساتیدش را نام برده و گفته است:

«هو السيد الميرزا علي آغا بن الميرزا حسين بن الميرزا أحمد بن الميرزا رحيم الطباطبائي التبريزي القاضي عالم مجتهد تقى ورع اخلاقى فاضل ... و قد دامت المودة والصحبة بيننا عشرات السنين فرأيت مستقيماً فى سيرته كريماً فى خلقه شريفاً فى ذاته ... الخ له تفسير القرآن من اوله إلى قوله تعالى: قل الله ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون (انعام/۹۲) الخ ولوالده تفسير ايضاً، وبيتهم بيت فضل وتقى قديم» (انتهى ملخصاً)

او سید علی آقا پسر میرزا حسین، پسر میرزا احمد، پسر میرزا رحیم طباطبائی تبریزی قاضی است. دانشمند و مجتهدی است متقى. و اخلاقى فاضلى است پرهیزگار. دهها سال میان ما و آن جناب دوستی و معاشرت بود. در طول این مدت وی را در روش خویش استوار و در خوی و خصلت جوانمرد و در ذات و فطرت بزرگوار یافتیم...

او را تفسیری است که از اول قرآن شروع و به آیه ۹۲ از سورة انعام آنجا

که می‌فرماید: قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون (یعنی بگو خدا و سپس آنها را رها کن تا در عین غوطه‌وری در باطل یکسره مشغول بازی باشند) ختم می‌گردد. و نیز پدر آن جناب را بر قرآن تفسیری است. خانه آنها از قدیم خانه علم و فضیلت و تقوی بوده است.

قاضی مذکور از اعجوبه‌های دهر بود، از نجل جلیل او - مصداق الولد سر آبیّه - آقا سید مهدی قاضی طباطبائی (رحمة الله علیه) و مرحوم آیه الله شیخ محمد تقی آملی (رضوان الله علیه)، و جناب علامه طباطبائی (مد ظله العالی)، و برادر ماجد آن جناب آیه الله آقا سید محمد حسن الهی قاضی طباطبائی (قدس سره) که هر یک را بر این بنده حقی عظیم است، در باره آن جناب وقایعی شگفت یاد داشت داریم که نقل آنها را به زمان فرصت موکول می‌کنیم.

یکی از کلمات دل‌نشین مرحوم حاج سید علی قاضی این است که: اگر انسان نصف عمر خود را در پیدا کردن کامل صرف کند جا دارد. آنکه مرحوم شیخ آقا بزرگ در حق مغفور له قاضی فرمود: «فرأیته مستقیماً فی سیرته» نکته‌ای بسیار ارزشمند است، چه عمل عمده در سلوک الی الله استقامت است، نزول برکات و فیضهای الهی بر اثر استقامت است «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکه الا تخافوا ولا تحزنوا وأبشروا بالجنة التي کتمت توعدون نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة ولکم فیها ما تشتهی أنفسکم ولکم فیها ما تدعون نزلاً من غفور رحیم» (نمل ۳۱-۳۴).

میرزای شیرازی و میرزا حسین قاضی، قدس سرهما

در شب پنجشنبه ۲۱ رجب المرجب ۱۳۸۷ هـ ق = ۱۳۴۶/۸/۳ هـ ش، از محضر مبارک استاد علامه طباطبائی با تنی چند از افاضل دوستان استفاده می‌کردیم، در حاشیه جلسه درس، سخن از استادش مرحوم آقای قاضی و

اساتید و شاگردانش به میان آمد، از آن جمله فرمودند: آن مرحوم اساتید بسیار دیده است - و چند نفر را نام بردند - تا اینکه فرمودند: پدر او مرحوم حاج میرزا حسین قاضی تفسیر سوره فاتحه و سوره انعام نوشته است و من دیدم ولی اکنون نمی دانم کی دارد و در دست کیست. و فرمودند حاج میرزا حسین قاضی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی بود و چون از نزد میرزا خواست خدا حافظی کند و به تبریز برود، مرحوم میرزا به او گفت: حالا که می روی شب و روزی یک ساعت به خود پرداز. بعد از چندی که مرحوم میرزا از دیگران در باره مرحوم حاج میرزا حسین قاضی حال پرسید، در جواب گفتند: آقا آن یک ساعت تبدیل به ۲۴ ساعت شده که همواره در مراقبت و حضور و عزلت بود. اما عزلتی که:

هرگز میان حاضر و غائب شنیده ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

راقم گوید که در صبح روز پنجشنبه ۲۰ شعبان المعظم ۱۳۸۷ هـ ق = ۲ آذر ۱۳۴۶ هـ ش در قم به حضور شریف مرحوم آیه الله حاج سید حسین قاضی طباطبائی پسر عموی آیه الله حاج سید علی قاضی (قدس سره) تشرّف حاصل کردم، مطالبی از آن جناب یادداشت کردم، از آن جمله موضوع مراقبت و حضور دائمی مرحوم حاج سید حسین قاضی و گفتار میرزای شیرازی با ایشان بود، چنانکه از استاد علامه طباطبائی نقل کردیم.

محاسبه حروف مشدده در دوائر اباجد

در این واقعه شیرین دل نشین هم باید از تأثیر نفسانی مرحوم میرزای شیرازی سخن گفت و هم از قابلیت مرحوم میرزا حسین قاضی که هم فاعل در فاعلیّت تامّ بود و هم قابل در قابلیت. تأثیر نفوس کامله در نفوس مستعدّه

این چنین است.

و از جمله مطالبی که افاده فرمودند - چون خود اهل دعا بود و حشر با کتب ادعیه داشت - اینکه همه حروف مشدده در دوائر اباجد یکی حساب می شود، مگر کلمه جلاله که لام مکرر محسوب می گردد و عدد آن ۶۶ است.

درجات بهشت و آیات قرآن

و از جمله آن مطالب اینکه فرمودند: در ماده ج م ع مجمع البحرین طریحی از رسول الله ﷺ روایت شده است که: «ما من حرف من حروف القرآن الا وله سبعون الف معنى». عرض کردم آقا وقتی از یک شکل هندسی قطاع ۴۹۷۶۶۴ حکم هندسی استفاده و استنباط گردد، چه جای استبعاد که یک حرف قرآن راهفتاد هزار معنی باشد، و این عدد هم شاید به فراخور استعداد مخاطب باشد که به تعبیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام به فرزندش محمد بن حنفیه: «اعلم ان درجات الجنة على عدد آيات القرآن فاذا كان يوم القيمة يقال لقارئ القرآن اقرأ وارق» (ص ۶۵ / ج ۱۴ / وافى فیض)

بدان که درجات بهشت منطبق بر عدد آیات قرآن است. در روز قیامت به خواننده قرآن گفته می شود: بخوان و بالا برو. بلکه به تعبیر خود قرآن کریم: «قل لو كان البحر مدداً لكلمات ربى لنفد البحر قبل أن تنفذ كلمات ربى ولو جثنا بمثله مدداً» (کهف/ ۱۱۰) «ولو أن ما فى الارض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر ما نفدت كلمات الله ان الله عزيز حكيم» (لقمان/ ۲۸).

شکل قطاع سطحی



علامه نظام الدین نیشابوری در شرح مجسطی بطليموس، در بیان قطاع سطحی گوید: والدعاوى الواقعة

فی هذا الشكل می ۴۹۷۶۶۴، فانظر فی هذا الشكل الصغير كيف استلزم جميع تلك المسائل ولا تعجب من قوله عز من قائل وان ما فی الارض من شجرة اقلام، الآية.

احکامی که ادعا شده از این شکل استنباط می‌گردد تعداد ۴۹۷۶۶۴ حکم است، پس به این شکل کوچک بنگر که چگونه مستلزم آن همه مسایل گردیده و از قول خداوند تعجب نکن آنجا که می‌فرماید: «اگر همه درختان زمین را قلم سازند و دریا را مرکب کنند و هفت دریای دیگر به آن پیوندند و بخواهند مخلوقات خدا را فهرست کنند، دریاها و قلم‌ها به پایان می‌رسند ولی مخلوقات خدا تمام نمی‌شوند».

در شب چهارشنبه ۲۷ ذی الحجه ۱۳۴۷ هـ ق، به حضور شریف آیه الله استاد علامه طباطبائی تشرف یافتیم تا سخن بدین جا رسید که فرمودند: آقا از اینگونه امور حقیقی هر چه داریم از مرحوم آقای قاضی داریم، چه آنچه را که در حیاتش از ایشان تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم، و چه آنچه را که طریقی خودمان داریم از مرحوم قاضی گرفتیم. فتبصر.

نقل رؤیا و کلام مرحوم آیه الله آملی در باره علامه طباطبائی

در فردای همان شب (چهارشنبه ۲۷ ذی الحجه ۱۳۴۷ هـ ق) از قم به تهران رفتم و به محضر مبارک جناب آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی رضوان الله تعالی علیه مشرف شدم و خوابی که ایشان را دیده‌ام که در عالم رؤیا به من فرمود: «التوحيد أن تنسى غير الله» به ایشان عرض کردم، این جمله توحیدیه را که از من شنید این بیت گلشن راز عارف شبستری را در بیان آن برایم قرائت فرمود:

نشانی داده‌اندت از خرابات که التوحید اسقاط الاضافات
اما مرحوم آملی مصراع اول را چنین قرائت فرمود: خبر در داده‌اندت از
خرابات الخ.

بعد سخن از مرحوم آقای قاضی و استاد علامه طباطبائی و اخوی
محترم ایشان آیه الله مرحوم آقا سید محمد حسن الهی به میان آوردم، مرحوم
آقای آملی به من فرمودند:

«آقا اگر کسی باید در تحت تصرف و تعلیم کاملی بجایی برسد و قدمی
بردارد، من برای شما بهتر از جناب آقای طباطبائی (یعنی علامه طباطبائی
صاحب تفسیر المیزان) کسی را نمی‌شناسم و بیشتر با ایشان مراوده داشته
باشید که ایشان و مرحوم سید احمد کربلائی کشمیری در میان شاگردان
مرحوم آقای قاضی (آیه الله حاج سید علی آقای قاضی طباطبائی تبریزی
قدس سره) از همه بهتر بودند و آقای طباطبائی در همان وقت کشفیات بسیار
داشتند».

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

رساله محاکمات استاد علامه طباطبائی

روز جمعه اول ماه ذی القعدة ۱۳۹۲ هـ ق به حضور شریف جناب
استاد علامه طباطبائی مشرف شدم از رساله تزییلات ایشان که محاکمات
معظم له بین مکاتبات عارف بزرگوار مرحوم سید احمد کربلائی و حکیم
نامدار مرحوم کمپانی قدس سرهما، می‌باشد سخن به میان آمد. این
مکاتبات بین علمین نامبرده در معنی یک بیت عارف بزرگوار شیخ عطار
قدس سره است:

او بسر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود آنجا که اوست
عبارت دیباچه محاکمات جناب ایشان را تبرکاً نقل می‌کنم که روشنگر

قلم شیوا و توانای فارسی معظم له و متضمن فوائد چندی است:

«بسم الله الرحمن الرحيم له الحمد في الأولى والآخرة وله الحكم والسلام على عباده الذين اصطفى. تصدير: یک سلسله مکاتباتی در میان دو استاد بزرگوارمان: السید الأجل ابوالحسین والمکرمین ذوالمنقبین العارف الفقیه علم المعرفه وطود الفقه و منار العلم و سناد العمل المرحوم الحاج سید احمد الکربلائی أفاض الله علينا من بركاته، والشیخ الأجل الحکیم المتأله والفقیه البارع الذی هو من فلك التحقيق دائرها وفي بسطة التدقيق سائرها وناظرها الشیخ محمد حسین الاصفهانی الغروی رفع الله درجته السامیه، در معنای بیستی از آیات شیخ عطار جریان یافته و به مقتضای الکلام یجر الکلام دو مبنای معروف حکما و عرفا که هر یک از این دو بزرگوار به تقویت یکی از آنها پرداختند و در روشن ساختن مطلوب استفراغ وسع کامل فرموده اند، نظر به نفاست مطلب و دقت بحث خالی از اغلاق و غموض نبود به غرض حفظ آثار بزرگان و قضای حق أخذ و تربیت این بنده ناچیز محمد حسین طباطبائی در اوراقی چند به نام تذیلات و محاکمات آورده و در روشن ساختن حق مطلب کوتاهی نکردم

مگر صاحب دلی روزی برحمت کند در حق درویشان دعائی

مرحوم سید اصلاً اصفهانی بوده ولی نشو و نمای وی در کربلای معلی بوده و بعد از ادراک و رشد به تحصیل ادبیات پرداخته و چنانچه از انواع مراسلاتی که به شاگردان و ارادت کیشان خویش نگاشته پیدا است قلمی شیوا و بیانی معجز آسا داشته پس از تکمیل ادبیات وارد علوم دینیّه گردیده و سرانجام به حوزه درس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی (رضوان الله علیه) ملحق شده و دوره تعلّم علوم ظاهری را در تحت تربیت ایشان انجام داده و اخیراً در بوتّه تربیت و تهذیب مرحوم آیه الحق و استاد وقت شیخ

بزرگوار آخوند ملا حسینقلی همدانی قدس سره العزیز قرار گرفته و سالیان دراز در ملازمت مرحوم آخوند بوده و از همگنان گوی سبقت ربوده و بالأخره در صف اول و طبقه نخستین تلامذه و تربیت یافتگان ایشان مستقر گردید و در علوم ظاهری و باطنی مکانی مکین و مقامی امین اشغال نمود و بعد از درگذشت مرحوم آخوند در عتبه مقدس نجف اشرف اقامت گزیده و به درس فقه اشتغال ورزیده و در معارف الهیه و تربیت و تکمیل مردم ید بیضا نشان می داد.

جمعی کثیر از بزرگان و وارستگان به یمن تربیت و تکمیل آن بزرگوار قدم در دایره کمال گذاشته پشت پای به بساط طبیعت زده و از سکنان دار خلد و محرمان حریم قرب شدند که از آن جمله است سید اجل آیت حق و نادره دهر عالم عابد فقیه محدث شاعر مفلح سید العلماء الربانیین مرحوم حاج میرزا علی قاضی طباطبائی تبریزی متولد سال هزار و دویست و هشتاد و پنج هجری قمری و متوفای سال هزار و سیصد و شصت و شش هجری قمری که در معارف الهیه و فقه حدیث و اخلاق استاد این ناچیز می باشد رفع الله درجاته السامیه و أفاض علينا من برکاته. سید بزرگوار صاحب ترجمه در سال هزار و سیصد و سی هجری قمری در عتبه مقدس نجف زندگی مستعار را بدرود گفت و روان پاکش به عالم بالا پرواز کرد رحمه الله علیه.

مرحوم شیخ اصلاً اصفهانی بوده ولی دفتر عمر را در عتبات عالیه ورق زده پس از تمهید مقدمات علوم در حکمت به درس حکیم متأله مرحوم شیخ محمد باقر اصطهباناتی (ره) حضور یافته و در اصول و فقه به حوزه درس مرحوم آخوند ملا کاظم خراسانی قدس سره ملحق شده و سیزده سال به استفاده از آن جناب پرداخته و تکمیل یافت و در مرحله تهذیب نفس و

تصفیه باطن با مرحوم خلد آشیان عالم تحریر فخر المجتهدین و سندالعارفین حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نزیل قم که از اکابر تلامذه و تربیت یافتگان مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بود رابطه و مکاتبه داشته.

مرحوم شیخ مردی بود جامع میان علم و عمل و رابط میان تقوی و ذوق، دارای طبعی سیال و لهجه شیرین، دیوان اشعار وی معروف است و در فنون مختلفه شعر از قصیده و مدیحه و غزل و رباعی و علمی اشعاری زیاد سروده و در فقه و اصول و حکمت و عرفان مؤلفات زیاد دارد که غالب آنها مثل ضروریات یومی و حیاتی دست بدست می‌گردد. سیمائی داشت متواضع و زبانی خاموش و صورتی وارفته و غالباً غرق فکر و به خود مشغول بوده، زندگانی ساده داشت تا در سال هزار و سیصد و شصت و یک هجری قمری فجأة در خواب درگذشته و به جهان جاودانی شتافت.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی
بسم الله الرحمن الرحيم

سؤال : شیخ عطار در منطق الطیر فرماید:

دائماً او پادشاه مطلق است در کمال عزّ خود مستغرق است
او بسر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود آنجا که اوست
معنی بیت دوم را بیان فرماید الخ .

این بود تصدیق جناب استاد علامه طباطبائی بر رساله محاکماتش بین مکاتبات دو آیت علم و عمل جناب سید احمد کربلانی و جناب شیخ محمد حسین اصفهانی کمپانی رفع الله تعالی درجاتهما به قلم خود معظم له. در محاکمات دقیقه‌های لطیف عرفانی و نظرهای بلند فلسفی دارد که اقتحام در آن را مجالی دیگر و وقتی وسیعتر باید.

سید احمد کربلائی استاد قاضی و سید احمد کشمیری تلمیذ قاضی

سؤالی از گفتار استاد در صدر تصدیرش که فرمود: «یک سلسله مکاتباتی در میان دو استاد بزرگوارمان الخ» پیش می‌آید، و آن اینکه تاریخ وفات سید احمد کربلائی (رضوان الله علیه) چنانکه خود استاد علامه تنصیص فرمودند در ۱۳۳۰ هـ ق بوده، و ولادت حاجی آقا (استاد علامه طباطبائی مد ظله العالی) در آخر ذی الحجه ۱۳۲۱ هـ ق است و برای ادامه تحصیل در ۱۳۴۴ هـ ق به نجف اشرف مشرف شد، پس زمان ارتحال مرحوم سید، جناب استاد در حدود نه سال داشت و هنوز به نجف نرفته بود که مرحوم سید در جوار رحمت الهی آرمید، و معظم له در همین تصدیر تصریح فرمود که استادش مرحوم آقای قاضی محضر مبارکش را ادراک کرد و به کمالات صوری و معنوی نائل آمد، بنابراین مقصود آن جناب از اینکه فرمود: «دو استاد بزرگوارمان سید احمد کربلائی و شیخ محمد حسین اصفهانی» چیست؟

ظاهراً باید جوابش این باشد که چون مرحوم سید استاد استاد بود، جناب علامه طباطبائی تشرفاً از مرحوم سید تعبیر به استاد فرموده است. و اکنون که به تحریر این مبارک نامه (سه شنبه ۲۷ شعبان ۱۴۰۱ هـ ق = ۹ تیر ماه ۱۳۶۰ هـ ش) اشتغال دارم حضرت استاد طباطبائی در قم تشریف ندارند تا به مشافهه حضوری بپرسم. و در همان روز مذکور (چهارشنبه ۲۷ ذی الحجه ۱۳۴۷ هـ ق) که به محضر مبارک آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی در تهران مشرف شدم و ایشان که فرمودند: «در میان شاگردان مرحوم آقای قاضی، ایشان - یعنی استاد طباطبائی - و مرحوم سید احمد کربلائی کشمیری از همه بهتر بودند» این بنده به حضور استاد آملی عرض کرده است: آقا آیا این سید

احمد کربلانی کشمیری همان سید احمد کربلانی معروف است؟ فرمود ایشان غیر از آن آقا بود. آن آقای سید احمد کربلانی را اصلاً ندیده‌ایم، که از شاگردان مرحوم ملا حسینقلی همدانی، و از اساتید حاج سید علی قاضی بود، اما این آقای سید احمد کربلانی کشمیری است و از شاگردان مرحوم قاضی بود و جوان مرگ شده است، و آن آقا سید احمد کربلانی استاد قاضی اصلاً اصفهانی بود. آنگاه مرحوم آقای آملی کرامتی از مرحوم آقای کشمیری در گشودن قفل بسته‌ای حکایت فرموده که در ص ۶۴ دفتر خاطراتم مسطور است.^(۱)

یکی از مؤلفات علامه طباطبائی علی و الفلسفة الالهیه

یکی از مؤلفات صاحب ترجمه (استاد علامه طباطبائی) رساله و جیز بسیار عزیز «علی و الفلسفة الالهیه» است. در مقاله‌ای که جناب استاد به مناسبت تأسیس کنگره هزاره نهج البلاغه در تهران، ترقیم و بدان کنگره ارسال فرمود، تکمیل رساله مذکور را تمنی کرد.

در آن مقاله نکته‌ای بسیار بلند قریب به این مضمون افاده فرمود که در میان جمیع صحابه رسول الله ﷺ از کسی جز امیرالمؤمنین علی علیه السلام در بیان معارف حقه الهیه صاحب این همه گفتار بدین صورت که نهج البلاغه نمونه بارز آن است نقل نشده است و احدی نشان نداده است.

سخنی چند از اعظم پیرامون ولی الله اعظم امیرالمؤمنین علیه السلام

راقم این سطور متمسک به ذیل عنایت اهل ولایت حسن حسن زاده

۱ - بالأخره در همین روز (سه شنبه ۹ تیر ۶۰) به وسیله دوست فاضل صاحب‌دلی با استاد علامه طباطبائی که در تهران تشریف داشتند تلفنی در این موضوع سؤال شد در جواب فرمودند حق با فلانی (یعنی اینجانب) است، و تعبیر به استاد از جهت همان استاد بودن مرحوم سید است.

آملی چند جمله‌ای دیگر نیز از بعضی از اعظام دیگر علمای اسلام در باره برهان الحکماء الالهیین امیرالمؤمنین حضرت وصی علی علیه السلام تقدیم می‌دارد:

۱ - خلیل بن احمد بصری استاد سیبویه و واضع علم عروض، متوفی ۱۷۵ هـ ق در باره حضرتش گفت: احتیاج الكل الیه واستغناؤه عن الكل دلیل علی انه إمام الكل.

وسئل ایضاً: ما هو الدلیل علی ان علیاً امام الكل فی الكل؟ فقال احتیاج الكل الیه وغناه عن الكل (روضات الجنات للخوانساری (ر)).

۲ - شیخ رئیس ابن سینا متوفی ۴۲۸ هـ ق در رساله معراجیه (ص ۱۵) گوید: عزیزترین انبیا و خاتم رسولان صلی الله علیه وآله وسلم چنین گفت با مرکز حکمت و فلک حقیقت و خزینه عقل امیرالمؤمنین علیه السلام که یا علی: إذا رأیت الناس یتقربون الی خالقهم بأنواع البر تقرب الیه بأنواع العقل تسبقهم، (ای علی! هر گاه دیدی که مردم با انواع کار نیک به آفریدگارشان تقرب می‌جویند، تو با انواع معقولات به خداوند تقرب جوی تا از آنان سبقت گرفته باشی).

و این چنین خطاب جز با چنان بزرگی راست نیامدی که او در میان خلق آنچنان بود که معقول در میان محسوس.

۳ - فخر رازی متوفی ۶۰۶ هـ ق در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب در ضمن سوره فاتحه در جهر و اخفات بسم الله الرحمن الرحیم، جهر را اختیار کرده است و چند وجه دلیل بر جهر آن اقامه کرده است از آن جمله گوید: السابع أن الدلائل العقلیه موافقة لنا وعمل علی بن ابی طالب علیه السلام معنا ومن اتخذ علیاً إماماً لدینه فقد استمسك بالعروة الوثقی فی دینه ونفسه. من عبارت تفسیرش را بدون یک حرف تصرف از طبع ترکیه نقل کرده‌ام. (ص ۱۶۱/ج ۱)

هفتم اینکه دلائل عقلی موافق ماست و عمل علی بن ابی طالب

(علیه السلام) همراه ما و هر کس در دین، علی را امام خویش قرار دهد به دست آویز استوار و محکم چنگ زده است.

۴ - شیخ اکبر محیی الدین عربی متوفی ۶۳۸ در باب ششم فتوحات مکیه در بحث هباء فرماید: فلم یکن یکن اقرب الیه قبولاً فی ذلك الهباء إلا حقيقة محمد (ص) المسماة بالعقل... واقرب الناس الیه علی بن ابی طالب رضی الله عنه إمام العالم وسرّ الانبیاء اجمعین. من این عبارت شیخ اکبر را از فتوحات چاپ بولاق نقل کرده ام (ص ۱۳۲، ج ۱)

در مرتبه هباء چیزی نبود که از همه بیشتر مستعد قبول فیض باشد، جز حقیقت محمد (صلی الله علیه وآله) که به عقل نام گرفته است... و از همه نزدیکتر به آن جناب، علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) بود که امام عالم و سرّ همه پیامبران است.

۵ - ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه متوفی ۶۵۵ هـ ق در شرح خطبه ۸۵ نهج آنجا که امام علی (علیه السلام) فرماید: «بل کیف تعمهون و بینکم عترة نبیکم وهم أئمة الحق و اعلام الدین و السنة الصدق فانزلوهم بأحسن منازل القرآن و ردوهم و ردوهم الهمیم العطاش» الخ

گوید: فانزلوهم بأحسن منازل القرآن تحته سرّ عظیم و ذلك انه أمر المكلفین بان یجروا العترة فی اجلالها و اعظامها و الانقیاد لها و الطاعة لأوامرها معجری القرآن. قال: فان قلت فهذا القول منه یشرع بأن العترة معصومة فما قول اصحابکم فی ذلك؟

قلت: نصّ ابو محمد بن متویه (ره) فی کتاب الکفایه علی أن علیاً معصوم و أدلة النصوص قد دلّت علی عصمته و ان ذلك امر اختص هو به دون غیره من الصحابة (ص ۳۴۱، ج ۱، چاپ سنگی)

در این جمله که امام فرموده است «فانزلوهم بأحسن منازل القرآن» سرّ

عظیمی است، چه آن جناب به مکلفین دستور داده است که عترت را در بزرگداشت و انقیاد و اطاعت جاری مجرای قرآن قرار دهند. حال اگر بگوییم: این سخن بر عصمت عترت دلالت می‌کند و نظر اصحاب شما چیست؟ گوئیم: ابو محمد بن متویه در کفایه به عصمت علی بن ابی طالب (علیه السلام) تصریح کرده است، و نیز نصوص دیگری بر عصمت آن جناب دلالت دارد. و این چیزی است که در میان صحابه فقط به علی (علیه السلام) اختصاص دارد نه کس دیگر.

آن خلیل گوید: نیاز همه به علی و بی‌نیازی علی از همه، دلیل است که علی امام همه است.

شیخ رئیس گوید: علی در میان خلق آنچنان بود که معقول در میان محسوس. فخر رازی گوید: هر کس علی را امام خود بگیرد به دست آویز استوار چنگ در زده است.

شیخ اکبر گوید: علی امام عالم و سر جمیع انبیا است. ابن متویه گوید: ادله نصوص دال است که در میان صحابه فقط علی معصوم بود.

این چند کلمه قصار به پیشگاه مقام والای ولایت علوی، شرحی است از هزاران کاندلر عبارت آمد.

فلسفه الهیه همان دین الهی است

جناب استاد علامه طباطبائی مد ظله العالی، در صدر آن رساله وجیز عزیز «علی و الفلسفة الالهیه» اصلی به غایت قویم، و مطلبی به نهایت عظیم بعنوان الدین و الفلسفة اهدا فرموده است که: حقاً آنکه لظلم عظیم ان یفرق بین الدین الالهی، و بین الفلسفة الالهیه.

این کلامی صادر از بطنان عرش تحقیق است که هر کس شنید گفتا لله درُ
قائله. آری دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن براستی
ستمی بزرگ است.

معلم ثانی ابونصر فارابی در آخر کتاب قیّم خود به نام «تحصیل السعادة»
بیانی شریف در پیرامون فلسفه دارد که منتهی به این نتیجه ارزشمند می‌گردد:
فیلسوف کامل امام است.

و صدر المتألهین در اسفار (ص ۷۵، ج ۴، ط ۱) فرمود: تباً لفلسفة تکون
قوانینها غیر مطابقة للکتاب والسنة. (مرگ بر فلسفه‌ای که قوانینش با کتاب و
سنت مطابق نباشد).

سلسله مشایخ سیر و سلوک عرفان عملی علامه طباطبائی

در سنه هزار و سیصد و چهل و پنج هجری شمسی، آیه الله جناب آقا
سید محمد حسن الهی قاضی طباطبائی (برادر مکرم استاد علامه طباطبائی)
رفع الله تعالی درجاته المتعالیه، که در حوزه علمیه قم برای افاده و افاضه
رحل اقامت افکنده بودند، این کمترین از محضر انورش بهره‌مند بود. در روز
پنجشنبه چهارم ذی الحجه ۱۳۸۶ هـ ق = ۱۳۴۵/۱۲/۲۵ هـ ش) در معیت آن
جناب در شیخان قم سخن از سلسله مشایخ سیر و سلوک عرفان عملی معظم
له و حضرت استاد علامه طباطبائی به میان آمد، فرمودند:

استاد ما مرحوم قاضی (رضوان الله علیه) (آیه الله حاج سید علی قاضی
طباطبائی قدس سرّه العزیز) بود، و استاد قاضی مرحوم حاج سید احمد کربلائی،
و استاد ایشان مرحوم آخوند مولی حسینقلی همدانی، و استاد ایشان مرحوم
حاج سید علی شوشتری، و استاد ایشان ملاقلی جولای.

و بعد از ملاقلی جولای را نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم که خود ملاقلی جولای

چه کسی بود، و خود حاج سید علی شوشتری هم او را نمی‌شناخت.

واقعۀ ملاقات حاج سید علی شوشتری و ملاقلی جولای

مرحوم حاج سید علی شوشتری در شوشتر بود و عالم مبسوط الید آنجا بود. وقتی مرافعه‌ای در باره ملکی وقفی به میان آمد، عدّه‌ای مدّعی بودند که این ملک وقف نیست، و وقف نامچه را در صندوقچه‌ای نهادند و در جای مخصوصی دفن کردند، و آنهایی که مدّعی وقف بودند هیچ مدرکی در دست نداشتند، خلاصه چند روز مرحوم شوشتری در حکم این واقعۀ حیران بود و طرفین دعوی هم مصرّ بودند و هر روز آمد و رفت می‌کردند و از مرحوم شوشتری حکم می‌خواستند، مرحوم شوشتری در همین گیر و دار بود که روزی مردی بسویش رفته، در زد؛ کسی دم در آمد و پرسید کیستی؟ آن مرد گفت به آقا بگو مردی به نام ملاقلی جولای می‌خواهد شما را ببیند، وارد خانه شد و نزد مرحوم شوشتری رفت و گفت آقا من آمدم به شما بگویم که باید از اینجا سفر کنی و به نجف بروی و در همانجا اقامت کنی. بدان که وقف نامچه این ملک در فلان مکان دفن است و ملک وقف است.

مرحوم شوشتری هم ملاقلی جولای را نمی‌شناخت، خلاصه دستور داد آن موضع را کنند و وقف نامچه را بدر آوردند، و پس از این واقعۀ از قضا و مرافعه دست کشید و شوشتر را ترک گفت و در نجف اقامت نمود و در آنجا به درس فقه مرحوم شیخ مرتضی انصاری رضوان الله علیه می‌رفت و مرحوم شیخ هم به درس اخلاق او حاضر می‌شد.

تا اینکه مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی دنبال حقیقت را گرفت و هادی می‌طلبید، از همدان درآمد چندی در نزد عالمی بسر برده از او چیزی نیافت، به سوی نجف رخت بر بست، در محضر مرحوم شوشتری و انصاری

حاضر شد و از هر دو کمال استفاضه نمود.

چون شیخ انصاری از دنیا رحلت کرد آخوند همدانی در پی نوشتن مطالب اصولیه و فقهیه مرحوم شیخ انصاری شد، مرحوم شوشتری او را منع کرد و گفت این کار تو نیست، دیگران هستند این کار را بکنند، شما باید مستعدین را دریابید، پس مرحوم آخوند ملا حسینقلی اعلی الله مقامه در پی تربیت قابلین شد به طوری که بعضی را از صبح تا طلوع آفتاب و عده‌ای را از طلوع آفتاب تا مقداری از بر آمدن روز و هکذا حتی بعضی را در شب و بعضی را در آخر شب به راه سعادت رهنمون شد، تا اینکه توانست سیصد نفر را به طوری تربیت کند که هر یک از اولیاء الله شدند، از آن جمله هست: مرحوم شیخ محمد بهاری، مرحوم سید احمد کر بلائی، مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی، مرحوم شیخ علی زاهد قمی، مرحوم سید عبدالغفار مازندرانی.

این بود قسمتی از افادات استاد الهی طباطبائی در آن روز شیخان قم در باره سلسله مشایخ سیر و سلوکشان.

الانسان قبل الدنيا وفي الدنيا وبعد الدنيا

از جمله مؤلفات جناب استاد علامه طباطبائی سه رساله شریف گرانقدر به نامهای: الانسان قبل الدنيا، والانسان في الدنيا، والانسان بعد الدنيا است.

همانطور که در صدر این رساله گفته‌ایم اُمّ الکتاب آن جناب تفسیر عظیم الشان المیزان است که بسیاری از امّهات مسائل رسائل او را حائز است، مثل رساله ولایت که تفسیر آیه «يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم» (۱۰۵/۱ مائده) حائز آن است. و یا رساله الانسان بعد الدنيا که تفسیر آیه «كان الناس امة

واحدۀ (۲۱۳ بقره) حائز آن است مع ذلک رسائل مفردۀ را اهمیتی است که همّ واحد در تصنیف و تدوین آن اعمال شده است، لذا به رسائل علما اقبال و اعتنایی دیگر است.

مناسب است در این مقام از دانشمند نامور فلکی کامیل فلاماریون فرانسوی یاد شود. فلاماریون را در موضوعات مختلفه مصنفات سودمند و ارزشمند است از آن جمله کتابی به نام مرگ و راز آن (LA MORT ET SON MYSTERE) که در سه جلد، اولی پیش از مرگ (Avant lamort) و دومی گرداگرد مرگ (Autour de lamort) و سومی پس از مرگ (Apres lamort) است.

این کتاب فلاماریون را عالم مصری محمد فرید وجدی به عربی ترجمه کرده است و آن را «علی أطلال المذهب المادی» نام نهاده است که مانند اصل آن بسیار مفید است.

ظاهراً جناب استاد در تسمیه رسائل یاد شده باید ناظر به کار فلاماریون باشد و باید از خود آن جناب پرسید.

هدف سفرای الهی تعلیم و تأدیب بشر است

این بنده ناچیز حضرت استاد علامه طباطبائی (افاض الله تعالى علينا ببركات انفاسه الشریفه) را در تعلیم و تأدیب چنان یافته است که معلم ثانی ابو نصر فارابی در کتاب تحصیل السعادة (ص ۲۹، طبع حیدرآباد دکن) در این دو رکن رکن و دو اصل اصیل أعنی تعلیم و تأدیب افاده فرموده است:

والتعلیم هو ایجاد الفضائل النظرية فی الأمم والمدن، والتأدیب هو طریق ایجاد الفضائل الخلقية والصناعات العلمية فی الأمم. والتعلیم هو بقول فقط، والتأدیب هو أن يعود الأمم والمدنیون الافعال الكائنة عن الملكات العلمية بان

تنهض عزائمهم نحو فعلها وأن تصیر تلك وفعالها مستولية على نفوسهم ويجعلوا كالعاشقين لها.

(تعلیم عبارت است از ایجاد فضایل نظری در امت‌ها و جوامع بشری. و تأدیب عبارت است از راه ایجاد فضایل اخلاقی و صناعت‌های علمی در میان مردم. تعلیم با گفتار صرف حاصل آید. ولی تأدیب با عادت دادن امت‌ها و افراد بشر به کارهایی که بر اساس ملکه علمی تحقق می‌یابند. بدین ترتیب که اراده آنان به سوی انجام آن کارها حرکت کند و ملکه‌های علمی و اعمال مترتب بر آنها، بر نفوس مستولی گشته و مردم مانند عاشقان به امور مزبور مشتاق گردند).

هر یک از تألیفات جناب استاد علامه طباطبائی در این دو اصل مذکور حائز اهمیت بسزا و حاوی نقادیهای دقیق و عمیق است. به حقیقت آن جناب در تعلیم و تأدیب نفوس مستعدۀ در دانشگاه معارف عالیہ حقہ الہیہ اُعنی حوزه علمیه قم، در زمانی که علائق به امور طبیعی و لذائذ مادی دامنگیر اکثر شده است، لطفی است از جانب خداوند متعال که ارزانی داشته شد تا حجت بر همگان تمام باشد، ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم. معظم له از شجره علم و تقوی است و چندین پشت از اسلاف آن جناب همه از امثال و افاضل عصر خود در منقبتین علم و تقوی بودند رضوان الله علیهم اجمعین .

آثار عمده قلمی جناب علامه طباطبائی از نظم و نثر

همه آثار آن جناب علم است و فکر، همه حقیقت است و معرفت، همه بحث است و فحص، همه عشق است و عقل، همه قرآن است و حدیث....

- هر که سخن با سخنی ضم کند قطره‌ای از خون جگر کم کند
- ۱- تفسیر عظیم الشأن «المیزان» در بیست مجلد که أم الكتاب مؤلفات او است.
- ۲- اصول فلسفه و روش رئالیسم
- ۳- حاشیه بر اسفار صدر المتألهین که با اسفار چاپ دوم به طبع رسیده است.
- ۴- مصاحبات با استاد کربن.
- ۵- رساله در حکومت اسلامی.
- ۶- حاشیه کفایه که در دست طبع و نشر است.
- ۷- رساله در قوه و فعل.
- ۸- رساله در اثبات ذات.
- ۹- رساله در صفات.
- ۱۰- رساله در افعال.
- ۱۱- رساله در وسائط.
- ۱۲- رساله الانسان قبل الدنيا.
- ۱۳- رساله الانسان فی الدنيا.
- ۱۴- رساله الانسان بعد الدنيا.
- ۱۵- رساله در نبوت.
- ۱۶- رساله در ولایت.
- ۱۷- رساله در مشتقات.
- ۱۸- رساله در برهان.
- ۱۹- رساله در مغالطه.
- ۲۰- رساله در تحلیل.

- ۲۱- رساله در ترکیب.
 - ۲۲- رساله در اعتبارات.
 - ۲۳- رساله در نبوت و مقامات.
 - ۲۴- منظومه در رسم خط نستعلیق.
 - ۲۵- علی و الفلسفة الالهیه.
 - ۲۶- قرآن در اسلام.
 - ۲۷- شیعه در اسلام.
 - ۲۸- محاکمات بین دو مکاتبات.
 - ۲۹- بسیاری از مقالات علمی که در مجلات علمی منتشر شده است.
 - ۳۰- بدایة الحکمة.
 - ۳۱- نہایة الحکمة.
- این دو کتاب اخیر (بدایه و نهایه) از متون فلسفی بسیار مهم است، که عالی‌ترین سیر تکاملی فلسفی الهی از قلم وزین و سنگین چون صاحب «المیزان» تدوین شد که بحمدالله تعالی اکنون در حوزه علمیه قم از کتب درسی طالبان حکمت است.
- آنکس که زکوی آشنایی است داند که متاع ما کجائی است
این چند سطر را بطور عجاله به اندازه درایت خودم از معظم له تحریر و
به حضور ارباب فضل تقدیم داشتم و مُقِرَّم که حق ترجمه را در حق صاحب
ترجمه ایفا نکرده‌ام. هر چند
- مرد را صد سال عمّ و خال او یک سر موئی نداد حال او
ولی باز امید است که در فرصت بیشتر وظیفه قدر شناسی‌ام را نسبت به
ساحت مقدّس آن جناب و برادر مکرم او حضرت آیة الله جامع المعقول
و المنقول آقا سید محمد حسن الهی قاضی طباطبائی قدّس سرّه العزیز و

روحی له الفداء که آن هر دو سرور و مولایم بر این بنده کمترین ناچیز، حقوق تعلیم و تأدیب بسیار دارند، به پیشگاه مردم صاحب‌دل عرضه بدارم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «لقد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله ألف باب یفتح کل باب ألف باب». (بحار، ج ۷، ص ۲۸۱)

و عن زراره و أبی بصیر عن الباقر والصادق علیهما السلام قالاً علینا أن نلقى إلیکم الأصول وعلیکم أن تفرعوا (ماده ف ر ع مجمع‌البحرین طریحی ره)

رابطه انسان و عرفان از دیدگاه علامه طباطبائی

من یکی از کلمات قصار آن جناب را که جمله‌ای بسیار بلند است یادآور می‌شوم: «ما کاری مهمتر از خود سازی نداریم» خداوند درجانش را متعالی بفرماید که لفظ «ابد» را بسیار بر زبان می‌آورد و در مجالس افادات خویش چه بسا این جمله کوتاه و سنگین و وزین را به ما القا می‌فرمود که ما ابد در پیش داریم، هستیم که هستیم «انما تتقلون من دار الی دار».

انسان از بین رفتنی نیست، باقی و برقرار است، منتها به یک معنی لباس عوض می‌کند و به یک معنی جا عوض می‌کند، از رحم مادر به دامن مادر، به گهواره، به مکتب، به مدرسه و... انسان موجودی است ابدی و بر اساس قرآن و عرفان و برهان، علم و عمل، انسان سازند. علم و عمل جوهرند، عرض نیستند. و حقیقه سرشت گوهر روان می‌شوند، غذای جان می‌گردند، آنچنان که آب و نان، غذای بدن می‌شوند و غذا مطلقاً چه مادی و چه روحانی، از سده اسم شریف باقی هستند.

«الباقی» یکی از اسماء الله سبحانه است و غذا از خدمه اسم باقی می‌باشد. یعنی غذای جسمانی سبب بقای بدن و غذای روحانی سبب بقای

نفس ناطقه انسانی است. با این ویژگی که غذای جان پرور از ماورای طبیعت است و دستخوش حوادث طبیعت قرار نمی‌گیرد، باد و باران در او اثر نمی‌گذارند، آب و خاک سبب اضمحلال و متلاشی شدن آن نمی‌گردند و همچنین سایر امور مادی نمی‌توانند دست تصرف به سوی ماورای طبیعت دراز کنند.

غذایی که طعمه جان می‌شود اتحاد وجودی با نفس ناطقه که فراتر از طبیعت است پیدا می‌کند و برای همیشه باقی و برقرار می‌ماند. پس انسان روز و شب در طریق ساختن خویش برای «ابد» است.

این انگیزه و هدف و ایده، همواره در مد نظر اولیای الهی بوده و هست و ریشه عرفان عملی، همین حقیقت است.

آن کسی که کشیک نفس خویش می‌کشد، در مقام تجلیه است، می‌بایستی ظاهرش و آداب و معاشرت دنیایی او مطابق دستورات الهی باشد. و اما آرایش روح و جان را تجلیه می‌نامند. تجلیه زینت است، آراستن جان است، باید به فکر آراستن خود بود، هر چند که در حقیقت خداوند سبحان برون آرا و درون پرور است. به تعبیر شریف سنایی غزنوی:

ای درون پرور برون آرا و ای خرد بخش بی‌خرد بخشا
هر چند که صورتگر عالم ملک و ملکوت اوست، اما معذات را نمی‌شود نادیده انگاشت، انسان باید مراقب خود باشد، باید بفهمد و بداند تا راه رشد و صلاح را پیماید.

مثلاً ما یک وسیله صناعی را، فرض بفرمایید یک چرخ خیاطی را، می‌خواهیم ابتیاع کنیم، می‌بینیم سازنده آن یک دفتر راهنمایی در کنار آن به ما عرضه می‌کند و دستور نگهداری آن چرخ خیاطی را به ما نشان می‌دهد، نحوه استفاده و بکارگیری و طرز باز کردن و بستن قسمت‌های مختلف آن را یادآور

می شود.

آن دفتر در حقیقت، دین آن چرخ خیاطی است و این دین باید در متن چرخ خیاطی پیاده شود تا آن وسیله به شکل صحیح و مناسب مورد استفاده قرار گیرد و از استهلاک بی جای آن جلوگیری به عمل آید.

خدای سبحان این صنعت شگفت یعنی وجود آدمی را که بزرگترین صنعت در نظام هستی است آفرید، در کنار آن کتابی برای بکارگیری و بهره‌وری صحیح و نیز نگهداری از آن قرار داده است، و آن کتابی است که باید خود صانعش بنگارد، یعنی آن قلمی که این صنعت را نگاشته، کتاب و راهنمای حیات واقعی او را نیز باید بنگارد. «هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء».

آن که:

ز ابر افکند قطره‌ای سوی یم ز صلب آورد نطفه‌ای در شکم
از آن قـطره، لؤلؤ لا لا کند و از این صورتی سر و بالا کند
دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است بر آب صورت‌گری
آن قلمی که نطفه را اینچنین صورت‌گری کرده و انسان ساخته است، همان قلم در کنار این صنعت خود کتابی نهاده است به نام قرآن کریم، کتاب الله، کشف تام محمدی علیه السلام، فصل الخطاب محمدی علیه السلام. این کتاب باید در متن این صنعت پیاده بشود و گر نه این صنعت تباه می‌شود. این معنا را می‌گوییم عرفان عملی.

قرآن و روایات و ادعیه بالاترین دستورالعمل عرفانی

ما در عرفان عملی دستورالعملی جز قرآن نداریم و روایات و ادعیه‌ای که از اهل بیت عصمت علیهم السلام صادر شده همه رشته‌هایی هستند که از دریای

بی‌کران الهی قرآن کریم منشعب می‌شوند، همه مرتبه نازله قرآنند، بدن قرآنند و روح همه آنها خود قرآن است؛ وزان روایات با قرآن، وزان بدن انسان با روان انسان است. همانطور که بدن مرتبه نازله روان است، روایات جوامع روایی، مرتبه نازله قرآن مجیداند، آنچه را که اهل بیت عصمت علیهم‌السلام فرموده‌اند همه از قرآن منشعب شده است، دستورالعملی جز قرآن نداریم.

این سخن من ناشی از یک تأثر مذهبی صرف نیست، سخنی است سنجیده و آزموده، چه اینکه امروز درب کتابخانه‌های بزرگ دنیا بر روی محققان گشوده است و آنان می‌توانند منابع معارف بشری را بکاوند. براستی اگر معارفی فراتر از معارف قرآنی وجود دارد معرفی کنند، زیرا ما هر چه بیشتر گشتیم کمتر یافتیم.

در عرفان نظری و عرفان عملی گفتاری بالاتر و ارزشمندتر از گفتار پیغمبر خاتم و آل او (صلوات الله علیهم اجمعین) پیدا نمی‌کنیم، آنچه را که یک فرد انسان در خوراک جان و روان خود برای قرب الی الله نیاز دارد، در قرآن و کلام معصومان علیهم‌السلام نهفته است.

قرب یعنی اتصاف به صفات ربوبی و تخلق به اخلاق ملکوتی، یعنی انسان در مسیر تکاملی خود علماً و عملاً رشد پیدا کند و به جایی برسد که متصف به صفات ربوبی بشود، البته مراتب محفوظ است «والذین اوتوا العلم درجات» عالی‌ترین مرتبه این است که یک انسان به فعلیت تامه‌اش برسد و انسان کامل شود و هر انسان به اندازه سعه وجودی خود و به مقدار قرار گرفتنش در مسیر کمال انسانی، اهل نجات خواهد بود.

جایگاه علامه طباطبائی در عرفان عملی

موقعیت جناب علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) در عرفان عملی این بود

که دریافته بود و به این باور رسیده بود که : «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» راه این است و جز این نیست. و دقیقاً بدین جهت رفتار او، گفتار او، سکوت او، قلم او و مطلقاً آثار وجودی او حکایت کننده از وارستگی او و عظمت ذخائر علمی و عملی او بود.

انسان وقتی حضرت علامه طباطبایی را زیارت می کرد، به یاد این حدیث شریف می افتاد که جناب کلینی در کتاب فضل العلم کافی، به اسنادش از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می کند و فرموده است: «من تعلم العلم وعمل به وعلم الله دعی فی ملکوت السموات عظیماً فقیل تعلم الله وعمل الله وعلم الله» آن کسی که دانش تحصیل کند و بدان عمل کند و به دیگران برای خدا تعلیم بنماید، در ملکوت سماوات و عالم اله که خودش عالم عظیم است او را به عظیم صدا می کنند: ای بزرگ، ای آقا، ای کسی که برای خدا تحصیل علم کرده ای، برای خدا بدان عمل کرده ای، برای خدا به دیگران تعلیم داده ای، تو آقا و بزرگ و عظیمی.

به همین مضمون روایت دیگری از زبان اهل بیت عصمت علیهم السلام نقل شده است که جناب علامه شیخ بهائی ابوالفضائل (رضوان الله علیه) در کتاب شریف اربعین خود که در بر دارنده احادیث شریف و ارزشمندی است، آورده است: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله : قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته ویزید فی علمکم منطقه ویرغبکم فی الآخرة عمله» حواریون عیسای پیامبر به او گفتند: ما با چه کسی همنشینی کنیم؟ حضرت عیسی علیه السلام فرمود: کسی که دیدار او شما را به یاد خدا بیندازد و وقتی به سخن می آید، حرف او موجب فزونی دانش شما بشود، چیزی به شما یاد بدهد... رفتار و کردار او شما را در کار آخرت ترغیب و تحریص کند.

انسان واردات و صادرات دارد، و باید خیلی مراقب باشد، وارداتش او

را می سازد و صادراتش از باطن او خبر می دهد، حرف هر کسی نماینده نهاد اوست.

کاسه چینی که صدا می کند خود صفت خویش ادا می کند
انسان حقیقی یعنی این، و این حقیقت همان چیزی است که به نحو احسن و اکمل در حضرت علامه طباطبائی مشهود بود.

من در پیشگاه ملکوت عالم پناه می برم به خدای سبحان که بخواهم حرفی را برای رضای خاطر و یا به گزاف و یا به اغراق و یا از روی عدم تأمل، تفکر، تندگویی به مبالغه گفته باشم. بزرگواری که حال از میان ما رخت بر بسته است و در ملکوت سماوات «عظیم» خوانده می شود، بنده هفده سال در محضر شریف او با ایشان انس داشتم و از ایشان کار لغوی ندیدم، حرف لغوی نشنیدم، بسیار مواظب کلام خود بود.

همانطوری که می بینید آنچه از قلم او صادر شده همه علم است، از تفسیر شریف المیزان گرفته تا آن رسائل کوچکش، آنچه هست فکر و علم است، عشق و عقل است، برهان و عرفان و قرآن است، تحقیق و تفسیر است، دل سوزی به اجتماع، پایه گذاری برای ساختن مدینه فاضله است.

عارف صور ملکات اشخاص را می بیند

انسان در عرفان عملی بجایی می رسد که چشم برزخیش باز می شود، یعنی انسانها را مطابق سریره و ملکات آنها مشاهده می کند، مثلاً حشر ما در قیامت برای انسانهای معمولی از مسائل ماورای طبیعت بشمار می آید، ولی برای اهلش، الآن قیامتشان قیام کرده است، برای مردان بزرگ و اولیای حق قیامت در این دنیا قیام کرده است.

همین طور پله پله بالا بروید تا می رسید به امام عارفین و متقین، امام

موحدین، حضرت وصی، جناب امیرالمومنین علی علیه السلام که می فرماید: «لو كشف الغطاء لما ازددت يقيناً» دنیا و آخرت به آن صورتی که بر ما حجاب است برای آن حضرت حجاب نیست.

جناب علامه طباطبایی از رشد یافتگان راستین این مکتب بود و همچنین برادر بزرگوارش که در علم و عمل همطراز ایشان بود، جز اینکه او در تبریز بسر برد و شرایط ایشان برایش پیش نیامد. جناب علامه طباطبایی آمد در حوزه قم و بذر افشانیها فرمود و خودش را نشان داد، ولی آن بزرگوار به انزوا و انعزال بسر برد.

هر دو از ابتدا تا انتها هم درس و هم بحث بودند و اساتیدشان در فقه و اصول و سایر علوم و معارف یکی بود. هر دو بزرگوار، هم در فقه و اصول مجتهد بودند و هم در علوم عقلی، و نیز در عرفان عملی هر دو اهل کار بودند. بنده عرض می کنم که هر دو بزرگوار در مسیر عرفان عملی چشم برزخیشان باز بود و اشخاص را به صور ملکاتشان می دیدند. برای بنده بارها پیش آمد و در محضر شریف ایشان شواهدی در این باره دارم و یادداشتها و خاطراتی از آن دو بزرگوار در دفتری جداگانه نگاشته و جمع آوری کرده ام. اصل این است که چشم برزخی بینا باشد، اگر بصیرت من نمی بیند مثل بصرم باید معالجه شود، تعجب در دیدن نیست، خاصیت چشم این است که ببیند، لازمه بصر و اصل بصیرت این است که ببیند، تعجب در ندیدن است که چرا نمی بیند.

در این باره راجع به تجسم اعمال و حشر خلائق مطابق ملکات آنان از قرآن کریم و تفسیر و جوامع روایی ما از اهل بیت عصمت علیهم السلام و در کتب عقلی و عرفانی براهین و مسائل عرفانی الی ما شاء الله موجود است و خلاصه اش این است که عارف بزرگوار ملای رومی نیکو به نظم در آورده

است که:

ای دریده پوستین یوسفان گرگ برخیزی از آن خواب گران
گشته گرگان آن همه خواهی تو می‌درانند از غضب اعضای تو
آن سخنهای چو مار و کژ دمت مار و کژ دم گردد و گیرد دمت
سیرتی که اندر نهادت غالب است هم‌بدان تصویر حشرت واجب است
هر کسی مطابق ملکاتی که دارد دارای شکلی است. چه بسا افرادی را که
ما در کوی و برزن به شکل انسان می‌بینیم، اگر کسی چشم برزخیش باز باشد
طور دیگری می‌بیند، البته آنها مردمی ساکت و آرامند، پرده دری نمی‌کنند،
حق ندارند که پرده دری کنند، آنها ستار هستند.

شاید این خاطره را در نوشته‌های دیگر یا گفت و شنودهای بنده دیده یا
شنیده باشید که بنده وقتی به خدمت حضرت آیه الله جناب آقا شیخ
محمد تقی آملی (رضوان الله تعالی علیه) که ایشان هم از اساتید بزرگوار اینجانب
بودند تشرف حاصل کردم، در آن روز که روز تعطیلی بود و من تنها خدمت
ایشان بودم، صحبت به میان آمد و فرمودند که ما وقتی در نجف بودیم با
همین آقای طباطبایی و جمعی دیگر در محضر حضرت آیه الله جناب حاج
سید علی قاضی (رضوان الله علیه) تلمذ می‌کردیم، آقای طباطبایی در همان وقت
در نجف دارای مکاشفات عجیب و شگفتی بود، اینها را جناب آقای آملی در
زمان حیات علامه طباطبایی به بنده فرمودند. آقا زاده حضرت آیه الله قاضی،
حجة الاسلام جناب آقا سید مهدی قاضی (رضوان الله علیه) روزی به بنده فرمود:
پدر من بارها می‌فرمود، که انسان باید صعود برزخی پیدا کند تا به
اسرار حروف و اسرار کلمات و به حقایق اشیاء دست یابد و آگاهی پیدا کند.
باید صعود برزخی پیدا کند و از این خالت طبیعی و عادی مردم متعارف
باید بدر آید.

در این زمینه هم روایاتی از حضرت عیسی مسیح از زبان ائمه ما هست که جناب عیسی روح الله فرمود: «لن یلج ملکوت السماوات من لم یولد مرتین»: تا کسی دو باره زائیده نشود و از این عادات متعارف طبیعت و اوضاع و برنامه عادی مردم خاکی بدر نیاید با ملکوت عالم آشنا نمی شود.

بلی، علامه و برادر گرانقدرش متنعم به این نعمت بودند و به حقیقت باید که این دو بزرگوار را مصداق این حدیث شریف دانست. ارشاد القلوب دیلمی از جناب رسول الله ﷺ نقل کرده است که حضرت فرمود: «لکل شیء معدن ومعدن التقوا قلوب العارفين». (هر چیزی را معدنی است و معدن تقوی، دل عارفان است).

به حقیقت دل این مرد بزرگوار معدن تقوا بود، زیرا بسیار مواظب خود بود. همواره اهتمامش بر این بود و می گفت در شب و روز زمانی را برای حسابرسی خود قرار بدهید و ببینید که این بیست و چهار ساعت چگونه بر شما گذشته، اهل محاسبه باشید، همانطور که یک بازرگان، یک کاسب دخل و خرج خود و صادرات و وارداتش را حساب می کند، شما ببینید در این شب و روز که بر شما گذشت چه چیزی اندوخته اید، چه گفته اید، یک یک رفتار و گفتارتان را حسابرسی کنید. از نادرستی ها استغفار کنید و سعی کنید تکرار نشود و برای آنچه شایسته و صالح و به فرمان حاکم عقل بود خدا را شاکر باشید، تا به تدریج برای شما تخلق به اخلاق ربوبی ملکه بشود. «ولا تكون كالذین نسوا الله فانساهم انفسهم».

حضرت علامه همواره مراقب نفس خویش بود و از خدا غافل نمی شد و این امر در صورت و رفتار و حرفشان پیدا بود که ایشان در پیشگاه دیگری قرار گرفته، هر چند که به صورت ظاهر جسمش با دیگران بود، پیدا بود که در محضر دیگری نشسته است.

در این باره مصباح الشریعه می‌فرماید که «العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله» عارف بدنش با خلق و دلش با خداست «ولا مونس له سوى الله وهو في رياض قدسه متردد ومن لطائف فضله متزود» توشه‌اش آن سویی است، قلبی که او دارد در پیشگاه ملکوت عالم آمد و شد دارد. مونسش ملکوت عالم است. چنین کسی مراقبت دارد و انسان بر اثر این مراقبت یواش یواش به صفات ملکوتی متصف می‌شود و بدان خو می‌گیرد.

اساتید عرفان نظری علامه طباطبائی

در عرفان نظری هم ایشان از شاگردان جناب آیه الله حاج سید علی قاضی است و استاد بزرگوار دیگر ایشان حضرت آیه الله عالم ربانی آقا سید حسین بادکوبه‌ای می‌باشد.

مرحوم علامه طباطبائی بسیار از این دو استاد خود یاد می‌کرد. چه اینکه سایر اساتید ما هم که در نجف در محضر شریف آن دو بزرگوار تلمذ کرده بودند، خیلی آن دو بزرگ مرد را به عظمت نام می‌بردند.

شرح حال هر دو عالم و عارف ربانی جناب آقای قاضی و جناب آقای بادکوبه‌ای در تذکرها و کتابهای جناب علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی (رضوان الله علیه) هست و ما در برخی نوشته‌ها آورده‌ایم.

جناب آقای طباطبائی فرمود که ما تمهید القواعد را در خدمت مرحوم بادکوبه‌ای خوانده‌ایم.

تمهید القواعد اولین کتاب عرفانی است و معمولاً آن را قبل از شرح فصوص قیصری می‌خوانند و سپس مصباح الانس و بعد از آن فتوحات مکیه عارف اکبر محیی الدین عربی را می‌خوانند. جناب آیه الله قاضی فتوحات را تدریس می‌فرمود. به هر حال مرحوم علامه

در عرفان نظری مردی پخته بود.

رابطه عرفان با قرآن و حدیث و حکمت از نظر علامه

مبنای مردان الهی، حکمای بزرگ، عارفان بنام و کسانی که در سیر و سلوک عرفان نظری کار کرده‌اند یکسان است و آنها یک دل و یک زبانند که قرآن و عرفان و برهان از یکدیگر جدایی ندارند و قرآن عرفان است. به تعبیر مشایخ ما، عرفان تفسیر انفسی قرآن است و این کلامی شریف است.

مثلاً بعضی از بزرگان در ماه مبارک رمضان فصوص قیصری تدریس می‌فرمودند، از ایشان سؤال شد که در ماه رمضان به چه اشتغال دارید؟ فرمود به تفسیر قرآن مشغول هستیم. و راستی اینطور است که کتب عرفانی تفسیر انفسی قرآن مجیداند، همانطور که می‌بینید برخی از تفسیرها تفسیر روایی است، مثل تفسیر شریف برهان، تفسیر نور الثقلین، تفسیر صافی، در المنثور سیوطی و... بعد می‌رسیم به کتب عرفانی، فتوحات و مصباح الانس و هكذا فصوص و تمهید القواعد و این کتابها تفسیر انفسی قرآن مجیدند.

به تعبیر شریف استاد دیگر ما جناب آیه الله رفیعی قزوینی (رضوان الله علیه) اگر این کتابها بدست انسان زبان فهم بیفتد، آن را تفسیر انفسی قرآن مجید می‌بیند. قرآن و برهان و عرفان از یکدیگر جدایی ندارند.

آقای علامه طباطبایی (اعلی الله مقامه) می‌فرمود اینهایی را که ما می‌دانیم آخوند به ما یاد داده است (یعنی جناب ملا صدرا).

آن جناب در صفحه ۷۵ جلد چهارم چاپ اول اسفار می‌فرماید: «تَبَّأَ لِفَلَسَفَةِ تَكُونُ قَوَانِينَهَا غَيْرَ مُطَابِقَةٍ لِلْكِتَابِ وَالسَّنَةِ». یعنی مرگ و هلاکت بر آن فلسفه‌ای که قوانین آن مطابق کتاب و سنت نباشد، آن فلسفه‌ای که مطابق کتاب و سنت نباشد فلسفه نیست.

مرحوم آخوند نیز در جای دیگر اسفار فرموده است: حقائق را که مشایخ عرفان فرموده‌اند و برای آنها اقامه برهان نکرده‌اند ما بحمدالله در این کتاب آنها را برهانی کرده‌ایم، یعنی عرفان را برهانی کرده‌ایم.

مصباح الانس عجیب کتابی است، مصباح الانس، تمهید القواعد و اشارات و... کتابهایی هستند که عرفان را برهانی کرده‌اند و جناب آخوند در اسفار می‌فرماید مسائل عرفانی که دیگران برای آن‌براهان پیدا نمی‌کردند ما برهان‌ش را یافتیم و برهانی کردیم.

مشایخ علامه در معقول و منقول

مطلب دیگری که در باره جناب علامه طباطبائی است مشایخ او در عرفان نظری و عملی است، همانطور که به عرض رساندم، ایشان در دو رشته عرفان نظری و عملی نزد مرحوم آیه الله سید علی قاضی تلمذ کرده‌اند، مرحوم قاضی در عرفان انسانی بزرگ و زحمت کشیده و به فعلیت رسیده بود.

دیگر از مشایخ ایشان مرحوم آیه الله آقای سید حسین بادکوبه‌ای بود که مرحوم علامه طباطبائی علاوه بر آنچه را که ما شفاهاً از او استفاده کرده‌ایم، ایشان در بیوگرافی خود آورده‌اند که ما فنون عقلی را از این دو بزرگوار استفاده کرده‌ایم و در علوم نقلی هم آقایانی را مثل مرحوم آیه الله نائینی، مرحوم آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی، مرحوم آیه الله کمپانی را باید نام برد، البته از مرحوم آیت الله کمپانی، هم در زمینه معقول و هم منقول استفاده کردند.

از حق نگذریم که باید در باره علامه طباطبائی گفت که آن جناب در تأسیس معارف حقه، اصول حقه جعفری در عصر ما لطف الهی بود، خداوند

وجود شریف او را که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین باذن ربها» برای حوزه‌های علمیه و کشور عزیز اسلامی ایران و برای مردم این زمان ارزانی داشت، و واقعاً چه وجود پر برکتی بود.

ایشان مدت بیست سال قرآن کریم را به صورت تفسیر قرآن به قرآن تفسیر فرمود که مایه فخر عالم علم، مایه مباهات حوزه‌های علمیه است و کتاب قرن، بلکه کتاب دهر است، و این طهارت جان می‌خواست که به تعبیر خود قرآن «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون». همانطور که باید ظاهر آدم پاک باشد تا این کتاب تدوینی را بتواند مس کند، مس آن کتاب مکنونی که حقایق قرآن در آن مکتوب است نیز طهارت می‌خواهد.

انسان که به حقایق قرآن کتبی، یعنی جان مجرد انسانی، عقل مبرای از ماده و احکام ماده انسان، که ارتقاء و اعتلای وجودی پیدا می‌کند و آن کتاب مکنون را می‌نگرد و بطون حقایق را مشاهده می‌کند، از آنجا می‌گیرد تا به عالم خیال می‌آورد و به قلمش جاری می‌کند، بدون طهارت نمی‌شود «انه لقرآن کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون» و این جان پاک حضرت علامه طباطبایی بود که بر اثر تقوایش، آن زحمتهای تحصیل و تعلمش و آن خدمت در محضر مشایخ عظام و آن استعداد و قابلیت جبلیش و آن اعتدال مزاجیش، اینها ایجاب کرده است که چنان توفیقی را به دست آورد.

از سعادتهای انسان دانش پژوه و دانشجو این است که مشایخ بزرگواری نصیبش بشود، جناب علامه طباطبایی در این جهت حظ وافر داشته است. این خود یک توفیق عظیمی برای انسان است، ادراک محضر مشایخ راه پیموده و کتلها سیر کرده و وادیها پشت سر گذاشته، استاد دیده و زحمت کشیده، اگر نفس مستعد باشد می‌تواند زود خودش را به مقامات عالی برساند که آن جناب هم رسیده بود و آثار او مطلقاً بهترین معرف اوست.

به هر حال این نگاهی بسیار گذرا به شخصیتی بود که شناخت ابعاد وجود او نیاز به تأملی فراوان و فرصتی گسترده دارد. آنچه گفتیم یادی بود از اولیای خدا، که یاد آنان مایه برکت است و به انسان صفا می‌دهد.

مصاحبه با علامه حسن زاده آملی پیرامون شخصیت علامه طباطبائی

سؤال : بسم الله الرحمن الرحيم، بعنوان اولین سؤال از حضورتان تقاضا داریم بفرمائید مرحوم آیت الله علامه طباطبائی چه افکار و آراء تازه و ابتکاراتی علاوه بر فلاسفه و حکمای گذشته همچون بو علی و ملا صدرا، وارد فلسفه کرده‌اند؟

پاسخ : بسم الله الرحمن الرحيم خداوند سبحان بر توفیقات شما آقایان بیفزاید که در راه اعلاء معارف حقه الهیه و در مسیر تعریف و شناسایی رجال الهی و علمای ربانی می‌باشید. انشاء الله دعای ما در حقتان مستجاب باشد. جناب علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه، در علوم عقلی و نقلی مجتهد بود، ایشان در حکمت متعالیه مجتهد بود. در فقه و اصول مجتهد و مستنبط بود. در علم ادب صاحب قلم و نویسنده بود. هم به عربی محکم و متین می‌نوشت و هم به فارسی شیوا و رسا و نیز یکی از موهبت‌های الهی را دارا بود، یعنی صاحب طبع بسیار لطیفی بود که می‌بایستی جناب ایشان را در عداد شعرای مُفَلِّق، ماهر و فَنّان نام برد. و چون طبع لطیف باشد، روح لطیف باشد، فکر شریف باشد. همانطوری که در نظم‌ش و نثرش نازک کاریها و لطایفی بکار می‌برد، در دیگر آثار وجودی خودش هم نازک کاریهای خاصی داشت. مثلاً جناب ایشان را باید گفت که در ایوان حسن خط صدرنشین و بالا نشین بود. خطش هم ممتاز بود، نه فقط خوش می‌نوشت بلکه ممتاز بود و منظومه‌ای در آداب حسن خط سروده است.

علاوه بر آنکه جناب ایشان در علوم عقلی و نقلی مجتهد بود در علوم دیگری که در حوزه‌ها متعارف نبود هم دست داشتند که به محضر شریف شما به عرض می‌رسانیم. حال در پیرامون سؤال شریف شما مطلب پر ارجی را که عنوان کردید، به عرض می‌رسانم که حکمت متعالیه «اسفار» یک دریایی است مبتنی بر مسائل بسیار محکم و سنگین و ثقیل و وزین قرآنی و اسلامی و انسانی که همه ناظر به یک حقیقتند و آن کتاب عظیم‌الشان، حقایق بلند مشایخ عرفان را به برهان در آورده است و کتاب، کتاب فلسفه است. فلسفه بدان معنایی که به عرض می‌رسانم. مرحوم آخوند ملا صدرا که ایشان اسفارش را حکمت متعالیه نامیده است، اصطلاحی است که جناب خواجه در «شرح اشارات» شیخ الرئيس اشاره کرده است که اگر علوم عقلی پشتوانه‌اش مشاهدات، مکاشفات، سیر و سلوک نبوده باشد، حکمت است، فلسفه است، ولی متعالیه‌اش نمی‌گویند. آنگاه متعالیه‌اش می‌گویند که علاوه بر برهان، وجدان هم همراهش باشد. علاوه بر برهان، علاوه بر دانایی، دارا هم باشد که خودش رسیده و چشیده باشد و اسفار حکمت متعالیه است که در چندین جای اسفار خود آخوند می‌فرماید که ما علاوه بر برهان به شهود هم یافته‌ایم، به سیر و سلوک هم یافته‌ایم. گاهی در متن عنوان می‌کند، گاهی به حاشیه «منه» از قلم خود در حواشی اسفار. بنده در بعضی از نوشته‌هایم این حاشیه را نقل کرده‌ام که نسخه‌ای از اسفار، بعضی از حواشی آن جناب را داراست. در بحث عظیم اتحاد عاقل به معقول که ما در آن کتاب اتحاد عاقل به معقول، همین مطلب را عنوان کرده‌ایم.

یافتن به سیر و سلوک

صدر المتألهین فرموده است که: «من در روز جمعه عمرم به چند سال

رسیده است (که تاریخش را نام می‌برد) برای زیارت حضرت بی‌بی فاطمه معصومه از کَهْکْ آمدم به قم (آن وقت در کَهْک بسر می‌بردم) و این حقیقت، این معنی در جوار تربت دختر باب الحوائج الی الله بر من افاضه شده است» و آنگاه این یافته‌اش را به برهان پیاده کرده است که مرحله دهم اسفار حالات و مشاهدات خودش را به‌طور اشاره اسم می‌برد.

گاهی مثلاً می‌گوید: «این مطلب را در کتابهای دیگر نمی‌یابید. نمی‌گوید: «بر ما افاضه شده» در این مورد بخصوص در اسفار به لفظ افاضه شد نمی‌گوید، می‌گوید: «در کتابهای دیگر نمی‌یابید» بعد شکر می‌کند و می‌گوید «الحمد لله رب العالمین». مرحوم حاجی سبزواری در حاشیه و تعلیقه‌اش می‌فرماید: «اینکه شکر گزاری و حمد می‌کند» یعنی می‌فرماید: «بله، نعمتی است که خداوند به من اهدا کرده است».

این کتاب بطور اجمال که به همین اندازه به عرض رسانیدم چنین عظمتی دارد که هم اسفار است و هم حکمت متعالیه و هر دو اسم برای این کتاب است و مرحوم استاد دیگر ما، حضرت آیت الله رفیعی قزوینی (رضوان الله علیه) می‌فرمود: «این کتاب اسفار (حکمت متعالی) به لحاظ جمعش، لفظش، متنش، یک جائیش، قضائیش، حکمت متعالیه است و به لحاظ تفسیرش، شرحش، بسطش، اسفار است، چنانکه لفظ اسفار هم مؤید این گفتار است» و عرضی در این اثنا در باره فلسفه تقدیم بدارم آنگاه در پیرامون فرموده شما صحبت بکنم.

فیلسوف واقعی کیست؟

در روزگار ما، بخصوص چندی پیش می‌دیدیم اشخاصی را که (شاید هنوز هم هست که هست) در بیوگرافی فلاسفه، حکما آگاهی دارند. شرح

حال بزرگان علم را گوشه و کنار جمع آوری کرده‌اند، از کتابهای تذکره و تراجم، به آنها می‌گویند فیلسوف. گاهی مثلاً اگر از غرب آمده‌اند می‌گویند مستشرق، فیلسوف.

یک فیلسوف کیست؟ یک فیلسوف این است که بتواند شفای شیخ را بفهمد، نه کسی که از شفای شیخ خبر ندارد، از اشارات شیخ، از کتابهای دیگرش خبر ندارد. همین اندازه بطور اجمال بداند که شیخ رئیس چندتا کتاب نوشته است و در چه وقت بوده و آثار قلمیش چه است و اوضاع سیاسی دوران او چگونه بوده است و اینطور چیزها. در باره‌ی خواجه نصیر طوسی هم همینطور. در باره‌ی دیگری هم همینطور. بعد این آقا را می‌گویند فیلسوف. یا چه بسا می‌بینیم افراد یا اشخاصی که در امور و مسائل طبیعی چند گامی ساحل پیمایی کرده‌اند، نه اینکه در لُجّه دریا غواصی کرده باشند، به قعر دریا فرو رفته باشند، این را هم می‌گویند فیلسوف. بخصوص که امروز این حرف را در باره‌ی دانشمندان غربی زیاد می‌شنویم که فلائی فیلسوف است، همین اندازه که در مسائل طبیعی سیری کرده است. و یا در الهیات می‌بینیم اگر سیری دارد خیلی ضعیف است و نسبت به مشایخ علمای ما خیلی ناچیز، این را می‌گویند فیلسوف و لکن مرحوم جناب فارابی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان بیانش این است که: «فیلسوف کامل امام است».

این فیلسوف کامل امام است، سرش و جهتش این است: فلسفه، علم به اعیان احوال موجود است. فیلسوف کامل یعنی آن کسی که عالم به اعیان احوال موجودات است کلاً که این معنی را در پیش عارف عنوان کنید که فیلسوف، می‌گوید، فیلسوف کامل امام است. عارف می‌گوید: «بله آنها می‌گویند فیلسوف کامل امام است و ما می‌گوییم، خلیفه الله کسی است که

مبیّن حقایق اسماء باشد». یعنی محتوی و مراد و مقصود هر دو یکی است، به حسب ظاهر، در لفظ تفاوت و تباین است. آن می‌گوید: «فیلسوف کامل امام است» و این می‌گوید: «آن کسی که مبیّن حقایق اسماء الهی است، چنین کس هادی مردم است. چنین کس واسطه فیض است.

هر دو معنی و اصطلاح را اگر بیاوریم در پیشگاه منطق وحی و قرآن و روایات می‌بینیم قرآن می‌فرماید: «کل شیء احصیناه فی امام مبین»، «و علم آدم الاسماء كلها» انسان کامل، فیلسوف کامل، مبیّن حقایق اسماء کسی است که مظهر اتم «کل شیء احصیناه فی امام مبین» است.

و آن کتاب شریف مدینه فاضله فارابی را ملاحظه بفرمایید، می‌بینید محور گفتارش بر این است که آنگاه اجتماع مدینه فاضله می‌شود که امامشان، رهبر و هادیشان، چنین کسی باشد. متصف به چنین اوصافی باشد و این همان است که ما امامیه می‌گوییم که هیچگاه زمین خالی از حجت نیست و انسان کاملی که مبیّن حقایق ذات اسماء است و قلب او وعاء حقایق قرآن است و خودش کلام الله ناطق است، اسرار قرآن را بایستی در جدول رود نیل وجودی او یافت. این چنین کس حجت الله است و امام معصوم. یعنی امیرالمؤمنین، یعنی دیگر واسطه‌های فیض الهی، یعنی دیگر انسانهای کامل که «اذا شاؤا ان يعلموا، علموا» بر اثر آن نفس قوی و مکتفی و کامل و قدسی که دارند.

«ما طیبیانیم و شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانقلق»

هر گاه نظر بیفکنند، آگاه می‌شوند. نظر بیندازند، به دست می‌آورند. بدون اینکه به کتاب رجوع کنند، خودشان کتابند. به زبان کتاب تکوین نظام هستی به نحو اتم آگاهی دارند. نیاز بدان ندارند از کسی بپرسند و یا به کتاب رجوع کنند.

غواص اقیانوس معارف و علوم اسلامی

جناب علامه طباطبائی آن بزرگمردی است، آن غواص بحر معارف است که به عمق مطالب عرشی اسرار حکمت متعالیه جناب صدرالمتألهین رسیده بود آنچنان که خود مجتهد در این فن بود و همچنین به کلمات شیخ الرئیس، چه منطقش و چه فلسفه و حکمتش. و خودشان شفا را در محضر استاد عظیم الشان، آقای سید حسین بادکوبه‌ای خواندند، و خلاصه غرضم و عرضم این است که علامه طباطبائی هم در حکمت «مشاء» هم در حکمت «اشراق» مجتهد و صاحب‌نظر بود و به دقایق افکار «مشاء» آگاهی داشت هم در حکمت «اشراق» مستنبط و صاحب‌نظر بود و به واقعیت گفتار آنها رسیده بود و هم در حکمت متعالیه به حق مجتهد بود.

علاوه بر آن کمال کذائی که «ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء» دارا بود، صاحب سیر و سلوک و مراقبت بسیار قوی و کامل و عجیب بود، کشیک نفس می‌کشید و من در دفتر خاطراتم یادداشت کرده‌ام که وقتی در محضر شریفش تشرف داشتم صحبت پیش آمد از مطالبی عرشی و دقایق و نکاتی بلند الهی، فرمود: «آقا اینها را ملا صدرا به ما یاد داده است» بر اثر این تبهر در حکمت متعالیه و دست داشتن بر مطالب بلند شفاء و اشارات و نیز حکمت اشراق توانست دو کتاب وجیز و عزیز تألیف و تصنیف کند به نام «بدایه» و «نهایه» در حکمت.

و بعد از جناب آخوند ملا صدرا ما بنخواهیم مشایخی را اسم ببریم که هم به فتوحات آن شیخ عظیم و هم به «فصوص» وی و به «مصباح» و «تمهید» که کتاب اربعه درسی عرفان می‌باشند و هم به دوره حکمت متعالیه و هم به «شفای» شیخ و «اشارات» شیخ و افکار اصیل و قدیم حکمای الهی در اصول

عقاید انسانی دست داشته باشند، بطوری که به عمق آن رسیده باشند، بعد از جناب آخوند، انگشت شمار در هر عصری، قرنی، تک تک، اوتاد و افرادی را می‌توانیم اسم ببریم.

بعد از آخوند از شاگردان او مثلاً جناب فیض بود، فیاض بود، و شاگردان دیگری که داشت. مثلاً حکیم ملا علی نوری را نام می‌برند و بیاید به میرزا محمدرضا قمشه‌ای برسید، به میرزا حسن کرمانشاهی برسید، و بیاید به آقا میرزا هاشم اشکوری برسید، و آقا سید حسین بادکوبه‌ای و همینطور بیاید تا به زمان خودتان، بزرگانی که تک تک مرد در گوشه و کنار کشور به سر می‌بردند، آقا میرزا مهدی آشتیانی، جناب استاد بزرگوار میرزا احمد آشتیانی، جناب استاد بزرگوار ما، مرحوم آقا سید ابوالحسن قزوینی و جناب آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و خود جناب ایشان مرحوم علامه طباطبائی و اخوی بزرگوارشان جناب آقای سید محمدحسن الهی طباطبائی و پیش از ایشان مرحوم آقا علی مدرس صاحب «بدایع الحکم» و همینطور آقایان دیگری که در گوشه و کنار ایران بودند که آنها تک مردی بودند. افرادی انگشت شمار بودند. رجال علم بودند که می‌توانستند این گونه بار معارف را حمل کنند و جانشان، صدرشان، سرشان که «رخش می‌باید تن رسم کشد» این حقایق و معارف را دارا بودند و بذر معارف پاشیدند و همینطور این سلسله یکی پس از دیگری این علوم و معارف را که تفسیر انفسی قرانند و اصول دینند و پایه و اصول ترقی و تعالی انسانند، حفظ کردند.

به همان بیان شریفی که جناب امیرالمؤمنین حضرت وصی علیه السلام در نهج البلاغه می‌گوید که: «و یزرعوها فی قلوب اشباههم» امیرالمؤمنین علیه السلام علما را زارع و کشاورز معرفی فرمود که بذرهای معارف را در مزرعه‌ها که جانهای نفوس مستعده مزرعه این کشاورزان است، در این مزرعه پاشیدند، یکی پس

از دیگری دین خدا را به قلمشان به زبان و تدریس و تربیت و تأدیشان حفظ کرده‌اند.

و حضرت علامه طباطبائی در عداد آن بزرگان است که به اعماق این حقایق پی برد و مجتهد در این علوم عقلی بود و به خوبی از عهده آنها برآمد. مستنبط و صاحب نظر و صاحب فکر بود. رسیده بود که حرف چیست، تنها به اصطلاح انباشته نبود، رسیده بود، چشیده بود، اهل نظر و مرد استنباط و اهل فکر بود. باز هم به همان تعبیر کوتاه مجتهد در علوم عقلی و نقلی بود. سؤال: معروف است از خدمات ارزنده علامه طباطبائی این است که حدود و ثغور فلسفه اسلامی را مشخص نموده‌اند. یعنی به اصطلاح از بلند پروازیهایی که بعضی از فلاسفه گذشته مرتکب شده‌اند، پرهیز کرده و جای عقل و جای دین را به خوبی مشخص نموده‌اند و شاید یکی از مهمترین دلایلی که باعث رونق تفکرات فلسفی در حوزه علمیه قم شد، همین مسأله «مشخص شدن جایگاه فلسفه، در بین معارف اسلامی» می‌باشد، ممکن است در این مورد توضیحاتی بفرمایید.

پاسخ: به عرض برسانم که این سؤال شریف شما بر این امر مبتنی است که در نظر اهل معرفت، در چشم توحید مردان الهی، بین برهان و عرفان و قرآن، جدایی نیست. این فرمایشات شما مبتنی بر این اصل است و سؤالی است بسیار شریف، مطلبی بسیار ارزنده و خود آن جناب مرحوم علامه طباطبائی اصرار و پافشاریش بر این بود که اگر کسی بخواهد بین فلسفه و دین جدایی بیندازد، ظلمی عظیم کرده است. هیچگاه دین خدا از فلسفه جدایی ندارد. چون فلسفه همانطور که در پیرامون پرسش نخستین شما به عرض رساندم تنها یک مشت اصطلاحات در امور طبیعی نیست. فلسفه برهان است. یافتن حقایق به برهان است. و دین خدا برهان است، دلیل است.

حاشا و کلا که منطق وحی حکمی داشته باشد بدون برهان و فلسفه بیانگر برهان حقایق است.

و می بینیم که سفرای الهی، پیشوایان دین ما، امامان معصوم ما که هر یک وعاء حقایق قرآن بودند و خودشان کلام الله ناطق بودند، با برهان و احتجاج با مردم سخن می گفتند. سؤالاتی که پیششان طرح می شد به شهادت جوامع روایی ما همه احتجاج است، همه فلسفه و برهان است، همه عرفان است، همه قرآن است، همه انسان ساز است و دستورالعمل ترقی و تعالی انسان می باشد. و بخصوص در میان این جوامع روایی کتابهایی که بویژه در احتجاج نوشته شده است، مثل «احتجاج طبرسی»، «احتجاج بحار» که ائمه اطهار ما خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خود قرآن در موارد گوناگون به احتجاج صحبت پیش می آورد. احتجاج برهان است. البته احتجاج به نحو احسن. چون انبیاء و سفرای الهی، حاشا و کلا که برای رضایت خاطر خودشان بنخواهند با مردم سخن بگویند. اینها مؤدبند به آداب الهی، همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ادبی ربی و احسن تأدیی» خداوند مرا ادب کرد و چه نیکو ادب کرد.

آنها خلق را مظهر اسماء و صفات الهی می بینند. پدر مهربان مردمند و می خواهند که نهالهای وجود مردم به ثمر برسند لذا از سفسطه منزه هستند. معصومند که خیال فاسد داشته باشند و تفوه به سفسطه کنند. خداوند تأییدشان فرمود که: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن».

و در این کتابهایی که در پیرامون احتجاج نوشته اند و دیگر جوامع روایی مثلاً در اصول کافی، در کتاب «توحید» در کتاب «حجت» در کتاب «عقل» در این اصول عقاید که ائمه ما در مقابل سؤال مردم قرار می گیرند، پرخاش و

دشنام ندارند، حرف درشت ندارند، آنچه که از زبانشان صادر شده است، برهان است، نور است، علم است و این برهان و نور و علم، فلسفه کامل است. کمال فلسفه و حقیقت فلسفه است.

و اینکه در باره حضرت علامه طباطبائی فرموده‌اید، آری ایشان و دیگر حکمای الهی شاگردان این مکتبند و آنها از فلسفه‌ای دم می‌زنند و حرفش را می‌زنند که در افق اعلائی قرار گرفته‌اند، نه در حد طبیعی آن. نه اینکه عرض کنم: «بحث از ماده غلط است» این هم یک مرحله از وجود است. سخنم این است که: «حصر در این حد نه». نه آنطور که بعضی از افراد طبیعی را قدیماً و حدیثاً می‌بینید که در اصول طبیعی، در مسائل طبیعی با یک فرد الهی همراه است. مثلاً آیا جسم مرکب است یا بسیط است، مؤلف است از اجزای صغار صلبه، جزء لا یتغیر اجزای اتمی است یا نه؟ در پیدایش کائنات، رعد چیست؟ برق چیست؟ پیدایش ابر و باران و ژاله و هاله و قوس و قزح، چشمه‌ها و زلزله و اینگونه امور چگونه است؟ فیلسوف طبیعی با فیلسوف الهی همراه است تا می‌رسند به این گردنه و کُتَل که این کُتل و گردنه، معرفت نفس است.

گردنه معرفت نفس

حالا از طبیعت یک قدمی بر می‌داریم و به سوی عالم اله و ماورای طبیعت رهسپار می‌شویم. و اولین دری که بایستی از طبیعت به سوی ماورای طبیعت قدم برداریم و این در به سوی ما گشوده بشود که در ابتدای سیر و سلوک انسانی است، باید از در معرفت نفس به ماورای طبیعت راه پیدا کرد، تا بعد وقتی الهی شده، متوجه شده، سلطان ملکوت در پیش چشم موحد که تجلی کرده است، می‌بیند ملکوت است که همه جا در تدبیر و اداره کردن

می‌باشد. اراده ملکوت است که اداره می‌کند. در این مقام دیگر علم، بینش، سیر تکامل به کمال رسیده است که حالا سفر «من الحق الى الخلق» دارد تا بدین پایه برسد. در بدو امر از آن در نفس می‌بایست به ماورای طبیعت سفر کند. فیلسوف طبیعی تا این گردنه با فیلسوف الهی همراه است، بعد اینجا الهی او را رها می‌کند و به سوی عالم طبیعت و دیار مرسلات سفر می‌کند. طبیعی که در عالم طبیعت دور می‌زند، سیر می‌کند، می‌رود، راهش دوری است، راه مستقیم نیست که سفر ارتقایی داشته باشد. حکمای الهی، فلاسفه الهی همینطور که در سؤال طرح فرموده‌اید اینطور است که آنان در کنف منطق وحی حرفی و مطلبی را که دارند چون به برهان، به وجدان به عرفان، به نور علم یافته‌اند که منطق وحی است، حرف آن سویی است، این سویی نیست.

فیلسوفان الهی همه تلاششان و همتشان این است که این برنامه انسان ساز و اجتماع ساز و این کتابی که صورت کتبی انسان کامل و صورت کتبی نظام هستی است و تنها دستورالعمل انسان ساز است «ان هذا القرآن یهدی للئی می اقوم» به او برسند و او را بفهمند و در این دریا غواصی کنند که خود آن جناب هم، مرحوم علامه طباطبائی، به این هدف و غرض الهیش خوب رسیده است که توانست علاوه بر تألیف و تصنیفش، علاوه بر تدریش، علاوه بر سیر و سلوکش، علاوه بر تربیت‌های پدران‌ای که داشت، معلمان و مربیان‌ای که داشت به آن هدف هم برسد.

وجودش خیر محض بود (رضوان الله تعالی علیه، جزاه الله عن الاسلام والمسلمین خیراً) در مدت بیست سال کتاب شریف تفسیر المیزان را نوشته است که بایستی عالم علم بدان مباهی باشد و افتخار نماید. علاوه آنکه پیش از نوشتن تفسیر المیزان فرمودند که:

«من چند جلد کتاب در باره اُمّهات و اصول مسائل انسانی و قرآنی و ایمانی اجتماع بشری که همه را منطق وحی بیان فرموده است، چندین جلد نوشته‌ام و موضوعات خاصی را در نظر گرفته‌ام» حرفشان این بود که:

«من نظرم این بود مبادا به تفسیر دوره قرآن توفیق نیابم در این موضوعات خاص در ابتدا غواصی و شناوری در قرآن را در پیش گرفتم که پس از آنکه آن کارها را کردیم، باز شروع کردیم به تفسیر قرآن» که بحمدالله در این جهت هم توفیق یافت و علاوه بر آن کتابهای اصیل مانند «بدایه» و «نهایه» و تألیفات دیگری که از قلم او صادر شده. اصلاً عالم اینطور است، آنچه از او صادر می‌شود از قلمش، از بیانش، از تدریسش، از دیگر آثار وجودیش، همه خیر است، همه نور است.

و آنکه فرموده‌اید، ایشان در حوزه چنین قدم مؤثری را نهادند و این سفره را گسترده‌اند و این علوم را پرورش داده‌اند، البته چنین است. همانطور که ما در علوم ادبی باید مثلاً «مغنی» «شرح جامی» «مطول» و «شرح نظام» بخوانیم همانطوری که مثلاً «سیوطی»، «شرح شافیه» می‌خوانیم، در علوم دیگر، مانند ریاضیات، فقه، اصول، کتابهای دیگری دارد، در اصول عقاید قرآنی هم کتابهای خاصی و اساتید خاص می‌خواهند که اینها اصل است. اصول عقاید انسانی هستند و فروع متفرع بر اصل هستند.

و دأب حکمای الهی ما این بود. می‌بینید که مرحوم فارابی که خود جناب استاد علامه طباطبائی بسیار به مقام شامخ فارابی معترف بود و فارابی را معجونی از شیخ الرئيس و ملا صدرا می‌دانست و این حرف را هم از اساتیدشان نقل می‌کرد که فارابی خیلی بزرگمرد است. و همانطور که در تاریخ «ابن خلکان» در باره او آمده است: «کان اکبر فلاسفة المسلمين» او از اعظم و مفاخر علمای امامیه است و بلکه از مفاخر عالم اسلام و علم است.

ایشان در آن کتاب شریفش که معروف است به «فصوص الحکم»، زبده و عصارة اصول عقاید انسانی را مطابق منطق وحی در فصوصش پیاده کرده است. در اصلش و شرحش که هر دو به قلم خود ایشان است در هفتاد و چهار فصل است. در این «فصوص» عنوان می‌کند که نفس قدسیه نبوت چگونه است، وحی چگونه است، نزول ملک چگونه است، اعجاز به چه نحو است، آن نفسی که: «لا یشغله شأن عن شأن» چگونه نفسی است، بعضی از اسماء الله را ذکر می‌کند. خلاصه یک دوره اصول امهاتی را که انسان در اعتقاد اسلامی، انسانی خود احتیاج دارد که باید با منطق آن را پیاده کرد، فارابی در «فصوص» پیاده کرده است.

مصائب حکمای الهی

غرضم از شاهد آوردن «فصوص» اینکه حکمای الهی در بیان اصول عقاید انسانی همینطور یکی پس از دیگری که چه به قلم عرفان، مشایخ عرفان و چه به قلم فلسفه، مشایخ برهان، برای اجتماع پیاده کرده‌اند و لو اینکه مثلاً بعضی از متقشفین و اهل جمود گاهگاهی بر اثر نرسیدن و ندانستن و آگاه نبودنشان به معانی و حقایق و معارف فرمایشاتی داشتند، اما به تعبیر خود علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) وقتی در محضر شریفشان بودم صحبت پیش آمد، می‌فرمودند: «آقا آن همه مصائب را مشایخ دیدند و حرفهای ناگوار را شنیدند و سنگ حوادث خوردند و، و، و هزاران و، لکن از آن گوهر گرانبهای عقیدتشان از آن تفسیر انفسی آیات و روایات دست برنداشتند و با آن همه مشقات و رنج‌ها و گرفتاریها، معارف را در دل دفترها نوشتند» و بعد از آن فرمود: «حق این است و راه این است و خودتان را دریابید و به منطق وحی که (ان القرآن یهدی للتی هی اقوم) آشنا شوید تا

مؤدب به آداب الهی بشوید».

مرحوم علامه طباطبائی بر اثر استقامت و حسن سیر و سلوکش و حسن سلیقه‌اش و ادب انسانیش و دلسوزیش و پدر مهربان بودنش و ولایت داشتنش و اهل قرآن بودنش در حوزه علمیه قم چنین قدم مؤثری برداشت. بحمدالله، شجره طوبایی که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها» این درخت ریشه دوانیده است، جوانه‌ها زده است و میوه‌ها داده است و می‌دهد که «البه الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه» این بزرگمرد هم کلم طیب بود، ذات وجودیش کلم طیب داشت و عمل صالحش هم رافع این حقایق بود. یعنی به علم و عمل در حوزه علمیه قدم برداشت و بحمدالله تعالی وجود مؤثری داشت که این همه برکات از آن همه حرکات و قدمهای آن بزرگوار می‌باشد و خواهد بود.

سنت الهی بر این است که هر کس قدمی در راه خیر برداشته است تا آن اثر هست تا آن سنت الهی هست که بدان سنت تن در داده است و عمل می‌کند به آن سنت در این نشئه و بار می‌دهد، اثر می‌دهد. ثواب برای عامل آن در این نشئه و برای بنیانگذار او، مؤسس او، فاعل نخستین او که قدم اولین را برداشته، نشئه دیگر می‌باشد، بدون اینکه از اولی چیزی کاسته بشود «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم».

سؤال: از تفسیر شریف «المیزان» به عنوان بهترین تفسیر قرن و به تعبیر استاد شهید مطهری به عنوان «بهترین تفسیر قرآن کریم از صدر اسلام تاکنون در بین تمام فرق اسلامی» یاد می‌کنند و به نظر حضرت تعالی «ام الکتاب» تألیفات علامه طباطبائی محسوب می‌شود، امتیازات این تفسیر گرانقدر بر دیگر کتب چیست؟ و آیا روش تفسیر قرآن به قرآن قبل از ایشان مورد استفاده دیگر دانشمندان قرار گرفته است یا خیر؟

پاسخ : این مطلب شریف شما نیز سؤال خیلی خیلی مهمی است، خودش متضمن چندین موضوع است. از چند جهت پیرامون این فرموده شما بایستی صحبت به میان آورد. پیش از ورود در مباحث پیرامون موضوع شما به عرض برسانم که همانطور که خداوند سبحان حقیقت حقایق است و وجود احدی، صمدی، غیر متناهی است، کلمات او هم غیر متناهی است. خودش که غیر متناهی است، کتاب او هم غیر متناهی است. هم کتاب تدوینی اش غیر متناهی است و هم کتاب تکوینی اش غیر متناهی است.

یک اصلی خداوند سبحان فرموده است، یک قانون کلی که به رسول الله ﷺ فرمود: «کل کل يعمل علی شاکله» هر کس به میزان شاکله خودش، آنچه که خود دارد، هم شکل خودش را در خارج پیاده می کند. «کل يعمل علی شاکله» که اثر هر کس نمودار دارایی او است. حال مطابق این اصل کلی که «کل يعمل علی شاکله» خود خداوند سبحان هم از این قانون کلی مستثنی نیست همانطور که خودش غیر متناهی است، آثار وجودی او نیز نامتناهی است. کتاب او عرض کردم مطلقاً اعم از تکوین و تدوین غیر متناهی است.

صاحب فصوص و فتوحات «شیخ محی الدین عربی» آن عارف نامدار در یکی از کتابهایش که در «جفر جامع» نوشته است به نام «الدر المکنون والسر المکتوم» در آن کتاب سخنی از قرآن پیش آورده و فرموده قرآنی که این همه تفسیر در باره او نوشته شده. حالا این همه که ایشان می فرماید در شرح حال ناصر خسروی علوی ملاحظه بفرمایید (تقریباً در زمان شیخ الرئيس بود) البته خود شیخ را ندیده اما شاگردان شیخ را دیده. ناصر خسروی علوی ایشان که آدم هزار سال پیش از این است می گویند: «من در زمان خودم، هفتصد دوره تفسیر دیده ام» و هزار سال می گذرد و در «الذریعه» جناب آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی (رضوان الله علیه) می بینید تنها در این

هزار سال امامیه فقط بیش از هفتصد دوره کتاب تفسیر نوشته‌اند. غیر از آن هفتصد دوره‌ای که ناصر خسرو نام می‌برد.

غرضم این است که آن شیخ عارف «محمی الدین» می‌گوید این همه تفسیر که در باره قرآن نوشته‌اند، قیامت شما که قیام کند، به آن معنی شریفی که آنها دارند، می‌بینید این قرآن هنوز بکر است و هنوز قرآن دست نخورده است و آنقدر این دریای بیکران الهی پر بار از معارف و حقایق است که قرآن را بکر مشاهد می‌کنیم. شاهد گفتار ایشان سخن حضرت وصی (که جناب «ابن بابویه» در «من لا یحضره الفقیه» روایت کرده) به فرزندش «ابن حنفیه» است فرمود: قرآن کتابی است که «اقرء و ارق» بخوان و بالا برو، به هر کجا که ایستاده‌ای نگو فرزند من که تمام شده، دیگر به قله‌اش رسیده‌ام، به ساحل رسیده‌ام، این دریا ساحل ندارد. این وادی کرانه ندارد. غریق بحر وحدت را ز ساحل چه می‌پرسی

که این دریا ندارد ساحل ای نادیده روشنها
این دریا ساحل ندارد فرزندم «وارق» به هر جا رسیده‌ای بالاتر برو. باز خبرهایی است و خبرهایی است.

خواص زبردست دریای بیکران الهی

این عرایض را به عنوان مقدمه در پیرامون فرمایش شما گفتم. البته بزرگانی در این دریای بیکران الهی غواصی کرده‌اند و هر کسی به فراخور استعداد خودش از او بهره‌هایی برده است و لثالی و دُزری برای دیگران به ساحل آورده است. از آن جمله کتاب عظیم الشأن تفسیر «المیزان» است.

جناب «ابن شهر آشوب» در «مناقب» یکی از شاگردان امام حسن عسکری را اسم می‌برد و می‌فرماید که آن جناب به املائی حضرت امام حسن

عسکری دویست مجلد در تفسیر قرآن کتاب نوشته است، در زمان امام حسن عسکری. و این کتابها چه شده، این تفاسیر چه شده، کجا باید اینها را پیدا کرد و چه حوادثی عالم علم، کتابخوانهای علم و عالم از افراد خاکی دیده‌اند؟ و صاحب «وفیات» همین «شیخ عارف محی الدین» را که اسم می‌برد، می‌گوید: ایشان ۹۵ جلد در تفسیر قرآن نوشته است و بعضی از مشایخ، مشاهیر و معارف در باره «بسم الله الرحمن الرحیم» که ۱۹ حرف است به عدد هر حرفی کتابی و رساله‌ای نوشته‌اند و پیرامون هر حرفی رساله، نوشته‌اند.

قرآن کتاب الله است، غیر متناهی است و کسانی که در علوم غریبه مثلاً «جفر» واردند آنها در عالم خودشان چه فرمایشاتی دارند، چه حرفهایی از بطون این قرآن دارند. همانطور که در روایات آمده است که قرآن را بطون است و بطون آن را بطون است «الی سبعین بطنا» تازه این عدد را هم فرمودند که بعنوان کثرت در محاورات عرب اطلاق می‌شود نه به عنوان حصر قرآن است. بطون او، مقامات او، مدارج او، نفادپذیر نیست که از خداوند ذوالمعارج است. همانطور که خداوند ذوالمعارج است قرآن هم ذوالمعارج است. و جناب علامه طباطبائی یکی از بزرگمردان است که غواص زبردست و چیره دست این دریای بی‌کران الهی می‌باشد.

البته هر چه استعداد بیشتر، هر چه سعه صدر انسان، شرح صدر انسان و مراقبت و توجه و مراتب طهارت انسان و اطلاعات علوم و فنون انسان بیشتر باشد، حظ و بهره بردن انسان از این اقیانوس، از این محیط بی‌کران الهی بیشتر است، و این جناب بر اثر تبحرش در علوم عدیده همانطور که عرض کردم در معقول و منقول، در ریاضیات، حتی در علوم غریبه در علوم ادبی و آگاهی به افکار فلاسفه شرق و غرب، فلاسفه الهیه، تبحری که در روایات

داشت (و روایات مرتبه نازل قرآن هستند) و آن اساتید بزرگی که خودشان مفسر قرآن بودند، خدمت کرده است، لایق آن شد که توانست تفسیر شریف «المیزان» را که برای ابد باقی و محفوظ است در اجتماع انسانی در اجتماع بشری برای همیشه بهترین سفره، بهترین موهبت و نعمت را به یادگار بگذارد که به یک معنی وقتی از معصوم بدر بیاییم، باید این بزرگان را پس از معصوم، پس از مقام ولایت کامله، این بزرگان که در مسیر عنایت بودند و از منطق وحی سرچشمه گرفته‌اند اینها را باید واسطه در فیض الهی دانست، در حد وجودی خودشان.

تفسیر قرآن به قرآن، سیره ائمه است

آنچه تفسیر ما دیده‌ایم (و خیلی هم کتابهای تفسیر دیده‌ام، بحمدالله) این سبک، این سلیقه، این دأب، یعنی تفسیر آیه به آیه ریشه دار است بطوری که ائمه اطهار (ع) ما امیر المؤمنین (ع) و دیگر پیشوایان دین ما به مردم تعلیم داده‌اند و در کافی روایاتی در خاطر دارم از ائمه اطهار ما که وقتی مردم از آنها سؤال می‌کردند و جواب می‌شنیدند برای اینکه افکار را پرورانند و مردم را آشنا به قرآن کنند که کور کورانه از هر کس هر چیزی نپرسند و هر چه را شنیدند، بدان کار نبندند و بدانند که باید علم را از اهلش سؤال کرد و پرسید، در خاطر هست که پس از جواب امام به شخص به طرف می‌گوید: «چرا از من نپرسیدی که از کجای قرآن جواب دادم». این طور مردم را ورزش فکری می‌دادند، اینها را بال و پر می‌دادند، و می‌پروراندند که چرا از من نپرسیدی که از کجای قرآن گفتم. و بسیاری از مسائل از فروع و اصول پیش می‌آید که می‌بینیم ائمه اطهار ما با تلفیق و انسجام و انضمام آیات به یکدیگر، آیات را پهلوی یکدیگر نشانند، حکمی از احکام الهی را استنباط می‌کنند و در این

باره هم همانطور که ذکر کردم، شواهد متعدد دارم. و بسیاری از آنها علاوه بر آنکه در جوامع روایی ما آمده در کتب فقهی ما هم معنون می باشد.

این مطلبی است که ابتدا ائمه ما تعلیممان داده اند و مرحوم علامه طباطبائی این سیره حسنه را از منطق وحی و از ولایت دارد و ایشان با عنایت و اهتمام بیشتر در این باره سخن دارند که: «قرآنی که به زبان خودش می فرماید من تبیان کل شیء هستم، حاشا و کلا که تبیان خودش نباشد» و این حقیقت خودش بیانگر گفتار و عمل معصوم است. تفسیر آیه به آیه، سیره مستمر علمای دین از صدر اسلام تاکنون بوده است، چنانکه آیات شاهدند، تفاسیر شاهدند، حتی مفسرینی که در علوم ادبی تفسیر کرده اند مثلاً در قرائت کتاب نوشته اند و در شعب دیگر علوم ادبی، در قرآن وارد شده اند، آیه ای را شاهد آورده اند. دیگر تا چه رسد مثل تفسیر «المیزان» مثل تفسیر «مجمع البیان» تفسیر «تبیان» و کتب عظیم دیگری که علما و مشایخ عالم اسلام نوشته اند که ارجاع می دهند آیه ای را به آیه دیگر.

در این باره روایات هم داریم. در نهج البلاغه هم هست که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «آیات قرآنی ناطق بعضی دیگرند، زبان بعضی دیگرند» و حدیثی از حضرت کشاف حقایق، امام بحق ناطق، امام جعفر صادق (ع) داریم که: «روایات هم ناظر به یکدیگرند»، غرضم این است همانطور که آیات تبیان یکدیگرند، روایات هم تبیان یکدیگرند. ما حدیثی را به حدیث دیگر تفسیر می کنیم، آیه ای را به آیه ای بیان می کنیم و خود ائمه به ما یاد داده اند و آن جناب یعنی علامه طباطبائی شاگرد این مکتب است.

تأویل احادیث

سؤال: از کمالات ممتاز مرحوم علامه طباطبائی به قسمی که در تفسیر

شریف «المیزان» مشاهده می‌شود، خصیصه بزرگ «تاویل احادیث» می‌باشد یعنی روایاتی را که از اهل بیت رسول الله (ص) صادر شده به قرآن بر می‌گردانند و ظاهراً بعد از ائمه اطهار کمتر کسی از افراد برگزیده الهی مشاهده می‌شود که به کمالی که علامه طباطبائی در این علم داشتند، رسیده باشد. ممکن است توضیحاتی در این زمینه بفرمایند:

پاسخ: به عرض برسانم که آیات و روایات را مانند روح و بدن بایستی تلقی کرد. به زبان دیگر روایات را مرتبه نازل آیات می‌بینید. همانطور که بدن مرتبه نازل روح و نفس ناطقه انسانی است، روایات هم مرتبه نازل قرآنند. تمام روایات، تمام کتب ادعیه مثلاً «صحیفه سجاده» تمام خطب علویه و دیگر فرموده‌های ائمه اطهار ما همه این جوامع روایی را که می‌بینید از فریقین نوشته شده، جوامع متعدد ما و دیگر جوامع اسلام که مشاهده می‌فرمایید، تمام این جوامع روایی، مرتبه نازل قرآنند و ظل قرآنند. نهج البلاغه و صحیفه سجاده، ظل قرآن است. کافی و جوامع دیگر همینطور. اینها مرتبه نازل قرآنند، همه از قرآن منشعب شده و سرچشمه می‌گیرند، همه بیانگر قرآنند، همه برگشت می‌کنند به قرآن.

این یک اصل است در باره روایات و آیات که قرآن روح است و روایات بدن. بدن مرتبه نازل روح و پرتو روح است که در این روایات خودش را نشان می‌دهد و تجلی می‌کند، لذا ما روایاتی که صدورش از معصوم قطعی است، روایاتی که از بیت وحی از کسانی که مشمول این حکمند که «انما يعرف القرآن من خطب به» از آنها صادر شده است، این روایات را ما مرتبه نازل و بیانگر و رشح و ظلی از آیات الهی می‌دانیم و آن تعبیری را که شما در عبارت آوردید بنده را به یاد گفتار علامه طباطبائی انداختید که من این گفتار شریفش را در دفتر خاطراتی که دارم یاد داشت

کرده‌ام، وقتی فرمودند:

«ما این روایات را که تأویل می‌پنداشتیم باید این لفظ را برداریم و بگوییم تفسیر آیات، روایات فقط تفسیر آیاتند، متهی تفسیر را مراتب است. تفسیر مراتب گوناگون در طول یکدیگر دارد» همان گفتار حضرت امیر(ع) را که عرض کرده‌ایم «اقرء وارق» بخوان، بالا برو. یک روایتی مطابق فهم مخاطب چون «نحن معاشر الانبياء بعثنا لنكلم الناس على قدر عقولهم» و چنانچه می‌بینید که امیرالمؤمنین به شاگرد کاملش کمیل فرمود: «ان ههنا لعلماً جماً لو اصبحت له حملة» با مردم به فراخور فهم و بینش با آنها صحبت می‌کردم.

و در حقیقت روایات بطون آیات و تفسیر انفسی آیات و بیان مقدمات آیاتند. خود کلمه «أول» و «تأویل» به «مآل بردن» و به مرجع بردن، به مرجع برگرداندن، به اصل برگرداندن است و این آیه‌ای را که ما می‌گوییم تأویل، روایاتی را که ما می‌گوییم تأویل یعنی فکر را، عقل را، هوش را، اول می‌دهند، تأویل و ارجاع می‌دهند، به معارج به مقامات عالیه قرآن، بنابراین تأویل یعنی تفسیر آیات در مقامات شامخشان و روایات نیز به این حساب و جهت است.

پرواز با دو بال عرفان نظری و عرفان عملی

سؤال : لطفاً در زمینه مراتب علامه طباطبائی در عرفان نظری و عرفان

عملی توضیحاتی بدهید:

پاسخ : حضرت علامه طباطبائی از شاگردان بنام دو عارف بزرگوار و سه حکیم نامدار، جناب آقا سید حسین بادکوبه‌ای و مرحوم آقای حاج سید علی قاضی و جناب آقای کمپانی رضوان الله تعالی علیهم می‌باشد. وی در تدریس

کتب عرفان نظری استاد بود. مرحوم علامه همانطور که در حکمت متعالیه اسفار متبحر بود و به عمق گفتار آخوند ملا صدرا رسیده بود و مجتهد در فن بود، در علم عرفان نظری هم مجتهد بود.

از خاطر نمی‌رود که مرحوم علامه طباطبائی وقتی به من فرمود: «آقا من هر روز مراقبتم قوی‌تر است شب مشاهدات من، مکاشفات من زلالت‌ر است، صافی‌تر است. هر چه روز مراقبت شریف‌تر باشد، شب مکاشفات زلالت‌ر و صافی‌تر است».

بنا بر تعبیر متاله سبزواری مرحوم حاجی در اسرار الحکم که می‌فرماید: «این دو به منزله دو بال انسانند که انسان باید با این دو بال پرواز کند و اوج بگیرد» هر دو جهت مهم عرفان نظری و عرفان عملی مکمل یکدیگرند و جناب علامه با داشتن این دو بال، دارا و متنعم بود آن هم دو بال صحیح و سالم هم در عرفان نظری و هم در عرفان عملی قوی و دارای دو بال کذایی طیران بود. خداوند در جانش را متعالی بفرماید.

مراتب فقهی علامه طباطبائی

سؤال: با توجه به اینکه اشتهار مرحوم علامه طباطبائی بیشتر از جنبه فلسفه و تفسیر می‌باشد و می‌دانیم که در علوم دیگر اسلامی نیز ایشان از مقامی برجسته برخوردار بودند، ممکن است قدری از مراتب ایشان در زمینه فقه، اصول و منطق بیان فرمایید؟

پاسخ: بایستی به عرض برسانم که ایشان علاوه بر اینکه مقدمات علومش و سطوحش را بطور متعارف در شهر خود تبریز پیش اساتید آن موقع خوانده، در نجف که مشرف شده است، علوم نقلی را در محضر مبارک آخوند خراسانی و مرحوم آقای نایینی به پایان رسانده است. ایشان بدون

گزاف و بدون اغراق در فن اصول و فقه هر دو مجتهد بود و این تعلیقات ایشان بر کفایه که چاپ شده است، هر چند آن حقیقتی که ایشان در علم اصول داشت پیاده نشد، اما مشتمل نمونه خروار است.

ایشان که تشریف فرمای به قم شدند، فقه تدریس می فرمودند، مبحث صوم می فرمودند. بعد به بیان و تعبیر خود آن جناب دیدند که الحمدلله در قم درسهای فقه و اصول (علوم نقلی) گرم و دایر است، متعدد است، اما در اصول یعنی اصول اعتقادی (که اصول مقدمه فقه را عرض نمی کنم) در عقاید، در تفسیر، در اعتقادات برهانی، در امامت، در ولایت، در علم امام، در مبدأ و معاد، درسی گفته نمی شود.

لذا شروع فرموده است به حکمت الهی، به تفسیر قرآن، به تربیت کردن شاگردان.

حرف مباحثه، جلسه های شبانه در بحث و کاوش راجع به اصول عقاید اسلامی پیش آمد که کتاب روش رئالیسم یک قسمتی از آن برکات جلسات است که در جامعه عرضه شده و دیگر نوشته های ایشان برکات قلمی آن جلسات است و شاگردان ایشان و نوشته های ایشان. همچنین فرمودند که: «من چون دیدم حوزه احتیاج به آگاهی به قرآن دارد، شروع کردیم به تفسیر قرآن و دیدیم فقه و اصول را دیگران دارند می گویند ما گفتیم به کاری مشغول بشویم که آن نیست» لذا در این مدت عمر شریفش را در راه اعلای معارف اصول امهات منطق و وحی گذرانده است و بحمدالله به مقصود رسیده است و قدمی بزرگ برداشته است. بسیار عمر پر برکتی داشت. هم ایشان و هم بسیار از مشایخ و بزرگانی که هر یک به نوبه خود بودند منتهی ایشان به نعمتهای بیشتری متنعم بودند همانطور که عرض کردم «ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء».

پروراندن حوزه علمیه

سؤال : معروف است که می‌گویند با آمدن مرحوم علامه طباطبائی (ره) به قم به اصطلاح «قلمها سیال شد» یعنی ایشان باعث رونق تألیفات و کارهای قلمی و بروز استعدادها و خلاقیت‌هایی که در این زمینه بالقوه در حوزه‌های علمیه، مانند قم وجود داشت، گردیدند، ممکن است در این مورد توضیح بفرمایید:

پاسخ : همین‌طور است که می‌فرمایید، ایشان خیلی پرورش دهنده بودند و محفلشان، محفل بحث و کاوش و جستجو و زیر و رو کردن بود، محفل برهان بود. محفل به دو دو تا چهار تا رسیدن بود و موضوعی که عنوان می‌شد می‌بایستی تا اعماق آن حرف زده بشود و آدم که سر بلند کرده، مطمئن بشود. ایشان این کاره بود و شاگردانش را، محفل و بحثش را به همین نحو می‌گذراند. تفسیر قرآن ایشان به این صورت بود. بنده خودم وقتی تهران بودم هنوز به قم تشرف حاصل نکرده بودم و جلسه تفسیر ایشان را بدان نحوه مشاهده نکرده بودیم. بنده سال ۴۲ آمدم به قم به محضرش که بعد از آن در مدت هفده، هیجده سال بودیم در خدمتشان در قم. و دیدم محفل، محفل عظیمی است. محفل تفسیر قرآن، محفل پروراندن بود، محفل پرورش بود، محفل تربیت دادن بود، پرورش فکری بود، همانطوری که به قول حکیم سنایی:

غازیان طفل خویش را پیوست تیر چوبین از آن دهند به دست
تا چو آن طفل مرد کار شود تیغ چوبینش ذوالفقار شود
آن جناب اینطوری رفتار می‌کرد و حتی شاگردان خودش را وادار می‌کرد که موضوعات خاصی را در نظر داشته باشند و مثلاً برای وقتی دیگر

پیرامون آن موضوع فکر بنمایند و چیزهایی که می‌دانند، بنویسند که به قول بیهقی: «مرد آنگاه دانا شود که نوشتن گیرد». ایشان در تعلیم و تربیت شاگردان، آشنا کردن دستها به قلم، و معانی و مقاصد را به کاغذ آوردن، تحریر نمودن، اعتنا و اهتمام بسیاری داشت که حقاً همینطور است که در سؤالتان طرح فرمودید، در این باره ایشان پافشاری عظیم داشت و می‌خواست، حوزه را پروراند و بحمدالله تعالی نتیجه بسیار ارزشمند و شایانی از کار خود و اهتمام خود برده است که «ان الله لا یضیع اجر من احسن عملاً» تخمی را که هر کس «لله» کاشته است خداوند می‌پروراند و همینطور ایشان را پروراند، پرورده است که این همه آثار از ایشان می‌بینید. مرحوم آقای مطهری را که شما اسم بردید، یکی از شاگردان ایشان است و چه بسیار از شاگردان ایشان در داخل و خارج کشور هستند که همه از آن سرچشمه سیراب می‌شدند.

سؤال: به نظر حضرتعالی تا چه حد اساتید عالیقدری که مرحوم استاد علامه طباطبائی سالها در خدمتشان تلمذ فرمودند در شکل‌گیری شخصیت و خصوصیات اخلاقی برجسته ایشان نقش داشته‌اند و چه خاطراتی از اساتیدشان نقل می‌کردند، اصولاً به نظر شما چه عواملی تأثیر بیشتری داشت تا به اصطلاح علامه طباطبائی، «علامه طباطبائی» بشود با آن خصوصیات و ویژگی‌ها و فضایل منحصر به فرد؟

پاسخ: همانطور که عرض کردم ایشان اساتید بزرگی داشت در این امور. این سؤال شریف شما مبتنی بر دو چیز است که باید هم قابل در قابلیتش شایستگی داشته باشد و هم فاعل در فاعلیتش و تصدیق می‌فرماید که همنشینی مؤثر است. یک جمله کوتاهی خواجه عبدالله انصاری دارد (که خیلی خوشم آمده) می‌گوید: الهی دود از آتش چنان نشان ندهد و خاک از باد که ظاهر از باطن و شاگرد از استاد.

شاگرد از استاد حکایت می‌کند همانطور که «الولد سرابیه» فرزند از پدرش، از مادرش حکایت می‌کند. شاگرد از معلم حکایت می‌کند. مرحوم علامه طباطبائی، یک مجسمه علم و تقوی و مراقبت و حضور و ادب مع الله بودند که معلوم بود اساتیدی چون مرحوم حاج سید علی قاضی (رضوان الله علیه) و مرحوم حاج شیخ محمدحسین کمپانی و جناب آقا سید حسین بادکوبه‌ای داشتند که خود این بزرگوار هم از اینها اسم می‌برد تا چه پایه اهل علم و عمل بودند. اگر دقت بفرمایید آن «محاکمات» علامه طباطبائی را که در پیرامون مکاتبات جناب کمپانی و جناب سید احمد کربلایی بزرگ (استاد قاضی) رد و بدل شده. در آنجا که استاد، اساتید خودش مرحوم قاضی و مرحوم کمپانی را که اسم می‌برد چقدر آنها را به وارستگی، به تقوی، به مراقبت و توجه به ذات خود داشتن اسم می‌برد. به تعبیر جناب علامه طباطبائی فرمود: «مرحوم کمپانی همیشه در خود فرو رفته بود» و وقتی واقعه‌ای پیش آمد که ایجاب کرد که من به حضورشان تشریف حاصل کردم (آن واقعه در پیرامون عظمت شخصیت مرحوم حاج سید علی قاضی بود) ایشان فرمود: بله آقا ایشان عجیب مردی بودند و شاگردهای بسیاری تربیت کردند مرحوم قاضی که خیلی از شاگردانش هنوز هم در قید حیات هستند. اساتید بسیاری هم دیدند. او دارای مکاشفات خیلی قوی بود و علاوه بر این کمالات شهودیش و عرفانیش و سیر و سلوکش بود.

مرحوم آقای قاضی را جناب شیخ آقا بزرگ تهرانی در «طبقات» اسم می‌برد، می‌گوید که چند سال (حالا من در خاطرم نیست، در جزوات نوشته‌ام) من با مرحوم آقای قاضی معاشرت داشتم و او را اسم می‌برد که مجتهد بود.

منتهی اینها در یک فن چون آثار وجودی بیشتری داشتند یا آن فن را

مثلاً گرفتند و بیشتر دنبال کردند، در آن فن معروف شدند. مثل آنکه مرحوم علامه طباطبائی را مثلاً شاید بعضی یک فیلسوف بشناسند، بعضی مثلاً در حد یک مفسر بشناسند (هر چند خیلی مایه مباهات و افتخار انسان است، زهی افتخار). لکن می‌بینید ادیب هم بود، شاعر هم بود، نویسنده و فقیه هم بود، اصولی هم بود، خطاط هم بود، این صفات را هم داشت. در میان اساتید ما، ایشان و برادرشان جناب آیة الله حاج سید محمد حسن الهی و مرحوم حاج شیخ محمد تقی آملی و آقایان بسیار دیگر در محضر مرحوم جناب آقای حاج سید علی قاضی به کمالات انسانی رسیدند و هر کسی به قدر وسع خود توانست بهره‌ای ببرد و آن بزرگوار شاگردانی بزرگ تربیت کرد.

در هر حال علامه طباطبائی اساتید بزرگی داشت، خود جناب قاضی مفسر قرآن بود و جناب علامه طباطبائی فرمود: «تفسیرش پیش من نیست، خطی است و به چاپ نرسیده».

و مرحوم آقای سید حسین بادکوبه‌ای استاد دیگرشان نیز مفسر بود. اساتید علامه طباطبائی مفسر بودند، سالک و فقیه بودند، آقا سید حسین بادکوبه‌ای از اعظام شاگردان مرحوم میرزا هاشم اشکوری، عارف نامدار و از شاگردان مرحوم میرزا ابوالحسن جلوه و از شاگردان بنام مرحوم آقای علی مدرس صاحب «بدایع الحکم» آن هم خیلی مراقب بود. مرحوم آقا سید حسین بادکوبه‌ای هم خیلی مراقب بود، حرف نمی‌زد مگر به ضرورت. که شاگردان دیگرش هم برایم نقل کرده‌اند: بسیار کشیک نفس می‌کشید.

مرحوم علامه هم قابل بودند که از محضر چنین اساتید بزرگواری استفاده کردند. از آن طرف هم فیض خداوند متعال همیشه علی الاطلاق برای همه ساری و جاری است و «فیاض علی الاطلاق» است هیچکس در عالم محروم نیست. لفظ حرمان یک لفظی است که بطور متعارف و عادی در

زبان خودمان داریم. کسی محروم نیست و هر کسی به اندازه گنجایش خودش می‌گیرد، خدا به او می‌دهد. زمینه این بود، مزرعه این بود، همان طور که از امیرالمؤمنین (ع) عرض کردم «ویزرعوها فی قلوب اشباههم» آن بزرگواران کشاورزان الهی بودند و چنین نهالی و چنین برکاتی از آن محضرها و از آن کشاورزان الهی و از آن مربیان الهی به بار آمده که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین بأذن ربها».

آیت الله سید محمد حسن الهی (طباطبائی)

سؤال: اطلاع داریم که حضرت تعالی از محضر اخوی بزرگوار آن مرحوم یعنی حضرت آیت الله سید محمد حسن الهی (طباطبائی) نیز کسب فیض نموده‌اید، شاید بشود گفت شخصیت ارزشمند آن عالم ربانی تا حدی تحت الشعاع شخصیت برجسته برادرشان یعنی مرحوم علامه طباطبائی قرار گرفته است و بسیاری افراد شناخت صحیح از آن استاد عالیقدر ندارند. اگر ممکن است قدری در مورد ایشان هم صحبت بفرمایید.

پاسخ: لطف فرمودید، که این سؤال را هم در نظر گرفتید، از جناب آیت الله آقا سید محمد حسن الهی طباطبائی هم سخن به میان آوردید. خدا رحمت کند ایشان را. آن جناب از تبریز گرفته تا نجف و از نجف که به تبریز مراجعت کردند همراه اخویشان بودند. این هر دو بزرگوار در تمام درس و بحث و در تمام شئون با هم بودند. حتی در آن ریاضتها که در محضر مبارک جناب حاج سید علی قاضی داشتند، با هم بودند. تمام علوم و فنون را با هم خواندند و آن بزرگوار هم جامع علوم عقلی و نقلی بود. ریاضتهای نفسانی او بسیار عجیب بود. و من در مصاحبه‌های دیگر به عرض رساندم که مرحوم سید محمد حسن آقای الهی وقتی که به قم تشریف فرما شدند بنده از خرمین

ایشان خوشه چینی می کردم. از وجود مبارک ایشان متبرک بودم. وقتی به حضور شریف حضرت استاد علامه طباطبائی رسیدم، آن جناب از من سؤال کرد که: «شما اخوی را چگونه یافتید؟» خوب دیگر سؤال از ایشان بود و من در حضور ایشان آنچه که واقعیت بود، می بایستی بگویم که خیلی در پیشگاه مرحوم علامه طباطبائی، حرف زدن احتیاط می خواست. بنده واقعیتی را اظهار کردم. گفتم: «آقا جان، جناب آقای اخوی، مانند اخوی است جز اینکه آن اخوی خیلی بذول است و این اخوی خیلی کتوم است». مرحوم علامه طباطبائی خیلی کتوم بود. آن جناب خیلی بذول و بخشنده بود. هیچ مسأله ای و هیچ آیه ای را عنوان نمی کرد، هیچ مطلب عرفانی پیش نمی آمد، هیچ مقامات انسانی عنوان نمی شد، هیچ حالتی پیش نمی آمد مگر اینکه گویی آقا دیشب نشسته بود مطالعه اش را کرده، حرفهایش را زده که امروز برای جلسه درس حاضر است.

البته آن جناب در تبریز ماند و جناب علامه طباطبائی قم مشرف شدند و توانستند با سرمایه خودشان کسب کنند، پروراند و معارفشان را پیاده کنند و کتابهای تکوینی و تدوینی داشته باشند. کتابهای حی ناطق و کتابهای صامت داشته باشند.

آن جناب در اثر ماندن در تبریز دیگر از این جهت باز ماندند. و از اینگونه تأسفها برای ما هست که بنده چند بار برای دوستان هم عرض کردم سزاوار این بود، این انسانی را که ما دیده ایم و همچنین بزرگان دیگر مانند جناب آیت الله رفیعی قزوینی، جناب آقای آسید محمد حسن الهی، جناب آقای میلانی، جناب آقای رحیم ارباب، جناب آقای سردار کابلی، جناب آقای میرزا احمد آشتیانی، جناب آقای میرزا مهدی آشتیانی، جناب آقای میرزا ابوالحسن شعرانی، جناب آقای محمد تقی آملی، جناب آقای میرزا

مهدی قمشه‌ای و مشایخ دیگر از اعظام که تک‌تک افرادی بودند. اینها در گوشه و کنار این مملکت بسر بردند و این چشمه‌های آب حیات و این جدولها و نهرها و این دریاها و این صاحبان معارف حقه امامیه، پراکنده در گوشه و کنار بسر می‌برده‌اند. اینها می‌بایستی در حوزه علمیه جمع شده باشند که ما یک حوزه علمیه نمونه‌ای داشته باشیم و آنها اگر در یک جا جمع بودند به مراتب شاید بهر از زمان صفویه اصفهان، حوزه می‌داشتیم.

الغرض از این گونه تأسفات برای ما هست. من مشاهداتی، مکاشفاتی، حالاتی، خاطراتی از جناب حاج سید محمد حسن الهی دارم و خودم حقایقی را از ایشان مشاهده کردم و خودشان اخباراتی و اطلاعاتی به من فرمودند که اگر بخواهیم بعضی از این امور را بازگو کنیم شاید مورد استعجاب و استیحاş بعضی واقع شود. ما را مثلاً خدای نخواستہ گزاف گوی و ژاژخای تعبیر کنند و حرفهای ما را ناروا.

بله در این جهت آن جناب و خیلی از امثال این بزرگان در گوشه و کنار مملکت همانطوری که عرض کردم بر اثر اوضاع زمانه نشده که آنطور که باید کمالاتشان را به فعلیت برسانند.

غزلی در رثای استاد الهی طباطبائی

مرحوم آیه الله آقا سید محمد حسن الهی (قدس سره) در روز دوشنبه سیزدهم ربیع المولود ۱۳۸۸ هـ ق در سن ۶۳ سالگی این نشأه را بدرود گفت و به اعلیٰ علین قدس آرמיד. غزل ذیل را در رثای آن حضرت سروده‌ام:

امروز مرا چون شب تار است بدیده

کز خار غمی در دل زارم بخلیده

روز سوم ماه جمادی دوم بود
 از هجرت خاتم که به «غشفح» برسیده
 در آملم آمد خبری کز اثر وی
 رنگم بهرید و دلم آندم بطپیده /
 اهم شده از کوره دل جانب بالا
 اشکم بچکیده برخ رنگ پریده
 گفتند که اندر افق خطه تبریز
 شمس شده مکسوف و نهان گشت زدیده
 مرحوم محمد حسن آقای الهی
 وقتش برسیده است و ز ما دست کشیده
 آن سید والا نسب طباطبائی
 آن گوهر عالی حسب عیب ندیده
 آن قابل تربیت استاد بزرگی
 قاضی که در این عصر چنو کس نشنیده
 آن سالک مجذوب که از جذبه محبوب
 سوی وطن اصلی مألوف چمیده
 آن طایر قدسی که سوی روضه رضوان
 خندان و خرامان و گرازان بهریده
 آن نائل ادراک فیوضات ربوبی
 آن کامل از رنگ تعلق برهیده
 آن خلوتی محرم اسرار الهی
 آن وحدتی از همه اغیار بُریده

این بنده که گهگاه کند مستی او گل
 از جام مدامی است کزان ماه چشیده
 از ما سخن گرم شنیدی ز دمی دان
 کانشاهد عیسی دم غیبی بدمیده
 خوش آنکه به اخلاص و محبت چو الهی
 چشم از همه پوشید و رخ یار گزیده
 بارد پی هم فیض بر آن ذات مقدس
 تا هست سخن از سحر و صبح و سپیده
 دارم سخن اما بقلم راست نیاید
 حرفی که بُود از دهن قلب رمیده
 از بارگه قدس خداوند حسن را
 بسدهاد شکیبایی ازین تلخ پدیده

مرکز تحقیقات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

فناي در ولايت

سؤال : در خاتمه به عنوان آخرين سؤال از محضر تان تقاضا داريم اگر خاطراتي از دوران بهره گيري از جلسات درس و بحث مرحوم علامه طباطبائي به خاطر داريد از جمله عشق و علاقه فوق العاده اي که ايشان نسبت به مقام ولايت اهل بيت داشتند، بيان بفرماييد:

پاسخ : نمي شود، راه ندارد آقا در اسلام کسي حکيم الهی باشد، عارف الهی باشد، عارف مسلم باشد، اما صاحب ولايت نباشد و در آستانه ولايت سر فرود نياورد و عتبه بوس ولايت نبوده باشد، راه ندارد، نمي شود. چون واسطه فيض، ولايت است، امکان ندارد. در باب ششم «فتوحات مکيه» که راجع به «هباء» (هباء به اصطلاح عرفان) بحث مي کند آنجا مي گويد: «کسي

که به مقام هباء رسیده است خاتم انبیاء بود» و بعد از آن جناب امیرالمؤمنین که به تعبیر صاحب فتوحات «لانه کان سر الانبیاء والعالمین اجمعین». امیرالمؤمنین، او سر جمیع انبیاء و عالمین بود و در همان کتابی که در سؤالات پیش از آن نام بردیم «الدر المکنون والسر المکتوم» آنجا می‌گوید: اسرار قرآن بعد از پیغمبر نزد امیرالمؤمنین بود، و یک به یک ائمه را می‌شمارد تا به حضرت بقیه الله می‌رسد.

عارف بی ولایت راه ندارد. ما واسطه فیض جز ولایت نداریم. نمی‌شود که انسان به مقامی برسد و ولایت نداشته باشد. آن جناب یعنی صاحب فتوحات علاوه بر آنکه در باب ۳۶۶ فتوحات بخصوص در باره حضرت «بقیه الله» صحبت می‌کند که با بدن عنصری الآن در عالم هست و واسطه فیض هست و دیگر مشخصات ایشان را می‌فرماید. در چند جای دیگر فتوحات که من مواردش را پشت فتوحاتم یادداشت کرده‌ام، می‌فرماید: «من به حضور آن جناب رسیده‌ام و سؤالات کرده‌ام و به زیارتش نایل شده‌ام». هر حکیم الهی، هر فرد مؤمن و هر شخص مسلمان بدون ولایت به جایی نمی‌تواند برسد.

مرحوم علامه طباطبائی چگونه اهل ولایت نباشد که می‌بینید در تفسیر قرانش در هر آیه‌ای که وارد شده در بحث فرموده است «بحث روایی»، این بحث روایی یعنی فیوضات و برکات دهن ولایت است که «انما يعرف القرآن من خطوط به» به اسرار و بطون قرآن آگاهی دارند. قرآن را برای ما تفسیر فرموده‌اند و ما که به حقایق قرآن آشنایی پیدا کرده‌ایم، از جوامع روایی آشنایی پیدا کرده‌ایم. در حقیقت جوامع روایی ما تفسیر قرآنند. همانطور که عرض کردم مرتبه نازل قرآنند، ظل قرآنند، رشح قرآنند، نمودار قرآنند، تفسیر قرآنند.

و جناب علامه طباطبائی در کنار سفره ولایت بود، فانی در ولایت بود و آنچنان در جلسه‌های وعظ و خطابه که پیش می‌آمد، سخن از مصیبت اهل بیت عصمت و طهارت پیش می‌آمد از حضرت سید الشهداء (سلام الله علیه) از شهادت آن بزرگوار و سربازان فداکارش و اسارت اهل بیتش و شهادت ائمه دیگر صحبت به میان می‌آمد، چه اشک آتشین عاشقانه‌ای از گوشه‌های چشمش جاری می‌شد. فانی در ولایت بود.

علاوه بر آنکه رساله‌ای در ولایت نوشته است، رساله‌ای نیز نوشته است به نام «شیعه در اسلام» به منطق، به برهان. انسانی مثل ایشان دین داری‌اش به تقلید نیست، ایشان از دین در آمده است و دوباره دین پذیرفته است. اینها مردم تقلید نبودند. شیعه در اسلام نوشته است که شیعه از کی پدید آمده است. بعد همانطور که به برهان پیاده فرموده است. اسلام یعنی شیعه، شیعه یعنی اسلام، قرآن یعنی علی علیه السلام، قرآن یعنی حسین علیه السلام، قرآن یعنی بقیة الله، قرآن یعنی ولایت، ولایت یعنی قرآن و قرآن ناطق و قرآن که کتاب الله است. اینها هیچگاه از هم جدا نمی‌شوند و هیچ عارفی، هیچ حکیم الهی و هیچ فرد مسلم و اهل قرآن نمی‌تواند به برهان دو، دو تا چهارتا از ولایت روگردان باشد، بخصوص که علمای امامیه اثنی عشریه در کنار سفره ولایت به مقاماتی رسیده و صاحب تصنیفات و تألیفات می‌باشند و رکن اعظم ولایت است و بدون ولایت محال است که انسان به جایی برسد و این رشته سر دراز دارد. در باره ولایت سخن به میان آورده و باید به عرض برسانم که بحث و تفسیر بیشترش را در پیرامون این موضوع «این زمان بگذار تا وقت دگر» اجمالاً:

ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش

پیوسته در حمایت لطف اله باش

امروز زنده‌ام به ولای تو یا علی
 فردا به روح پاک امامان گواه باش
 آن را که دوستی علی نیست کافر است
 گو زاهد زمانه و گو شیخ راه باش
 قبر امام هشتم سلطان دین رضا
 از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش
 دست نمی‌رسد که بهچینی گلی ز شاخ
 باری به پای گلبن ایشان گیاه باش
 خداوند را شکر می‌کنیم که ما را اهل ولایت قرار داده است و در آستانه
 ولایت، تربیت شده‌ایم و می‌شویم. انشاء الله خداوند همه را اهل ولایت قرار
 بدهد و خداوند شما آقایان را به سعادت و سلامت بدارد در راه اعلای
 معارف الهیه، توفیقات بیشتر مرحمت بفرماید. انشاء الله ما هم در این دعا با
 شما شریک باشیم.

سروده‌ای در رثای حضرت استاد علامه طباطبائی

در مبارک سحر لیل چهارشنبه هفدهم ربیع المولود ۱۴۰۲ هـ.ق، مطابق
 بیست و سوم دیماه ۱۳۶۰ هـ.ش شب فرخنده میلاد خاتم انبیاء صلی الله علیه
 وآله، و وصی او صادق آل محمد علیه الصلوٰة والسلام که به ترقیم رساله
 «انه الحق» به عنوان یادنامه استاد علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه)، که شب
 شصتم از رحلت آن جناب بود - اشتغال داشتم ناگهان مثال مبارکش با سیمای
 نورانی که از سیماهم فی وجوههم من اثر السجود حکایت می‌نمود، برایم
 متمثل شد - فتمثل لنا بشراً سوياً - و تفقدی نمود که با لهجهای شیرین و

دلنشین از طیب طویت و حسن سیرت و سریرتم بشارتم داد،* تا چند لحظه‌ای در حضور انورش مشرف بودم، و چون به خود آمدم تعبیر رفت که این تحفه و هدیه «انه الحق» مرضی خاطر آن متاله به حق است و بر این صحیفه عمل چند روزه‌ام به رسم عیدی عید سعید میلاد نبی و وصی مهر قبول خورده است (افاض الله علينا من برکات انفاسه النفیسة) و این ابیات ناقابل از طبع خامل و فائل قائل آن به یاد مرحوم استاد علامه طباطبائی، برخاسته است، تا چه قبول افتد و چه در نظر آید:

صبا به کوی عزیزان روضه رضوان

سلام ما به حضور عزیز ما برسان

حضور قدسی قدیس عیسوی مشرب

که مرده زنده نمودی به حکمت و عرفان

حضور فخر امائل جناب علامه

حضور صدر افاضل مفسر قرآن

حضور نور دل و دیدگان اهل ولا

حضور صاحب تفسیر فرد المیزان

حضور مالک درج نهایة الحکمه

حضور سالک مجذوب اولیای زمان

پیام ما برسانش که ای فرشته خصال

که ای خجسته فعال و که ای ستوده بیان

بسین تفاوت ره از کجاست تا به کجا

تو را است شادی وصل و مرا غم هجران

* بدین عبارت: «تو نیکو صورت و نیکو سیرت و نیکو سریرتی».

لقای روی توام آنزمان که شد حاصل
 نموده‌ام به حقیقت زیارت انسان
 ز امهات و اصول مجالس فیضت
 رسیده‌ایم به معنی واقع احسان
 سکوت تو همه فکر و کلام تو همه ذکر
 بیان تو همه بکر و نوشته‌ات برهان
 به حکمت نظری بو علی و تو صنوان
 به حکمت عملی بو سعید و توسیان
 دراست توبه معیار خواجه و صدرا
 قداست تو نمودار بوذر و سلمان
 اشارت تو نجات و عبارت تو شفا
 روایت تو نصوص روایت و قرآن
 عنایت تو فتوحات فیض عین حیات
 حکایت تو فیوضات جلوه سبحان
 ز عقل کل پدری و ز نفس کل مادر
 سزا ست مثل تو فرزند حی بن یقظان
 فغان و آه که نشناختیم قدر تو را
 گرفت از کف ما نعمتی چنین، کفران
 کنون به سوگ تو بنشسته‌ایم در حسرت
 کنون ز دوری تو اوفتاده در حرمان
 نه من ز هجر تو اندر خروش و افغانم
 که در خروش و فغانست خطه ایران

قیامتی شده برپا به قم که واهمه گفت
 مگر که زلزله الارض را رسیده زمان
 مگر که یونسی اندر دهان ماهی شد
 مگر که نوح به کشتی نشست در طوفان
 مگر که مه به محاقش رسید ناهنگام
 مگر که نیر اعظم به ظل شده است نهان
 مگر که عرش برین بر زمین فرود آمد
 و یا جنازه علامه شد به عرش روان
 صدای ضجه مرد و زن و صغیر و کبیر
 ز ارتحال چنان عالم عظیم الشأن
 قلم شکسته و دل خسته و زبان بسته
 چگونه و صف تو را مثل من کند عنوان
 زدرس و بحث و زتعلیم و تربیت تا هست
 سخن، فیوض الهی ترا رسد هر آن
 تو جان جان حسن زاده کی روی از یاد
 اگر چه پیکرت از دیدگان شده پنهان
 آیه الله علامه طباطبائی در آخر ذی الحجه (۱۳۲۱ هـ ق) در تبریز دیده به
 جهان گشود، و در صبح یکشنبه (۱۸ محرم الحرام ۱۴۰۲ هـ ق مطابق ۲۴ آبان
 ۱۳۶۰ هـ ش)، در ارض اقدس قم که هنا لک الولاية لله الحق، ندای حق را
 لبیک گفت و به خطاب «یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضية
 مرضية فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی»، مخاطب شد.
 به محض پنخش اخبار رحلت آن جناب، از رسانه‌ها، مردم علم دوست
 و عالم پرور از اطراف و اکناف، از دور و نزدیک به قم روی آوردند که لاجرم

تشییع جنازه به فردای آن روز موکول شد. و با امامت حضرت آیه الله حاج سید محمد رضای گلپایگانی (دامت برکاته الوافرة) بر آن مرحوم نماز گزاردند، و پیکر شریفش مقارن ظهر روز دوشنبه ۱۹ محرم در مسجد بالا سر حرم مطهر حضرت سنی فاطمه معصومه بنت باب الحوائج الی الله موسی بن جعفر (علیهم السلام) به خاک سپرده شد. رضوان الله علیه.

نوشته لوح تربت علامه طباطبائی

بر لوح تربت حضرت استاد علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) به قلم این تلمیذ خوشه چین خرمن معارفش حسن حسن زاده آملی چنین مرقوم است:

إنا لله وإنا إليه راجعون

روضة من رياض الجنة، ادخلوها بسلام آمین

قد تجافى عن دار الغرور، وارتحل إلى مثوى الكرامة والسرور، عَلم العلم والعمل، عميد الدين، فخر الإسلام والمسلمين، الرّاقى إلى ذرى المعارف القرآنية، والسامي إلى أسنمة النحائت الإنسانية، الذي عزفت نفسه عن الدنيا وما فيها فتساوى عنده ترابها وتبرها، مؤسس نشر أصول المعارف الإلهية في الحوزة العلمية الإمامية بقم، مربّي النفوس المستعدة، المفسّر الكبير صاحب التفسير العظيم الميزان، والصحف القويمة القيمة الأخرى في تبيان أسرار ما صدرت عن أهل بيت العصمة والوحي، الحكيم المتأله، والفقيه الصمداني، والعارف الربّاني المرتقي إلى جنة الذات، آية الله الكبرى العلامة الحاج السيّد محمد حسين الطباطبائي التبريزي. وقد لبى نداء يا أيّها النفس المطمئنة ارجعي إلى ربك راضية مرضية، صبيحة ۱۸ من محرم ۱۴۰۲ هـ.ق. وقد مضى من عمره الشريف ثمانون عاماً، وحشر مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين

وَالصَّدِيقِينَ وَالشَّهَدَاءَ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا.

من از مدح و ثنای مجد و سنای آن جلسه‌های صبح سعادت که سالیانی
دراز در حضور باهر النور استاد تعلیم و تأدیب علامه طباطبائی، ابواب
رحمت از القای اصول معارف الهیه به زوی ما گشوده می‌شد، ناتوانم. جزاه
الله عن الاسلام والمسلمین خیر جزاء العاملين، ان الله لا یضیع أجر من احسن
عملاً.

دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام و آخر دعویهم أن الحمد
لله رب العالمین.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

فصل دوم



مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

عارف ربانی آیة الله

حاج میرزا جواد ملکی تبریزی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

عارف بالله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی

عارف الهی، سالک مستقیم، محقق ربانی، فقیه صمدانی، و مربی نفوس، آیه الله حاج شیخ میرزا جواد آقای ملکی تبریزی (رضوان الله تعالی علیه) از اعظم علمای الهی عصر اخیر، و به حق از علمای فقه و اصول و اخلاق و حکمت و عرفان بوده است.

عظمت مقام عروج روحی آن جناب از تدبیر دستورالعملی که برای آیه الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی ارسال داشت و در این کراسه آن را نقل می‌کنیم، دانسته می‌شود.

آنکه او را سالک مستقیم گفته‌ام از این رو است که آن مرحوم به فعلیت رسیده بود و تا استقامت نبوده باشد هیچ سالکی از قوت به فعل نمی‌رسد.

محیی آثار علم و علما جناب شیخ آقا بزرگ طهرانی (رضوان الله تعالی علیه) در قسم رابع از جزء اول اعلام قرن رابع عشر طبقات اعلام الشیعه (ص ۱۵۶۵) در شرح حال آیه الله حاج سید میرزا علی آقای قاضی تبریزی می‌فرماید: «وقد دامت المودة والصحبة بیننا عشرات السنین فرأیته مستقیماً فی سیرته کریماً فی خلقه شریفاً فی ذاته.»

آنکه مرحوم شیخ آقا بزرگ در حق قاضی مغفور له فرمود: «فرأیته

مستقیماً فی سیرته»، نکته‌ای بسیار ارزشمند است، چه عمل عمده در سلوک الی الله تعالی استقامت است. نزول برکات و فیوض الهی بر اثر استقامت است. خداوند سبحان در قرآن فرمود: «ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي كنتم توعدون نحن اولياؤكم في الحياة الدنيا وفي الآخرة ولكم فيها ما تشتهي انفسكم ولكم فيها ما تدعون نزلاً من غفور رحيم». (فصلت / ۳۱-۳۴).

و نیز فرمود: وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماء غدقاً (جن / ۱۷) امام صادق علیه السلام «ماء غدق» را به علم کثیر تفسیر فرمود، فافهم. و بیان شریفش را در تفسیر این آیه، امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان آورده است که: «عن الصادق علیه السلام قال معناه لافدناهم علماً کثیراً يتعلمونه من الائمة عليهم السلام».

و ابن عباس آب را در این آیه: «وانزلنا من السماء ماء»، به «علم» تفسیر فرموده و این بدان جهت است که علم سبب حیات ارواح است، چنانکه آب سبب حیات اشباح.

و طریقه، طریقه مثلی است، و الطریقه المثلی: الاشبه بالحق. و آن طریقه ولایت است که اگر بر آن استقامت داشته باشی از ائمه علیهم السلام «علم کثیر» استفاده می‌کنی و کنز «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» رابه دست می‌آوری. ففی الکافی کما فی تفسیر الصافی: «عن الباقر علیه السلام یعنی لو استقاموا على ولاية امير المؤمنين على والاوصياء من ولده عليهم السلام وقبلوا طاعتهم فی امرهم ونهیهم لاسقیناهم ماء غدقاً یقول لاشربنا قلوبهم الايمان».

حال و همت

بدانکه کسانی که گاهی اصحاب حال می‌شوند، ارباب مکاشفه

نمی‌گردند. مثلاً به پیش آمد واقعه و حادثه‌ای چون به زیارت اهل قبور رفتن، و یا مرگ کسی را دیدن، و یا در مجلس و عظم و خطابه نشستن و یا به آفاتی که روی آورده‌اند، و از این قبیل امور ممکن است که شخص تا مدتی حالی و سوز و گدازی و التهاب و اضطرابی داشته باشد که کم‌کم چون بعد عهد منسی است آن حال از او گرفته شود. اینچنین افراد نائل به مکاشفات نمی‌گردند.

مکاشفات روزی کسانی می‌شود که صاحب همت‌اند و دوام و استقامت در طریقه دارند، به رتبت مقام نائل می‌آیند. این مطلب شریف از «فتوحات مکیه» استفاده شده است و در آنجا عنوان گردیده است و کلامی در غایت جودت است.

بعضی از ارباب کمال فرموده است: «الحال معنی یرد علی القلب من غیر اکتساب فاذا دام و صار ملکا یسمی مقاماً، فالاحوال مواهب والمقامات مکاسب، والاحوال تأتی من عین الجود والمقامات تحصل ببذل المجهود». (شرح مناقب محیی‌الدین، ص ۱۱۵، ط اول).

«حال» عبارت از معنایی است که بدون کسب بر قلب وارد می‌گردد و اگر ادامه داشته باشد و به صورت ملکه درآید، «مقام» نامیده می‌شود. بنابراین حال هدیه است و مقام کسب‌حال از چشمه جود الهی نشئت می‌گیرد و مقام با بذل کوشش بدست می‌آید.

خانواده

آن جناب از خانواده اعیان و تجار تبریز بوده است. والد ماجدش مرحوم حاج میرزا شفیع در اوائل امر، عامل مضاربه ناصرالدین شاه بود و یکی از متمولین بزرگ زمان خود به شمار می‌آمد، و در عاقبت به توفیق الهی

موفق شد که در خدمت مرحوم حاج میرزا علینقی همدانی در نتیجه تهذیب اخلاق و تزکیت نفس به مقامات عالیه نائل شود و به عالم معنا روی آورد و خلاصه آن زمینی آسمانی شد.

مرحوم مدرس در ریحانه گوید: حاج میرزا جواد از اکابر علمای اخلاقی و عرفانی تبریز در عصر حاضر ما می باشد که به جهت انتساب به خانواده ملک التجار تبریزی به ملکی معروف است.

مدارج علمی و سیر و سلوک

حاج میرزا جواد آقا بعد از تحصیل مقدمات، در مسقط الرأس خود تبریز، به عراق عرب مهاجرت کرد و در نجف اشرف در جوار ولایت مطلقه حضرت آدم اولیاء الله حضرت وصی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام رحل اقامت افکند و در محضر اعلام دین به کسب معارف حقه الهیه پرداخت، تا در طبقه علیای دراست فقه و اصول در محضر شریف فقیه بزرگ شیخ آقا رضای همدانی و دیگر فقهای عظام، به مرتبه عالیه اجتهاد نائل آمد و صاحب نظر شد و گاهی فتاوی فقهی به نظر شریف خود را در کتابهای خود عنوان می کند، علاوه اینکه تألیفات فقهی مستقل دارد، چنانکه گفته خواهد شد.

از تأییدات آن سوئی که شامل حال مرحوم میرزا جواد آقای ملکی شده بود اینکه، در آن عصر تشریف به آستانه ولایت در نجف اشرف، توفیق ادراک ساحت اعلای بزرگترین معلم اخلاق در عصر اخیر، جمال السالکین جناب آخوند ملا حسینقلی همدانی را به دست آورد که بر اثر تمامیت قابل و اتمیت فاعل، به سیر و سلوک منازل و مراحل عالیه عوالم نفس نائل آمد.

رسالة لقاء الله وی بارقه ای از بارقه های آتشین و دل نشین آن محفل

عرشی است. و اسرار الصلواتش مشتی از خروارها شروق اسرار آن محضر اعلی است. و کتاب مراقباتش نمودی از درس حضور و شهود آن مجلس اسنای استاد بزرگ ربانی آخوند ملا حسینقلی همدانی است، افاض الله علینا من برکات انفاسهما النفیسه.

کلمات حضرت استاد علامه طباطبائی

مرحوم استاد علامه طباطبائی صاحب تفسیر عظیم المیزان، در تصدیق رساله محاکماتش بین مکاتبات عرفانی آیتین سید احمد کربلانی اصفهانی و شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی که از اساتید مرحوم استاد علامه طباطبائی بود در شرح حال مرحوم کمپانی فرماید:

«در مرحله تهذیب و تصفیه باطن با مرحوم خلد آشیان عالم تحریر فخر المجتهدین و سند العارفین حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی نزیل قم که از اکابر تلامذه و تربیت یافتگان مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بود، رابطه و مکاتبه داشته.» انتهى.

راقم در عصر روز چهارشنبه بیست و یکم شعبان یکهزار و سیصد و هشتاد هجری قمری مطابق ۱۳۴۷/۸/۲۲ ه.ش، در قم به حضور شریف جناب استاد علامه طباطبائی روحی فداه تشرف حاصل کرده بودم و پس از پاره‌ای از عرض حال خودم به محضر انورش از میرزا جواد آقا ملکی سخن به میان آوردم.

جناب استاد علامه رضوان الله تعالی علیه فرمودند: آقا ایشان دستورالعملی برای مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی استاد ما نوشته است و مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی در دادن این دستورالعمل به دیگران خیلی ضنین بود، از روی آن یک نسخه بنده برداشتم، یکی هم آقای

شیخ علی بروجردی که فعلاً در بروجرد است و آقای آنجاست و از اختیار است. این نسخه دستورالعمل تمام دستوراتی بود که مرحوم میرزا جواد آقای ملکی از مرحوم آخوند داشته بودند.

عرض کردم مراد حضرتعالی از آخوند کیست؟ فرمود: آخوند ملا حسینقلی همدانی رضوان الله علیه. عرض کردم: عجب، مرحوم آقای میرزا جواد آقا ایشان را ادراک کردند؟! فرمودند: آقا ایشان چهارده سال در محضر مرحوم آخوند بود.

عرض کردم، آقا من می‌پنداشتم ایشان از شاگردان مرحوم آقای قاضی است (حاج میرزا علی آقای قاضی مذکور)، فرمود: نه خیر، آقای قاضی شاگرد شاگرد اوست. یعنی از شاگردان مرحوم آخوند استفاده کرد، اگر چه اواخر عمر مرحوم آخوند را درک کرده، ولی از او استفاده نکرده است. آنگاه جناب استاد علامه طباطبائی قدس سره این مطلب را از استادش جناب قاضی یاد شده نقل کرد که: مرحوم قاضی فرمود: من که به نجف تشریف حاصل کردم روزی در معبری آخوندی را دیدم شبیه آدمی که اختلال حواس دارد و مشاعر او درست کار نمی‌کند راه می‌رود.

از یکی پرسیدم که این آقا اختلال فکر و حواس دارد؟ گفت نه، الآن از جلسه درس اخلاق آخوند ملا حسینقلی همدانی بدر آمده و هر وقت آخوند صحبت می‌فرماید در حضار اثری می‌گذارد که بدین صورت از کثرت تأثیر کلام و تصرف روحی آن جناب از محضر او بدر می‌آیند.

آنگاه به استاد علامه طباطبائی عرض کردم: آقا جنابعالی مرحوم آقا میرزا جواد آقای ملکی را ادراک کرده‌اید؟ فرمودند: نه، ایشان در سنه یکهزار و سیصد و چهل و دو مرحوم شدند، و من دو سال بعد از آن به نجف، مشرف شدم (یعنی از تبریز به نجف مشرف شدند و مرحوم آقای ملکی در قم به

رحمت الهی پیوستند) که موفق به دیدن مرحوم آقا جواد ملکی نشدم.
جناب استاد علامه طباطبائی رضوان الله علیه در شب پنجشنبه یازدهم
ذی الحجه ۱۳۸۸ هجری قمری در خلوت پاکتی به بنده لطف فرمودند که
دیدم در ظهر پاکت نوشته است «نامه مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی»
فرمودند: آن را استنساخ کنید و نسخه را به ما برگردانید.
این نسخه همان نامه‌ای است که آیت ربانی مرحوم آقا میرزا جواد آقای
ملکی، به آیت صمدانی مرحوم حاج شیخ محمد حسین کمپانی نوشته است.

دستور العمل عرفانی

دستور العملی که سالک ربانی حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی به
جناب آیه الله حاج شیخ محمد حسین کمپانی (رضوان الله تعالی علیهما) ارسال
داشت چنین است:

مرکز تحقیقات کتب و اسناد
بسم الله الرحمن الرحيم

فدایت شوم...

در باب اعراض از جدّ و جهد رسمیات و عدم وصول به واقعیات که
مرقوم شده و از این مفلس استعمال مقدمه موصله فرموده‌اید بی‌رسمیت بنده
حقیقت آنچه که برای سیر این عوالم یاد گرفته و بعضی نتایجش را مفصلاً در
خدمت شریف ابتداء خود صحبت کرده‌ام و از کثرت شوق آنکه با رفقاء در
همه عوالم همرنگ بشوم، اس و مخ آنچه از لوازم این سیر می‌دانستم
بی‌مضایقه عرضه داشتم. حالا هم اجمال آن را به طریقه‌ای که یاد گرفته‌ام
مجدداً اظهار می‌دارم:

طریق مطلوب را برای راه معرفت نفس گفتند: چون نفس انسانی تا از

عالم مثال خود نگذشته به عالم عقلی نخواهد رسید، و تا به عالم عقلی نرسیده حقیقت معرفت حاصل نبوده و به مطلوب نخواهد رسید، لذا به جهت اتمام این مقصود مرحوم مغفور جزاء الله عنا خیر جزاء المعلمین می فرمود که:

باید انسان یک مقدار زیاده بر معمول تقلیل غذا و استراحت بکند تا جنبه حیوانیت کمتر، و روحانیت قوت بگیرد، و میزان آن را هم چنین فرمود: که انسان اولاً روز و شب زیاده از دو مرتبه غذا نخورد حتی تنقل ما بین الغذائین نکند. ثانیاً هر وقت غذا می خورد باید مثلاً یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد، و آن قدر بخورد که تمام سیر نشود، این در کم غذا. و اما کیفش باید غیر از آداب معروفه، گوشت زیاد نخورد، به این معنی که شب و روز هر دو نخورد، و در هر هفته دو سه دفعه هر دو را یعنی هم روز و هم شب را ترک کند، و یکی هم اگر بتواند للتکلیف نخورد، و لا محاله آجیل خور نباشد و اگر احیاناً وقتی نفسش زیاد مطالبه آجیل کرد استخاره کند. و اگر بتواند روزه های سه روز هر ماه را ترک نکند.

و اما تقلیل خواب می فرمودند شبانروز شش ساعت بخوابد. و البته در حفظ لسان و مجانبیت اهل غفلت اهتمام زیاد نماید. اینها در تقلیل حیوانیت کفایت می کند.

و اما تقویت روحانیت: اولاً دائماً باید هم و حزن قلبی به جهت عدم وصول به مطلوب داشته باشد.

ثانیاً تا می تواند ذکر و فکر را ترک نکند که این دو جناح سیر آسمان معرفت است. در ذکر عمده سفارش اذکار صبح و شام اهم آنها که در اخبار وارد شده. و اهم تعقیبات صلوات و عمده تر ذکر وقت خواب که در اخبار ماثور است، لا سیما متطهراً در حال ذکر به خواب رود.

و شب خیزی می فرمودند زمستانها سه ساعت، تابستانها یک ساعت و نیم. و می فرمودند که در سجده ذکر یونسیه یعنی در مداومت آن که شبانه روزی ترک نشود، هر چه زیادتیر توانست کردن اثرش زیادتیر، اقل اقل آن چهارصد مرتبه است خیلی اثرها دیده‌ام. بنده خود هم تجربه کرده‌ام چند نفر هم مدعی تجربه‌اند. یکی هم قرآن که خوانده می شود به قصد هدیه حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه و آله خوانده شود.

و اما فکر برای مبتدی می فرمودند: در مرگ فکر بکن تا آن وقتی که از حالش می فهمیدند که از مداومت این مراتب گیج شده فی الجمله استعدادی پیدا کرده آن وقت به عالم خیالش ملتفت می کردند یا آنکه خود ملتفت می شد چند روزی همه روز و شب فکر در این می کند که بفهمد که هر چه خیال می کند و می بیند خودش است و از خودش خارج نیست. اگر این را ملکه می کرد خودش را در عالم مثال می دید یعنی حقیقت عالم مثالش را می فهمید و این معنی را ملکه می کرد.

آنوقت می فرمودند که باید فکر را تغییر داد و همه صورتها و موهومات را محو کرد و فکر در عدم کرد. و اگر انسان این را ملکه نماید لابد تجلی سلطان معرفت خواهد شد. یعنی تجلی حقیقت خود را به نورانیت و بی صورت و حد با کمال بهاء فائز آید، و اگر در حال جذبه ببیند بهتر است، بعد از آنکه راه ترقیات عوالم عالیه را پیدا کرد هر قدر سیر بکند اثرش را حاضر خواهد یافت.

و به جهت ترتیب این عوالم که باید انسان از این عوالم طبیعت اول ترقی به عالم مثال نماید، بعد به عالم ارواح و انوار حقیقه، البته براهین علمیه را خودتان احضر هستید. عجب است که تصریحی به این مراتب در سجده دعای شب نیمه شعبان که اوان وصول مراسله است شده است که می فرماید:

سجد لك سوادى و خيالى و بياضى. اصل معرفت آن وقت است كه هر سه فانى بشود كه حقيقت سجده عبارت از فناء است كه عندالفناء عن النفس بمراتبها يحصل البقاء بالله رزقنا الله وجميع اخواننا بمحمد وآله الطاهرين. بارى بنده فى الجملة از عوالم دعاگوئى اخوان الحمد لله بى بهره نيستم و دعای وجود شريف و جمعی از اخوان را برای خود ورد شبانه قرار داده‌ام... حد تکمیل فکر عالم مثال که بعد از آن وقت محو صورت است آن است که یا باید خود به خود ملتفت شده عیاناً حقیقت مطلب را ببینید، یا آنقدر فکر بکند که از علمیت گذشته عیان بشود، آن وقت محو موهومات کرده در عدم فکر بکند تا اینکه از طرف حقیقت خودش تجلی بکند.

قطعه‌ای از نامه مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی به مرحوم حاج محمدحسین کمپانی.



توضیح چند نکته مهم مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

این بود تمام آن نسخه که بدون زیاده و نقصان آن را استنساخ کرده‌ایم. و چون برای تقدیم داشتن نسخه اصل به مرحوم استاد علامه طباطبائی به حضور شریفش مشرف شدم، عرض کردم حاجی آقا در ذیل این نامه نوشته است «قطعه‌ای از نامه مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی به مرحوم حاج محمدحسین کمپانی» بقیه نامه واصل آن را چگونه باید تحصیل کرد؟ فرمودند که من اصل آن را دیده‌ام آنچه که دستورالعمل بود همین قدر است که استنساخ کردید، باقی احوال پرسى و سلام و علیک بود.

سپس از مرحوم استاد علامه طباطبائی در بیان نامه مرحوم میرزا جواد آقا که فرمود: «آن وقت به عالم خیالش ملتفت می‌کردند» یعنی چه؟ فرمود: آقا انسان بدانچه علم پیدا می‌کند همه در صقع نفس او است، و

همه عالم مثال علم او است. و هر چه که می بینی (یعنی ادراک می کنی) همه خودتی و از تو خارج نیست.

و مراد اینکه آقای ملکی فرمود: «باید فکر را تغییر دهد و همه صورتها و موهومات را محو کرد و فکر در عدم کرد» این است که همه اینها را مظاهر و مجالی حق داند و حق را در این مظاهر ببیند و برای آنها استقلال وجودی ننگرد که مراد عدم این است. چه ظهور بدون مظهر و جلوه بدون مجلی معنی ندارد و تحقق پیدا نمی کند، پس همه را حق بیند و عارف همان را در آخر می یابد که در اول یافته بود. و عامه مردم در حال می یابند جز اینکه نحوه یافتن تفاوت دارد، و در این حال به عالم نور و بیاض و عیان رسیده است. این بود گفتار استاد علامه طباطبائی در بیان دو جمله فوق. و بدانکه مراد مرحوم آقای ملکی از «مرحوم مغفور جزاه الله عنا خیر جزاء المعلمین» جناب آخوند ملا حسینقلی همدانی است.

و آنکه فرمود: «در سجده دعای شب نیمه شعبان می فرماید: سجد لك سوادى و خیالى و بیاضى» اشاره است به سجده رسول الله صلی الله علیه و آله در شب نیمه شعبان که در سجده می فرمود: «سجد لك سوادى و خیالى و آمن بك فوادى» که بجای بیاضی در نسخه یاد شده فوادى آمده است، تفصیل آن در مفاتیح الجنان مرحوم محدث قمی مذکور است و اصل آن در مصباح المتعجل شیخ الطائفه شیخ طوسی مسطور است. (ص ۵۸۵، چاپ سنگی)

مهاجرت به قم

جناب آقا میرزا جواد آقای ملکی پس از پایان تحصیلات و کسب کمالات معنوی در نجف اشرف به وطن مالوفش تبریز مراجعت فرمود و در آنجا به تدریس و تکمیل نفوس مشغول شد که از آن جمله مجلس درس

اخلاق بوده است، که نوشته‌اند چهارصد نفر از شاگردان و حضار درس اخلاق آن جناب بودند.

و قریب شش سال در آن شهر بیت الشرف او معقل و مأمن نفوس والهه بود، تا آنکه واقعه مشروطیت پیش آمد و شورش آن منجر به ویرانی شهر تبریز شد، و شد در تبریز آنچه که شد.

آن جناب مخفیانه ترک تبریز گفت و از آنجا به طهران و از طهران به حضرت عبدالعظیم علیه السلام و از آنجا به قم مهاجرت نمود و در قم اقامت فرمود و آن را وطن ثانی خود گرفت و به تدریس و تکمیل نفوس مستعد مشغول شد تا داعی حق را در روز عید اضحی سنه یکهزار و سیصد و چهل و سه هجری قمری لبیک گفت و تربت او در جوار حضرت فاطمه معصومه بنت باب الحوائج الی الله در شیخان قم زیارتگاه خواص است.

آشنائی من با آن جناب

آشنائی من با جناب آقای میرزا جواد آقای ملکی تبریزی از اینجا آغاز شد که نخستین بار رساله اسرار الصلوة او را به چاپ اول سربی در کتابفروشی ای نظر بدان افتاد و دل مایل گردید و ابتیاع شد و سرگرم به مطالعه آن شدم. کتاب بسیار نوشته شده تا صاحب کتاب چه کسی باشد. بعد از آن رساله مراقباتش روزی ما شد و در این دو کتاب چیزها از آقا عائد ما شده است، اما هنوز میرزا جواد آقا را درست نمی‌شناختم.

در یکی از این دو کتاب دیده‌ام مؤلف بزرگوار آن می‌فرماید: «ما را سحر بیدار می‌کنند که برخیز وقت ملاقات و مناجات است» فهمیدم که تنها گفتار نیست بلکه صاحب این کتابها را کردار است و کسی است. تا شنیدم آن جناب را رساله‌ای در لقاء الله است، برای تحصیل آن بسیار این در و آن در زدم، تا به

حکم این که عاقبت جوینده یابنده بود آن را تحصیل کرده با شراشر جان و دلم مطالعه کردم و در حد وسع خودم از او حظ و لذت برده‌ام.

در ابتدای شرح حال آن کتاب، ناشر آن مرقوم داشته که این کتاب نسخه‌ای از آن در نزد جناب آقای حاج سید حسین فاطمی قمی بود. از این بزرگوار تفحص کردم زیرا کسی که نسخه لقاء الله را داشته باشد باید علی القاعده مرد حال و صاحب‌دل و اهل طریق باشد.

تا از ایشان مطلع شدم که گفتند یکی از شاگردان مرحوم میرزا جواد آقای ملکی است و پیرمردی است که حیات دارد ولی افتاده است و بیرون نمی‌آید و در شبهای جمعه در منزلش جلسه وعظ اخلاقی دارد و منزلشان در نزدیکی تکیه آسید حسن (قم) است.

کلماتی از مرحوم حاج سید حسین فاطمی قمی

عصر روز پنجشنبه پانزدهم شعبان هزار و سیصد و هشتاد و هشت هجری قمری مطابق ۱۳۴۷/۸/۱۶ ه.ش در قم خدمت جناب سید فاضل حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا سید حسین فاطمی قمی مشرف شدم، تا آن روز او را ندیده بودم. پیرمردی بود در حدود صد سال. پس از اداء آداب ورود از مرحوم آمیرزا جواد آقا سخن به میان آوردم، بعنوان تشویق اینجانب در جواب به من فرمود:

آقا کسی که در این اوضاع از من در این گوشه خبر بگیرد و دنبال احوال و آداب آقا میرزا جواد آقای ملکی رحمة الله علیه باشد معلوم است که در او چیزی است.

از جنابش اجازه خواستم غزلی را که در همان روز گفتم برایش قرائت کنم، غزلی که مطلعش این است:

بلبلان را آرزوئی جز گل و گلزار نیست

عاشقان را لذتی جز لذت دیدار نیست

اجازه داد و گوش فرا داشت و تحسین فرمود.

عرض کردم، از مرحوم آقای ملکی دستور العملی به ما مرحمت فرمائید. گفت: او خودش دستورالعمل بود، شب که می شد دیوانه می شد و در صحن خانه دیوانه وار قدم می زد و مترنم بود که:

گر بشکافند سراپای من جز تو نیابند در اعضای من

آخرین حرفش در بیماریش این بود که گفت: الله اکبر، و جان تسلیم کرد. بعد از آن، مرحوم آقای فاطمی فرمود: پدر مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی، به نام حاج میرزا شفیع، از اهل علم نبود ولی آدم با کمالی بود. و از مرحوم حاج میرزا جواد آقا پسری نماند چه دو پسر داشت یکی به نام علی بود که از اهل علم بود و در حیات خود آن بزرگوار وفات کرد و دیگری به نام حسینقلی که از اهل علم نبود و بعد از فوت پدر بزرگوارش وفات کرد.

تمثالی از مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی، قاب گرفته بر دیوار اطاق مرحوم آقای فاطمی زده بود که در حال قنوت نماز از او عکس گرفتند. مرحوم آقای فاطمی فرمودند: آن جناب اجازه نمی فرمود که از او عکس بگیرند و بعضی از دوستان و ارادتمندانش این نقشه را طرح کردند که در حال نماز از او عکس بگیرند که نتواند مانع بشود و در حالی که از عکس گرفتنش بی خبر بود از او در حال قنوت نماز عکس گرفتند.

این عکس خیلی جالب است. از جناب آقای فاطمی خواستم که اگر اجازه می فرمائید من از روی آن عکس بگیرم و اصل را به شما برگردانم، بیدریغ و بدون حرف و هیچ قید و شرط با نهایت بزرگواری کریمانه قاب عکس را از صفحه دیوار برداشت و در نزدم گذاشت، فردای همان روز آن را

دادم بزرگ کردند و اصل را به جناب حاج آقای حسین فاطمی برگرداندم که از جمله عکسهای اولیائی که به زیارت تمثال مبارکشان افتخار دارم همین عکس مرحوم آقای ملکی است.

باز در اثنای همان هفته به خدمتش رسیدم، ولی سخت مریض و افتاده بود که انصاف ندیدم در چنان حال مصدع شوم و در همان بیماری ندای حق را لبیک گفت. تربت او در شیخان قم است و تربت حاج میرزا جواد آقای ملکی نیز در همان شیخان است.

این بود کلماتی که از مرحوم آقای حاج سید حسین فاطمی شنیده‌ام و استفاده کرده‌ام.

آنکه در بارهٔ دو فرزندش علی و حسینقلی فرموده‌اند، از آقای دیگری شنیده دارم که به من فرمود: مرحوم میرزا جواد آقا از کثرت علاقه به استادش مرحوم آخوند ملا حسینقلی، فرزندش را به نام آن جناب نامیده است.

اما علی همان است که مرحوم آقا میرزا جواد آقا در مراقبات محرم از کتاب مراقبات (ص ۱۳ ط اول) به پیشگاه مبارک حضرت سیدالشهداء روحی لثربته الفداء عرض می‌کند: یا سیدی یا لیتنی کنت فداء لك من جميع هذه البلیا و جل هذه الرزایا. فیالیت اهلی و اولادی کانوا مکان اهلك و اولادك مقتولین مأسورین، و یالیت سهم حرمه لعنة الله علیه ذبح رضیعی، و یالیت ولدی علیاً قطع عوض ولدك ارباً ارباً، و یالیت کبدی تفتت من شدة العطش الخ.

حکایت «ناشناس»

راقم سطور پس از آنکه از مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی آگاهی یافت، تا مدت مدیدی می‌پنداشت که قبر آن جناب در نجف اشرف است. تا

اینکه در شبی از نیمه دوم رجب هزار و سیصد و هشتاد و هشت هجری قمری در حدود سه ساعت از شب رفته، با جناب آقای آیه الله سید حسین قاضی طباطبائی تبریزی برادر زاده مرحوم آقای حاج سید علی آقای قاضی سابق الذکر، در کنار خیابان ملاقات اتفاق افتاد.

با جناب ایشان در اثنای راه از مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی سخن به میان آوردم و سؤال از تربتشان کردم، فرمودند: قبر ایشان در همین شیخان قم نزدیک قبر مرحوم میرزای قمی صاحب قوانین است و لوح قبر دارد. من به وقت شنیدن این که لوح قبر دارد از ایشان پرسیدم که در کدام سمت قبر میرزای قمی.

و چون با جناب آقای آ سید حسین قاضی خداحافظی کردم شتابان به سوی شیخان رفتم که مبدا درب را ببندند، به آنجا رفتم و بسیاری از الواح قبور را نگاه کردم که بعضی را تا حدی تشخیص دادم و بعضی را چون شب بود و برقهای آنجا هم بسیار ضعیف بود تشخیص دادن بسیار دشوار بود، با خود گفتم حالا که شب است و تاریک است، باشد تا فردا، ایسا داشتم از شیخان بدر می آمدم، ولی آهسته آهسته باز هم نظرم به الواح قبور بود که دیدم شخصی ناشناس از درب شرقی شیخان وارد قبرستان شده است و مستقیم به سوی من می آید، تا به من رسید گفتم: آقا قبر آمیرزا جواد آقای ملکی را می خواهید؟

مرا در کنار قبر آن مرحوم برد و از من جدا شد و به سرعت به سوی درب غربی شیخان رهسپار شد که از قبرستان بدر رود، من بی اختیار تکانی خوردم و مضطرب شدم و ایشان را بدین عبارت صدا زدم و گفتم: آقا من قبر ایشان را می خواستم، اما شما از کجا دانستید؟!

آن شخص در همان حال که به سرعت به سوی درب غربی شیخان

می‌رفت، صورت خود را برگردانید و نیم رخ به سوی من نموده گفت: ما مشتریان خودمان را می‌شناسیم.

تألیفات

مؤلفات مرحوم حاج میرزا جواد آقا عبارتند از کتاب مراقبات که همان کتاب اعمال السنه است. و دیگر کتاب اسرار الصلوه و دیگر کتاب لقاء الله که همه اینها به طبع رسیده است و بعضی مکرر چاپ و ترجمه شده است و حقاً هر یک در موضوع خود اهمیت به سزا دارد که در یک فرصت بیشتری باید به شرح و بیان و تعریف آنها پردازیم.

حضرت استاد علامه طباطبائی قدس سره در تقریظی که بر «اعمال سنه» نوشته است و در ابتدای مراقبات به طبع رسیده است فرماید: «اما بعد فهذه اسطر أعلقها على كتاب اعمال السنه للعلم الحجة الایة المرحوم الحاج میرزا جواد آقا الملکی التبریزی قدس الله روحه ولست ارید بها ان امدح هذه الصحيفة الجليلة، او اثني على مؤلفه العظيم، فليست هي الا بحرأ زائراً لا يوزن بمن ولا صاع، ولا هو الا علماً شامخاً لا يقدر بشبر او ذراع وكفى بالقصور عذراً وباليأس عن البلوغ راحة وانما ارید ان اواجه اخواني من اهل الولاة وسادتي من ارباب الصدق والصفاء بما فيه بعض التذكرة وان الذكري تنفع المؤمنين - الى قوله في آخره: وما بين ايديكم من الكتاب من احسن ما عمل في هذه الشأن ففيه لطائف ما يراقبه اهل ولاية الله ورقائق ما يهيجس في قلوب الوالهيين في محبة الله، وجمل ما يلوح للرائضين في عبادة الله نور الله مرقد مؤلفه العظيم وأفاض عليه من سحائب رحمته ومغفرته والحقه بنبيه وآله الطاهرين».

(اما بعد، اینها سطوری است چند که به رسم تقریظ بر کتاب اعمال

السنة آیت الله مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی می‌نگارم. مراد من از این جملات نه آن است که این کتاب بزرگ را بستایم و یا مؤلف بزرگوار آن را مدح کنم. چرا که این کتاب دریای عمیقی است که با پیمانۀ وزن نمی‌شود. و مؤلف آن کوه بلندی است که با وجب و ذراع تقدیر نمی‌گردد. اعتراف به قصور و قطع امید از وصول، بهترین راهِ عذرخواهی است. بلکه می‌خواهم بدین وسیله توجه برادران و سروران خودم را که اهل دوستی و صدق و صفایند به این کتاب جلب کنم، چه این کتاب بهترین تألیفی است که در موضوع «تذکر» به رشته نوشته درآمده است. این کتاب مشتمل بر لطائفی است که مورد مراقبه اهل ولایتند. و متضمن ظرایف و رقایقی است که موجب پیدایش سروش غیبی در دل شیدائیان عشق خدایند. و دربر دارنده مطالبی است که روشنگرِ راه مرتاضان بندگی پروردگارند. خداوند مرقد مؤلف بزرگوار را منور، و بر او از ابر رحمت و مغفرت خویش افاضه نموده، و وی را به پیامبر و آل پاکش ملحق سازد.

دیگر کتابهایی که از وی نام بردند رساله‌ای در حج است و دیگر رساله‌ای در سیر و سلوک و دیگر حاشیه فارسی بر غایة القصوی.

نگارنده این کتابها را ندارد و ندیده است و در آخر ترجمه مراقباتش و نیز در آخر شرح حالش در اول مراقبات گفته آمد که او را رساله‌ای در اصول و کتابی در فقه می‌باشد. «وله رسالة فی الاصول واخری فی الفقه لم تطبع بعد». آیا این رساله فقه همان رساله در حج است یا غیر آن؟ و رساله لقاء الله همان رسالة در سیر و سلوک است یا غیر آن؟

شاگردان

شاگردان آن جناب یکی جناب ثقة الاسلام حاج سید حسین آقای

فاطمی سابق الذکر است رحمة الله عليه. و دیگر از شاگردان و اصحاب خاص آن جناب ثقة الاسلام مرحوم حاج آقا سید محمود یزدی فرزند آقا میرزا سعید یزدی است که در مزار شیخان مدفون است (توفی فی سنة ۱۳۷۸ هـ.ق) و دیگر آیه الله آخوند ملا علی همدانی (ره). و دیگر فاضل متقی و دانشمند گرانقدر و شاعر شیرین گفتار ادیب صالح جناب آقا شیخ اسماعیل بن الحسین متخلص به تائب تبریزی، و گاهی در اشعارش خود را «سوخته» تخلص می‌کرد، از او سؤال شد به چه لحاظ تخلص به سوخته می‌نمایی؟ در جواب گفت: برای اینکه اگر به پسر من پدر سوخته گویند بجا باشد و بگوید: از بسکه بسوخت بام اندر ره عشق زین باب بود که من پدر سوخته‌ام همین جناب، اعنی آقا شیخ اسماعیل تائب قصیده‌ای به نام قصیده جوادیه در مرثیه استادش حاج میرزا جواد آقا سروده است.

تبصره: این آقای آقا شیخ اسماعیل تائب سوخته، همان بزرگواری است که مکاتبات^(۱) مرحوم سید احمد کربلانی و محمد حسین کمپانی را جمع آوری کرده است. و همین مرحوم تائب مکاتیب آخوند ملا حسینقلی همدانی و شاگردانش را در مجموعه‌ای به نام «تذکرة المتقین» گرد آورده است، چنان که در طبقات اعلام الشیعه در شرح حال مولی حسینقلی همدانی فرماید: «فقد جمع الادیب الصالح المیرزا اسماعیل التبریزی نبذة من مکاتیب

۱- این مجموعه نفیس حاوی، مکاتبات عرفانی و حکمی است به قلم اعلای آیات حق: آقا سید احمد کربلانی بر اساس اصالت وجود و وحدت شخصی ذات مظاهر بودن آن که مبنای قویم صحف عرفانی است، و آقا شیخ محمد حسین کمپانی بنا بر اصالت وجود و وحدت ذات مراتب تشکیکی بودن آن، و تزییلاتی بر آنها به رسم محاکمات از جناب استاد علامه طباطبائی صاحب المیزان در معنی یک بیت از عارف بزرگوار شیخ عطار:

او به سر ناید ز خود آنجا که اوست کی رسد عقل وجود آنجا که اوست
این مجموعه با تصحیح و تنظیم اینجانب در یادنامه شهید قدوسی به طبع رسیده است.

المترجم له (یعنی المولی حسینقلی الهمدانی) و مکاتیب تلامذته و طبعها فی ۱۳۲۹ باسم تذکرة المتقین كما اشرنا الیه فی الذریعه ج ۴ ایضاً ص ۴۶ (طبقات اعلام الشیعه الجزء الاول وهو نقباء البشر فی القرن الرابع عشر ص ۶۷۷).

و در همان مجلد یاد شده ذریعه در عنوان تذکرة المتقین فرمود: «وقد باشر جمع هذه المكاتیب و طبعها فی ۱۳۲۹، الادیب الصالح میرزا اسماعیل بن الحاج حسین التبریزی الشهیر بمسأله گو نزیل مشهد الرضا علیه السلام اخیراً والملقب فی شعره بتائب.» و نام بعضی دیگر از شاگردان او گفته خواهد آمد.

نظر صاحبان تراجم

نقل پاره‌ای از اقوال صاحبان تراجم در پیرامون شخصیت حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی قدس سره الشریف:

۱ - طبقات اعلام الشیعه، الجزء الاول وهو نقباء البشر فی القرن الرابع عشر (ص ۳۲۹) «هو الشیخ المیرزا جواد آغا بن المیرزا شفیع الملکی التبریزی نزیل قم، عالم فقیه و اخلاقی فاضل و ورع ثقه. کان فی النجف الاشرف اشتغل فیها علی اعلام الدین. فقد اخذ مراتب السلوک عن الاخلاقی الشهیر المولی حسینقلی الهمدانی و اکمل نفسه علیه و تلمذ فی الفقه و الاصول علی العلامة الشیخ آغا رضا الهمدانی و غیره من العلماء و عاد الی ایران فی (۱۳۲۰) فاستوطن دار الایمان قم و قام بوظائف الشرع و کان مروجاً للمدین، مربیاً للمؤمنین الی ان توفی يوم عید الاضحی (۱۳۴۳) و رثاه تلمیذه الشیخ اسماعیل بن الحسین المتخلص بتائب بقصیده ارخ فی آخرها عام وفاته و سماها بالقصیده الجوادیه. وله تصانیف منها «اسرار الصلوة» طبع (۱۳۳۹)

وله ايضاً «السير والسلوك» مخطوطة توجد نسخة عند تلاميذه، واستنسخ عنه ايضاً السيد عبدالحسين الحجة في (۱۳۵۸).

و در الذريعة فرموده است: «اسرار الصلوة را در قم تأليف نموده است وبها الف اسرار الصلوة وطبعه سنة ۱۳۳۸» (الذريعة، ج ۲، ص ۴۷)

۲- ريحانة الادب (ج ۵، ص ۳۹۷): «حاج ميرزا جواد از اكابر علمای اخلاقی و عرفانی تبریز عصر حاضر ما می باشد که به جهت انتساب به خانواده ملک التجار تبریزی به ملکی معروف. سالها در خانه وی (در تبریز) مجلس تذکیر موعظه منعقد بود.» بقیه مطالب آن از الذريعة می باشد.

۳- کتاب علماء معاصرین (ص ۱۳۷ چاپ سنگی) تأليف مرحوم حاج ملا علی واعظ خیابانی تبریزی، آن جناب در این کتاب همان گفتار الذريعة را از مجلد چهارم آن (ص ۴۷) در بیان اسرار الصلوة ترجمه فرموده است و به قلم توانائی خوب از عهده آن برآمده است، بدین صورت:

«حاج ميرزا جواد آقا ملکی (ره) المتوفی سنة ۱۳۴۴. الذريعة، ج ۲، ص ۴۷، اسرار الصلوة تصنيف شيخ ميرزا جواد آقا الشهير به ملکی تبریزی نزیل قم ومتوفی در آن جا سنه ۱۳۴۴ و آن مرحوم علوم و معارف را سالها در نجف اشرف تکمیل و نفس خود را به مصاحبت جمال السالکین مولی حسین قلی همدانی تهذیب و در حدود سنه ۱۳۲۰ به ایران مراجعت و مجاورت حضرت سیده فاطمه سلام الله علیها را در قم اختیار و این کتاب اسرار الصلوة را در آن مکان شریف تأليف و سنه ۱۳۳۸ به طبع رسانید.»

۴- آثار الحجة، تأليف جناب آقای محمد رازی (ج ۱، ص ۲۶): «حوزه علمیه قم از اول تأسيس آن شاهد و ناظر حوادث و قضایای مهم تاریخی بوده است که از حیث تاریخ مورد عظمت و اهمیت است... دوم از حوادث مهمی که حوزه علمیه قم در سالهای اولش دیده که می توان آن را در ردیف ضایعه های

اسفناک و وقایع مولمه جهان اسلامی آورد، فقدان حجة الاسلام و المسلمین آية الله فی العالمین العالم الربانی و الکامل الصمدانی، جمال السالکین و قطب العارفین، الحاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی است که در یازدهم ذی حجة ۱۳۴۳ هجری (هزار و سیصد و چهل و سه) واقع شده و حوزه علمیه را به غروب نور وجود خود تاریک نمود.

فقید معظم از شخصیت‌های برجسته و دانشمندان و علماء متأخرین و معاصرین ما بوده که می‌توان او را در سلوک و عرفان و خلق و ایمان در شمار نوادر زمان آورد.

در تبریز متولد شده و پس از دیدن مقدمات و سطوح به عتبات عالیات و نجف اشرف عزیمت نموده و فقه را از مرحوم حاج آقا رضای فقیه فقید همدانی صاحب مصباح الفقیه، و اصول را از آقای آخوند خراسانی آموخته، و علم حدیث و درایه را از حاجی نوری. و در همان اوقات ملازمت و مصاحبت مرحوم جمال السالکین صاحب النفس الزکیه مولینا آخوند ملا حسینقلی همدانی را که شهرت فضائلش نزد ارباب علم و دانش و عرفان و بینش بسیار و مستغنی از توضیح نالایق ماست و در رساله التقوی اشاره به مقام ایشان و شاگردانش نمودم، اختیار کرده و نفس خود را تهذیب و تکمیل نموده و در حدود ۱۳۲۱ به ایران مراجعت و اولاً در تبریز سکنی نمودند تا بعد در قضیه انقلاب مشروطه در سال ۱۳۲۹ هجری از آنجا به قم مهاجرت نمودند و مشغول به تدریس (درس فقه که عنوانش مفاتیح مرحوم فیض بود) و ترویج و تربیت شاگردان مکتب جعفر بن محمد علیهما السلام شدند و سه ماه رجب و شعبان و رمضان را صائم گردیده و در مدرس مدرسه فیضیه درس اخلاق عمومی می‌گفتند و اکنون که سی سال است از رحلت و فقدان آن عالم ربانی می‌گذرد در و دیوار مدرس و فضای مدرسه صدای حزین و

گریان و ناله‌های شوق و سوزان او را که می‌گوید: اللهم ارزقنا التجانی عن دار الغرور والاناثة الی دار الخلود والاستعداد للموت قبل الموت بگوش هوش می‌رساند.

فضائل و کرامات مرحوم حاج میرزا جواد آقا بیشتر از آن است که در این وجیزه توان آورد. در باره اخلاق و زهد و تقوی و عشق و عرفان او شاگردانش که از علماء معروف حاضرند داستانهایی گفته، و حتی او را در ردیف بکائین آخرالزمان آورده‌اند. نماز جماعتش در مسجد بالای سر مطهر، و گاهی در مدرسه فیضیه و درس گفتنش در آن شاهد این مدعی است. ارتباط و مراوده‌اش با اعلیحضرت بقیه الله ارواحنا له الفداء بسیار، ملازمتش بتقوی و ورع بی‌اندازه، مراقبتش بنوافل، و حضور و توجه دائمی آنی غافل نبود، و لحظه از یاد خداوند بیرون نمی‌رفت. حکایت کرد برای ما جناب حجة الاسلام حاج سید جعفر شاهرودی که از علماء عصر حاضر طهران است دو مکاشفه را که مفصل است، مجمل آن را برای یافتن مقام و منزلت صاحب ترجمه می‌نگارم.

ذکر دو مکاشفه در باره میرزا جواد آقا ملکی

۱ - فرمود شبی در شاهرود خواب دیدم که در صحرائی حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی له الفرج با جماعتی تشریف دارند و گویا به نماز جماعت ایستاده‌اند، جلو رفتم که جمالش را زیارت و دستش را بوسه دهم، چون نزدیک شدم شیخ بزرگواری را دیدم که متصل به آن حضرت ایستاده و آثار جمال و وقار و بزرگواری از سیمایش پیدا است، چون بیدار شدم در اطراف آن شیخ فکر کردم که کیست که تا این حد نزدیک و مربوط به مولای ما امام زمان است.

از پی یافتن او به مشهد رفتم، نیافتم، در طهران آمدم ندیدم، به قم مشرف شدم او را در حجره از حجرات مدرسه فیضیه مشغول به تدریس دیدم، پرسیدم کیست؟ گفتند عالم ربانی آقای حاج میرزا جواد آقای تبریزی است، خدمتش مشرف شدم تفقد زیادی کردند و فرمودند کی آمدی؟ گویا مرا دیده و شناخته و از قضیه آگاهند. پس ملازمتش را اختیار نمودم و چنان یافتم او را که دیده بودم و می خواستم.

۲- تا شبی که نزدیک سحر در بین خواب و بیداری دیدم درهای آسمان به روی من گشوده و حجابها مرتفع گشته تا زیر عرش عظیم الهی را می بینم، پس مرحوم استاد حاج میرزا جواد آقا را دیدم که ایستاده و دست به قنوت گرفته و مشغول تضرع و مناجات است، به او می نگریستم و تعجب از مقام او می نمودم که صدای کوبیدن در خانه را شنیده و متنبه گشته برخاستم، در خانه رفتم، یکی از ملازمین ایشان را دیدم که گفت بیا منزل آقا، گفتم چه خبر است؟ گفت سرت سلامت خدا صبرت دهد آقا از دنیا رفت.

قبرش در شیخان نزدیک قبر میرزا ابوالقاسم قمی صاحب قوانین است و ماده تاریخ آن بر لوحه قبرش به عربی (رفع العلم وذهب الحلم) و در قصیده‌ای که به فارسی در مرثیه ایشان گفته شده، این بیت است (از جهان جنان رفت و از ملت پناه) ۱۳۴۳ هجری.

تالیفات ایشان متعدد، از جمله اسرار الصلوة است که در ۱۳۳۸ به طبع رسیده است. و دیگر سیر و سلوک، نسخه خطی آن نزد سید الاعلام عالم زاهد و عابد و متقی و پارسا حاج آقا حسین فاطمی قمی است که از شاگردان ملازمین دائمی تا آخر عمر ایشان بوده و نیز نزد حضرت آیه الله حاج سید ابوالقاسم خوئی در نجف اشرف و بعض تلامذ دیگر ایشان موجود است.»

سپس آقای رازی مرقوم داشتند که: شاگردان درس اخلاقش بسیار و تنی چند از معارف آنان را برشمرد.

تمثلات و مکاشفات سالک

راقم سطور حسن حسن زاده آملی گوید: آن که نقل شده «دیدم درهای آسمان به روی من گشوده...» این امور و احوال تمثلات و وقایع و مکاشفاتی است که برای سالک به وفق استعداد و طلب او پیش می آید. و این تمثلات احوالی معنوی است که فقط در صقع نفس سالک مستعد ظاهر می گردد، نه این که از امور جسمانی و مادی خارجی باشند. مثلاً اگر کسی دیگر در کنار مکاشف بوده باشد درهای آسمان را گشاده و حجابها را مرتفع نمی بیند و اگر امور جسمانی بوده باشند همه یکسان می بینند. تفصیل آن در فصل نهم رساله نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور تحریر و تقریر کرده ام.

۵- آئینه دانشوران (ص ۳۵۰) تألیف جناب آقای سید علی رضا ریحان الله یزدی: «حاج میرزا جواد آقا از فقها و علمای بزرگ اخلاقی بشمار بوده... این عالم بزرگوار از خانواده اعیان و تجار تبریز و پدر ایشان در اوائل امر، عامل مضاربه سلطان ناصرالدین شاه بود و یکی از متمولین بزرگ بشمار می آمد و سرانجام به عالم معنویت توجهی پیدا کرده و در خدمت میرزا علینقی همدانی به مقامات عالیّه نائل شد و در نتیجه تهذیب اخلاق و مجادله و مجاهده به عالم دیگر آشنا گردید.

صاحب ترجمه از بزرگان درس حاج آقا رضا همدانی، و مسلک محدثین را نیز می پیمود چنانکه رساله در حج به روش اخباریین نوشته است خلاصه می توان حضرتش را از بزرگان علمای فقه و اصول و عرفان بشمار آورد.

نوشته‌های ایشان یکی کتاب اسرار الصلوة، دیگر حاشیه فارسی بر غایة القصوى، دیگر کتابی به نام مراقبات سنه است. چنین شنیدم که در قنوت نوافل مکرر این شعر را می‌خواند:

زان پیشتر که عالم فانی شود خراب ما را ز جام باده گلگون خراب کن
از شاگردان و اصحاب خاص آن جناب آقا سید محمود یزدی از
فرزندان میرزا سعید بود. انتهى.

راقم گوید: آنکه حکایت شد در قنوت نوافل آن شعر را می‌خواند، جناب شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه فرموده است: «و ذکر شیخنا محمد الحسن بن احمد بن ولید رضی الله عنه عن سعد بن عبدالله انه کان یقول لا یجوز الدعاء فی القنوت بالفارسیة و کان محمد بن الحسن الصفار یقول انه یجوز. والذی اقول به انه یجوز لقول ابی جعفر الثانی علیه السلام (هو الامام محمد التقی علیه السلام): لا بأس ان یتکلم الرجل فی صلوة الفریضة بکل شیء یناجی ربه عز وجل. ولولم یرد هذا الخبر ایضاً لکننت اجیز بالخبر الذی روی عن الصادق انه قال کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی والنهی عن الدعاء بالفارسیه فی الصلوة غیر موجود والحمد لله.»

شیخ ما محمد حسن پسر احمد، پسر ولید - رضی الله عنه - از سعد بن عبدالله نقل کرد که او می‌گفت: دعای فارسی در قنوت جایز نیست. ولی محمد بن حسن صفار قایل به جواز بود، اما نظر من این است که دعای فارسی در قنوت جایز است. زیرا امام محمد تقی (علیه السلام) فرمود: منعی نیست که نمازگزار در نماز واجب به هر لفظی که با خداوند مناجات می‌نماید تکلم کند. و اگر این روایت نمی‌بود باز فتوا به جواز می‌دادم. زیرا از امام صادق (علیه السلام) روایت است که آن جناب فرمودند: هر چیزی آزاد است مگر آنکه در باره آن منعی صادر شود. و بدیهی است که از دعا کردن به

فارسی در نماز منعی بعمل نیامده است.

چنانکه از عبارت صدوق ظاهر است، اطلاق جواز قنوت به فارسی را می‌رساند، چه در صلوة مفروضة و چه مندوبه، و چه زبان فارسی و چه غیر آن، یعنی هر زبانی که عجمی و غیر عربی است.

و ظاهر حکایت از عمل مرحوم آقا میرزا جواد وجه جمع بین قولین مذکورین است که «لا يجوز الدعاء في القنوت بالفارسية في الصلوة المفروضة، ويجوز في النافلة.» برای تفصیل بحث به کتب فقهیه رجوع شود.

باید کفش آنها را پیش پایشان جفت کنی

۶- تاریخ حکما و عرفا (ص ۱۳۳ ط اول) تألیف جناب آقای صدوقی سها: «از بعضی از اهل سلوک منقول است که آقا میرزا جواد آقا بعد از دو سال خدمت آقا (سرکار آخوند مولى حسینقلی همدانی) عرض می‌کند من در سیر خود به جانی نرسیدم.

آقا در جواب از اسم و رسمش سؤال می‌کند، او تعجب کرده می‌گوید: مرا نمی‌شناسید؟ من جواد تبریزی ملکی هستم. ایشان می‌گویند: شما با فلان ملکی‌ها بستگی دارید؟ آقا میرزا جواد آقا چون آنها را خوب و شایسته نمی‌دانسته از آنان انتقاد می‌کند. آخوند ملا حسینقلی در جواب می‌فرماید: هر وقت توانستی کفش آنها را که بد می‌دانی پیش پایشان جفت کنی من خود به سراغ تو خواهم آمد.

آقا میرزا جواد آقا فردا که به درس می‌رود خود را حاضر می‌کند که در محلی پائین‌تر از بقیه شاگردان بنشیند تا رفته رفته طلبه‌هایی که از آن فامیل در نجف بودند و ایشان آنها را خوب نمی‌دانسته مورد محبت خود قرار می‌دهد، تا جایی که کفششان را پیش پای آنها جفت می‌کند. چون این خبر به آن طایفه

که در تبریز ساکن هستند می‌رسد رفع کدورت فامیلی می‌شود. بعد آخوند او را ملاقات می‌کند و می‌فرماید: دستور تازه‌ای نیست، تو باید حالت اصلاح شود تا از همین دستورات شرعی بهره‌مند شوی. ضمناً یادآوری می‌کند که کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی برای عمل کردن خوب است.»

پیامی به حوزه‌های علمیه در تدریس کتب ادعیه

راقم گوید: آنکه از جناب آخوند ملا حسینقلی همدانی نقل شده است که مفتاح الفلاح شیخ بهائی برای عمل کردن خوب است، این کمترین در بعضی از مقالاتش گفته است:

امید آنکه در حوزه‌های علمیه، صحف ادعیه و اذکار که از ائمه اطهار ما صادر شده است و بیانگر مقامات و مدارج و معارج انسان است، از متون کتب درسی قرار گیرند و در محضر کسانی که زبان فهم و اهل دعا و سیر و سلوکند و راه رفته‌اند و راهنمایند، درس خوانده شوند.

مثلاً به ترتیب، اول مفتاح الفلاح شیخ بهائی، و پس از آن عدة الداعی ابن فهد و بعد از آن قوت القلوب ابوطالب مکی و سپس اقبال سید بن طاوس و در آخر انجیل اهل بیت و زیور آل محمد علیه السلام صحیفه سجادیه، در عداد کتب درسی در آیند که نقش خوبی در احیای معارف اصیل اسلامی است.

سلسله مشایخ سیر و سلوک عرفان عملی

چنانکه مکرر گفته آمد استاد ایشان، جمال السالکین آیه الله مرحوم آخوند ملا حسینقلی همدانی بوده است. آن جناب به فرموده بعضی از مشایخم رضوان الله تعالی علیه در حدود سیصد تن از اولیاء الله پرورانده و

تربیت کرده است که از جمله آنها مرحوم حاج میرزا جواد ملکی قدس سره می باشد. و استاد جناب آخوند، مرحوم حاج سید علی شوشتری بوده است، و استاد ایشان ملا قلی جولای و بعد از ملا قلی جولای - بلکه خود ملا قلی جولای - را نمی شناسیم و خود حاج سید علی شوشتری هم او را نمی شناخت به تفصیلی که در شرح حال استاد علامه طباطبائی ذکر کرده ام.

لوح قبر

بر روی تربت شریفش که مزار خواص اهل دل است، سنگی سرتاسری مفروش و بر آن چنین منقوش است:

قد ارتحل عن دارالغرور الی دارالسرور، وعن بیت الظلمة والفسور الی
البیت المعمور وعالم النور، طود العلم والتقی ومعدن الحلم والسخاء من هو
فی مضمار موتوا قبل ان تموتوا بلغ غایة السباق، وفی ائتمار واستبقوا
الخیرات وصل الی حد الاستباق، وتدا الاوتاد والعماد الضاد، ربیع الزمان
واویس الیمان، مصداق ما قاله ابو الائمہ والد السبطین لولا الاجال التي كتب
الله لهم لم تستقر ارواحهم فی ابدانهم طرفة عین. حلال المشکلات ببیان
البیان، کشاف المعضلات بنور البرهان، عقلت الدهور عن عدیله، والعصور
عن بدیله، فخر العلماء الراسخین وذخر الفقهاء الشامخین، ابو الفضائل الجمه
الذی بموته ثلم فی الاسلام ثلمة، مقتدی الانام، حجة الاسلام والمسلمین
مولی العالمین: الحاج میرزا جواد آقا التبریزی، اعلى الله تعالى شأنه، ورفع فی
الخلد مکانه. فالیق به ان اقول فی تاریخ هذا الزرأ العظیم والخطب الجسیم
ورفع العلم وذهب الحلم. وبالفارسیه از جهان جان رفت و از ملت پناه. وهو
المطابق لليلة الجمعة الحادية عشره من شهر ذی الحجة من شهور سنة ۱۳۴۳.
این بود آنچه که بر لوح تربت آن جناب حجاری شده است. و جمله:

«ورفع العلم وذهب الحلم» حرف واو در آغاز جمله جزء حروف تاریخ نیست، زیرا که «رفع العلم وذهب الحلم» مطابق با ۱۳۴۳ می باشد. و نیز به حسب سیاق عبارت وجود واو ضرورت ندارد، مگر به تکلف معنی شود و ظاهر این که زیادتى از سهو حجار باشد.

و دیگر این که کلمه «الحادية عشر» به تذکیر عشر حجاری شده است و حال آنکه الحادية عشره صحیح است که اعداد در صورت اسم فاعلی در تذکیر و تانیث مطابق با موصوف خودند.

و دیگر این که به قسمت فوقانی لوح آسیبی وارد شده است که موجب شکست و دو نیمه شدن لوح شده است و عبارت: «وصل الى حد الاستباق، وتد الاوتاد والعماد الضاد» در شرف از بین رفتن است. و احتمال این که عبارت «وتد الاوتاد والعباد والزهاد» باشد با رسم نقوشی که حکایت از اصل آن می کرد، بعید می نماید.

کیف کان خداوند درجات وی را متعالی و ما و شما را از برکت انفاس اولیای الهی بهره مند بفرماید.

دعویهم فیها سبحانک اللهم وتحیتهم فیها سلام وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین.

فصل سوم



مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

علامه ذوالفنون

حاج میرزا ابوالحسن شعرانی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

علامه ذوالفنون حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

حضرت علامه ذوالفنون، جامع علوم عقلیه و نقلیه، حکیم متأله، صاحب تألیفات عدیده، معرض از متاع دنیا مرحوم آیه الله آقا میرزا ابوالحسن شعرانی (شرف الله نفسه الزکیه) فرزند مرحوم حاج شیخ محمد و از نوادگان ملا فتح الله کاشانی، صاحب تفسیر منهج الصادقین، به سال ۱۳۲۰ هجری قمری در شهر تهران دیده به جهان گشود و در بیت علم و فضیلت و تقوا نشو و نما کرد.

در کودکی و نوجوانی قرآن، تجوید و ادبیات عرب را از پدر خود فراگرفت و کتب متداول درسی در رشته‌های مختلف را نزد برخی افاضل و علمای قم و تهران بخصوص مدرّسان مدرسه فخریه (مروّی) فرا گرفت.

اساتید ایشان در این دوره عبارتند از:

حکیم محقق میرزا محمود قمی (مشهور به رضوان)، در علوم عقلی.
فاضل متبحر شیخ آقا بزرگ ساوجی، در فقه. پدر و استاد پدرشان میرزا

حبیب الله ذی الفنون، در علوم ریاضی از جمله هیئت و نجوم و کار با اسطرلاب و استخراج زیجات و...

ایشان همچنین از محضر محدث فاضل سید ابو تراب خوانساری در نجف اشرف استفاده فراوان برد.*

در تهران، ضمن اقامه جماعت در مسجد ملا ابوالحسن (جد ایشان) معروف به مسجد حوض و بیان معارف اسلامی برای مردم، عمر خود را به مطالعه، تحقیق، تألیف و تدریس گذراند و در حدود سی سال حوزه درس داشت.

مرحوم علامه شعرانی، ضرب المثل پایداری در کسب علم و جامعیت در علوم مختلف و تعلیم آن به دیگران بود.



علامه شعرانی بر مسند تدریس

وسعت و عمق علمی وی، از دروسی که در طی سالیان متمادی توسط ایشان تدریس شده بخوبی واضح است.

در کتاب چهره درخشان به نقل از یکی از علما آمده است: ایشان هیئت فلاپیون را از فرانسه به فارسی ترجمه کردند و برای جمعی... درس گفتند و مرحوم سید حسن مدرس اعلی الله مقامه دستور داد آیه الله شعرانی در مدرسه عالی سپهسالار ریاضی تدریس بفرمایند.

نکته قابل ذکر اینکه درس استاد منحصر به خواص و شاگردان نبود، بلکه در جلسات متعددی به بیان اصول و احکام و اخلاق دینی و رفع شبهات می پرداختند.

* - به نقل از مقدمه حاشیه وافى (سه جلدی) طبع دار لکته الاسلامیه.

در همین رابطه در کتاب چهره درخشان چنین آمده است: «به یاد دارم درس تفسیر سیّاری شروع کرده بودند که جنبه تبلیغی نیز داشت و پس از نماز جماعت می‌آمدند و ایشان را از مسجد می‌بردند، در آن جلسه سیّار که اهل فضل نیز شرکت داشتند شبهات افراد را پاسخ قاطع با مثالهای مناسب بیان می‌کردند».

تألیفات علامه شعرانی

آثار مطبوع و نیز چاپ نشده ایشان فراوان است، که تدبر و تأمل در این آثار، وسعت احاطه علمی و تتبع و عمق فهم و نکته یابی و دقت استاد شعرانی روشن می‌گردد. فهرست بخشی از آثار مطبوع و دست نویس ایشان را در اینجا ذکر می‌کنیم:^(۱)



الف - در تفسیر و علوم قرآن

- ۱ - حاشیه بر مجمع البیان در ده جلد با تصحیح کامل و اعراب اشعار و توضیح آنها، ۲ - تصحیح کامل تفسیر صافی در دو جلد، ۳ - حواشی و تعلیقات بر تفسیر کبیر منهج الصادقین در ده جلد، ۴ - مقدمه و حواشی و تصحیح کامل تفسیر ابوالفتوح رازی با توضیح اشعار و شواهد عربی و فارسی در دوازده جلد، ۵ - نثر طوبی: دائرة المعارف اصطلاحات قرآن - تا حرف صاد - که به سبک جالبی معانی متفاوت واژه‌های قرآنی به حسب استعمالات در آیات مختلف مطرح شده و مورد تفسیر قرار گرفته و حاوی معارف مختلف فلسفی و کلامی و نکات دقیق فقهی و تاریخی است،

۱ - با استفاده از مقدمه حاشیه وافى، به قلم مرحوم شعرانى.

۶- تجوید قرآن: که از مفیدترین تجویدها بشمار می آید، ۷- طبع متجاوز از ۶۰ نسخه قرآن - در اندازه های مختلف - که با دقت نظر ایشان صحیح و اعراب گذاری شده است.

ب - در حدیث و درایت

۱- جمع حواشی و تحقیق و تصحیح کتاب وافی مرحوم فیض در سه جلد، ۲- تعلیقات شرح اصول کافی ملا صالح در دوازده جلد، می توان این دو کتاب را شاهکار ایشان در زمینه درایة الحدیث و فقه الحدیث دانست. باتأمل در این حواشی، وسعت نظر و نکته سنجی و شیوة فهم روایات و استنباط معارف اسلامی از اصول و فروع (کلام و فقه) واضح می شود، ۳- تعلیقات بر وسائل الشیعه از جلد ۱۶ تا جلد ۲۰، ۴- حاشیه بر ارشاد القلوب دیلمی، ۵- ترجمه و شرح دعای عرفه سیدالشهداء علیه السلام ضمیمه کتاب فیض الدموع، ۶- ترجمه و شرح مفصل صحیفه کامله سجادیه، ۷- تحقیق و تصحیح جامع الروات به امر آیه الله العظمی بروجردی، ۸- رساله در علم درایه.

ج - فقه و اصول

المدخل الی عذب المنهل در اصول، ۲- شرح کفایة الاصول بر طریقه قال اقول که به تفسیر و توضیح مقاصد آن به عبارت واضح اکتفا شده است، ۳- شرح تبصره علامه حلی که حاوی مختصری از کلیه کتب فقهی شیعه امامیه می باشد، ۴- حاشیه کبیره بر قواعد، ۵- رساله در شرح شکوک صلاة در عروة الوثقی، ۶- فقه فارسی مختصر جهت تدریس در مدارس، ۷- مناسک حج با حواشی ۹ نفر از مراجع تقلید.

د - فلسفه و کلام

- ۱ - شرح تجرید در علم کلام، ۲ - حاشیه بر فصل الخطاب (حاجی نوری) فی عدم تحریف الكتاب، ۳ - راه سعادت در اثبات نبوت و ردّ شبهات یهود و نصاری، ۴ - ترجمه کتاب الامام علی صوت العدالة الانسانية با انتقاد از لغزشهای نویسنده آن، ۵ - تعلیقاتی بر کتاب محمد پیامبر و سیاستمدار نوشته مونتگمری وات، ۶ - اصطلاحات فلسفی، ۷ - مقدمه و حواشی محققانه بر اسرار الحکم سبزواری.

ه - هیئت و نجوم

- ۱ - شرح عمل به زیج هندی و براهین عملیات آن مبتنی بر هیئت جدید، ۲ - تعلیقه و مستدرک تشریح الافلاک در اشاره به هیئت جدید، ۳ - هیئت فلاماریون ترجمه از زیان فرانسه، ۴ - تقاویم شبانه روزی.

و - تاریخ و فنون دیگر

- ۱ - ترجمه نفس المهموم اثر شیخ عباس قمی، ۲ - مقدمه، تصحیح و تحقیق کشف الغمه، ۳ - مقدمه و تصحیح منتخب التواریخ، ۴ - مقدمه کتاب وقایع السنین مرحوم خاتون آبادی، ۵ - مقدمه، تصحیح و تعلیقات بر کتاب روضة الشهداء، ۶ - تصحیح کامل و مقدمه و حاشیه جلد اول و سوم نفائس الفنون و عرائس العیون آملی.

در این جا باید یادآوری کرد که بسیاری از رسالات و مقالات استاد در نزد برخی از شاگردان محقق ایشان قرار دارد که لازم است این بزرگان کمر

همت بسته به نشر این آثار اقدام نمایند.

خصایص اخلاقی و علمی علامه شعرانی

شاگردان و تلامیذ فاضل استاد خاطرات فراوانی حاکی از صفای درونی و سادگی و خوش خلقی و پایداری انسان در تعلیم و تعلم و بی‌پیرایگی استاد در عین فراست و دقت، نقل می‌کنند، به چند نمونه اکتفا می‌شود.

در مورد روش تدریس و بیان استاد - در چهره درخشان، ص ۱۱ - چنین آورده شده: آیه الله شعرانی مطالب عالیه علمی را تنزل می‌دادند تا همگان بتوانند از مواهب دانش که خدا نصیب ایشان کرده بهره‌مند گردند و شاگردان آن عالم عالیقدر توسط مثالهایی که به خود استاد اختصاص داشت مطالب علمی را بخوبی درک می‌کردند.

نوشته‌ای که معرف پارسایی و تواضع و صفا و اخلاص علامه شعرانی به اهل بیت علیهم‌السلام می‌باشد، مقدمه ایشان بر ترجمه نفس المهموم است که ذیلاً نقل می‌شود:

«اما بعد چنین گوید این بنده فانی ابوالحسن بن محمد بن غلامحسین بن ابی‌الحسن المدعو بالشعرانی که چون عهد شباب به تحصیل علوم و حفظ اصطلاحات و رسوم بگذشت و اقتدائاً باسلافی الصالحین من عهد صاحب منهج الصادقین از هر علمی بهره گرفتم و از هر خرمنی خوشه برداشتم، گاهی به مطالعه کتب ادب از عجم و عرب و زمانی به دراست اشارات و اسفار و زمانی به تتبع تفاسیر و اخبار، وقتی به تفسیر و تحشیه کتب فقه و اصول و گاهی به تعمق در مسائل ریاضی و معقول تا آن عهد بسر آمد.

لقد طفت فی تلك المعاهد كلها و سرحت طرفی بین تلك المعالم
سالیان دراز شب بیدار و روز در تکرار، همیشه ملازم دفاتر و کرایس و
پیوسته مرافق اقلام و قراطیس، ناگهان سروش غیب در گوش این ندا داد که
علم برای معرفت است و معرفت بذر عمل و طاعت و طاعت بی اخلاص
نشود و این همه میسر نگردد مگر به توفیق خدا و توسل به اولیاء، مشغولی تا
چند؟

علم چندانکه بیشتر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
شتاب باید کرد و معاد را، زادی فراهم ساخت، زود بر خیز که آفتاب
برآمد و کاروان رفت تا بقیتی باقی است و نیرو تمام از دست نشده، توسلی
جوی و خدمتی کن...».

مرحوم آیه الله شعرانی در طول عمر پر برکت خود تسامیذ فاضل و
شاگردان برجسته‌ای پرورش داده است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

رحلت علامه شعرانی

ایشان در سن ۷۳ سالگی دچار ضعف و نقاهت و بیماری قلب و ریه
گردید، و پس از چندی بواسطه شدت بیماری به آلمان اعزام شد، و در یکی
از بیمارستانهای شهر هامبورگ بستری گردیدند. لیکن معالجات سودی
نبخشید و پس از نیمه شب یکشنبه ۱۲ آبان‌مان ۱۳۵۲ (هفتم شوال المکرم
۱۳۹۳) در بیمارستان جان به جان آفرین تسلیم نمود. چند روز بعد به طهران
منتقل شده و در جوار حضرت عبدالعظیم در مقبره خانوادگی به خاک سپرده
شدند.

در اینجا متنی را که به منزله وصیت نامه علمی، اخلاقی و معنوی ایشان
خطاب به طلاب و دانشجویان علوم دینی بوده و در انتهای جلد سوم حاشیه

وافی درج شده نقل می‌کنیم.

گزیده وصیت نامه آیه الله شمرانی

توصیه‌ای به بردارانم: یعنی طالبان علوم دین، و پژوهندگان آثار سرور انبیاء علیهم‌السلام که بدین کتاب می‌نگرند، بزرگترین چیزی که بر طالب علم واجب و ضروری است، خالص گردانیدن نیت اوست که بنده را توفیق می‌دهد و وسایل طاعت خویش را برایش فراهم می‌آورد و هموست که راه درست را در قلوب بندگان الهام می‌بخشد. اگر اخلاص نیت نباشد هیچ کس موفق نمی‌شود از نردبان دانش بالا رفته، یا از آموخته‌های خود سودی برد... از دیگر اموری که بر طالب علم واجب است، پارسایی و پرهیز از حرامها و مسائل شبهه ناک، و نیز مواظبت بر عبادات است، زیرا هیچ کس از علم خود سودی نمی‌برد مگر آن را با عمل مقرون سازد. دلهای مردمان نیز بواسطه عالم بی‌تقوا آرامش نمی‌یابد...

طالب علم، اوقاتی را که در راه علم صرف نمی‌کند به عبادات مستحبی و نوافل اختصاص دهد و از بیکارگی و صرف وقت در مباحثات، و نیز خواندن مطالبی که نفعی برای دین او ندارد، مثل روزنامه‌های سیاسی^(۱) و حکایتها و داستانهای خالی از عبرت و پند، بکاهد.

و واجب است بر طالب علم که قرائت قرآن کریم را در طول شبانه روز ترک نگوید و آن قرائت را، به اندازه توانایی خویش، با تدبر و تأمل در ریزه‌کاری‌ها و معانی آیات همراه سازد، و در آیاتی که به اشکال بر می‌خورد به تفسیر مراجعه کند. و نیز واجب است بر او که گفتار و رفتار و مطالعه آنچه

۱ - ظاهراً مقصود آن مرحوم پرداختن به تحلیلهای قلم به مزدان روزنامه‌های وابسته به رژیم طاغوت بوده است.

را که بیهوده است و بدو ارتباطی ندارد و گذارد.

اگر زمانی احساس کرد کسالت و خستگی به درون او راه یافته و او را از مسائل علمی باز می‌دارد، پس باید قلب خود را - چنانکه در حدیث وارد شده - با حکمت‌های تازه، آسودگی و شادابی بخشد و از پرداختن به بازیها و بیهوده کاریها و خواندن اشعار و داستانها دوری گزیند مگر آنهای را که حاوی عبرت و پند است.

و باید طالب علم نسبت به علما گمان نیکو داشته باشد. و این، راز موفقیت و وسیله کامیابی و پیروزی است. و بدگمانی به آنان، شقاوت و بدبختی به بار می‌آورد، بلکه گاهی به کفر و گمراهی و جهل مرکب می‌انجامد. پس باید در کلام آنها با عنایتی کامل و تدبری راستین نگریست، زیرا خداوند متعال برای هر چیزی سببی نهاده است که طالب آن، باید در جستجوی آن برآید و از اسباب تعلیم هم یکی استاد است و عنایت به استاد حاصل نمی‌آید مگر با خوش بینی و حسن ظن. و این (قاعده) در تمام علوم شرعی و عقلی و صنعت‌ها جاری است. اگر شیخ ابو علی سینا به ارسطو و فارابی خوش بین نبود، آن توجه کامل در فهم کتابهای آنان، و آن مقام شامخ در فلسفه، هرگز برای او حاصل نمی‌شد... البته مقصود ما این نیست که این بزرگان، معصوم از خطا هستند، بلکه منظور این است که جایز نیست در اولین برخورد، سریعاً آنان را تخطئه کرد.

و نیز واجب است بر طالب علم که عادت به تعصب و خشکی نسبت به کتاب خاص یا طریقه‌ای خاص پیدا نکند، به ویژه در فقه، که این حرکت به معنای تقلید و پیروی از دیگران است. بسیار دیده شده که طلاب، به تبعیت از مؤلفین دیگر، تنها به نوشته‌های جدید اکتفا می‌کنند، در حالی که اساتید و اساطین علم، در میانه سده چهارم تا دهم (هجری قمری) می‌زیسته‌اند. و

حتی پاره‌ای از طلاب، در آنچه که از «ابن جنید» و «ابن ابی عقیل» و «علی بن بابویه» نقل شده، تأمل و دقت نمی‌کنند. فتوای آنان را نسخ شده و غیر قابل نظر می‌دانند....

یک طالب علم باید در تهذیب نفس خویش کوشا باشد و خود را به اخلاق فاضله آراسته سازد. و در این راه تنها به خواندن احادیث وارد شده بسنده نکند، بلکه عمده آن است که با اهل اخلاق همنشین و معاشر گردد، و اعمال خود را بر آنان عرضه بدارد و عیوب و کاستی‌های خویش را دریابد و از آنان راه‌های اصلاح نفس را بجوید.

شایسته است بر تو که از معاشرت‌های خالی از تعلیم با مردم بکاهی، به ویژه با ثروتمندان و مترفین و دنیا خواهان، باید آنچه را که آخرت را از یاد تو می‌برد و میل و رغبت به دنیا را در تو ایجاد می‌کند، رها کنی، و با صالحان و پارسایان و اهل عبادت همراه گردی، زیرا این عمل بطور کلی در تهذیب نفس مؤثر است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

چه بسا نادانی پندارد که در صدر اسلام، مجتهد و مقلد و علم اصول و علم نحو وجود نداشته و مدرسه و خانقاه و مرشد و ذکر و حلقه‌ای در کار نبوده است، پس به این افراد (و گفتارشان) نباید توجه کنی، زیرا دشمنان علم در هر زمان زیاد بوده‌اند و در عصر ما - به جهت غلبه کفار و نصاری - بیشتر هم شده‌اند. اگر بنا باشد که هر چه در صدر اسلام وجود نداشته، اکنون حرام باشد، پس ساختن مدارس، آموختن نحو و صرف، حفظ اصطلاحات حدیث و نقل و روایت آنها و اجازه روایت - چنانکه میان اهل حدیث متداول است - نیز باید حرام باشد. [در صورتی که چنین نیست]. گمان خود را نسبت به مردم و خداوند متعال نیکو گردان. و آخرین سفارش من ورع و تقوی است. خداوند ما و شما را در راه خشنودی خود موفق بدارد.

بدان که (رشته‌های) علوم شرع، بسیار است و کمتر اتفاق می‌افتد که شخصی در تمامی آنها، کاردان و صاحب مهارت گردد. و لذا بر هر طالب علمی واجب است که بخشهایی از این علوم را برگزیند که: الف - فائده آن برای مردم بیشتر باشد. ب - در جهت تمایل و رغبت به دین، از قوت و عون بیشتری برخوردار باشد، ج - در جهت رهایی از گمراهی نیز از توانایی بیشتری بهره‌مند باشد.

و از آنجا که فراگیری و آموزش همه این علوم، واجب کفایی است، اگر در یک رشته، تعداد عالمان افزایش یافت، و در رشته دیگر رو به کاستی یا نابودی نهاد، پس بر طلبه مستعد واجب است که این رشته را برگزیند، هر چند که منزلت و منافع دنیایی او در رشته دیگر نهفته باشد. و این از نشانه‌های اخلاص نیت در راه فراگیری دانش است. و از همین امر دانسته می‌شود که هدف این دانشجو، تنها خداوند متعال است.

علمی هستند که در همه رشته‌ها، بدانها نیاز هست، مانند: ۱ - زبان عربی... ۲ - علم قرائت... هر چند اگر به قرائت یکی از قراء هم اکتفا کنند... زیرا حفظ کلمات و الفاظ قرآن از واجبات است و این هم وظیفه اهل علم می‌باشد، و از همین رهگذر است که معجزه بودن قرآن پایدار می‌ماند... ۳ - سیره... ۴ - حدیث... باید از احادیث پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام نمونه‌های خوب و شایسته‌ای را بدانند، زیرا با نگرستن در آن احادیث است که ایمان در قلب آدمی، استقرار می‌یابد، و بر راستی آنان در نبوت و امامت، یقین حاصل می‌شود... ۵ - اصول اعتقادات: واجب است بر طالب علم که بر اصول مذهب و آنچه که به اعتقادات وابسته است، معرفت داشته باشد... زیرا هر عالمی، احتیاج به بحث و تقریر و تعلیم دارد و این امور جز از رهگذر علم تفصیلی امکان‌پذیر نیست. بر خلاف عوام مردم، که نوعاً به دانستن مختصر

و اجمالی، اکتفا می‌کنند...

و نباید در فراگیری علمی قدم پیش گذارد، مگر آنکه مقدمات آن را تکمیل کند، مثلاً برای پرداختن به تفسیر و حدیث باید ابتدا در ادبیات عرب به حد کمال رسد و بخشی از فقه و کلام را نیز آموخته باشد. یا مثلاً زمانی به علم کلام روی آورد که علم منطق را فرا گرفته و در تشخیص ادله مهارت یافته باشد...

مشکل‌ترین علوم، علم فقه است. یکی به دلیل زیاد بودن مقدمات آن و دیگری آنکه: یک فقیه امکان ندارد در رشته خود مهارت کافی به دست آورد، مگر آنکه از استعداد جامع بهره‌مند باشد که این کمتر برای کسی اتفاق می‌افتد...

برای اهل تحقیق درک دقیق‌ترین دانشها و مشکل‌ترین مسائل، آسان است. هر چند که همین ذهن دقیق اهل تحقیق، گاهی از درک لطافت‌های ادبی و زیبایی‌های گفتاری، ناتوان می‌ماند. و این در حالی است که ذهن یک فقیه باید مستعد درک همه این امور باشد، زیرا فقه تمام این اقسام را در بر می‌گیرد، بر خلاف فلسفه و ریاضی و نحو و غیره که هر کدام نیاز به یک نوع استعداد خاص خود دارد...

و همچنین چون موضوع فقه، پیرامون «افعال مکلفین» که مشتمل بر تمام کارها و وابسته به همه موجودات است می‌باشد، پس باید ذهن فقیه به گونه‌ای باشد که درک امور ذیل بر او آسان جلوه کند:

- اعداد و مساحت‌ها و حساب، - تاریخها و سیره‌ها، - اخلاق مردم، و عاداتهای آنان در نقل اتفاقات، و نیز چگونگی تأثیر این عادات در تغییر وقایع، - امراض نفسانی و خلوص نیت در عبادات، - نحو، صرف، محسنات گفتار و لغت، - معاملات و حیل‌های معاملاتی، و عادات تجار در شیوه

کارشان و نیز چگونگی زیان وارد شدن بر آنها، - سیاستها و غیر اینها. و ذهن مستعد برای فهم تمام این امور گوناگونی که ذکر شد - و نیز آنهایی که ذکر نکردیم - اندک است.

و این چنین است که شخص نامستعد، چهره این علم را دگرگون می‌کند، و زمانی آن را به سوی فلسفه می‌کشاند، زمانی به سوی ادبیات، و در وقتی دیگر به سوی آنچه که متناسب با اندیشه او و در راستای فهم و ضمیر اوست...

فقیه باید حافظه قوی، دقت نظر، درک جان کلام مخاطب، را در خود جمع داشته باشد و اینها صفاتی است که غالباً در یک ذهن گرد نمی‌آید...

آن علومی که بیشتر مورد نیاز مردم است، مستعدین فهم آنها نیز بیشترند و راه دست‌یابی به آنها نیز آسان‌تر است. مانند قرآن، زبان عربی، اصول دین، معارف، موعظه‌ها، بیان سیره‌ها، اخلاق، علم کلام، دفع شبهات مخالفین، بیشترین آیات قرآن نیز در این زمینه‌ها وارد شده است...

بر حکما و متکلمین واجب است که میزان درک شنوندگان خود را بدانند و به اندازه عقلشان با آنان سخن بگویند، زیرا در ذهن آنان - از لوازم و ملزومات - اموری یافت می‌شود که در ذهن خواص نیست. گمان و توهم آنان - برخلاف اندیشه علما - از هر کلمه‌ای، متوجه چیز دیگری می‌شود. مثلاً اگر برای آنان گفته شود: «الله للدنیا کالبنا للبناء» چنین برداشت می‌کنند که آفریدگان در تداوم وجود، بی‌نیاز از خالق هستند...

روش شناسی علمی

با توجه به وسعت و تنوع معارف اسلامی که در طول قرن‌ها توسط

عالمان دین در رشته‌های مختلف بالیده و هر کدام به تناسب زمان خود ثمر داده است، و با در نظر گرفتن این نکته که در هر شعبه‌ای از شعبه‌های علمی برجستگانی روشن‌نگر و فرزانه‌گانی نو آور ظهور کرده‌اند، لازم است سیره علمی و عملی آنان مورد مطالعه قرار گیرد. یعنی علاوه بر زندگینامه‌های معمول که در کتب تراجم و رجال و نیز کتب اخلاق مطرح شده، ضروری به نظر می‌رسد که بررسی و تحقیقی نیز جهت تعیین نحوه حیات فکری و روش شناسی علمی این بزرگان به عمل آید، باشد که چراغی فرا راه طالبان علم گردد.

مع الأسف علی رغم ضرورت این امر، که خود می‌تواند جنبه‌هایی از تاریخ علوم اسلامی و سیر تحولات فکری و روش شناختی علماء، مفسرین، فلاسفه، عرفا، فقها، اصولیان و رجال یون مسلمان و علی الخصوص شیعه را واضح نماید، کمتر تاکنون بدین علم پرداخته شده است.



روش شناختی علامه شعرانی

با توجه به گستردگی آثار آن مرحوم در ارائه ابعاد مختلف دین، به ناچار به معرفی گزینشی در این آثار دست می‌یازیم. مدرک ما در این بخش، تعلیقات علامه شعرانی بر شرح اصول کافی، اثر ملا صالح مازندرانی است.^(۱)

در این بررسیها تنها باید به برداشتها و روشهای علامه شعرانی در زمینه اصول دین و کلام و فلسفه، با عنایت به آیات و روایات شیعه توجه داشت، که روشهای مذکور در غالب موارد از شیوه کلی تعلیقات و نحوه برداشتهای

۱ - الکافی الاصول و الروضه و شرح جامع للمولی محمد صالح المازندرانی مع تعلیق علمیه للعالم المتبحر الحاج میرزا ابوالحسن الشعرانی من منشورات المكتبة الاسلامیه.

ایشان انتزاع شده است و گاه نیز خود بدانها تصریح نموده‌اند. بدیهی است که آراء اصولی ایشان و نیز روشهای آن مرحوم در علومى مانند تاریخ و رجال و غیره خود نیاز به تحقیقى جداگانه دارد.

شاخصه‌های علمى علامه شعرانى

اینک به ذکر شاخصه‌های کلی فکرى و علمى ایشان در زمینه مبادى و روشهای کلامى و دین شناسى، به قرار ذیل مى‌پردازیم:

۱- وسعت گستردگی معلومات

از آنجا که قرآن و سنت، به جهت هدایت بشر، هر مسئله و موضوعى را که در هدایت انسان به طریق سعادت نقش دارد، به تصریح یا به کنایه یا به صورت طرح براهین فلسفى و اعتقادى یا نقل تاریخ، در قالب ضرب‌المثل و یا به صورت مواعظ اخلاقى و یا جدال احسن مطرح نموده‌اند، یکی از ارکان برخورداری صحیح و استفاده کامل از دو منبع مذکور، احاطه به علوم مختلف و موارد متنوعى است که در آیات یا روایات مطرح شده است.

مرحوم شعرانى از این جهت دارای امتیاز برجسته‌ای است، چرا که ایشان از معدود افرادی بود که در قرن اخیر جامع بین معقول و منقول و حتى صاحب‌نظر در علومى چون نجوم، ریاضى و طب بوده‌اند. این جامعیت و وسعت معلومات، برای اسلام شناسى، امتیازى مهم محسوب مى‌شود.^(۱)

۱- در مورد تأثیر این ویژگی در نحوه برداشت از احادیث مراجعه شود به شرح اصول کافی، ج ۳، ص ۶۹-۷۶، که از حدیثی سه سطرى حدود شش برهان بر اثبات وجود حق تعالی استنتاج نموده همچنین رجوع شود به ج ۳، ص ۳۶۹-۳۸۳، شرح حدیث ۱، از باب حدوث الاسماء که کیفیت ظهور اسماء الهی را تبیین نموده‌اند.

۲- دقت و تعمق

در تاریخ شاهد افرادی هستیم که علی رغم سعه علمی و گستردگی اطلاعات به هنگام تحلیل و استنتاج لوازم از ملزومات، نوعی ناتوانی در آنها مشاهده می شود. و افرادی که این خصوصیت را با دقت و تعمق و ابداع جمع کنند، معدود هستند.

مرحوم علامه شعرانی را می توان به شهادت آثارش در دقت و تعمق در مسائل علمی و آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام جزو آن معدود افراد دانست. این مسأله بعلاوه بیان رسا و روشن و واضح ایشان که غالباً با ذکر موارد و امثال جالب توأم بوده و نیز ویژگی موجز نویسی ایشان - بطوری که گاه مطلب بلندی را در سطری بیان می نمود - از امتیازات خاص ایشان است.

۳- روحیه نقادی

گرچه احاطه علمی و دقت و بیان واضح برای طالب حق و حقیقت لازم است، اما کافی نیست، و حق طلبی جز با بررسی و نقادی منصفانه آراء حاصل نمی شود. این ویژگی، غالباً مرحوم شعرانی را به نکاتی برجسته و دقیق و راهگشا در زمینه های علوم عقلی و نقلی (همچون تاریخ و فقه و رجال) و نیز فهم آیات و روایات رهنمون می گشت.

نکته قابل توجه اینکه: احترام عظیمی که ایشان برای علماء قائل بود، هیچ گاه مانع از نقادی آثار و آراء آنان نمی شد، چرا که وی ادامه حیات علم را در تحرّی حقیقت و تمییز صحیح از سقیم می دید.

۴- شرح صدر و تقوای علمی

شرط لازم معرفت طلبی و حقیقت جویی، دوری از تعصبات خام و

بدون دلیل و پرهیز از توجیه بی‌مورد است.

آنانکه در برخورد با نظریات مخالف، به حربۀ تهمت و تکفیر متمسک می‌شوند، بیش از هر چیز خامی فکر خود را به نمایش می‌گذارند. مرحوم شعرانی واجد خصلت انصاف و تقوای علمی بود، اولین سعی او در فهم هر چه بهتر نظریات دیگران و استدلالهای آنان بود و آنگاه به تجزیه و تحلیل منطقی و عاری از هر گونه تعصب خام و جهت‌گیری و رأی استدلالی می‌پرداخت. گاه در طرح دقیق ادله مخالفین از خود آنها فراتر می‌رفت و ابتدا ادله را استحکام می‌بخشید، سپس به بررسی و نقد و قبول یا رد آنها می‌پرداخت.

در مقام تحقیق در عقاید یک دین یا نحله خاص، هیچ‌گاه به مسموعات و منقولات درجه دوم اکتفا نمی‌نمود و خود به منابع دست اول رجوع و از آنجا که به چند زبان آشنا بود، حتی الامکان منابع اصلی را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌داد.

در نقل اقوال و آراء نیز نهایت مرتبه امانت‌داری را به خرج می‌داد و نظریه دیگران را هیچ‌گاه به نام خود مطرح نمی‌ساخت، و هر جا که چنین مواردی را مشاهده می‌نمود با رعایت ادب آن را متذکر می‌شد.

ایشان در مذمت بکار بردن حربۀ تکفیر چنین می‌فرماید: تکفیر توسط اهل ظاهر، مصیبتی است که مسلمانها در اکثر زمانها به جهت اغوای شیطان به آن مبتلا بوده‌اند. تا اینکه چهرۀ دین را نزد ملحدین مشوه ساخته و علما را از تجهیز و مهارت در دفع شبهات منکرین باز داشته تا نتوانند مبادی عقاید را محکم نمایند.^(۱)

علامه شعرانی در ملاک کفر بودن عقیده‌ای چنین می‌فرماید: ملاک کفر بودن عقیده‌ای و خروج صاحب آن از دین، این است که اولاً این عقیده ملازم با نفی و انکار یکی از ضروریات دین باشد. ثانیاً این ملازمه به نحو بین و واضح باشد، نه غیر بین تا محتاج استدلال و دقت عقلی باشد، به نحوی که معتقد به این عقیده توالی فاسد عقیده خود را ملتفت باشد و لذا به صرف تلازم عقیده خاصی با شرک یا کفر، نمی‌توان صاحب آن را از دایره مسلمانی خارج دانست و تکفیر نمود، بلکه او مسلمان است، متها جاهل به لوازم عقیده خود می‌باشد و چه بسا اگر بدان توالی فاسد ملتفت شود از آن برگردد.

به هر حال ملاک اسلام ایمان قلبی و یقینی است و الا اگر غیر از این باشد کمتر فردی را می‌توان یافت که دارای عقایدی که مستلزم تالی فاسد است، نباشد و حتی متکلمین و برخی مذاهب اسلامی نیز چنین‌اند و گاه بر اقوالی پای می‌فشارند که لازمه‌اش نفی یکی از ضروریات دین است مانند قول به مادی بودن هویت انسان نزد بسیاری از متکلمین و محدثین عامه و خاصه که مستلزم نفی معاد است و نیز قول به حدوث زمانی عالم (به معنای رایج آن) که با دقت عقلی به حدوث اراده خداوند و رسوخ تغییر در ذات حق منجر می‌شود یا قول به انکار علیت - نزد اشاعره - که مستلزم سد باب ادله اثبات واجب الوجود است.^(۱)

ایشان در مورد حقیقت ایمان نیز چنین می‌فرماید: اولاً آنچه در ایمان معتبر است یقین است و تقلید را در آن راهی نیست، البته ماده اصلی حصول یقین و روش تفکر در اختیار همه مردم می‌باشد، به نحوی که حتی اصول

موضوعه برهان و جواب و امکان - یعنی بطلان دور و تسلسل - نزد همه مسلم می باشد ولو اسم اصطلاحی آن را ندانند، چنانکه کسی احتمال نمی دهد که غذا شوری خود را از نمک و نمک نیز شوری اش را از غذا گرفته باشد، یا اینکه بی نهایت غذای غیر شور هر یک شوری خود را از دیگری کسب نموده و فعلاً هم شور باشد.^(۱)

۵ - روشن بینی و قدرت درک مفاهیم و موضوعات جدید

کنجکاوی فطری علامه شعرانی و دید روشن ایشان در درک و فهم علوم بشری، علاوه بر علوم دینی، همراه با آشنایی به چندین زبان زنده روز، منجر به ایجاد «زاویه دید جدیدی» در بینش ایشان شده بود، به نحوی که در استنتاج و بیان مفاهیم اسلامی گاه از نتایج علوم روز و نظریات علمی استفاده می نمود، و گاه برای توضیح آیه یا روایتی و یا جهت تبیین فلسفه احکام فردی یا اجتماعی اسلام از تحلیلهای تاریخی جامعه شناسی یا روان شناختی یا اقتصادی استفاده می نمود، البته با رعایت دقت و وسواس علمی برای پرهیز از تفسیر به رأی (از جمله در بعد احکام رجوع شود به شرح فارسی بر تبصره مباحث پول، بانک، ربا، اوراق بها دار، ص ۲۷۲ تا ۲۸۰ و نیز رجوع شود به تحلیلهای علم الاجتماعی در جای جای کتاب نثر طوبی ذیل ماده های حکم، دین، خلف...).

نظر علامه شعرانی راجع به عرفان

از مصادیق انصاف علمی و شرح صدر مرحوم شعرانی این بود که،

۱ - رک: همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۴۹، ۱۶۹؛ ج ۲، ص ۴۳ و ۳۴۷.

علی رغم مخالفتها و تکفیرهای برخی افراد، ایشان ضمن اینکه عرفان را از علوم شرعیه دانسته‌اند، و بر ارکان اصلی عرفان عملی، (همچون احتیاج به استاد و همچنین تأیید ریاضیات شرعیه) صحه می‌گذارند، در عین حال همگان را از افراط و تفریطهایی که در برخی فرق تصوف مشاهده می‌شود، بر حذر می‌دارند.

در شرح اصول کافی، علی رغم اینکه شارح (ملا صالح مازندرانی) حکمت و عرفان را از علوم شرعی ذکر نمی‌کنند،^(۱) مرحوم شعرانی می‌نویسند: «ملاک در علم شرعی آن است: هر چه که موافق شرع باشد، از علوم شرعی است، و چنین نیست که اگر بخشی از مسائل علمی بر طبق برخی مبانی (یا بعضی از نظریات در یک علم) موافق شریعت نباشد دیگر داخل در علوم شرعی نباشد و الا باید فقه و اصول فقه نیز از علوم شرعی خارج شود، چرا که مشتمل بر بعض مسائل مانند قیاس و رأی یا عول یا تعصیب (که تنها در مذهب اهل سنت مطرح شده) است، در حالی که نزد شیعه باطل می‌باشد.

همچنین حکمت و فلسفه و کلام و عرفان نیز گرچه در برخی نحله‌هایشان اموری غیر موافق با مذهب ما وجود داشته باشد، اما موجب خروج آنها از علوم شرعیه نمی‌شود. و اما در مورد طبیعیات، حق این است که علوم مانند ریاضی و طب خارج از علوم شرعی است، چرا که مبتنی بر وضع یا عقل (یا تجربه) می‌باشد، گرچه گاهی اوقات به نحوی در علوم شرعیه دخالت دارند.^(۲) نیز در شرح کلام امام، در مورد گروهی از مردم که

۱ - همان مدرک، باب فرض العلم، ج ۵.

۲ - همان مدرک، ج ۲، ص ۱۲۵.

هدایت شده‌اند، مرحوم ملا صالح مازندرانی می‌نویسد: این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام که: «رحم الله عبداً سمع حکماً فوعی و دعی الی رشاد فدنأ و اخذ بحجزه هاد فنجاه» یعنی: خدا رحمت کند بنده‌ای را که حکمتی را گوش دهد و آن را فراگیرد و به سوی رشد و صلاح دعوت شود، پس به آن نزدیک شود و به دامن هدایت گری چنگ زند، سپس نجات یابد. در مورد همین گروه می‌باشد.

و سپس اشاره می‌کند که: این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارد بر اینکه مردم از استاد عالمی ناگزیرند تا به واسطه او نجات یابند... و بین اهل سلوک اختلاف است که آیا سالک راه خدا به راهنمایی شیخ عارفی ناچار است یا نه؟ و اکثر ایشان به لزوم و وجوب آن قائلند. و علاوه بر فرمایش حضرت امیر علیه السلام مؤید دیگر این است که راه مرید با تمسک به شیخ عارف به هدایت نزدیکتر است.

مرحوم شعرانی در ذیل این کلام می‌فرماید: شکی نیست که شارح به تصوف مایل بوده و لیکن همانطور که در فقه و استنباط احکام شرعی دو راه وجود دارد: یکی مورد رضایت شارع و صحیح یعنی طریقه ائمه علیهم السلام و دوم طرق غیر مرضی شارع و غلط یعنی قیاس و رأی و... همچنین در تصوف نیز دو راه هست: یکی راهی صحیح و مشروع که عبارت است از تعبد به عبادات و ریاضات شرعی، و دیگری راهی غیر آن. و توهم نرود که شارح از آن دسته متصوفه بدعت گزار جاهل بوده که نه معنی سلوک را می‌دانسته و نه شیخ و مریدی را و نه فائده ارادت و ارشاد را می‌دانسته است. بلکه مراد شارح سلوک شرعی و تهذیب نفس و تکمیل معرفت و ریاضت بر وفق مجوزات شرعی است.

سپس خود ایشان می‌فرماید: «حق آن است که سالک احتیاج به استاد

عارف دارد، چرا که مبتدی هنگامی که قصد تهذیب نفس از رذایل را داشته باشد نمی‌داند چطور شروع در سلوک کند و چه چیزی شایسته است تا انجام دهد و از آنچه باید پرهیزد چگونه عمل کند و چه بسا برای او صفت رذیلة عجب حاصل شود و خود بدان ملتفت نباشد تا از آن پرهیزد، و لذا محتاج معلمی است تا به او تنبیه دهد و او را به راه تخلص از آن ارشاد کند، پس همان طور که در صنایع و مهارتها به استاد احتیاج است، در تحصیل ملکه تهذیب نفس، نیز به استاد احتیاج می‌باشد بلکه احتیاج در این راه شدیدتر است.^(۱)

جلوه‌هایی از حیات علمی علامه شعرانی

در باره مرحوم آیت الله علامه شعرانی (رضوان الله علیه) بعضی از مطالبی را که یادداشت کرده‌ام ارائه می‌دهم. لَعَلَّ اللهَ يُخَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا^(۲) اگر مجال پیش آمد شاید بتوانیم خوشه‌های بسیاری از خرمن فیض و افاضات و افادات آن بزرگوار را تقدیم بداریم، ان شاء الله تعالی.

حقیقت این است که این مرد بزرگ علم و عمل، آنقدر نوشته دارد که اگر در یک مجموعه‌ای جمع‌آوری بشود، دائرة المعارفی خواهد شد. همه تحقیق، معرفت، بیان اسرار آیات و روایات و اشارات به فرموده‌های مشایخ علمی در علوم و فنون متعدد است، مانند: فقه، اصول، ادبیات، طب، آیات و روایات، نکات تاریخی، ریاضیات، هیئت، فلکیات، تفسیر و شعب علوم دیگر.

۱- برگرفته از مقاله اندیشه و حیات علامه شعرانی نوشته آقای سعید رحیمیان، مندرج در کیهان اندیشه، شماره ۴۵.

۲- سورة طلاق، آیه ۱.

ما در پی جمع آوری آثار قلمی آن بزرگوار هستیم، بسیاری از آنها را هم جمع آوری کردیم، ان شاء الله تنظیم می‌کنیم و ترتیب می‌دهیم. و امیدواریم که سر و صورت گرفته، حضور شریف ارباب معرفت تقدیم بداریم. اکنون نکاتی که خیلی قابل توجه است عرضه می‌داریم.

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام

یکی از برداشتی که در محضر مبارکشان داشتیم این بود که به توفیقات الهی، یک دوره تفسیر مجمع البیان را، خواندیم - با لغت و قرائت و اعراب و حجت، همه و همه - که بیش از دو سال طول کشید.

وقتی مجمع البیان تمام شد و تفسیر سورة قل أعوذ برب الناس به پایان رسید، ایشان هشدار داد، فرمود: جناب امین الاسلام طبرسی - صاحب تفسیر مجمع البیان - در ابتدای مجمع از بسیاری از مفسرین و کتب تفسیر نام می‌برد، اما از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام ذکر می‌کرد به میان نمی‌آورد. سپس فرمودند: حتی یک جا از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام که الآن در دست ماست و چاپ کرده‌اند چیزی نقل نشده است. بعد فرمودند: حق با جناب طبرسی است. نمی‌شود تفسیر را از آن جناب دانست و اگر تفسیر آن بزرگوار بود و تفسیر معتبری بود، امین الاسلام طبرسی در مجمع از آن جناب نقل می‌کرد.

فرمایش ایشان که خیلی خلاصه در آخر مجمع البیان - که با تصحیح و تحشیه ایشان به چاپ رسیده است - آمده، این است: «ولم ينقل المصنف عن التفسير المنسوب إلى العسکری علیه السلام».

این یکی از نکات علمی جناب ایشان بود که در باره تفسیر مجمع البیان فرموده‌اند.

نزول دفعی و تدریجی قرآن

علامه شعرانی حرف دیگری در باره تفسیر مجمع داشتند که آن حرف خیلی در أثناء تفسیر پیش می‌آمد و آن اینکه: مرحوم طبرسی به این نکته خیلی توجه داشت که قرآن یک انزال داشته و یک تنزیل. انزالی و تنزیلی دو حساب جداست و جهت انزال و تنزیل این است که تنزیل تدریجی است. نزول تدریجی را می‌گویند «تنزیل» و «انزال» دفعی است. در قرآن هر جا «نَزَلَ» آمده برای تنزیل و تدریج است و هر جا انزال آمده برای نزول دفعی و یکبارگی است. آقایان اهل عرفان، مثلاً قیصری در شرح فصوص و محی الدین عربی، قرآن را به این عناوین اسم می‌برند: گاهی می‌گویند کشف تام محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، گاهی می‌گویند کشف اتم محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، این کشف تام و کشف اتم به این معناست که قرآن به قلب مبارک جناب رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شده است که **إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ**.

بحثی در باره لیلۃ القدر

لیلۃ القدر درست است که در یکی از همین شب‌ها بوده، اما عمده آن شب واقعی را که آقایان ارباب معقول و حکمای متأله الهیه می‌فرمایند: این بُنیه محمدی صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که گرفته است. باید راجع به این شبهای در طول هم نظر توجه داشت. من وقتی راجع به لیلۃ القدر مشغول مطالعه بودم، روایات را جمع‌آوری می‌کردم و حَقّاً خسته شدم، حرف برای من بخوبی پیاده نشد، همه روایات را جستجو کردیم، جمع‌آوری و دسته‌بندی کردیم. بالأخره ملتجی شدم به حضرت استاد بزرگوارمان مرحوم آیت الله شیخ محمد تقی آملی (رضوان الله علیه). به ایشان عرض کردم: آقا جان من مفهوم روایات لیلۃ

القدر را در نیافتم و بر من معلوم نشد. اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، خوب این شب سایه زمین است. زمین دور می‌زند. خود سایه چه خصوصیتی دارد برای دیشب و امروز؟ باید خود گیرنده، خود شخص و انسانی که این شب را احیاء کرده، در نظر گرفت. برای او این بُرهه از زمانِ سایه که الآن خودش دور می‌زند این چطور بهتر از هزار ماه است؟

البته ابن بحث خیلی دامنہ دار است. ما در پیرامون این بحث الحمد لله رب العالمین کتاب انسان و قرآن را نوشتیم که محور آن، لُبُّ و روح و جانش توضیح این مطلب است. و سرمایه ما هم در آن کتاب - حق بزرگواران خودم را ضایع نکنیم - دو کلمه است، یک کلمه را استادمان آقای رفیعی قزوینی به ما محبت فرمود، یک کلمه را استاد دیگرمان آقا شیخ محمد تقی آملی. و این دو کلمه ما را وادار کرد که کتاب انسان و قرآن را نوشتیم و خوب چیزی هم نوشتیم: چون مایه و سرمایه خوبی این دو بزرگوار به ما فرمودند که نقل کردیم، بخصوص مرحوم آقای قزوینی در این باره مقاله موجزی دارد که ما خود آن مقاله را آنجا نقل کردیم.

اجمالاً بنده که این عرائض را به حضور جناب آقای آملی عرض کردم ایشان به من فرمود: در آن روایتی که حضرت امام صادق علیه السلام، جدہ اش فاطمہ زهرا علیہا السلام را لیلۃ القدر خوانده تأمل کن. و عجبا که ما این همه روایات را جمع‌آوری کردیم اما به این روایت برخورد نکردیم که حضرت فاطمہ زهرا علیہا السلام (س) لیلۃ القدر است.

حدود دو سال بود که زحمت می‌کشیدم و روایات راجع به آن حضرت را جمع‌آوری می‌کردم، ولی به این روایت برخورد نکرده بودم. من همانجا در محضر ایشان مجذوب این حرف شدم. بعد از چند لحظه سکوت و جلوس، اجازه مرخصی خواستم و در آمدم. حال خیلی خوشی داشتم و پیش

خودم ابتدا چنین تعبیر کردم که بله باید فاطمه زهرا(س) لیلۃ القدر باشد، برای اینکه امام، قرآن ناطق است، یازده قرآن ناطق از این لیلۃ القدر در یک لیلۃ القدر نازل شده است.

حرف فوق، برداشتی است که ابتدا داشتیم، این سخن فقط یک برداشتی بود. رفتیم به دنبال حدیث، آن را پیدا کردیم. خوشبختانه حدیث را در تفسیر فرات کوفی یافتیم و در کتاب انسان و قرآن پیرامون آن بحث کردیم که یک شعبه بحث راجع به لیلۃ القدر که خود فاطمه زهرا(س) لیلۃ القدر است. البته مراد از اَنَا انزلناه فی لیلۃ القدر، قرآن انزالی و یک بارگی است، نه قرآنی که تنزیلاً در ۲۳ سال به تدریج و تنزیل نازل شده است.

بعد که خدمت علامه طباطبائی (رضوان الله علیه) هم تشرف حاصل کردیم وقتی حضور شریف ایشان مطلب را عنوان کردم ایشان هم همعقیده ما بودند که چه منافاتی دارد انسانی حقایق آیات قرآن را به صورت انزالی و دفعی بگیرد و روی عالم روحانیت و عصمت و وابستگی اش به ملکوت عالم پیاده کند، زیرا او انسان کامل و خلیفه الله است، جامع اسماء و صفات الهی است، روی مصالحی این نشئه مادی طبیعی پیش آمده است. قرآن انزالی و قرآن تنزیلی یک قرآن است، اما گرفتن حقایق انزالی و پیاده کردن آن تنزیلی است. بنابراین فرمایش علامه طباطبائی هم موافق با نظر مرحوم آقای شعرانی (رضوان الله علیه) و اساتید دیگرمان بود که افاده می فرمودند.

ارتباط سور بر اساس قرآن انزالی است

در تفسیر مجمع البیان نکته جالبی وجود دارد و این نکته را باید در نظر داشت. بعضی از آقایان روحانیون، توجه ندارند به این نکته و اعتراض به مرحوم طبرسی دارند که ایشان چرا در مجمع البیان در ربط سوره ای به سوره

دیگر، وقتی که می‌خواهد سوره بعد را تفسیر بکند در باره ارتباط دو سوره می‌گوید مثلاً لَمَّا كَانَ حَقُّ تَعَالَى در آن سوره اینطور فرمود بعد دنبالش اینطور. آن آقای معترض می‌فرماید که لَمَّا كَانَ آن سوره قبلی بعد از این سوره نازل شده، نمی‌شود که شما سوره بعد را مترتب بر سوره قبل بدانید و بفرمایید: لَمَّا كَانَ آن سوره قبلی اینطور بود خداوند این سوره بعدی را نازل کرد. این اعتراض را بر فرمایش مرحوم طبرسی داشت، خیلی هم پیش آمده، تنها این آقا نبود که توجه نداشت.

مرحوم طبرسی «لَمَّا»هایی را که در ترتیب سور می‌گوید، مربوط به قرآن انزالی است، آن قرآنی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک باره گرفت این چنین بود، به این نظم و ترتیب بود. و مطابق آن ترتیب، همین است که پیاده شده در خارج. و لذا جناب رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه نداد که قرآن را مطابق تنزیل ترتیب بدهند. وقتی آیه‌ای نازل می‌شد، می‌فرمود: این آیه را در فلان جای فلان سوره قرار بدهید. تا مطابق با آن انزال و اقعیش و اسلوب و اقعیش باشد. زیرا قرآن انسجامی دارد، ترتیبی دارد، روشی و اسلوبی دارد. بنابراین جناب طبرسی در مجمع لَمَآهایی که گاهی در ترتیب آیات و سور بیان می‌فرماید، مربوط به آن جهت انزالی قرآن است، نه مربوط به جهت تنزیلش، این موضوع در تفسیر مجمع خیلی اهمیت دارد.

عدم تحریف قرآن

وقتی که سخن از تحریف قرآن در تفسیر مجمع، پیش می‌آمد مرحوم استاد شعرانی توجه می‌داد و می‌فرمود که ببین آقا قرآن تحریف نشده، باید دید مرحوم طبرسی چه می‌فرماید، همین‌طور سید مرتضی و مفید، بزرگان دیگر. اگر کسی تحریف قرآن را به امامیه اسناد بدهد، افترا زده است. این

مطلب را بزرگان دین ما مانند جناب طبرسی، شیخ مفید و سید مرتضی همه فرموده‌اند. مرحوم شعرانی (رضوان الله علیه) راجع به عدم تحریف قرآن تأکید کرده که این قرآن همان قرآن است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است. سوره‌ها و آیاتش به همین ترتیب، اولش حمد و آخرش سوره ناس است.

در اثنای تفسیر بارها و بارها، جناب طبرسی راجع به آیه‌ای می‌فرماید که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که این آیه را در فلان جای قرآن قرار بدهید، مرحوم شعرانی می‌فرمود: تنزیل به وفق انزال، به دستور خود رسول الله صلی الله علیه و آله تنظیم شده که قرآن دست اندازی نداشته باشد، اگر به آن روش تنظیم رسول الله صلی الله علیه و آله نبود ما این آیات را چگونه به همدیگر ربط می‌دادیم که در مقام تحدی به عالمیان بگوییم: «قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً»^(۱).

این بر اثر آن انسجام و فصاحت و بلاغت و ترتیبی است که زیان نبوت و منطق وحی مطابق واقع ترتیب و تنظیم کرده است. ما حرفمان این است که قرآن هیچ نشیب و فراز و دست اندازی ندارد و ایشان خیلی راجع به اصالت قرآن فرمایش می‌فرماید.

آقای شلتوت که رئیس جامعه الازهر مصر بود، دانشمند توانا و آدم منصفی بود، در محضر ایشان اساتید الازهر و دانشمندان ایشان اظهار کردند که امامیه، قرآن را محرف می‌دانند و قائلند که قرآن تحریف شده است. هنگامی که آقایان اظهار کردند که امامیه شیعه قائلند قرآن تحریف شده، شلتوت به ایشان گفت: مگر طبرسی صاحب مجمع البیان، شیعه نیست؟ آنها گفتند: چرا از بزرگان و مشایخ امامیه است. شلتوت گفت: صاحب تفسیر مجمع البیان

می‌گوید که کسی که به ما اسناد تحریف داده، به ما افترا زده، و امامیه قائلند که قرآن تحریف نشده. این حرف ایشان به آن اساتید دانشگاه و سندش هم فرمایش جناب طبرسی در مجمع البیان.

آخرین آیه‌ای که نازل شده است

مرحوم طبرسی در مجمع و دیگر مفسران، مأخذ و مصادر بسیاری آورده‌اند که وقتی آیه کریمه ۲۸۰ سوره بقره نازل شد: «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (یعنی آخرین آیه‌ای که بر پیغمبر اکرم ﷺ نازل شد) حضرت جبرئیل به رسول الله ﷺ و جناب رسول الله ﷺ به مردم فرمود که این آیه را پس از آیه ۲۸۰ سوره بقره قرار بدهید. این مطلب را مجمع و تفاسیر دیگر از حضرات عامه و خاصه نقل کرده‌اند.

وقتی این حدیث را از مجمع البیان محضر مبارک جناب استاد شعرانی می‌خواندیم، فرمود: رسول الله ﷺ به فرمان جبرئیل فرمود که این آیه را، آیه ۲۸۱ سوره بقره قرار بدهید و حال آنکه این آخرین آیه است که بر پیغمبر ﷺ نازل شد و در این اختلاف نیست. منتهی در روایات ما اختلاف در این است که بعد از این آیه، چند روز جناب رسول الله ﷺ حیات داشتند. بعضی‌ها گفته‌اند: چند روزی، بعضی‌ها گفته‌اند چند ساعت. اختلافی که دارند فقط در بیان مدت حیات رسول الله ﷺ است بعد از نزول این آیه. این تنزیلی را بر وفق انزالی قرار دادن است.

در باره جزیره خضراء

مرحوم حاجی نوری راجع به جزیره خضراء روایتی نقل کرده است.

یکی از فواید محضر شریف علامه شعرانی این است که ایشان باز حاشیه‌ای در اینجا دارند که ما آن حاشیه را در هزار و یک نکته (نکته ۹۹۰) آوردیم. ایشان می‌فرمود که جزیره خضراء الآن هم هست. از بلاد اندلس است. جزیره‌ای است خیلی سبز و خرم. نوعاً جزیره‌ها خضراء هستند. ولی آن جزیره ویژگی خاصی دارد. مهدی فاطمی آنجا را پایتخت خودش قرار داد و محل حکومتش بود. بعد این مهدی فاطمی و جزیره خضراء، سر زبانها افتاد و دهان به دهان نقل شد، و بعضی از این جُهال نَقَلَه، مهدی فاطمی را تبدیل کردند به حضرت مهدی بقیه الله (صلوات الله علیه) و ایشان را در جزیره خضراء اسکان دادند. و جزیره خضراء را با مثلث برمودا ارتباط دادند. چه کارها کردند، چه چیزها دنباله این حرف آوردند و دیگران هم گرفتند این را در این کتاب و آن کتاب نوشتند.

راجع به این مثلث برمودا که خیلی حرفش هست هم همینطور. متأسفانه آقایان فرمایشی را که می‌شنوند اینها را می‌آورند اسناد می‌دهند به دین و آیین. به دین شریفی که یکپارچه برهان و عقل است: قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ.^(۱)

خداوند درجات حضرت استاد آیت الله جناب آقای رفیعی را متعالی بفرماید، ایشان در باره «لَوْ لَا الْحُجَّةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ» و امثال این گونه بیانات در باره حجت که انسان حجت می‌خواهد می‌فرمود: وجود بقیة الله که سر الله است، لازم است و نظام هستی بدون واسطه فیض و انسان کامل نمی‌شود. این به جای خود، که برای اثبات آن دلیل و برهان داریم، حرف داریم و برهان حکمی، مطالب عرفانی، آیات، روایات در شرف متواتر و متضافر. اما حجتی

که روایات ما را به آن تشویق می‌فرمایند که عالم حجّت می‌خواهد «لولا الحجة لساخت الارض» این حجّت یعنی عقل، یعنی برهان، یعنی دلیل. انسان که به گزاف هر چیزی را نمی‌گوید، در حرفهایش تثبّت می‌خواهد، در پذیرفتنش تثبّت و تعقل می‌خواهد. دین، دین عقل و برهان است. حالا مثلث برمودا در دریا، آن مُحَوَّطه زیر دریا کوه مغناطیس دارد، سنگ مغناطیس، قوّه مغناطیسی. می‌دانید قطب جغرافیایی زمین یک قطب است که نسبت به کره سنجیده می‌شود، و نیز زمین، قطب مغناطیسی دارد. قطب مغناطیسی قرار ندارد، چرخش دارد و مقدار چرخشش هم با قواعد ریاضی معلوم است.

این قطب مغناطیسی مثلث برمودا هم زیر دریا است، لذا کشتی‌هایی را به خود کشیده بلکه طیاره را از هوا به خود کشیده، و بسیار قوی است، این را به حساب امام زمان علیه السلام گذاشتند.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

رسالة نهج الولاية

دین یک پارچه حق است و ما راجع به حضرت بقیّة الله مطالبی داریم که برای آن برهان داریم، دلیل داریم، رسالة کوچکی داریم به نام نهج الولاية که برای آن زحمت کشیدیم. این نهج الولاية عصارة یادداشت بیش از سی سال بنده است از محضر بزرگان. رسالة کوچکی است اما فشرده‌ای از افادات اساتید بزرگوارمان مرحوم آقای طباطبائی و اخوی عزیز ایشان جناب آقا سید محمد حسن الهی و آقای شعرانی، آقای آملی، آقای قزوینی، آقای میرزا احمد آشتیانی و آقایان دیگر.

این برای من یک گردنه‌ای بود، وادی سهمگینی بود که نظام عالم، انسان کامل که ما می‌گوییم، ریشه‌اش، و بحث فلسفی و عرفانیش چیست؟ برای من مثل روز روشن است که زمین خالی از حجّت نیست. خودم دیگر بحمد الله

از آن گردنه عبور کردم، بدین نحوه که از کثرت وجد و ابتهاج گفتم:

امامی مذهبیم از لطف سبحان
من و دینداری از تقلید هیئات
خداوندیم یکی گنجینه صدر
در این گنجینه عرفان است و برهان
چو تقلید است یک نوع گدایی
مرا چون نور خورشید است روشن
ز نسل فاطمه بنت رسول است
سَمِیُّ حضرت خیر الأنام است
در او جمع آمد از آیات کبری
ز خضر و یونس و ادریس و الیاس
حسن باب است و نرجس هست مامش
حسن بادا فدای خاک پایش
که باشد خاک پایش توتیایش
مرحوم شعرانی مرد دلیل و برهان بود و در اصول معارف به ذوقیات
متعارف، به استحسنات متعارف، یک مقداری تأبّی داشت. دلیل می خواست
و به ما هم می فرمود: که برهان می خواهد.

معجزات قولی سفرای الهی

از فوائد بسیار مفید و ارزشمند محضر مبارک بزرگان اینکه کتب روایی
را پیش دو بزرگوار دیدیم: یکی خدمت آقای طباطبائی چند جلد بحار را
خواندیم و یکی وافی را خدمت آقای شعرانی خواندیم. و گاهی که در
محضرشان وافی خوانده می شد می فرمود که ببین آقا این همه صحابه با
پیغمبر بودند، یک نفر پیدا نشد که بیان امیرالمؤمنین علیه السلام را داشته باشد و این

همه تابعین بعد از آن آمدند، نشد که یک نفر بیان حضرت سجاد علیه السلام، مثل صحیفه سجادیه، یا کسی بیان امام صادق علیه السلام را داشته باشد یا دیگر بزرگواران ائمه (صلوات الله علیهم اجمعین).

مفاد فرمایششان این بود که خود همین روایات، همین معجزات قولی، حجت بالغه است بر حجت بالغه بودن آنها، والا این همه دانشمندان، این همه نویسندگان، این همه صاحبان مقامات، حریری‌ها، بدیع الزمان‌ها، وکیع‌ها چرا نتوانستند چیزی در ردیف آن آثار بیاورند؟

این نهج البلاغه است، این کلمات قصار، کلمات علمی است. بیان و تبیین جاحظ یکی از کتب اربعه ادبی است. در رساله «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» آورده‌ام که جاحظ در بیان و تبیین، این عبارت امیرالمؤمنین را نقل کرده: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُخْسِنُهُ»^(۱) بعد آنقدر از این حرف لذت می‌برد که می‌گوید: اگر در این بیان و تبیین، حرفی نداشته باشم، همین یک جمله برای ارزش کتابم کافی است.

مرحوم شعرانی می‌فرمود: خود همین فرموده‌ها، همین روایات حجت بالغه است برای حجت بودنشان، آخر کسانی که استاد ندیده‌اند، مکتب و مدرسه ندیده‌اند، این حرفها را بزنند، این جور حرفی داشته باشند که ملاصدراها و شیخ الرئیس‌ها و فیض‌ها در مقابل فرمایششان زانو به زمین بزنند. در ابتدای وافی مرحوم فیض دست طلب دراز می‌کند که بار الها توفیق فهم این حقائق را به من مرحمت کن. کمتر کسی است که بتواند روایات کافی را بفهمد. هیچ کس نقل نکرده که استادشان کی بود؟ این کدام استاد بود که امام صادق علیه السلام را این همه یاد داد و از او هیچ حرفی نیست؟ این

کدام استاد بود که به پیغمبر اکرم ﷺ قرآن یاد داد و از وی هیچ حرفی نیست؟

ترجمه کشف المراد و تعلیقات اسرار الحکم

یکی از کتابهای ایشان ترجمه و شرح کشف المراد است، علامه شعرانی خیلی اعتنا به کشف المراد، و تجرید جناب خواجه طوسی داشتند و اهتمام ایشان بر این بود که طلبه، حتماً کشف المراد را بخواند تا آشنا بشود به کلام امامیه. و فرمایششان این بود که الآن تنها کتابی که کتاب درسی است و باید باشد، همین کتاب است. و خودشان به این کتاب بسیار علاقه داشتند و ما را تشویق می کردند که بنده خودم در تهران، کشف المراد درس می گفتم. و این کشف المراد که تصحیح و تحشیه کردیم که بحمدالله چند بار به طبع رسید، حقیقتش این است که یکی از برکات اصرار و ابرام و تشویق ایشان بود، که بحمدالله بهره مند شدیم. مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

در باره اسرار الحکم مرحوم حاجی سبزواری اگر ملاحظه فرموده باشید آنجا که مرحوم شعرانی تحشیه فرموده راجع به مقام حکمت، فرمایشی دارد. و در این کتاب (کشف المراد) راجع به عرفان فرمایشی دارد. می فرماید: در کشف المراد هیچ مطالب عرفانی نیآورده ام. اینطور عذر خواهی می کند که: امیدواریم هیچ تعصب ننموده باشیم و از جاده عفاف علمی هم خارج نشده باشیم (و خیلی هم در قلم و بیان مودب بود) در مقام بیان حقایق دین کینه با کسی اظهار نکرده و جز به اصول بدیهیه و ظاهر، تمسک ننموده ایم، از مسائل فلسفی همان که مطابق دیدیم یا مخالف ندیدیم، نقل کردیم و از مسائل عرفا هیچ نیآورده ایم، چون بنای کلام بر عقل است و عرفان فوق عقل است، لذا بحث عرفانی را در این کتاب عنوان نکردیم. این فرمایشی که ایشان در باره

کشف المرادش دارد.

در باره حکمت در ابتدای اسرار الحکم که به حواشی و تصحیح ایشان چاپ شده می‌فرماید که، خداوند تعالی برای تجلیل حکمت و حکما در قرآن کریم سوره لقمان را فرستاد و او را چون شاخصی در حکمت نام برد و نمونه‌ای از اقوال لقمان را در ترغیب به خداشناسی و اخلاق حسنه نقل فرموده است. و در اخبار آمده است که بر لقمان حکمت و نبوت عرضه کردند، او حکمت را برگزید.

البته این بزرگوار، بزرگمرد، در آثار علمی خود بسیار حرف دارد، مطلب دارد، کتابها، رساله‌ها و نوشته‌های ایشان به دستخط مبارکشان پیش بنده است. امیدوارم که بتوانم به وظیفه خودم عمل کنم و این مجموعه نوشته‌ها - مخطوط و غیر مخطوط - در چند مجلد هماهنگ چاپ شود که یک دوره معارفی می‌شود انشاء الله تعالی. و لیکن کار می‌خواهد. مثلاً حواشی که بر طهارت شیخ مرتضی دارد، حواشی که بر قواعد علامه دارد، حواشی که بر رسائل دارد و کفایه را به صورت قال - اقول شرح کرده از اول تا آخر که به چاپ نرسیده و یک مدخل الأصول نوشته در فن اصول، رسائل ایشان یکی دو تا نیست.

مرحوم شعرانی در این موضوع خیلی پافشاری داشتند که دین، دین دلیل است. برهان بخواهید، با برهان حرف بزنید. حتی وقتی آدم به خطابه صحبت می‌کند، می‌خواهد مردم را ارشاد بکند آن هم سعی بکند که واقع باشد همانطوری که قرآن به ما فرمود: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ».^(۱)

ائمہ علیہ السلام تقیہ نمی کردند!

علامه شعرانی راجع به تقیّه جمله‌ای داشتند، خیلی جمله بلندی است که آن را نکته‌ای از هزار و یک نکته قرار دادیم (نکته ۱۹۹). فرمایش ایشان این بود: ائمہ تقیّه نمی کردند. خوب پس این همه فرمایشاتی که در باره تقیّه دارند چیست؟ ایشان می فرمود که اینها عالم به واقعیات بودند، إذا شاؤوا أن يعلموا، عَلِمُوا بودند. تقیّه در حق ما صادق است، اما ایشان که عالم به سرّ قدر بودند، تقیّه در باره آنها صادق نیست. ما به برداشت خودمان، به ظاهر که در حجابیم حرفی می زنیم، اما ایشان که فوق حجاب هستند و بر زمان و مکان محیطند، تقیّه واقعی در باره ایشان صادق نیست. حضرت امام حسن مجتبی علیّه السلام تقیّه نکرد، جناب سید الشهداء علیّه السلام تقیّه نکرد، همچنین ائمہ دیگر علیهم السلام

حرفشان این بود که ائمہ تقیّه نمی کردند، بله دیگران را امر به تقیّه می نمودند؛ چون همه مردم به سرّ قدر آگاهی ندارند، خودشان تقیّه نمی کردند؛ زیرا عالم بودند به وقت و کیفیت وفات خود. این از افادات ایشان بود.

فرمایش مرحوم قزوینی همین بود، منتهی به این بیان می فرمود: مسئله: اگر یک عالمی محقّق، الهی، ربّانی، به دست درنده‌هایی مبتلا شد و می داند و یقین دارد که او را می کشند، هیچ حرفی نیست که او را می کشند. همانطور که جناب سید الشهداء علیّه السلام به برادرش فرمود که اگر من به لانه حیوانات پناه ببرم بنی امیه بر من دست پیدا می کنند. می داند که او را می کشند. و جناب امیرالمؤمنین علیّه السلام می دانست او را شهید می کنند، من عالم می دانم که من را می کشند حالا که می داند خوب چرا توی خانه؟ چرا توی دهلیز؟ چرا توی

یک بیابانی بی اطلاع؟ خوب، حالا که مرا می‌کشند طوری کشته و شهید شوم که خون من هدر نرود، مظلومیت من بر ملا بشود، آنها که بالأخره علی علیه السلام را می‌کشتند. لذا می‌رود به مسجد اگر مسجد هم نمی‌رفت آن شب او را می‌کشتند، به یک وجه دیگر. چه بهتر که حقانیتشان را بر مردم معلوم کنند، در مسجد سر نماز (مسجد مأمن مردم است) که قساوت و شقاوت را خوب برساند. این را اختیار کرده، این مسیر را برگزیده است، نباید گفت: چرا علی امیرالمؤمنین علیه السلام تن به تهلکه داده؟ چرا؟ قرآن که می‌فرماید: «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^(۱) ایشان بالاتر از این حرف‌هاست. اما اختیار می‌کند آن طریق شهادت را که حقانیتش پیاده بشود و بر ملا بشود. فرمایش آقای قزوینی با سخن جناب آقای شعرانی هر دو یکی است که فرمود: ائمه تقیه نمی‌کردند؛ چون عالم بودند به وقت و کیفیت وفات خود، بلکه امر به تقیه می‌نمودند.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

ملا صدرا لطف الهی بود

وقتی درس اسفار بود، راجع به آخوند ملا صدرا، تعبیر شریف ایشان این بود که می‌فرمود:

مرحوم آخوند لطف الهی بود. زمانی که غرب مردم را به مادیگری و مادیات گرفتار کرده و از آن سواز ماوراء طبیعت بی‌خبر و آن‌طور متوقف در ماده شدند، خداوند سبحان هم از این طرف در مقابلشان چنین مردی را برانگیخت و هشدار داد به همه که اینطور نباشید که اخلد الی الارض و از فوق ارض و باطن ارض و از خداوند عالم و حقیقت بی‌خبر بوده باشید. این

نظری که مرحوم شعرانی در بارهٔ آخوند داشتند. اینها همه را مشافههٔ از ایشان شنیدم.

«شفا» را ما پیش چهار نفر خواندیم: خدمت مرحوم شعرانی، جناب آمیرزا احمد آشتیانی، جناب فاضل تونی و جناب آقای طباطبائی. خدمت آقای طباطبائی برهان شفا را خواندیم. عمدهٔ شفا را خدمت آن بزرگواران خواندیم، خدمت جناب آقای شعرانی عمدهٔ شفا را خواندیم، یعنی از کتاب نفس شروع کردیم و کتاب نبات و حیوان و تشریح... را خواندیم.

نظر علامه شعرانی در بارهٔ حکومت پهلوی

وقتی که من مدرسه مروی بودم، یکی از آقایان بزرگوار و اساتید نامدار، که اهل تألیف بود گاهی به من سری می‌زد، و حال می‌پرسید. روزی آمد و گفت: از امروز تهران خبرداری؟ عرض کردم: آقا، من طلبه‌ام و خبر ندارم. گفت: امروز (قریب چهل سال پیش) یک هواپیما کتاب خطی از تهران پرواز کرد برای آمریکا.

اینها که پیش می‌آمد، مرحوم آقای شعرانی می‌فرمود که ضرر و صدمه‌ای که بر معارف و فرهنگ این کشور، این پدر و پسر (رضا خان و محمدرضا) زدند مغول نزده بودند. این هم یکی از فرمایشات ایشان بود.

آشنایی من با استاد علامه شعرانی

و اما اینکه من چگونه به خدمت ایشان رفتم و انس پیدا کردم، این بزرگواری را مرحوم آقای آقا شیخ محمد تقی آملی در حق بنده فرمود. ایشان جناب آقای شعرانی و آقای قمشه‌ای را به من معرفی کرد و فرمود: اگر بتوانید محضر آقای شعرانی را ادراک کنید، اشباع می‌شوید. خیلی از ایشان تمجید

کرد. من ایشان را هیچ نمی‌شناختم، تازه از آمل به تهران آمده بودم. به آدرسی که جناب آقای آملی داده بودند، رفتم به مسجد ایشان، مسجد حوض، مرحوم شعرانی آنجا نماز می‌خواندند. دیدم یک آقا شیخی به صورت ملای یک دهی، جلوی محراب نشسته، ما هم سلام کردیم و به انتظار نشستیم که آقای شعرانی بیاید. موقع اذان شد جمعیتی بودند، آن آقای شیخ هم رفت محراب. از یکی از آقایان که در صف نماز ایستاده بودند پرسیدم: آقا، این پیش‌نماز اسم شریفشان چیست؟ آن آقا گفت: امیرزا ابوالحسن شعرانی. گفتم: ایشان آقای شعرانی هستند؟ گفت: بله. خیلی آدم زاهد و وارسته است، نماز که خوانده شد رفتم حضور شریف ایشان. عذر خواهی کردند که من وقت ندارم و نمی‌توانم، بالأخره بعد از چند بار رفت و آمد خدمت ایشان، فرمود: من مکاسب و رسائل می‌گویم، این درسها اگر به کارتان می‌آید شرکت بکنید، اما درس دیگر بخواهید من نمی‌رسم. گفتیم: خوب، برویم. اول مکاسب و رسائل بود. گفت: می‌خواهیم شروع کنیم. ما هم رفتیم.

آقای قمشه‌ای به من فرمودند که آن محضر را خیلی مغتنم بشمارید، گفتم: حرف آقای آملی هم همین است. یک روزی از بازار بوذرجمهری می‌رفتم درس، یک آقای سید بزرگواری را دیدم. سلام کردم. جلوی مرا گرفت. گفت: درس امیرزا ابوالحسن می‌روی؟ گفتم: بله. گفت: من یک کلمه حرف به شما بزنم؟ گفتم: بفرمایید. آن بزرگوار به من گفت: آقا به شما بگویم، ایشان معلم عصر هستند، حواستان جمع باشد در درس ایشان. آقای آملی آنطور می‌فرمود: آقای قمشه‌ای آن جور می‌فرمود، گفتیم: باید چیزهایی باشد والا این رسائل و مکاسب را که خیلیها می‌گویند.

مرحوم آقای جلال الدین همائی (رضوان الله علیه) چند بیتی در تاریخ وفات ایشان گفته، راجع به آقای فاضل تونی هم چند بیتی سروده که بر سنگ

تربتشان هست. جناب آقای همائی، آقای شعرانی را شیخ بهائی عصر معرفی می‌کند و می‌گوید: «هلاً مردی بود جناب آقای شعرانی. ملائی که از یک طرف مَجَسطی می‌گفت، از یک طرف در طب، قانون می‌گفت، از یک طرف فقه و اصول - که علوم رسمی ایشان بود - مثلاً جواهر می‌فرمود، قواعد را تحشیه کرده. وافی را تحشیه کرده، مجمع را تحشیه کرد و ریاضیاتش آن بود.

ما علم قرائت را، شرح شاطبیّه را خدمت مرحوم شعرانی خواندیم. ایشان می‌فرمود که من شرح شاطبیّه را نزد پدرم خواندم. شرح شاطبیّه گویا هزار و صد و سی و یک بیت است و همه با قافیه لام. مثل الفیه ابن مالک، کتاب درسی بود. بعضی از جاها که می‌خواست قرائت را بفرماید و بیان کند و به شنیدن نمی‌شد، به من می‌فرمود که آقا نگاه کن. من لبهایش را نگاه می‌کردم. قرائت می‌کرد که، باید مثلاً اینجا اشباع کرد، اینجا مد کرد، اینجا اشمام کرد، اینجا اماله کرد. بعضی‌ها را باید شنید و بعضی جاها باید دید، ملائی رومی دارد:

هر که گیرد پیشه‌ای بی اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا
هیچ کس بی اوستا چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد

علامه شعرانی شاعری توانا

دیوان شعرشان به چاپ نرسیده. شعرشان مانند اشعار شیخ الرئیس، میرداماد و مرحوم جلوه سنگین و با هیبت و ثقیل بود مثل شعرهای شیخ الرئیس، فارسیش، عربیش، مثل آن قصیده خیلی غراء نونیّه فخر رازی در مدح امام هشتم علیه السلام. وقتی آن قصیده را دیدم عقیده‌ام نسبت به فرموده شیخ بهائی در باره فخر رازی بیشتر شد؛ چون شیخ بهائی در تفسیر حمدش می‌فرماید: اگر کسی در نوشته‌های فخر رازی توغل بفرماید، زیر و رو کند،

می بیند که فخر رازی مایل به تشیع است.

بعد از آنکه این فرمایش را شنیدم، چند جا من فرمایشاتی از فخر رازی پیدا کردم و دیدم که حق با جناب شیخ بهائی است، مثلاً فخر رازی با آنکه امام المشککین است و از مبدأ تا معاد را زیر سؤال برده، اما بی دغدغه حضرت فاطمه را معصومه می داند صلوات الله علیها. قصیده‌ای دارد قصیده نونیه در مدح امام هشتم و این قصیده را یکی از علماء پیشین به نام عبدالطیف شیروانه معروف به افلاطون شرح کرد و هنوز به چاپ نرسیده. گفتم من این را تصحیح کنم و یک کلمه از این هزار و یک کلمه قرار بدهم. بیش از صد رساله را جمع آوری کردم تنظیم کردم، که از کلمات این هزار و یک کلمه قرار بدهم و یکی از آنها همین قصیده جناب فخر رازی است. قصیده نونیه است قصیده فارسی است شرحش هم به فارسی و خیلی شیرین و چقدر سنگین. مطلعش این است:

بال مرصع بسوخت مرغ مَلَمَع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

صفحة صندوق چرخ گشت نگون سار باز

کرد برون باد صبح مهره مهر از دهن

شعله خاور گرفت از سر کبریت، دود

دوده فرو شست پاک دور شعاع زبن

صبح برآمد ز کوه دامن اطللس کشان

چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن

تایزک باد صبح دست به یغما نکرد

چاک نزد پرنیان بر تن نازک پرن

بزم صبح صبا ذوق نسیم عرب

شوق نسیم مساء بسوی اويس قرن

۶۳ بیت شعر است در مدح امام هشتم به این سنگینی، مرحوم شعرانی اشعارش اینطوری است، شعرش سنگین است.

تبصره: ناگفته نماند که قصیده «بال مرصع...» از ابوالمفاخر رازی است نه از فخر رازی بدان گونه که در دفتر دوم «میراث اسلامی ایران» (ص ۶۸) فحوص و بحث نموده‌ایم.

ویژگیهای دیگر

از خصائص دیگر ایشان این بود که دست به هر کتابی دراز نمی‌کرد، حتی المنجد در میان کتابهایش نبود و خودش صریحاً فرمود: این کتاب منجد را برای دانشجویهای مدارس نوشته‌اند نه برای عالم روحانی. ملاً دست می‌برد به کتابهای علمی اساسی لغت، به جمهرة ابن درید، تاج العروس و صحاح، به این جور کتابها که کتاب است، نه به منجیدی که برای بچه‌های مدرسه نوشته‌اند.

یکی از محسنات ایشان این است که به افکار و آراء قداماء در مسائل فقهی خیلی عنایت داشت؛ زیرا که آنها قریب العهد بودند، شرائطی و آدابی که برایشان بود، پختگی و کار کشتگی ایشان - حالا یک حدیثی را آنها قبول کردند ما یک رجالی را سلسله سندی را دغدغه و وسوسه پیش می‌آوریم - آنها قبول کردند، قبولشان اهمیتی دارد. ما نمی‌توانیم به فلان رجالش به آقایان قداما ایراد کنیم.

عجیب در ولایت متصل بود و حتی در ابتدای کتاب نفس المهموم مرحوم حاج شیخ عباس قمی (ره) که ترجمه فرمود، اظهار علاقه و تضرع و

تأدب به پیشگاه اهل بیت ولایت نموده است با فرمایشاتی خواندنی و شیرین.

ایشان حقیقت امر استاد بود، ما که مدح می‌کنیم خدا گواه است واقع را عرض می‌کنیم. و نعوذ بالله در پی آن نیستیم که کسی را بالا ببریم، نسبت به دیگران اهانت بشود. یا از ستودن کسی بخواهیم خودمان را بستاییم. یک کسی خیال کند که ستودن استاد برگشت می‌کند بالعرض و بالتبع، به ستودن خودش، نه، شهد الله العلی العظیم. متن واقع را عرض می‌کنم. آن واقعیت عشق است، به درس و بحث و به مطالعه و تحقیق، واقعیت عشق را داشت. این آثار علمی ایشان چه جور به عمرش وفق داده؟ اصلاً سر تا پا عشق بود. چه بسیار برای ما پیش آمد که نماز صبح را در مدرسه مروی می‌خواندیم، بین الطلوعین کفایه می‌فرمود منزلشان، کفایه که تمام می‌شد، بعضی‌ها می‌نشستند، بعضی‌ها می‌رفتند. آقایانی می‌آمدند برای درس مکاسب، ما می‌رفتیم برای درس دوم مکاسب. ایشان یک نفسی تازه می‌کرد، انرژی می‌گرفت، قلیان می‌کشید. ما نمی‌کشیدیم، می‌رفت اتاق دیگر قلیان می‌کشید، می‌آمد برای درس مکاسب. درس مکاسب گفته می‌شد، مکاسبی‌ها می‌رفتند و بعضی‌ها می‌نشستند که بنده هم باز از آن نشستگان بودم، اسفار می‌فرمود یا شفا می‌فرمود یا اشارات می‌فرمود. این درسهای فلسفی بود. آقایان می‌رفتند، باز بنده می‌نشستم. به تعبیر شریف ایشان، می‌فرمود که حالا نوبت این کفریات شده، ریاضیات و هیئت و اینها را به مطایبه می‌گفت، کفریات است. چه بسا روزها - خدای علیم لطیف خبیر گواه است - که ما در بین الطلوعین می‌آمدیم برای درس کفایه و سر درس آخری مثلاً مجسطی، زیج بهادری اذان ظهر می‌گفتند و ایشان از صبح تا ظهر به ترتیب، کفایه، اسفار و غیره تدریس می‌کردند تا اذان ظهر.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل چہارم



مرکز تحقیقات و پژوهش اسلامی

آخوند ملا محمد آملی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آخوند ملا محمد آملی

روز جمعه بیست و دوم ماه محرم سنه هزار و سیصد و هفتاد و سه
هجری قمری، مطابق دهم ماه مهر سنه هزار و سیصد و سی و دو هجری
شمسی به حضور انور استاد جامع معقول و منقول آیه الله حاج شیخ محمد
تقی آملی (قدس سره) در تهران که به تحصیل علوم دینی اشتغال داشتم تشرف
حاصل کرده‌ام، به آن بزرگوار عرض کردم: بیوگرافی تنی چند از عالمان نامور
مازندران را گرد آورده‌ام، اگر اجازه بفرمایید از جناب والد شما مرحوم آیه الله
مولی محمد آملی (رضوان الله علیه) و نیز از حضرتعالی شرح حالی داشته باشم.
در جوابم فرمودند: شرح حال والد به قلم خودش،^(۱) با شرح حال به
قلم خودم، هر دو با هم در یک جلد مجلد شده‌اند، شما از روی آن استنساخ
بفرمایید و اصل را به ما برگردانید.

صورت مکتوب نخستین اعنی شرح حال والد آنجناب به قلم خودش

این است:

* پاورقی‌های این مقاله یکجا در آخر آن آمده است.

بسم الله الرحمن الرحيم *

الحمد لله الذي لم يتخذ ولداً فيكون موروثاً، ولم يكن له شريك في الملك فيضاده في ما ابتدع، ولا ولي فيرفده في ما صنع. وصلى الله على خيرته من خلقه محمد خاتم النبيين، وآله الطيبين الطاهرين المخلصين.

و بعد فيها انا العبد الخادم لعلوم الدين، وراصد اسرار الآل الأطيبين -عليهم سلام الله الملك المبين-، وكاسد رأس المال لتجارة سفرة يوم الدين إلا الرجاء من رحمة رب العالمين: محمد بن علي بن محمد بن علي الأملي عفى الله تعالى عن جرائمهم يوم الدين.

ولدت في سنة ثلاث وستين بعد الألف والمائتين في بلدة أمل من بلاد طبرستان -صان الله تعالى أهلها من الحرص وطول الأمل-؛^(١) وأنشأت هذه الأبيات لإفصاح بعض الحالات:

بأمل مولدي وبنو جوان^(٢) من النسب الأصيل والحسب الجمان
وأُمى من سلالة آل طه بها فخرى إذا حصل الأمان

و نشأت فيها سبع عشرة سنة، ثم هاجرت منها الى ديار الغربية، ولم آل جهداً في طلب العلوم العقلية والنقلية وكشف معضلاتها وحل عقد عويصاتها إلى أن بلغت فيها ما يبلغ المرء بجده واجتهاده. بيد أنني إلى هذه الغاية وهي سنة اثنتين وثلاثين وثلاثمائة بعد الألف من الهجرة النبوية (١٣٣٢ هـ ق) -على مهاجرها آلاف التحية- لم أجد لنفسى مرتبة من مراتب الراسخين، ودرجة من درجات الكاملين، ومزية من مزايا الشامخين، فحري بى أن اتمثل

* این مقاله توسط حجة الاسلام و المسلمین آقای حسن رضائی ترجمه شده و پس از آن آمده است.

لنفسی بما نَمی الی فخرالدین الرازی:

نه‌ایه اقدام العقول عقال واكثر سعي العالمين ضلال
 وأرواحنا في وحشته من جسمونا وحاصل دنیانا أذى و وبال
 وكم قدر رأينا من رجال ودولة فبادوا جميعاً مسرعين وزالوا
 وكم من جبال قد علت شرفاتها رجnal فزالوا والجبال جبال
 ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سوى أن جمعنا فيه قيل وقال^(۴)
 وهذا النظم الفرسى ايضاً نَمی اليه:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت مویی به ندانست بسی موی شکافت
 گرچه ز دلم هزار خورشید بتافت لکن بکمال ذرّهای راه نیافت^(۵)
 وبعد اللتیا والتي اقول: ان احق الفضائل بالتعظیم، واسبقها فی استحقاق
 التقدیم هو العلم، إذ لا شرف إلا وهو نظامه، ولا کرم إلا وهو ملاکة وقوامه، ولا
 سیادة إلا وهو ذروتها وسنامها، ولا سعادة إلا وبه صحتها وقوامها. به یکسب
 الانسان رفعة القدر وعلو الأمر فی حیاته. ویحوز جزیل الأجر وجميل الذکر
 بعد وفاته. وهو الصديق إذا خان کل صديق، والشفیق إذا لم یوثق بکل ناصح
 شفیق. والعلماء ورثة النبیین، وسادة المسلمین، والدعاة الی یوم الدین، ولله درّ
 القائل فی نظم الفرس:

مال مایل بود ای ابن یمین علم طلب

کز تو یکدم نشود در غم و شادی منفک

علم دادند به ادريس و به قارون زر و سیم

شد یکی فوق سماک ودگری تحت سمک^(۶)

ففى العلم حياة القلوب من الجهل، ونور الابصار من الظلمة، وقوة
 الأبدان من الضعف. يبلغ به العبد منازل الأخیار، ومجالس الأبرار، والدرجات
 العلی فی الأولى والآخرة. والذکر فيه یعدل بالصیام، ومدارسته بالقیام. به یتطاع

الرب ويعبد. وبه توصل الارحام ويعرف الحلال والحرام. والعلم امام العمل والعمل تابعه. يلهمه السعداء ويحرمه الأشقياء. فطوبى لمن لا يحرمه الله منه حظّه هذا. (٧)

وقد ذكر عند مولانا جعفر بن محمد عليه السلام قول النبي ﷺ: «النظر الى وجه العالم عبادة» فقال: هو العالم الذي اذا نظرت اليه ذكرك الآخرة، ومن كان على خلاف ذلك فالنظر اليه فتنة.

وقال عليه السلام ايضاً: العلماء أمناء الرسول على عباد الله ما لم يخالطوا السلطان، فاذا خالطوه وداخلوا الدنيا فقد خانوا الرسل، فاحذرو. (٨)

وقال عليه السلام لأصحابه: «تعلموا العلم، وتعلموا للعلم السكينة والحلم، ولا تكونوا جبابرة العلماء فلا يقوم علمكم بجهلكم» (٩)

و عن عيسى (على نبينا وعليه السلام) أنه قال: مثل عالم السوء مثل صخرة وقعت في فم النهر لا هي تشرب الماء ولا هي تترك الماء ليخلص الى الزرع. ومن كلام بعض الأكابر اذا رأيت العالم يلزم السلطان فاعلم أنه لص، واياك أن تخدع بما يقال من انه يرد مظلمة أو يدفع عن مظلوم فان هذه خدعة ابليس اتخذها فجّار العلماء سلماً.

وقال بعض الحكماء: إذا أوتيت علماً فلا تطف نور العلم بظلمة الذنوب فتبقى في الظلمة يوم يسعى أهل العلم بنور علمهم.

وقال عليه السلام: خيانة الرجل في العلم أشد من خيائه في المال.

وفي المقام خبايا إلا أن هذا القدر كاف لمن القى السمع وهو شهيد. والغرض من تسويد هذه الأوراق تلخيص بيان صرف عمري إلى هذه الغاية وأعوذ بالله الكريم من مصرفه الى البطالة والجهالة، وسقوطي من بين يوم القيامة، مع عداد نفسي من ارباب العقول واصحاب المعقول. وقد كنت من البداية الى هذه النهاية مشغول القلب ناقص العيش غرضاً للبلايا والآفات،

وعرضاً للخطايا والهفوات سيما في هذه الأزمنة التي الخيرات فيها على الاطلاق متراجعة، والهمة من تقديم الحسنات قاصرة، والأفعال الحسنة منطمسة، والأقوال الصادقة مدروسة، وطرق الضلالة والجهالة مفتوحة، وابواب العدالة والانصاف مسدودة، والجور ظاهر والعلم متروك، والجهل مطلوب، واللؤم والدنائة مستوليان، والكرم والمروءة متواريان، والمحبة ضعيفة، والعداوة قوية، والعلماء الأخيار مستذلون محقرون، والجهال الاشرار محترمون موقرون، والمكر والخديعة يقظان، والوفاء والحمية نائمان، والكذب مؤثر والصدق مردود منغمر، والحق مغلوب ومنهزم، والباطل مظفر ومحترم، ومتابعة الهواء سنة متبوعة، واحكام الشرع ضائعة معطلة، والمظلوم المحق ضئيل ذليل، والظالم المبطل عزيز نبيل، والحرص غالب والقناعة مغلوبة، والعالم غدار والزاهد مكار، واتفق العلم في أيدي جماعة هم أسراء التقليد، وطفقوا يتعاطونه من غير توثيق وتسديد، كل صناعتهم اللجاج والعناد، وجل بضاعتهم الانحراف عن منهج الرشاد.

وقد أجمعوا في هذه الأيام المنحوسة مع شركائهم الغاوين على أمر قد اسخطوا الله فيه عليهم، وأعرض بوجهه الكريم عنهم، واحل بهم نقمته، وجنبهم رحمته، واستحوذ عليهم الشيطان فانسيهم ذكر الله، فتباً لهم ولما أردوا من إبداع مقاله في الدين، وتأسيس اساس مخالف لطريق الحق المبين فلهجوا بكلام بدعة غايتها هدم شريعة سيد المرسلين، واظهار فتنة كقطع الليل المظلم لا يطفأ حرّ نارها إلى يوم الدين، وتبعهم أشباه الناس الهمج الرعاع اتباع كل ناعق، غير المستضيئين بنور العلم، ولا الملجئين الى ركن وثيق ركين^(١٠) وإن أصرعوا الندامة بعد حين كندامة يزيد اللعين في قتل سيد شباب أهل الجنة اجمعين.^(١١)

فلما رأت جماعة من اهل الحق^(١٢) ظهور هذه البدع المحدثه وإثارة تلك

الفتن المستحدثة النكروا عليهم غاية الإنكار، واصرّوا على النكير عليهم نهاية الإصرار خوفاً من الملك القهار وطرده اياهم في دار القرار، حيثما قال الرسول المختار (صلى الله عليه وآله الأطهار): «إذا ظهرت البدع في امتي فيظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله».^(۱۳)

وعند ذلك قد صاروا أهدافاً لسهام البلايا والمنايا،^(۱۴) ولم توف رعاية الحق فيهم فقتل منهم من قتل،^(۱۵) وسبى من سبى، واقصى من اقصى، وشرّد من شرّد، ونفى من نفى، وطرّد من طرّد، وجرى القضاء لهم بما يرجى له حسن المثوبة.

وقد كنت من المنفيين المشردين^(۱۶) من عقر داری إلى دیار الغربه وبلاد الوحشة. ولو لا حبوط الأجر والثواب في إفشاء المصيبة، وزيادة الصواب في الصبر عليها وكتمانها لأشبع المقال في ما جرى عليّ في هذه الأوقات، لكنّي اشكوا بئني وحزني الى الله تعالى طلباً لذخر يوم الميعاد. قال اميرالمؤمنين عليه السلام: «ثلاثة من كنوز الجنة: كتمان الصدقة، وكتمان المصيبة، وكتمان المرض». وقال عليه السلام: «الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد، ولا ايمان لمن لا صبر له».

ثم بعد حصول فترة قليلة من هذه الفتنة الشديده انتقلت من هذه المربع الموحشة إلى مسقط رأسی وموطن آبائی وسكنت فيها سنتين، ثم هاجرت إلى مطمورة الری.^(۱۷)

ترجمة متن شرح حال آية الله محمد آملی

تاریخ تولّد ووالدین

و بعد پس آگاه باش این بنده، خدمتگزار علوم دین و در کمین نشستہ اسرار اهل بیت علیہم السلام کہ جز امیدواری به رحمت پروردگار برای کسب توشه

روز جزا سرمایه‌ای ندارد، محمد پسر علی، پسر محمد، پسر علی آملی - که خداوند در روز جزا از خطاهایشان درگذرد - در سال ۱۲۶۳ در شهرستان آمل یکی از شهرهای طبرستان - که خداوند اهل آن را از حرص و درازی آرزو مصون دارد - متولد شدم.

ابیات زیر را جهت آشکار شدن بعضی از حالات سروده‌ام. [ترجمه شعر]: آمل مولد من است و فرزندان «جوان» از نسب اصیل و حسب مرواریداند. و مادرم از فرزندان آل رسول صلی الله علیه و آله است که هرگاه آرزوها حاصل آید بدان افتخار کنم.

در طلب علوم عقلی و نقلی

هفده سال در آمل پرورده شدم. سپس از آن جا به دیار غربت مهاجرت کردم. در طلب علوم عقلی و نقلی و کشف مشکلات و باز نمودن گره‌های مسائل دشوار آنها کوتاهی نکردم تا اینکه در امور یاد شده به مرحله‌ای که آدمی با جدیت و کوشش بدان می‌رسد، دست یافتم. ولی با این همه تاکنون یعنی سال ۱۳۳۲ هجری قمری برای خود مرتبه‌ای از مراتب استواران و درجه‌ای از درجات کاملان و فضیلتی از فضائل بلند پایگان نمی‌یابم. بنابراین سزاوار است که برای خود به اشعار منسوب به فخر رازی تمثیل جویم [ترجمه شعر]: پایان گامهای خرده‌ها، پای‌بند است و بیشتر کوشش جهانیان گمراهی است - جان‌های ما از کالبدهایمان در اندوه و ترس است و حاصل دنیای ما رنج و سختی است - چه بسا مردان و دولتهایی بدیدیم که همگی بسرعت هلاک شدند و درگذشتند - چه بسا کوه‌هایی که مردان به قله‌های آنها صعود کردند، پس آن مردان همه مردند و کوه‌ها بر جای خویش ماندند - از بحث‌ها در طول عمرمان جز آنکه قیل و قالی جمع کردیم سودی نبردیم.

و این شعر فارسی نیز بدو منسوب است:

دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت مویی به ندانست بسی موی شکافت
گر چه ز دلم هزار خورشید بتافت لیکن بکمال ذره‌ای راه نیافت

در فضیلت علم و دانش

گذشته از آنچه گفته آمد گویم: بدرستی علم است که سزاوارترین فضیلت‌ها به بزرگداشتن و پیشترین آنها در استحقاق مقدم داشتن است. زیرا علم است که مایه انتظام هر بلندی و بزرگی، و ملاک هر کرامت و بزرگواری، و اوج هر سیادت و آقایی، و مایه صحت و قوام هر خوشبختی است. به واسطه علم است که آدمی در زندگی به بلندی منزلت و بعد از مرگ به پاداش بزرگ و یاد نیکو دست می‌یازد. و هموست که برای انسان به گاه خیانت همه دوستان، دوستی واقعی، و به گاه بی‌اعتمادی به همه ناصحان مهربان، مهربانی صمیمی است. و دانشمندان هستند که وارثان پیامبران و سروران مسلمانان و خوانندگان مردمان به روز جزایند.

از خدا خیر کثیر باد شاعر پارسی گوی را که چنین سرود:

مال مایل بود ای ابن یمین علم طلب

کز تو یکدم نشود در غم و شادی منفک

علم دادند به ادریس و به قارون زر و سیم

شد یکی فوق سماک و دیگری تحت سمک

بنابراین در علم است که حیات دلها از جهالت و نور دیده‌ها از ظلمت و

نیروی کالبدها از سستی است. به واسطه علم است که بندگان به منازل نیکان

و مجالس نیکو کاران و درجات عالی بار می‌یابند. گفتگوی علم معادل

روزه‌داری و درس گفتنش مساوی شب زنده‌داری است، بوسیله علم است

که پروردگار عالم عبادت و اطاعت می‌شود و به علم است که ارتباط خویشاوندان به یکدیگر وصل و حلال و حرام خدا شناخته می‌گردد و علم است که پیشوای عمل و عمل پیرو اوست. خداوند آن را به نیک بختان می‌آموزد و بدبختان را از آن محروم می‌کند. پس خنک آنکو که خداوند او را از علم بی‌بهره نسازد.

نزد مولایمان جعفر بن محمد علیه السلام از فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره اینکه نگاه به صورت عالم عبادت است، سخن به میان آمد، پس آن جناب فرمود: مراد رسول خدا صلی الله علیه و آله عالمی است که هرگاه به او نگاه کنی ترا به یاد آخرت اندازد و هر عالمی که خلاف این بود، پس نگاه به او گناه و مایه گمراهی است.



چه عالمی امانت‌دار پیامبران است

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: علما امانت‌داران پیامبران بر بندگان خدایند البته تا وقتی که با سلاطین در نیامیزند پس هرگاه با آنان در آمیختند و در امور دنیا مداخله کردند، به تحقیق به پیامبران خیانت کرده‌اند، پس از آنان حذر کنید. و نیز آن جناب به یاران خویش فرمود: علم را و بخاطر علم آرامش و بردباری را فرا گیرید و دانشمندانی سرکش مباشید که دانایی شما در اثر نادانیتان قامت راست نمی‌کند. و از حضرت عیسی (علی نبینا و علیه السلام) روایت است که: مثل دانشمند بد (بی‌خیر) مثل سنگ سختی است که در دهانه جوی واقع گشته باشد که نه خود آب می‌آشامد و نه آب را رها می‌کند تا به کشت و زرع پیوندد.

در کلمات بعضی از بزرگان چنین آمده است: هرگاه دیدی که عالم با سلطان ملازمت دارد، پس بدان که او دزد «راهزن» است. مبادا که فریفته این

گفته شوی که او با این کار حقی را به صاحب حق باز می‌گرداند یا از مظلوم دفاع می‌کند زیرا بدرستی این سخن مکاری است شیطانی که دانشمندان فاجر، آن را نردبان پیشبرد مقاصد خود قرار داده‌اند.

و یکی از حکیمان فرمود: هرگاه دانشی نصیبت شد مبادا که نور دانش را با تاریکی گناهان خاموش کنی و روزی که اهل دانش با نور علمشان شتاب می‌گیرند، تو در ظلمت و تاریکی باقی بمانی. و بالأخره رسول خدا ﷺ فرمود: خیانتی که آدمی در کالای دانش می‌کند بسیار سخت‌تر از خیانتی است که در مال می‌کند.

در این جا امور پنهان فراوان است ولی برای کسی که شاهدانه گوش فرا دهد همین قدر کافی است.

بیان چگونگی گذراندن عمر و شکوه از زمانه

غرض از سیاه کردن این اوراق آن است که بطور خلاصه بیان کنم عمر خویش را تاکنون به چه صورت گذرانده‌ام. و به خداوند پناه می‌برم از اینکه آن را به بطالت و جهالت صرف کنم و با اینکه خود را از صاحبان عقل و یاران معقول به حساب می‌آورم، در روز رستاخیز یکباره از میان ساقط شوم. از آغاز تاکنون همواره دل پریشان بوده و در تیر رس سختیها و آسیبها و معرض خطاها و لغزش‌ها قرار داشتم. مخصوصاً در این زمان که مطلق خیرات و نیکیها بساط خویش از بسیط زمین برچیده و به محل خود بازگشته‌اند.

همت‌ها از مقدم داشتن نیکی‌ها کوتاه، کارهای نیک ناپدید، سخنان صادقانه کهنه، راههای گمراهی و جهالت باز، درهای دادخواهی و انصاف بسته ستم هویدا، دانش متروک، جهل مطلوب، پستی و دون صفتی چیره، کرم و

مردانگی پوشیده، دوستی ضعیف، دشمنی نیرومند، نیکان علما خوار و محقر، نادانان شرور محترم و گرامی، مکر و فریب بیدار، وفا و پرهیز خواب، دروغ برگزیده، راستگویی مردود و فرو رفته، حق مغلوب و شکست خورده، باطل پیروزمند و با حرمت، پیروی از خواهش نفسانی روشی پیروی شده، احکام شرع مهمل و معطل، ستمدیده حق پیشه حقیر و خوار، ستمگر باطل کیش عزیز و شرافتمند، آز چیره، قناعت مغلوب، عالم بی وفا و زاهد فریبکار است. علم در دست گروهی است که خود در دست تقلید اسیرند و آن را بدون استواری و راستی به دست می گیرند. همه کارشان لجاجت و دشمنی و تمام سرمایه آنها انحراف از راه درستی و راستی است.

پیدایش آتش فتنه و بدعت

در این روزهای نامبارک، همراه با شریکان گمراهشان بر امری اتفاق نمودند که خداوند را در آن، بر خود خشمناک ساختند و او نیز از آنان روی بگردانید و عقوبت خویش را بر آنها نازل و رحمت خود را از آنان دور کرد. شیطان بر آنها چیره گشت و از یاد خداوند غافلشان ساخت. نفرین بر آنان و بدعتی که در دین نهادند، و اساسی که خلاف راه آشکار حق بنیان نمودند. شیفته سخن بدعتی شدند که پایان آن خرابی شریعت سید المرسلین، و آشکار ساختن فتنه‌ای است که حرارت آتشش تا روز رستاخیز فرو نخواهد مرد.

نامردمانی فرومایه و نادان که پیرو هر بانگ و صدایی اند و با نور دانش روشن نگشته و به پایه‌ای استوار پناه نبرده‌اند، از آنان پیروی کردند. گرچه بعد از مدتی، مانند پشیمانی یزید لعین در کشتن سرور جوانان بهشت، از کرده خود سخت پشیمان شدند.

مبارزه اهل حق با بدعت‌ها و موضعگیری مخالفان

گروهی از اهل حق، چون پیدایش این بدعت‌های منکر و برانگیختن آن فتنه‌های نو را مشاهده نمودند، آنان را به سخت‌ترین شیوه نهی کردند و بر نهی خویش اصرار ورزیدند. چرا که به اقتضای فرموده رسول خدا ﷺ آنجا که فرمود:

هرگاه در امت من بدعتی پدیدار گردد، باید دانشمند دانش خویش را آشکار سازد، پس هر کس چنین نکند لعنت خداوند بر او باد، از شهریار چیره (خداوند) و اینکه آنان را در خانه آخرت برند ترسناک بودند.

اینجا بود که آن بزرگان اهل حق هدف تیرهای بلا و مرگ قرار گرفتند و حق در باره آنان مراعات نشد. پس گروهی از آنان کشته و جمعی اسیر و فرقه‌ای از وطن خویش دور گردیدند و قلم قضا برایشان به چیزی که مایه امید پاداش نیکوست، جاری گشت.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

تبعید به دیار غربت

و من از جمله کسانی بودم که از خانه خود به دیار غربت و بلاد وحشت تبعید شدم. اگر فاش ساختن مصیبت موجب هدر رفتن اجر نمی‌شد و اگر پنهان داشتن بلا و صبر بر آن موجب فزونی پاداش نمی‌بود، هر آینه در باره آنچه در آن اوقات بر من گذشت داد سخن می‌دادم ولی برای آنکه ذخیره روز میعاد را طلب کرده باشم، شکایت غم و اندوه خویش را فقط به خداوند متعال باز می‌گویم. امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

سه چیز از گنجینه‌های بهشت است: پنهان داشتن صدقه، آشکار نساختن مصیبت، پوشیده داشتن بیماری. و نیز آن جناب فرمود: صبر در

مقایسه با ایمان به منزله سر است نسبت به بدن، بنابراین آن را که صبر نباشد ایمان نباشد.

بازگشت به وطن و وفات

سپس بعد از مدت کمی که از فتنه سخت گذشت، از آن اقامتگاه وحشتناک به محل تولد خود و موطن پدرانم منتقل شدم و دو سال در آنجا سکونت داشتم و بعد به نهان خانه ری مهاجرت کردم. [آن جناب در سال ۱۳۳۶ هـ ق ندای حق را لبیک گفت و در روضه رضوان آرمید].

توضیح برخی مطالب از علامه حسن زاده آملی

این بود آنچه را که مرحوم آیه الله مولی محمد آملی در شرح حال خود نگاشته‌اند.

و اینک به ترتیب شماره اعداد که در متن مرقوم مذکور در میان پرانتز نهاده‌ایم، به تحریر برخی از مطالب می‌پردازیم:

۱- و لکن نسخه‌ای را که حضرت استاد آملی به رسم امانت به من داده بود، از روی نوشته اصل به قلم والد ماجدش استنساخ شده بود؛ بلکه ظاهر عبارات آن چنین می‌نمود که نسخه اصل را یکی به دیگری املاء - یعنی دیکته - می‌کرده، و از آن نویسنده اغلاط املائی بسیار به عبارات روی آورده لذا ما روایات را از مصادر آنها یافته‌ایم و نقل کرده‌ایم، و اشعار فخر رازی را از تاریخ ابن خلکان تصحیح کرده‌ایم و همچنین دو بیت ابن یسین را از دیوانش، و بسیاری از کلمات را به موازین قواعد ادبی.

۲- متأسفانه دعای آن جناب مستجاب نشده است و الآن نیز کما کان.

۳- در زمان ما نیز طائفه‌ای از آملیها به نام طایفه جوان شهرت دارند،

حتی فامیلی برخی به جوان آملی موسوم است. در بیان «بنو جوان» تعلیقه‌ای در هامش نسخه یاد شده به امضای «منه» - یعنی از مرحوم ملا محمد آملی - بدین صورت مرقوم است «هم طائفة ينسبون الى العارف المحقق والمكاشف المحق طالب الآملی - قده - حيث لقب بالجوان لما قاله في بعض سوانحه: «که بختم جوانست و من هم جوانم» وله دیوان شعر معروف حسن جید. و من هذه الطائفة المولی المحقق الشریف محمد الملقب بشریف العلماء - طاب ثراه، وجعلت الجنة مثواه - منه ره».

دیوان ملک الشعراء طالب آملی (متوفی ۱۰۳۶ هـ ق) در سنه ۱۳۴۶ هـ ش، به اهتمام و تصحیح و تحشیه و مقدمه فاضلانه آقای طاهری شهاب از انتشارات کتابخانه سنائی طهران به حلیت طبع متحلی و متجلی شده است. عبارت فوق طالب آملی: «که بختم جوانست و من هم جوانم» مصراع دوم بیت یکی از قصائد دیوانش است. و آن قصیده‌ای است میمیه به تعداد ۱۵۹ بیت بدین عنوان: «قصیده در حسب حال خویش و مدح خان غازی»، و بدین مطلع:

اگر زاغ اگر صعوه ناتوانم همین بس که در جرگه بلبلانم

برخی از ابیات آن قصیده چنین‌اند:

بسر قصد ورق ز انتعاش سوادم	ببالد قلم ز التفات بنانم
چو من شمع دانش فروزم به مجلس	نمایند پروانگی عرشیانم
بسوزد سپند آسمان از کواکب	سرشعله چون تیز سازد زیانم
هنوز این فطیر است از خوان طبعم	هنوز این پشیزی ز گنج بیانم
بدل دارم اندیشه‌ها شکر لله	که بختم جوانست و من هم جوانم
پیمبر منم معجزات سخن را	سنائی و خاقانی از امتانم
منم کآتش افروز نطق و بیانم	زمین زاده‌ای برتر از آسمانم

به ص ۵۷ - ۶۳ طبع مذکور دیوانش رجوع شود.

۴ - ابیات عربی فوق را از تاریخ ابن خلکان در ترجمه فخر رازی تصحیح کرده ایم. (ج ۲، ط ۱ رحلی چاپ سنگی، ص ۴۹).

۵ - در تراجم، این دو بیت فارسی را از شیخ رئیس ابو علی سینا دانسته اند نه از فخر رازی. (شرح احوال و آثار و افکار شرف الملک حسین بن عبدالله بن سینا تصنیف و تألیف دکتر اکبر رضوانی، ص ۱۹۰). و در این شرح احوال چنین نقل شده است:

دل گر چه درین بادیه بسیار شتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت و آخر بکمال ذره ای راه نیافت

۶ - ابن یمین، امیر محمود فرزند امیر یمین الدین فریومدی است. تاریخ وفات ابن یمین ۷۶۹ هـ ق است. در صفحه ۴۵۰ دیوانش به تصحیح و اهتمام حسینعلی باستانی راد از انتشارات کتابخانه سنائی تهران، بدین صورت است:

پیروی خردت روی ظفر بنماید که خرد بر سپه هستی تو هست یزک
به خرد راه توان برد بسوی درجات که خدا گفت که عاقل نبود زاهل درک
رو هنر جمع کن از تفرقه مال منال مرتضی را چه تفاوت که برد غیر فدک
مال مایل بود...

سماک به کسر اول نام دو ستاره روشن از ثوابت است: یکی به نام سماک اعزل، و دیگری به نام سماک رامج.

۷ - عبارات فوق در وصف علم متخذ از دو روایت است: یکی از حضرت رسول الله ﷺ که از امالی شیخ طوسی - رضوان الله علیه - در بحار روایت شده است (ج ۱، ط ۱ کمپانی، ص ۵۵)؛ و دیگری از جناب وصی امام

امیرالمؤمنین علی علیه السلام که از امالی صدوق - رضوان الله علیه - نیز در بحار روایت شده است. (ج ۱، ط ۱ کمپانی، ص ۵۴).

۸ - به «باب ذم علماء السوء ولزوم التحرز عنهم» از بحار الانوار رجوع شود. (ج ۱، ط ۱ کمپانی، ص ۹۷).

۹ - بحار الانوار، ج ۱، ط ۱ کمپانی، ص ۸۰

۱۰ - از فرموده‌های حضرت وصی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام به شاگردش کمیل کامل - رحمة الله علیه - است. (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷، ط تبریز چاپ سنگی رحلی، ص ۲۷۷ و ۲۸۸).

۱۱ - بعد از آن که نسخه اصل امانی را پس از استنساخ، به حضرت استاد آیه الله حاج شیخ محمدتقی آملی - قدس سره الشریف - مسترد داشته‌ام، از آن جناب پرسیدم که برای مرحوم والد ماجد شما چه واقعه تلخی پیش آمده بود که آن بزرگوار این همه ناله و سوز و گداز دارد و اظهار تأسف و تلهف می‌فرماید و از افرادی سخت دلگیر و اندوهگین است و از آنان شکایت دارد و تبرّی می‌جوید و...؟

در پاسخ فرمودند: پدرم چون حاج شیخ فضل الله نوری جداً مخالف با مشروطه و مشروطه خواهان بوده است. منطق ایشان این بود که اکثر این مردم به ما دروغ می‌گویند و با ما سر خدعه و مکر و حيله دارند؛ ما باید فقط قرآن کریم را که کتاب وحی الهی و دستورالعمل مدینه فاضله انسانی، و معجزه باقیه حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله است حفظ کنیم؛ ما نمی‌دانیم حرف مشروطه از کجا برخاسته است و از چه دهن آلوده‌ای تلفظ و تفوه شده است و بیگانگان چه اهداف سوء و افکار فریبنده دارند، ما را چه حاجت که با وجود قرآن کریم به دنبال این گونه حرفها برویم؟

سپس فرمودند که کار ما به جایی رسیده بود که وقتی من به حکم

ضرورت از خانه بیرون آمده بوده‌ام و به جایی می‌رفتم مردم از کنار خیابان و مغازه‌ها از روی استنکار و بیزاری به من اشاره می‌نمودند که این شخص پسر فلانی است، بدین معنی که کأنّ ما از دین خدا برگشته‌ایم و از قرآن و اسلام روی برتافته‌ایم. برخی از اشارات در مکتوب دومین که در شرح حال آن جناب است گفته آید.

و اینکه فرمود: «وان اصرّوا الندامة...» استاد عزیزم حضرت آیه الله آقا شیخ عزیز الله طبرسی - رضوان الله علیه - روزی بعد از اتمام جلسه درس به مناسبتی که سخن از مشروطه پیش آمد، فرمود: «مشروطه خواهان پس از شهادت حاج شیخ فضل الله نوری و فجایع دیگر گفته‌اند: «ما مشروطه مشروعه می‌خواستیم، نه این مشروطه».

۱۲ - مرادش از این «جماعت اهل حق» علمای مخالف مشروطه است. مانند آیات عظام: حاج شیخ فضل الله نوری و حاج شیخ عبدالنبی نوری و خود آن جناب اعنی مولی محمد آملی در تهران، و آقا سید محمد کاظم یزدی و آقا شیخ مهدی نوائی آملی - قدس الله اسرارهم - در نجف اشرف.

۱۳ - اصول کافی معرب، ج ۱، ص ۴۴. حدیث دوم باب البدع والرأي والمقاییس. نظیر این حدیث در بحار از محاسن برقی بدین صورت نقل شده است: «ابن محبوب عن معاوية بن وهب قال: سمعت ابا عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله عند كل بدعة تكون بعدى يكاد بها الايمان ولياً من اهل بيتي موكلأ به يذب عنه ينطق بالهام من الله ويعلم الحق وينوره ويرد كيد الكائدين ويعبر عن الضعفاء فاعتبروا يا اولی الأبصار وتوكلوا على الله» (ج ۱، ط ۱، چاپ کمپانی، ص ۱۶۶).

۱۴ - یکی از اساتید حضرت آیه الله استاد حاج شیخ محمد تقی آملی، عالم اوحدی آیه الله جناب حاج شیخ عبدالنبی نوری بوده است چنان که به نص صریح آن جناب در شرح حالش در مکتوب دوم گفته آید. روزی این

کمترین حسن حسن زاده آملی به تنهایی در محضر مبارکش در منزل آن جناب در چهار راه حسن آباد تهران برای جواب گرفتن از مسائل علمی تشریف حاصل کرده است. در آن روز پس از چند سؤال و جواب به مناسبتی فرموده‌اند که: «تهران زمان ما بلد علم بود، و علمای بزرگ و نامداری در معقول و منقول بودند، و مع ذلک جناب حاج شیخ عبدالنبی نوری در معقول و منقول اعلم من فی البلد بود».

و نیز معلم عصر علامه ذوالفقون حضرت استاد آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی - جزاه الله عنا خیر جزاء المعلمین - یکی از اساتیدش حضرت آیه الله حاج شیخ عبدالنبی نوری بوده است. روزی که پس از جلسه درس عمومی، من شخصاً برای درس خصوصی هیأت و ریاضیات به حضور انورش مشرف بودم، به مناسبتی از مردم زمانه با استادش حاج شیخ عبدالنبی نوری سخن به میان آورد، و فرمود: «آقا با این که در تهران زمان ما علمای بزرگ در علوم عقلی و نقلی بودند، جناب حاج شیخ عبدالنبی نوری در معقول و منقول اعلم من فی البلد بوده است» - یعنی همان حرفی را که حاج شیخ محمدتقی آملی فرموده بود ایشان نیز فرمودند -.

پس از آن مرحوم استاد شعرانی فرمود: «جناب حاج شیخ عبدالنبی نوری در اواخر عمرش بر اثر ضعف چشم قادر بر مطالعه کتاب نبود، مرحوم استاد میرزا طاهر تنکابنی آنچنانی که خود استاد اعظم بلد آن روز بود احتراماً به مجلس درس حاج شیخ عبدالنبی حاضر می شد، و هر روز کتاب اسفار را به مقدار یک درس قرائت می کرد و جناب حاج شیخ عبدالنبی گوش می داد، که همین خواندن و گوش کردن به منزلت مطالعه کردن حاج شیخ عبدالنبی بود، سپس مرحوم حاج شیخ عبدالنبی شروع می فرمود برای شاگردان محضر که از آن جمله من خودم بودم، مقصود و مراد صاحب اسفار را تقریر کردن،

آن چنان که مرحوم میرزا طاهر تنکابنی یکپارچه اذن واعیه فانی در تقریر مطالب اسفار از زبان مبارک حاج شیخ عبدالنبی نوری بوده است.

پس از آن استاد علامه شعرانی فرمود: «آقا این حاج شیخ عبدالنبی نوری آن چنانی مانند مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری سخت مخالف مشروطه و مشروطه خواهان بوده است، و تبلیغات سوء کار را به جایی کشیده است که مردم علاوه بر این که درب مسجد را - مسجد حاج شیخ عبدالنبی نوری در سرچشمه تهران را - به روی او بسته‌اند، خانه او را - در سرچشمه مقابل مسجدش - در حالی که خود آن جناب و عائله او در خانه بوده‌اند سنگسار کرده‌اند. و پس از شهادت حاج شیخ فضل الله نوری و وقایع ناگواری که در تهران و سائر بلاد رویداد، از قتل و هتک و حبس و نهب و تبعید و غیرها، که مردم فهمیده‌اند از ایادی اجانب چه زخمی خورده‌اند، کثرت جمعیت نماز گزار با حاج شیخ عبدالنبی در مسجد نامبرده دیدنی بود».

۱۵ - سر سلسله شهدای فاجعه مشروطه، جناب آیه الله حاج شیخ فضل الله نوری (رضوان الله علیه) بوده است. روزی حضرت استاد اعظم آیه الله حاج میرزا ابوالحسن حسینی رفیعی قزوینی - رفع الله درجاته - پس از جلسه درس به مناسبتی فرمودند: «مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری مجتهد مسلم بوده است، و بسیار جای تعجب است که چه پیش آورده‌اند که یک روحانی مجتهد مسلم برای حفظ جان‌ش تقیه نکرده است».

و نیز حضرت استاد علامه شعرانی روزی بعد از جلسه درس مکاسب شیخ انصاری - قده - به مناسبتی فرموده است: «من حواشی مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری را بر مکاسب شیخ دیده‌ام، و حقاً با حواشی آقا سید محمد کاظم یزدی برابری می‌کرد و از آن کم نداشت».

۱۶ - بعد از مصلوب شدن شهید حاج شیخ فضل الله نوری، نوبت

مصلوب شدن آخوند ملا محمد آملی بود، چنان‌که به نص صریح فرزندش آیه الله حاج شیخ محمدتقی آملی در مکتوب دوم گفته آید. و لکن از مصلوب شدن جناب حاج شیخ فضل الله نوری انعکاسی عجیب روی آورد که از دار زدن آن حضرت منصرف شدند، و حکم تبعید او را به هرات افغانستان صادر کرده بودند، جز این که از دگرگونی اوضاع روز و اختلاف مردم تبعیدش را به هرات نیز صلاح خودشان ندیدند، و برای این که از رد حکمشان شکست سیاسی نخورند؛ جستجو کردند که در ایران کدام آبادی هموزن با هرات است تا این که «کرات» نورمازندران را یافتند و به مردم تلقین کردند که حکم تبعید ایشان به «کرات» بود نه به هرات. و پنج سال در کرات نورمازندران محبوس بوده است.

۱۷ - بعد از شرح حال آن جناب، نامه‌ای از شخصی است که حاوی حکایت یک رؤیا و قصیده‌ای نوئیه در مدح آن جناب است. و آن رؤیا نیز در باره همان قصیده است، و لکن چون اشعار قصیده سست به نظر آمده است از نقل آن اعراض کرده‌ایم. و بعد از اتمام قصیده، حضرت استاد آیه الله حاج شیخ محمدتقی آملی تاریخ وفات آن جناب را - اعنی والد ماجدش را - با ذکر مؤلفاتش به قلم خودش چنین نگاشته است:

«وتوفي قدس سره وطيب الله رمسه وحشره الله مع سميه محمد خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله في صبيحة يوم الأحد اليوم الاول من شهر شعبان المعظم سنة ست وثلاثين بعد الألف والثلاثمائة، وقد مضى في عام وفاته قدس سره عن عمره ثلاث وسبعون سنة، ودفن جنب مقبرة استاذة الحكيم آقا ميرزا ابو الحسن الاصفهاني الطباطبائي^(۱) في روضة الصدوق ابن

۱ - یعنی حکیم آقا میرزا ابوالحسن جلوه - شرف الله نفسه الزکیه ..

بابویه - قدس سره - .

وله مؤلفات رشيقة ورسائل دقيقة وحواشی نميقة:
 منها حواشیه علی الفرائد للشیخ الأعظم الأنصاری - قدس سره - .
 ومنها تحقیقاته فی مباحث الألفاظ.
 ومنها شرحه علی الكلمة الشریفة: لا إله إلا الله. ^(۱)
 ومنها حواشیه علی شرح المطالع.
 ومنها حواشیه علی شرح الشمسية، مطبوعة
 ومنها رسالة الفتوائية المسماة بتلخیص الفرائض، مطبوعة مشتملة علی
 اعظم مسائل ابواب الفقه من العبادات والمعاملات والأحكام.
 ومنها حواشیه علی الأسفار، لم تكن منها عندنا نسخة. ^(۲)
 حرره الفقیر محمد تقی الآملی فی يوم السبت التاسع والعشرين من ذی
 الحجة الحرام من سنة ۱۳۷۱ هـ ق.

مرکز تحقیقات کتب ویراثه اسلامی

۱ - این رساله به خط آنجناب - اعنی مولی محمد آملی - اکنون در تصرف این کمترین حسن حسن زاده آملی است.

۲ - به من فرمود: «نسخه اسفار محشای به حواشی والدم و به خط خود آن جناب را کسی از من به رسم امانت برده است، نه من او را در خاطر دارم، و نه او کتاب را به ما رد کرده است».



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل پنجم



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی

اما صورت مکتوب دوم - اعنی شرح حال جناب استاد آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی قدس سرّه الشریف - به قلم خودش این است: ^(۱)•

همانا متولد شدم در طهران از رحم طیبه والدهام صبیّه مرحوم ملا محمد معروف به سیبویه هزار جریبی الأصل، الطهرانی المسکن، والشاه عبدالعظیم مدفن، که شمه‌ای از ترجمه ایشان را در ظهر کتاب شواهد الآیات که از مصنفات آن مرحوم است نگاشتم. ^(۲)

در روز چهارشنبه یازدهم شهر ذی قعده سنه هزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴ هـ) بدنیا آمدم. و چون به بدایت قابلیت تعلم رسیدم پدر مرا به مکتب فرستاد؛ تا در اندک زمانی از خواندن فارسی فارغ، و مرا در مدرسه خازن الملک برای تعلّم علوم عربیه فرستاد.

[تحصیلات منقول و معقول]

در حدود سنّ ده سالگی از خواندن سیوطی و جامی و امثال آن فارغ؛

* تمام پاورقی‌های این مقاله یکجا در آخر آن آمده است.

خود برای قرائت علم معانی آقا شیخ محمد هادی طالقانی (ره) را به استادی اختیار کردم. و در اوان سنه هزار و سیصد و بیست و دو هجری (۱۳۲۲ هـ) خدمت سید جمیل الموسوم بالجلیل که در عصر خود در گفتن مطول اشتها تامی داشته، باب ایجاز و اطناب و مساوات مطول را خواندن گرفتم. و حقیقه خلّاق معانی و بیان بود که خود گوید:

اندر بیان بیان معانی نموده‌ای

و اندر بدیع بدیع سخن پروریده‌ای

و لکن متأسفانه در آن هنگام مرض عام طلوع کرده و مرا از درک خدمت آن سید محروم ساخت، و در اواخر آن سال آن سید جلیل به آباء کرام خود ملحق شد.

و در خدمت آقای طالقانی به شرح لمعه شروع کرده پس از قرائت چند جزوی از آن متذکر آن که «آب در کوزه و ما تشنه لبان می‌گردیم» خدمت والد را گزید تا آن که لمعه و قوانین و سپس ریاض را در خدمت ایشان قرائت نمودم، و در فقه و اصول سوای خدمت والد نزد کسی نرفتم.

سپس شوق تحصیل علوم ریاضی به سر افتاد، خدمت خال مکرم خود شیخ عبدالحسین هزار جریبی، خلاصه (خلاصة الحساب شیخ بهائی) و هیئت فارسی (فارسی هیئت قوشچی) و شرح چغمینی و شرح بیست باب ملا مظفر و جمله‌ای از تحریر اقلیدس را دیدم.

در این خلال مشروطیت در ایران طلوع کرد، و مطلع آن مغرب سعادت من بود. و مرحوم پدرم از راه تصلّب در دیانت مخالف با اساس مشروطیت گردید و کار منتهی شد به جایی که همه روزه ما را خبر می‌رسید که در انجمن آذربایجانها تجمعی و اکنون برای قتل شما رهسپار می‌شوند.

بعد از چندی عشق تحصیل علوم عقلیه بسر افتاد، و امور عامه شوارق را

در خدمت والد، و تا مسئله چهاردهم را نزد ایشان تلمذ کردم. و از شرح لمعه و قوانین فارغ شده به فرائد و مکاسب مشغول شدم.

[آشوب طهران و دستگیری علمای مخالف مشروطه]

گوئیا روز سوم از شروع به فرائد بود که شهر طهران آشوب شد، و ولیخان تنکابنی و علی قلی بختیاری با یک عده مسلح به شهر وارد شده نائره قتال بین ایشان و دولتیان که در تحت سیطره سلطنت محمد علیشاه قاجار بودند بالا گرفت، و این در روز بیست و هفتم ماه جمادی الثانی سنه هزار و سیصد و بیست و هفت هجری قمری بود (۱۳۲۷ ه.ق). و ما در آن روز کتاب را بر هم گذاشتیم. و صدمه صدای توپ و تفنگ با اقتران آن به خوف، عاقبت فکر ما را مشوش کرد. و بالأخره ولیخانیان فائق آمده و محمد علیشاه پس از التجاء به سفارت روس از سلطنت مخلوع و احمد شاه که طفل صغیری بود منصوب گردید، و تمام رؤسای مشروطیون زمامدار امور گردیده.

تا در عصر پنجشنبه یازدهم شهر رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷ ه.ق) جماعتی از اهل علم طهران که با مشروطیت مخالفت داشتند به سرداری مرحوم حاج شیخ فضل الله نوری، دستگیر و به نظمیه که در آن اوان تحت ریاست «یفرم ارمنی» بود محبوس شدند، از آن جمله مرحوم پدرم محبوس شد. «و در عصر روز شنبه سیزدهم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷ ه.ق) مرحوم حاج شیخ فضل الله مصلوب گردید».

و مردم تماشاچیان در روز یکشنبه چهاردهم رجب سنه هزار و سیصد و بیست و هفت (۱۳۲۷ ه.ق) بر حسب دعوت سید یعقوب شیرازی که در آن زمان ناطق آن محله بود و اکنون از حال او بیخبرم، در میدان توپخانه برای

تماشای صلب پدرم حاضر شدند، و لکن فجیعۀ مصلوبیت مرحوم شیخ انعکاس عجیبی بخشید، و چون عالم کشی تا آن عصر در ایران معمول نبود آن هم به این طور فجیع لذا نصف از اهل شهر را گویا از خواب بیدار کرد، و وقوع این حادثه به امر شیخ ابراهیم زنجانی که معروف به یهودیت بود لکن در امور مشروطیت ساعی بود، و بالآخره به عضویت در اداره اوقاف نامزد و به همان شغل بماند تا بمرد.

و مباشرت یفرم ارمنی بیشتر در مردم انزجار پدید آورد تا به درجه‌ای که زمام داران از تهاجم فتنه خائف، و برای تبرئه خود این امر را به رؤسای آن دوره نجف اشرف منسوب داشتند، و چنین اظهار کردند که وقوع این حادثه برای امتثال فرمان روحانیون نجف بود، هر کس را در این مطلب شبهه‌ای است خود از نجف با تلگراف استعلام نماید، حتی آن که شایع شده بود که در آن چند روزه تلگراف برای استخبار این امر مجانی است. و من علماً اطلاع پیدا نکردم و مداخله روحانیون نجف اگر چه بکلی بی‌اصل نبود لکن از استعلام آنها با تلگراف هم مطلبی مکشوف نمی‌شد چه آن که ممکن بود از کرمانشاه یا قصر جواب به اسم نجف مخبره شود مطابق با میل زمامداران در صورتی که موافق با واقع نبوده باشد، بلی چیزی که الآن مرا خاطر است از طرف سه نفر روحانیون آن عصر با تلگراف مخبره شد که دفع نوری و آملی به هر قسم که باشد لازم است.^(۳)

[انعکاس اعدام شیخ فضل الله نوری و تبعید پدرم]

و بالجمله سوء انعکاس مصلوبیت مرحوم شیخ، دفع قتل از مرحوم پدرم و سایر محبوسین نمود. و در حق پدرم حکم به تبعید بیرون آمد، پس از هفته‌ای از صلب شیخ مرحوم، پدرم را به نور مازندران تبعید کردند،^(۴) و به

حاکم آنجا که در آن زمان مصدق الممالک نوری و پسرش که در آن عصر معاضد الممالک ملقب بود و از علمداران مشروطیت بود سپردند، و در مدت پنجسال تحت الحفظ مصدق و معاضد در مازندران محبوس بودند.

و این ضعیف پس از ازعاج پدرم به مازندران مبتلا به هموم و احزان، و مقارن تجرع غصص و کرب گردیده با وجودی که اوان شبابم بود و سنین عمرم در حدود ۲۳ یا ۲۴ بود، مبتلا به عائله بزرگی و به فشار قرین شد. خود دارای عیال و چند تن اولاد بودم، عائله پدر بر آن ضمیمه گردید، و اصول لوازم زندگانی پدر را هم از طهران می‌بایست ارسال دارم، و از طرف مردم به هیچوجه تفقیدی از من نمی‌شد، و بقایای از رجال قاجاریه با وجودی که مخالفت پدرم با مشروطیت بالعرض به نفع آنان تمام می‌شد و از چگونگی حال مطلع بودند مساعدتی نمی‌کردند بلکه اذیت‌هایی از آنان دیدم. و مردم متفرقه هم که در دوره‌ای لاف دوستی می‌زدند ترک دوستی کرده بلکه با دشمنی آمیختند. و من در احوال مصداق فرمایش منسوب مولی الموالی مشاهده می‌کردم که فرمود:

«الناس فی زمن الاقبال كالشجرة وحولها الناس ما دامت بها الثمرة حتى اذا ما عرت عن حملها انصرفت فربما لم یکن خبره خبیره»
صدق صلوات الله علیه.

[مثل آدمی و اقبال مردم بدو، مثل درخت است که تا میوه دارد همه به آن روی می‌آورند ولی وقتی که از میوه برهنه می‌شود از آن روی می‌گردانند بگونه‌ای که گویی خبری از آن نبوده است].

و از آن جمله از بعضی از اهل علم طهران که اینک سر به زیر خاک فرو کردند (سامحهم الله بلطفه و کرمه) امور غیر مترقبه دیدم. و من در تمام آن احوال صبر را از دست نداده پیرامون جزع نگردیدم. و اگر چه از عقوق مردم بسی

لطمات و صدمات دیدم لکن همه آنها را عوائد الهی شناختم چه از دری
مطرود شدم بابی به قاضی الحاجات بر خود مفتوح دیدم. و چنانچه انسان
سالکی می بودم طریق روشن و روش حسنی برای سلوک خود می دیدم، و در
آن حال متذکر معنی این شعر مولوی می شدم:

این جفای خلق با تو در جهان گر بدانی گنج زر آمد نهان
خلق را با تو چنین بدخو کند تا ترا ناچار رو آن سو کند

[شوق ادامه تحصیل با وجود محن و فتن زمانه]

و با همه این احوال شوق تحصیل مرا قاندی به خیر بود، و با تراکم محن
و فتن دست از طلب بر نداشتم، و در ماه شوال سنه هزار و سیصد و بیست و
هفت (۱۳۲۷ هـ) به خود باز آمدم که اینک اوضاع دنیا مبدل و پدر در
مازندران محبوس، گرفتم که او را از این حبس خلاصی نباشد آخر نه مرا
کاری باید، اینک پدر را رفته باید پنداشت و خود در کار خود باید شتافت.
و همی خیالم قوت گرفتن کرد تا آن که در منقول به محضر افادت شیخ
جلیل نبیل و فاضل علی الإطلاق الشیخ رضا النوری المازندرانی که هم در
مدرسه منیریه سمت تدریس، و در خانه هم به افادت اشتغال داشت، و
جناب معظم یگانه استادی است در تدریس فرائد، و الی الآن نظیری در
مباحثه رسائل برایشان ندیدم. بالجمله فرائد را از رساله برائت خدمتشان
حاضر شده به انتهای رسانید، و سپس از سر شروع کرده ایضاً به آخر ختم
کرد، یعنی یک دوره و نصف دوره برای استماع رسائل به حوزه ایشان حاضر
و در این خلال غالباً با فقهی هم توأم بود از مکاسب یا غیر آن لکن مرا غرض
در استماع رسائل ایشان بیشتر بود، و گویا ایشان را هم در تدریس آن اهتمام
بیشتر و سعیشان اتم بود.

و بالأخره به امامت مسجد حاج میرزا زکی واقع در بازارچه سنگلج طهران قیام نموده در عصر روزشنبه شانزدهم شهر ربیع الاول سنه هزار و سیصد و پنجاه و پنج هجری (۱۳۵۵ هـ ق) به رحمت حق پیوست و در روز یکشنبه هفدهم شهر مذکور در حضرت عبدالعظیم مدفون گردید.

و برای دیدن معقول به مجلس افادت مرحوم شیخ علی نوری حاضر شدم، و از سفلہ طلاب آن حوزه بسی اهانتها دیدم لکن شوق تحصیل مرا مدد نمود از آن اهانات از پا نیافتادم، و عواطف حکیمانه رحیمانه استاد نیز مرا کمک نموده دو دوره امور عامه شوارق که آن مرحوم متخصص در تدریس آن بود و او را بر آن حواشی است مطبوعه، پیش ایشان دیدم.

و پس از انجام آن به مدرس تحقیق مرحوم میرزا حسن کرمانشاهی مدرس مدرسه سپهسالار قدیم که حکمت مشاء را استادی کامل بود شتافتم و به آن حوزه باکمآل انس می رفتم و از سفلہ موزیات آسوده بودم. کتاب شرح اشارات من البدایة الی النهایة و سفر نفس اسفار و جمله ای از الهیات شفاء و برخی از طبیعیات آن و معظمی از شرح فصوص قیصری خواندم.

[شیوع قحطی و مراجعت پدر از تبعید و ارتحال وی]

تا دوره روزگار منتهی به سنین قحط عظیم گردید، یعنی سنه هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶ هـ ق) مجاعه شدید روی داد، و استاد معظم بواسطه فشار قحط و صدمه پیری به مدرسه نیامد، و من سماجت کرده دست از طلب نکشیدم با وجودی که خانه ام نزدیک خیابان میدان مشق، و خانه ایشان نزدیک به دروازه غار بود همه روزه بعد از ظهر به خانه ایشان رفته و از محضرشان استفاده می بردم.

تا بالأخره در همان سال آن مرحوم را سفر لقاء الله روی داده و قالب تهی

کرده به منزلگاه حقیقی پیوست و رفاقت ملا اعلی را اتخاذ نمود.
و در خلال این احوال والد ماجدم که چندی بود از مازندران مراجعت کرده بودند^(۵) به عالم آخرت انتقال یافت و باسمیشان خاتم النبیین محشور گردید و در روز اول ماه شعبان سنه هزار و سیصد و سی و شش (۱۳۳۶ هـ ق) به رحمت ایزدی پیوست.

پس از انتهاء مراسم تعزیت آن مرحوم به شغل امامت مسجد حاج مجدالدوله مشغول شدم، و به وعظ و اندرز و مذاکرات اخلاقی و تربیت خلق مقامی بس منیع اتخاذ کردم، و هم در صبحها به مدرس افاده حاج شیخ عبدالنبی نوری که جامعی بود در معقول و منقول و کان قدوة من ادرکته فیهما^(۶) حاضر می شدم.

[مهاجرت به نجف جهت تکمیل مراتب علمی]

تا در سنین هزار و سیصد و چهل هجری (۱۳۴۰ هـ) مرا شوق به مسافرت عتبات عرشی درجات به خاطر افتاد، در طلب آن بر آمدم با وجود تهی دستی و قرض وافر و کثرت عیالات، متوجه حضرت مولی الموالی بایسیر وجه کار سفرم ساخته آمد. و به علاوه از حسد حاسدین هم به جهت رفتن به مسجد مجدالدوله ملول بودم، و هم از این شغل خطیر در اندیشه بودم.

تا بالأخره با تحصیل اجازه اجتهاد از مرحوم حاج شیخ عبدالنبی نوری پس از تفویض مسجد به یک سید جلیلی از دوستانم در روز شنبه سیم ماه شعبان سنه هزار و سیصد و چهل (۱۳۴۰ هـ) با عائله خود به سمت عتبات حرکت کردم، و روز غره ماه رمضان المبارک سنه هزار و سیصد و چهل (۱۳۴۰ هـ) به نجف اشرف مشرف و در خانه‌ای جنب مقبره مرحوم شیخ خضر

شلال، منزل کردم؛ و در ماه مبارک با رؤسای آن بلد شریف و نوع اهل علم آن مانوس شدم.

اگر چه هنگام حرکت از طهران شقاق مشروطه و مستبدی در بین اهل طهران کهنه شده بود، بلکه می توان گفت بکلی مضمحل بود، و نوع اهل علم را از این راه خلافی نبود، بلکه همه با هم می زیستند، لکن بقایای این شقاق در روش سکنه نجف اشرف میلی قابل و منزلی با قرار داشت، و من بنده به این جهت در کشمکش بودم و هم مورد عنایت بعضی از رؤساء به جهت انتساب به پدر بسته نمی شدم به این جهت طریق سلامت اتخاذ کردم و خود را از مدانست با هر دو حوزه کنار کشیدم.

و مجلس افاده آقای آقا ضیاء الدین عراقی را برای خود اختیار کردم تا در آن مدرس محترم یک دوره اصول من البدایه الی النهایه دیدم، و اشطاری از فقه را بر خوردم و آنچه شنیدم بنوشتم و آنچه نوشتم مذاکره کردم و به تحقیق اندر شدم.

تا آن که مرا شوق شنیدن اباحت آقای نائینی پیدا شده، پس از تکمیل دوره مباحثه آقای عراقی به درس ایشان حاضر شده از آخر مباحث استصحاب الی آخر تعادل و تراجیح و از اول مباحث الفاظ الی رساله برائت خدمتشان استفاده کردم.^(۷) و به مباحثه آقای اصفهانی (آقا سید ابوالحسن اصفهانی) که در آن اوان اصول منقح خارج می فرمود حاضر می شدم، و آنچه از درس ایشان هم استفاده کردم به دام کتابت قید کردم.^(۸)

[در جستجوی عارف کامل جهت کمال نفسانی]

تا سنین هزار و سیصد و چهل و هشت (۱۳۴۸ هـ) و چهل و نه (۱۳۴۹) و پنجاه (۱۳۵۰) نه آن که خود را مستغنی دیدم، بلکه ملول شدم چه آن که

طول ممارست از تدرّس و تدریس و مجالس تقریر که در شبها تا جارجرم در صحن مطهر منعقد می‌داشتیم خسته شدم. به علاوه کمال نفسانی در خود نیافتم، بلکه جز دانستن چند ملفّقاتی که قابل هزاران نوع اعتراض بود چیزی نداشتم. و همواره از خستگی ملول و در فکر بر خورد با کاملی وقت می‌گذراندم. و به هر کس می‌رسیدم با ادب و خضوع تجسّسی می‌کردم که مگر از مقصود حقیقی اطلاعی بگیرم.

و در خلال این احوال به سالکی ژنده پوش برخوردم، و شبها را در حرم مطهر حضرت مولی الموالی (ارواح‌فداء عتبه) تا جارجرم با ایشان بسر می‌بردم. و او اگر چه کامل نبود لکن من از صحبتش استفاداتی می‌بردم.^(۹)

تا آن که موفق به ادراک خدمت کاملی شدم، و به آفتابی در میان سایه برخوردم، و از انفاس قدسیه او بهره‌ها بردم،^(۱۰) و در مسجد کوفه و سهله، شبهایی تنها مشاهداتی کردم. و کم‌کم باب مراوده بامردم را به روی خود بستم، و به مجالس مباحثات حاضر نمی‌شدم، و دروسی را که خود داشتم ترک کردم.

و چند سالی بر این حال بماندم تا مرا شوق بازگشت به طهران پدید آمد. پس از استخاره با حضرت معبود در ماه ربیع الأول سنه هزار و سیصد و پنجاه و سه (۱۳۵۳ هـ) از نجف اشرف حرکت کردم، و اواخر ماه مذکور به طهران رسیدم.^(۱۱) و همواره به تجرّع غصص و احزانم و از پیش آمدهای روزگار در سوز و گدازم. نه مرا حال قراری و نه پای فراری و نه شوق به کاری و نه دنیائی و نه آخرتی «هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کتمت تکثرون» (التوبه/۳۵) اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً.

[اخذ اجازات روات از اساتید عظام]

و ختم می‌کنم این اوراق را به رسم بعضی از اجازاتی که اساتید عظام مرا اهل آن دانسته و اقتداء بالسلف الصالح به این ضعیف مرحمت کردند و مرا در سلک روات اخبار اهل اطهار علیهم السلام منخرط داشتند. والحمد لله علی انعامه وافضاله، وله الشکر علی آلائه.

۱ - صورة كتابة السيد الأجل الأمجد، السيد الجليل والسند النبيل، صاحب المقامات العالیات والكرامات الباهرة السيد ابی تراب الخوانساری النجفی (قده) ابن عم السيد الجليل السيد محمد باقر صاحب روضات الجنّات، والسيد محمد هاشم الجهار سوقي الاصفهانی (قدس سرهما) وهی هذه:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله علی نواله، وصلى الله علی عباده الذين اصطفى محمد وآله. وبعد فإن جناب العالم الزكى والخبر اللوزعي والفاضل الكامل الألمعی والعدل التقى التقى الشيخ محمد التقى الطهرانی (دام فضله) ابن المرحوم المبرور قدوة العلماء الراسخين وحجة الاسلام والمسلمين الملاً محمد الأملي (طيب الله رسمه) وقدس الله روحه) قد استجاز مني تأسيساً بالسلف الصالحين، وتيمناً بالدخول في سلسلة الرواة عن النبي والأئمة المعصومين، فأجزت أن يروى عني ما صححت لي روايته من كتب اصحابنا الحديثية والدعائية لا سيما الاربعة التي عليها المدار: الكافي والفقیه والتهديب والاستبصار للمحمدین الثلاثة (قدس الله ارواحهم)؛ والثلاثة المتأخرة المشتهرة اشتهاار الشمس في رابعة النهار: الوسائل والوافي والبحار للمحمدین الثلاثة ايضاً؛ والصحيفة السجّادية والمصباحين للطوسي والكفعمی، وكتب ابن طاوس وغيرها وسائر تصانيف علمائنا الأبرار؛ وتصانيفي لاسيما كتابي الكبير المسمى بسبيل الرشاد في شرح نجات العباد

المشتمل على جلّ الأخبار واستيفاء تمام الأدلة والأقوال، وكتاب قصد السبيل
وتحرير الأحكام بالدليل، وغير ذلك؛ وتصانيف سائر العلماء من العامة
والخاصة في سائر العلوم التي يحتاج إلى النقل عنهما بطرقي المتصلة إلى
مصنفيها.

ومن أعلى طرقى إليها ما أرويه عن مشائخي وهم يزيدون عن عشرة من
تلامذة الشيخين العلامةين المنتهى اليهما رئاسة الإمامية خاتم الفقهاء
والمجتهدين الشيخ محمد حسن بن الشيخ باقر صاحب الجواهر، وخاتم
المحققين الشيخ مرتضى الانصارى (قدس الله روحهما).

ومنهم سيد المحققين السيد حسين التبريزى؛ و فقيه اهل العراق بل كافة
الآفاق الشيخ محمد حسين الكاظمي؛ والمحقق المدقق الزاهد الأواه المولى
لطف الله المازندراني؛ وابن عمى وزوج اختي السيد المحقق المحدث العدل
البذل صاحب الكرامات والمقامات السيد محمد الخوانسارى؛ والمحقق
المدقق السيد هاشم الجار شوقي الاصبهاني صاحب اصول آل الرسول ومباني
الاصول وغيرهما؛ واخوه الاكبر المحقق المدقق المحدث الماهر السيد محمد
باقر صاحب روضات الجنّات وغيرها من التصانيف الفاخرة؛ وعلامة
المجتهدين الشيخ محمد باقر بن الشيخ محمد تقى صاحب الحاشية على
اصول المعالم؛ والعالم الربانى والفاضل الصمدانى الشيخ عبدالعلى الاصفهاني
(قدس الله ارواحهم)؛ وغيرهم ممن لا حاجة إلى ذكره، فأنا أروى عنهم جميعاً بحق
الاجازة عن الشيخين المذكورين.

والشيخ محمد حسن (ره) يروى عن السيد الجليل العلامة السيد جواد
العاملى صاحب مفتاح الكرامة عن شيخه الأجل الاكبر الشيخ جعفر صاحب
كشف الغطاء عن السيد مهدي بحر العلوم، وهو تارة يروى عن جدّي الثالث
السيد محمد المحقق بن العلامة السيد حسين بن المحدث العلامة السيد ابى

القاسم جعفر الخوانساري عن والده عن المحدث المجلسي صاحب البحار. والشيخ مرتضى الانصاري (ره) يروي تارة عن المحقق النراقي المولى احمد بن المولى مهدي بن ابي ذر النراقي عن والده عن الوحيد البهبهاني، وأخرى عن المولى احمد عن السيد مهدي بحر العلوم بطريقه الى صاحب البحار يروي الوسائل عن الشيخ محمد الحر العاملي وهو آخر من اجازه واستجاز منه. ويروي الوافي عن المولى محمد محسن الفيض الكاشاني. ويروي سائر الكتب بطرقه المذكورة في اجازات البحار. وأعلها سنداً انه يروي عن والده الملا محمد تقي المجلسي عن شيخه الشيخ بهاء الدين العاملي عن والده الشيخ حسين بن عبدالصمد عن الشهيد الثاني عن الشيخ شمس الدين محمد بن داود المؤذن الجزيني عن الشيخ ضياء الدين علي بن الشهيد الأول محمد بن مكى عن فخر المحققين ابي طالب محمد بن الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي عن والده الامام العلامة عن المحقق ابي القاسم جعفر بن سعيد عن السيد السعيد شمس الدين ابي علي السيد فخار بن معد المولوي عن الشيخ الامام ابي الفضل شاذان ابن جبرئيل القمي نزيل مهبط وحى الله ودار هجرة رسول الله عن الشيخ الفقيه عماد الدين جعفر بن القاسم الطبري عن الشيخ ابي علي الحسن بن محمد الطوسي عن والده الشيخ الطوسي مصنف التهذيب والاستبصار عن الشيخ المفيد عن ابن قولويه عن محمد بن يعقوب الكليني مصنف الكافي. ويروي الشيخ المفيد بلا واسطة عن الصدوق محمد بن علي بن بابويه مؤلف الفقيه.

وأما كتب ابناء طاوس فنرويها عن العلامة عنهم. وأما الصحيفة الكاملة فنرويها عن الشهيد الأول عن السيد تاج الدين محمد بن القاسم بن معية عن والده السيد جلال الدين القاسم بن معية عن عميد الرؤساء هبة الله بن حامد

والشيخ على بن سكون معاً عن السيد الأجل بهاء الشرف إلى آخر ما في سند الصحيفة المذكور في اولها.

ونرويها ايضاً عن السيد فخار عن محمد بن ادريس عن بهاء الشرف الخ.
وعن العلامة عن والده عن ابن نما عن محمد بن ادريس عن بهاء الشرف الخ.
ونرويها ايضاً عن الشيخ الطوسي عن الشيباني إلى آخر السند.

وأما اسانيدنا إلى باقى الكتب وسائر الطرق اليها فمعلومة من كتب الاجازات، لاسيما اجازات البحار ولؤلؤة البحرين ومناقب الفضلاء واجازة الشهيد الثانى وغيرها فلا حاجة الى ذكرها.

وارجو من جنابه الدعاء فى مواطن الإجابة. وحرره بيميناه الدائرة ابو تراب الخوانسارى فى ثالث شهر ذى الحجة الحرام من شهور سنة اثنتين واربعين وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة فى الغري.

٢ - صورة كتابة الشيخ الجليل والفاضل النبيل أفضل المتأخرين علماً وعملاً وشيخ المجتهدين زهداً وتقوى الشيخ اسد الله الزنجانى (قدس الله سره وطيب رسمه) المتوفى فى ايام البيض من شهر رجب من شهور سنة ثلاث وخمسين وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة فى ارض الغرى والمدفون فى صحن الشريف رزقنا الله مجاورته حياً وميتاً، وقد ناولها اباى فى شهر شوال من شهور سنة ١٣٤٨ من الهجرة:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآله الطاهرين، ولعنة الله على اعدائهم اجمعين ما دامت الربوبية ثابتة للذات المقدسة. اما بعد فقد استجاز منى جناب العالم الفاضل الكامل التقى النقى المجتهد الشيخ محمد تقى الطهرانى (دام عزه) ابن العالم قدوة العلماء الصالحين العاملين حجة الاسلام والمسلمين المولى محمد الأملى.^(١٢)

توضیح برخی مطالب از علامه حسن زاده آملی

این بود آنچه را که مرحوم استاد آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی (قدس سره الشریف) در شرح حال خود مرقوم فرموده‌اند. و در اینجا نیز به ترتیب اعداد میان پرانتز در متن به برخی از یادداشتها اشارتی می‌شود:

۱ - آن جناب حقاً از اعظام علمای معاصر و جامع معقول و منقول و مجتهد در فروع و اصول بود، چنان که حائز منقبتین علم و عمل بود. هم در مراقبت حظی او فر داشت که دارای رتبت عندیت بود، و هم در سلوک الی الله نصیب او فی داشت که واجد عزم و همت بود، و هم در تدریس توفیق والا داشت، و هم در تصنیف ید طولی. آن جناب را بر راقم حق عظیم است، رفع الله درجاته و جزاه خیر جزاء المعلمین.

بعد از رحلت آیه الله حاج سید حسین آقای بروجردی (ره) بسیاری از امامیه به آیه الله آقا سید محسن حکیم (ره) رجوع می‌نمودند و شهرت مرجعیت با آن جناب بود. در همان اوائل امر که روزی این کمترین در محضر مبارک استاد آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی در تهران تشریف داشته است، تنی چند از طلاب مدارس به حضورش رسیدند و عرض کردند ما به چه کسی رجوع کنیم؟ در جواب فرمود: به آقای حاج شیخ محمد تقی آملی، چه اگر ایشان از آقای حکیم بیشتر نداشته باشد کمتر ندارد.

۲ - نسخه شریف «شواهد الآیات» تصنیف مرحوم ملا محمد معروف سیبویه هزار جریبی به دستخط مبارک آن جناب اکنون در تصرف نگارنده است. و آنچه را که مرحوم استاد آملی به دستخط مبارکش در ظهر آن در ترجمه او مرقوم داشته است بدین صورت است:

«بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين. هذه كراديس في شواهد الآيات مسطورات بيدي مؤلفها وجامعها الغريق في بحار رحمة ربه الودود المولى

محمد الهزار جریبی محتداً، والطهرانی مسکناً، وفي جوار السيد الكريم عبدالعظيم الحسني عليه السلام مدفناً. ولم يخرج منه (قدس سره) إلا هذه المجموعه التي وقعت فيما بين هاتين الدفتين. وكان (رحمة الله عليه) لمهارته في النحو يدعى بسيبويه. وكان جدّي من طرف الأم. ولم تكشف لي اوقات كتابته لهذه الأوراق، إلا أنه (قدس سره) كان في القرن الثالث عشر الهجري. وكان تاريخ وفاته على ما نقله الخالي الأعز.... بالوباء العام، ودفن في رواق سيدنا المكرم عبدالعظيم عليه السلام بحذاء باب المسجد الذي خصص في هذا الأوان بالنسوان. وله عند وفاته خمسة اولاد، ثلاث بنون:

أحدهم الشيخ الأمجد الزكي المتخصص في الهندسة والحساب من العلوم الرياضية، الشيخ عبدالحسين (قدس الله نفسه الزكية وحشره مع مولاة الحسين عليه السلام) كان عالماً جليلاً. وارتحل آخر عمره بمشهد مولانا الرضا (أرواحنا فداء عتبه) وتوفي به ودفن في صحنه الشريف.

وثانيهم الشيخ الجليل الشيخ احمد وهو موجود في هذه الغاية (حفظه الله عن كل عافه وعامة).

وثالثهم الشيخ الفقيه الشيخ على ولم ادركه (رحمة الله عليه).

وبنتان: احديهما والدتي التي من اجل النساء زهداً وعبادة وتقوى، ولم اذكر منها ترك زيارة العاشوراء في ايام حيوتها يوماً قط. توفت في ليلة العشرين من ذي القعدة من سنة اثنتين وعشرين وثلاثمائة بعد الالف من الهجرة، ودفنت بجوار الشيخ الصدوق ابن بابويه (رحمة الله عليها).

وثانيتهما خالتي المرحومة المغفورة ام كلثوم، ولم ادركها (رحمة الله عليها). وانا الحقير الفقير، كثير الزلل قليل العمل طويل الأمل، المبتلى بسوء الخاتمة، والواقع في زمان لم ترعين مثله، ولم تذهب الى خاطر محنه وشدائده، زمان المحن والأحزان، زمان الغصص وسوء الأقران، زمان قهر الله

علی عبادۀ بظهور مقتۀ وقهرمانۀ [کذا] ، زمان ذہب عن الاسلام رسمہ ولم یبق منہ حتی اسمہ، زمان ابتلاء الناس بسوء صنائعہم بدولہ رضا خان البهلوي الذی اخذہم من فوقہم ومن تحت ارجلہم، وذبح ابنائہم واستحیی نساءہم، وامر برفع الحجاب فی البلاد، وجعل نساء المسلمین بعد الستر مکشوفات، وبعد العز مذللّات، وغیّر البسۃ الرجال المسلمین بالبسۃ الافرنج والأروپائین، وغیّر اخلاقہم ومسالکہم وشعائرہم. وكل ذلك لَمّا کفروا بنعمۃ اللہ وغیّر واما بأنفسہم فان اللہ سبحانہ لا یغیّر ما یقوم (من نعمۃ) حتی یغیّروا ما بأنفسہم. ونسأل اللہ العافیۃ من البلاء، وأن لا یأخذنا بسوء صنائعنا، ورحم علی ضعفنا وعجزنا وضرنا وفقرنا فانا فقراء الی رحمته وهو الغنی الودود. وكان تاریخ کتابہ ہذہ الصحیفۃ فی صبیحۃ یوم الخمیس الحادی عشر من شہر ذی الحجۃ الحرام من سنۃ ۱۳۵۴ من الہجرۃ، وانا الحقیر الفقیر محمد تقی بن محمد الآملی غفر اللہ لہما فی بلدۃ طہران فی محلۃ سنگلج».

این بود آنچه را کہ آیۃ اللہ حاج شیخ محمد تقی آملی (قدس سرہ) در ظہر نسخہ شواہد الآیات ملاً محمد ہزار جریبی در شرح حال آن جناب نوشتہ است. و جای تاریخ وفات بیاض بودہ است کہ ما نیز بدان تأسی کردیم.

آن کہ از خالش مرحوم عبدالحسین وصف فرمودہ است کہ متخصص در حساب و ہندسہ از علوم ریاضی بودہ است، راقم را خاطرہای شیرین در این موضوع است، و آن این کہ پس از خواندن فارسی ہیأت قوشچی و شرح چغمینی در ہیأت در محضر استاد علامہ شعرانی (شرف اللہ نفسہ الزکیۃ) فرمودند حالا باید اصول اقلیدس در حساب و ہندسہ بہ تحریر خواجہ نصیرالدین طوسی را بخوانید، و این بندہ آن کتاب را نداشتہ است تا این کہ در یکی از کتابفروشیہای طہران نسخہای مطبوع از آن کہ از بدو تا ختم بہ حواشی مرحوم عبدالحسین نامردہ و بہ دستخط مبارک و امضای آن جناب است

بدست آمد. و حضرت استاد شعرانی آن مرحوم را می‌شناخت و از دیدن نسخه تحریر اصول اقلیدس ایشان بسیار شگفتی نموده است. قال امامنا ابو عبد الله الصادق علیه السلام: «أبى الله ان یجری الأشياء إلا بأسبابها...» (حدیث ۷، باب ۷، کتاب حجت کافی، ج ۱، ص ۱۴۰ معرب).

۳- از جناب استاد آملی (قدس سره) سؤال کردم آن سه نفر روحانیون آن عصر در نجف که گفتند دفع نوری و آملی به هر قسم که باشد لازم است چه کسانی بودند؟

در جوابم هر سه نفرشان را اسم برده است که فلانی و فلانی و فلانی بوده‌اند.

۴- یعنی به «کرات» نور مازندران بدان گونه که در شماره (۱۶) شرح حال والد ماجدش گفته آمد.

۵- یعنی پس از پنج سال تبعیدی در کرات نور مازندران به طهران مراجعت کردند.

۶- به شمه‌ای از مقام علمی آن جناب در شماره (۱۴) مکتوب نخستین اشارتی شده است.

۷- از برکات ادراک آن محضر جلدین تقریرات نائینی بر مکاسب شیخ انصاری بدین عنوان به طبع رسیده است: «التعلیقة علی مکاسب المرحوم العلامة الانصاری (قدس سره) من تقریرات بحث المرحوم الاستاد الأعظم المیرزا محمد حسین الغروی النائینی (طاب مضجعه) للحاج الشیخ محمد تقی الآملی (عفی عنه).

و همچنین سه جلد کتاب صلوة بدین عنوان: «کتاب الصلوة من تقریرات بحث العلامة الفذ المیرزا محمد حسین النائینی الغروی (قدس سره) للحاج الشیخ محمد تقی الآملی (عفی عنه) به طبع رسیده است.

۸- از افادات ادراک آن محضر کتاب دیگرش بدین عنوان است: «کتاب منتهی الوصول الی غوامض کفایة الاصول من افادات سیدنا العلامة الربانی السید ابوالحسن الاصفهانی (قدس سره العالی) لمؤلفه العلامة التقی الحاج الشیخ محمد تقی الآملی الطهرانی (دام ظلّه العالی) که به طبع رسیده است.

و آن جناب را علاوه بر جزوات چندی در توحید و مسائل اخلاقی، یک دوره تعلیق بر شرح حکمت منظومه متأله سبزواری (قدس سره)، و یک دوره شرح بر «العروة الوثقی» آیه الله سید محمد کاظم یزدی (رضوان الله علیه) در دوازده مجلد است که همگی به طبع رسیده‌اند، و آثار دیگر نیز دارد از قبیل متفرقات در فقه: رهن، وقف، وصیت و رسائلی در رضاع وقاعدة لا ضرر واصالة الصحة در ید وصحیحة لاتعاد و غیرها.

۹- از جنابش پرسیدم که این سالک ژنده پوش چه کسی بودند؟ در جوابم نام او را به زبان نیاورد بلکه همینقدر فرمود که آدم خوبی بود و لکن جواب گوی ما نبود.

۱۰- از حضرتش پرسیدم این انسان کامل کدام بزرگوار بوده است که سرکار عالی در محضرش زانو زده‌اید و تسلیم او شدید و آن همه او را به عظمت یاد می‌فرمائید؟ فرمودند: جناب حاج سید علی آقای قاضی طباطبائی تبریزی (قدس سره).

۱۱- تاریخ وفات آن جناب روز شنبه ۲۹ شوال سنه ۱۳۹۱ هـ ق مطابق ۱۳۵۰/۹/۲۷ هـ ش است. جنازه وی از تهران به ارض اقدس رضوی حمل شده است، و در جوار ثامن الأئمة حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در باغ رضوان در مقبره فقیه سبزواری حاج میرزا حسین (ره) به خاک سپرده شد (رضوان الله علیه).

پس از مراجعتش از نجف اشرف به تهران تا زمان ارتحالش که در حدود

۳۸ سال است، بیت الشرف آن جناب در تهران همواره بیت المعمور تدریس و تصنیف و تکمیل نفوس مستعدّه بوده است. انسان معنی واقعی عشق به علم و معارف را از سیرت حسنه او مشاهده می‌کرد. و او را از مصادیق بارز حدیث شریف: «قالت الحواریون لعیسی: یا روح الله من نجالس؟ قال: من یذكرکم الله رؤيته، ویزید فی علمکم منطقه، ویرغبکم فی الآخرة عمله» می‌یافت. و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون.

و این فرموده حضرت عیسی روح الله ﷺ حدیث هیجدهم اربعین علامه شیخ بهائی (علیه الرحمه) است که به اسنادش از حضرت رسول الله ﷺ روایت کرده است.

۱۲ - این صورت اجازه در نسخه اصل به همین گونه ناتمام مکتوب بوده است.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فصل ششم



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

علامه میرزاهمدی الهی قمشه‌ای



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

علامه میرزا مهدی الهی قمشه‌ای

مرحوم استاد علامه حکیم صمدانی، عارف ربانی، مفسر قرآن کریم حضرت آیت الله حاج میرزا محمد مهدی محی الدین الهی قمشه‌ای (قدس سره العزیز) در سال ۱۳۱۸ هجری قمری در شهر قمشه از توابع اصفهان دیده به جهان گشود و از آنجا که در شعر به «الهی» تخلص می‌کرد ملقب به «الهی قمشه‌ای» گشت.

اجداد و شجره نامه

نیاکانش از سادات بحرین بودند و همگی از بزرگان و حافظان قرآن بشمار می‌رفتند که در زمان نادرشاه افشار، گردش روزگار، آنان را به شهر قمشه کشاند. پدرش مرحوم ملا ابوالحسن یکی از روحانیون آگاه و بیدار دلی بود که در زهد و تقوا شهرت داشت.

مرحوم الهی قمشه‌ای در دیوان اشعارش شرح حال خود را چنین به

نظم آورده است:

الهی طبع و مهدی نام و در عشق لقب گردید محی الدین مقرر
 پدر دانشوری بد بوالحسن نام چو شیخ خارقان جانش منور
 شجره نامه‌ای از خاندان جلیل و والا مقامش در دست نیست و
 تنهادست خطی از مرحوم آیت الله محی الدین الهی قمشه‌ای بجای مانده
 که سلسله شریف خاندانش را به جهت برادر زاده‌اش نگاشته و در آن
 آمده است: ... حاج ملا ابوالحسن ابن حاج عبدالحمید ابن حاج
 محمدرضا ابن حاج عبدالملک ابن حاج شیخ جعفر السید البحرینی رحمهم
 الله تعالی.

خواب پدر بزرگش در مورد تولد ایشان

پدر بزرگش مرحوم حاج عبدالحمید، از ثروتمندان قمشه بود و معروفترین
 فرد شهر در خیرات و مبرات محسوب می‌شد که خدمات شایانی به مردم
 شهر نمود و هنوز آثار خدمات ایشان از قبیل پل حاج عبدالحمید، آب انبار
 حاج عبدالحمید و بسیاری دیگر از خیرات و مبرات ایشان در قمشه شهرت
 دارد. وی قبل از تولد استاد الهی قمشه‌ای شبی در خواب دید ملا محمد
 مهدی که یکی از علمای بزرگ بود و چند سالی قبل رحلت نموده بود بر یک
 هودج نشسته و از آسمان بر زمین آمد و به اتاق ایشان وارد شد.

از آن پس حاج عبدالحمید، مکرر به بیت ملا ابوالحسن می‌آمد و از عیال
 وی که در انتظار مولود تازه‌ای بود عیادت می‌نمود و بی‌صبرانه در انتظار تولد
 آن مولود بسر می‌برد و می‌گفت این نوزاد نامش «محمد مهدی» است که یکی
 از علمای بزرگ خواهد شد.

سرانجام با تولد مرحوم استاد الهی قمشه‌ای، انتظار به سر آمد و

همانگونه که پدر بزرگش خواسته بود نامش را «محمد مهدی» نهادند.

دوران کودکی

استاد الهی قمشه‌ای کودکی را در بیت زهد و تقوای پدر بسر برد و در سن پنج سالگی به مکتب رفت و تا هفت سالگی مقدمات را فرا گرفت و سپس نزد پدر و اساتید و ادبای شهر به تحصیل علم و ادب پرداخت. و با وجود خردسالی، کتب مهم و مشکل ادب پارسی و عرب را فرا گرفت. و چون سنش به ده سالگی رسید نظامی را نزد پدر فرا گرفته بود و در پانزده سالگی در ادب عرب به مقامی رسید که «شرح نظام» نیشابوری و «مغنی اللیب» ابن هشام و «مطول» تفتازانی را درس می‌گفت.

مرحوم الهی قمشه‌ای در عین تحصیل دانش به کسب نیز اشتغال داشت و ابتدا شاگردی قنادی حاج محمد حسین قناد را نمود و در اثر کوشش و فعالیت بی‌حدش در این کار استاد شد و چندی بعد با پسر عموهایش شراکت نمود و به کار قنادی پرداخت. اما شروع جنگ جهانی اول آنان را به ور شکستی نشانید و مجدداً به توصیه پدر دست از کار کشید و تمام هم‌ خویش را مصروف فراگیری علوم اسلامی نمود.

هجرت به اصفهان و خراسان

در سن چهارده سالگی پدر دانشمند و مادر بزرگوارش را از دست داد و از آن پس تصمیم به هجرت گرفت تا در سایه آن به تحصیل و کسب دانش و ادب بپردازد. با آنکه در شهر قمشه اساتیدی بزرگ وجود داشتند و برادر بزرگش نیز ممانعت بعمل می‌آورد، لیکن صبحگاهی نان و ماستی در دستمالی بست و پیاده راه اصفهان را در پیش گرفت.

در اصفهان به مدرسه صدر وارد شد و در حجره طلاب قمشهای مسکن گزید و مدت کوتاهی قریب یک سال در آن شهر زیست و از استادان آن بهره کافی برد. سپس عزم خراسان نمود تا در کنار مرقد مطهر ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا (صلوات الله علیه) به تکمیل علوم فلسفه و حکمت همت گمارد. خود می گوید:

از آن شهر آمدم باری سپاهان نکو شهری است لیک ای خامه بگذر
وز آنجا خوش مرا بخت نکو خواند به طوس آن شهر قدیس مطهر

دوران سخت طلبگی

در مشهد به مدرسه نواب راه یافت و حجره ای اختیار نمود و به تحصیل پرداخت. در طول تحصیل برادر بزرگش مرحوم «حسینعلی» اندکی هزینه معاش وی را تأمین می نمود و ایشان به سختی روزگار می گذراند. نقل است در این ایام بسیار به قناعت گذراند و حتی ماه تا ماه غذای پختنی نمی خورد و چون اهل ریاضت بود گاهی به صحرا می رفت و در طول هفته از میوه درخت توت ارتزاق می نمود.

در خاطرات ایام طلبگی خویش و سختیهای آن می گوید: روزی کتابی احتیاج داشتم ولی قدرت خرید آن نبود. این کتاب در دست یکی از هم مباحثه ای هایم بود که او نیز به عاریت نداد. خیلی متأثر و ناراحت بودم که آن شب پدر را بن خواب دیدم. او گفت: مهدی این کتاب را برایت فرستادم و به حسین [برادر بزرگش] گفتم: پول هم برای بفرستد.

صبح بعد از آنکه از خواب برخاستم و نماز گزاردم، درب مدرسه باز شد و خادم گفت: پستیچی برای شما مقداری پول آورده است. خوشحال شده و اولین کاری که کردم به کتابفروشی مراجعه نمودم و آن کتاب را خواستم.

وقتی کتاب را آورد دیدم همان کتابی است که در دست هم مباحثه‌ای من بود، پرسیدم که این کتاب فلانی است. گفت بله اما پس آورد.

به هر حال در مشهد در محضر اساتیدی بزرگ به تلمذ پرداخت و از خرمین دانش آنان خوشه‌ها چید.

گهی از مخزن سر رضا یافت	دل تاریک من رخشنده گوهر
گهی ز انوار درس فقه و حکمت	از آن دانشوران عرش محضر
حکیم آقا بزرگ نغز گفتار	بحکمت نکته سنج و ذوق پرور
فقیه آقا حسین و شیخ عارف	هم از بررسی و استادان دیگر

خواب دیدن شهید مدرس و مهاجرت به تهران

در همان ایام تحصیل در مشهد مقدس و در سنین جوانی شبی به خواب دید که از مشهد به طرف تهران می‌رود و مرحوم شهید سید حسن مدرس که او نیز اهل قمشه بود را دستگیر کرده‌اند و به طرف مشهد می‌برند. در راه به یکدیگر برخورد می‌کنند و مرحوم مدرس کتابی در دست داشتند که آن را به ایشان داده و می‌گویند ما را تبعید کرده‌اند شما این را بگیرید و بروید جای من درس بدهید.

هنگامی که از خواب بیدار می‌شوند می‌گویند اگر خواب پریشان است همین است. ما کجا و شخصیتی مبارز و عالم چون مدرس کجا. تا اینکه زمانه ایشان را به تهران کشاند.

مرحوم آیت الله الهی قمشه‌ای پس از سالها تحصیل در کنار بارگاه آستان قدس رضوی در آرزوی دیدار محضر اساتید قم و عراق و نجف قصد مهاجرت کرد لذا ابتدا به طهران وارد شد.

زمانه وانگهی زد خیمه گاهم بطهران پایتخت و تاج کشور

از آن جنت پس از دوران تحصیل مرا مسکن بطهران شد مقدر
 بطهران آمدم تا کز ری و قم شتابم زی عراق و کوفه یکسر
 عرفتم الله من فسخ العزائم بملک ری مرا انداخت لنگر
 در طهران به مدرسه سپهسالار (مدرسه عالی شهید مطهری فعلی) وارد شد و
 در آنجا به تعلیم و تعلم پرداخت. روزی در مسجد سپهسالار در محفلی
 شرکت داشت که ایشان را به شهید سید حسن مدرس معرفی می‌کنند. شهید
 مدرس می‌گوید: «لازم نیست که او را معرفی کنید چون پدر بزرگ این
 شخص مرحوم حاج ملک باعث شد که من مدرس شوم. من در یک مغازه‌ای
 کار می‌کردم که پدر بزرگ ایشان به آنجا آمد و گفت حیف است که این بچه
 کار کند از سیمای او آثار هوش و درایت مشهود است و بگذارید درس
 بخواند. پدرم گفت ما استطاعت مادی نداریم تا او را برای تحصیل عازم کنیم.
 پدر بزرگ همین شخص امکانات مادی مرا فراهم آورد و معاش مرا تأمین
 نمود. و برای تعلیم و تعلم از قمشه به اصفهان فرستاد.»

به هر حال مرحوم الهی قمشهای مؤانستی قریب با شهید مدرس پیدا
 نمود و ایشان وی را در طهران نگهداشت و بدین ترتیب امکان مهاجرت به
 قم و عراق میسر نشد.

دستگیری توسط رضا خان

بعد از ماندگاری ایشان در تهران و دوستی قریبشان با شهید مدرس،
 روزی حکومت غاصب رضا خانی شهید مدرس را دستگیر و به ظرف تبعید
 نمود. در اثر دستگیری ایشان عده‌ای از نزدیکان و دوستان شهید مدرس
 دستگیر و به زندان افتادند که از آن جمله مرحوم الهی قمشهای بود. قریب
 یک ماه در زندان بسر برد و چون در امور سیاسی دخالتی نداشت به سفارش

ذكاء الملك فروغی نخست وزیر وقت آزاد شد.

پس از آزادی ایشان، طلاب مدرسه سپهسالار گرد وی را گرفته و کتابی را به ایشان دادند و گفتند تا این زمان مدرس این کتاب را برای ما تدریس می‌کرد و اینک شما تنها کسی هستید که ما می‌توانیم از محضرش استفاده کنیم.

مرحوم الهی بعد از این واقعه بیاد خواب خویش که چندین سال پیش دیده بود افتاد و تعبیر آن را همین دانست.

استاد دانشگاه و اخذ درجه دکترا

آیت الله الهی قمشه‌ای پس از مهاجرت به تهران در مدرسه سپهسالار به تدریس ادب و فقه و حکمت و دیگر معارف الهی پرداخت. پس از تأسیس دانشگاه در کشور، مدرسه سپهسالار که محفل ادباء و مجلس حکما بود، مبدل به دانشکده معقول و منقول گردید. استاد الهی قمشه‌ای ضمن تدریس منطق و حکمت و ادبیات در آن دانشکده، به عنوان یکی از برجسته‌ترین اساتید دانشگاه شناخته شد. وی با نوشتن کتاب «توحید هوشمندان» به درجه دکترا از آن دانشکده نائل آمد.

ایشان پس از سی و پنج سال تدریس فلسفه و حکمت در دانشکده الهیات و دروس منقول و معقول، بازنشسته شد و از آن پس بیت شریفش کانون ادبا و حکما گردید.

تألیفات و آثار علمی

مرحوم استاد الهی قمشه‌ای طی عمر گرانقدر خود خدمات شایانی به فرهنگ و ادب نمود و عمر خود را در احیای معارف حقه گذراند بطوری که

در آخرین دقائق حیات نیز به تدریس و تألیف اشتغال داشت.

از وی آثار ارزنده‌ای بجای مانده از قبیل: کتاب حکمت الهی (۲ جلد) در شرح فصوص الحکم فارابی و توحید هوشمندان و ترجمه قرآن و تصحیح و تحشیه تفسیر ابوالفتوح رازی و ترجمه صحیفه سجادیه و ترجمه مفاتیح الجنان که همگی حاکی از سعی بلیغ ایشان در احیای معارف الهی می‌باشد.

مرحوم الهی قمشه‌ای در تفسیر و ترجمه قرآن کریم در عصر ما، شخصیتی شاخص و ممتاز است. در باره ترجمه قرآن ایشان باید گفت ایشان اولین کسی است که - قرآن را بر خلاف عادت قدما که ترجمه تحت اللفظی می‌کردند - روش جدیدی در ترجمه و تفسیر قرآن بکار بردند و برای اولین بار قرآن را به زبان فارسی روان و سلیس ترجمه کردند، بدون آنکه دخل و تصرفی در اصل معنا شود تفسیر خویش را با بیان ساده و قابل فهمی ارائه دادند.

بطوری که نقل شده است مرحوم آیت الله العظمی بروجردی که در تفسیر قرآن تبحر خاصی داشتند ترجمه و تفسیر قرآن مرحوم الهی قمشه‌ای را بسیار پسندیده و احترام می‌گذاشتند و در مقام مقایسه با دیگر تفاسیر قرآن چنین فرموده بودند: «اصلاً هیچ ترجمه‌ای را با ترجمه آقای الهی قمشه‌ای مقایسه نکنید کاری که ایشان کردند بسیار فوق العاده است.»

از مرحوم الهی قمشه‌ای کتاب ارزنده‌ای که تاکنون به طبع نرسیده باقی مانده است. این کتاب را با خط خود نوشته و به امضاء و مهر خویش مهور کرده است. نام کتاب: «مشاهدات العارفین فی احوال السالکین الی الله» می‌باشد.

اشعار مرحوم الهی که از سنین پانزده سالگی تا آخر عمر سروده شده در

دیوانی به نام «دیوان حکیم الهی» گرد آمده است و شامل قصائد و غزلیات عرفانی و فلسفی بسیاری است. همچنین مشتمل بر «نغمه الهی»، «شرح خطبه متقین در نهج البلاغه»، «نغمه حسینی» و «نغمه عشاق» می‌باشد.

قناعت در زندگی

مرحوم استاد آیت الله الهی قمشه‌ای در حالی که یکی از افراد شاخص در علم و فرهنگی و ادب بودند مع ذلک زندگی ساده و بی‌آلایشی داشتند. مرحوم استاد الهی قمشه‌ای با آنکه می‌توانست زندگی مرفه‌ای فراهم آورد لیکن همواره سعی داشت از ظواهر دنیوی چشم‌پوشد. یکی از شاگردانش در این باره گفته است: «به ظواهر دنیا بسیار بی‌علاقه بود مثلاً علاقه‌ای نداشت در منزلش تلویزیون و یا رادیو باشد تا مبادا وقت فرزندانش هدر رود. کلاً یک روحیه بی‌نیازی و استغنا و دوری از تعلقات مادی در ایشان وجود داشت که انسان هر وقت به منزلش وارد می‌شد تمام تعلقات دنیوی را فراموش می‌کرد».

کرامات

باید قبول نمود که این مقربان درگاه احدیت و اولیاء دین هستند که لیاقت هم‌نوائی و نغمه‌سرایی با دوست دارند. استاد الهی چنین بود از وی کراماتی نقل شده که چندی از آن چنین است:

روزی گفتند: کسالتی داشتم. گفتم خدایا توسط جبرئیل چند لیمو برای ما برسان و هنوز چند لحظه‌ای نگذشته بود که پیر مردی دق الباب کرد و ده تا لیمو درشت و خوش‌عطر آورد و گفت بردارید و بخورید.

روزی در مکه مشرف شده بود در صحرا تشنگی بر وی غلبه می‌کند و

امان از او می‌رباید گفت: خدایا آب برسان. ناگاه سیدی پدیدار شد و ظرف آبی بدایشان خوراند. گفت آبی به این شیرینی و خنکی نخورده بودم، وقتی سیراب شدم آن سید بقیه آب را سر و رویم ریخت وقتی سربلند کردم دیدم نیست.

در راه مکه، برای اقامه نماز توقف کردند. به گوشه‌ای رفته و در بیابان نماز می‌گزارد که ماشین حرکت کرد و وی از کاروان بجا ماند. بعد از نماز روی به جانب خدا نمود و گفت: خدایا چه کنم. در این حال ماشین سواری شیکی جلوی پایش ایستاد و راننده آن گفت: آقای الهی ماشین شما رفت؟ جواب داد: بلی. گفت: بیایید سوار شوید. وقتی سوار شد با یک چشم بهم زدن به ماشین خویش رسید فوراً پیاده شد و به ماشین خود رفت وقتی برگشت دید ماشین سواری نیست از مسافران پرسید این ماشین سواری که مرا رساند کجا رفت. مسافری گفتند: آقای الهی ماشین سواری کدام است اینجا توی این بیابان ماشین سواری پیدا نمی‌شود.

بی‌اعتنائی به مقامات و مناصب دنیوی

مرحوم الهی قمشه‌ای هیچگونه علاقه‌ای به مقامات و مناصب دنیوی نداشت.

اخویشان در این باره گفتند: «مکرر از ایشان می‌خواستند در دانشگاه و در هنگام تدریس نامی از رضا خان ببرد و از او تعریف کند ولی ایشان چنین پاسخ دادند:

جهان کشور من خدا شاه من نداند جز این قلب آگاه من
روزی دکتر اقبال وزیر وقت رژیم شاه در یکی از اعیاد از ایشان خواهش کرد که به خدمتشان بیاید ولی مرحوم الهی قمشه‌ای گفتند: منزل ما

جنوب شهر است محیط مناسبی نیست ما وسایل پذیرائی حضر اشرف را نداریم. و بدین ترتیب عذر خواسته و ایشان را قبول نکردند.»

مرحوم الهی قمشه‌ای در سیاست و مسائل مربوط به آن دخالت نمی‌کرد چرا که رژیم رضا خانی به علما و روحانیون سخت گرفته بود و ایشان به لحاظ رسالتی که در احیای معارف حقه احساس می‌نمودند، در باب سیاست وارد نشدند و لیکن عقاید خویش را در قالب اشعار خویش ابراز می‌داشتند.

در جایی می‌گوید:

گیتی به مذاهب تناسخ رفت یکسر دد و دیو گشت انسانش
جمعی حیوان گرگ و رو به خوی بگرفته مقام راد مردانش
قومی خر و گاو آدمی صورت بنشسته فراز کاخ و ایوانش
بر شکل بشر درندگانی چند چون گرگ بلای گوسفندانش^(۱)
و یا در جایی دیگر گویا طعن به رضا خان می‌زند و می‌گوید:
دین عزیز است و رجال دین شریفند و بزرگ

تف به آن ابله که قدر و شوکت دین کاستی
از کلاغ زشت خوی ژاژخای هرزه طبع
چند در باغ طبیعت نعره و غوغاستی
و یا:

بتوانائی است و دانائی نه بجور و ستم جهان‌داری
هر که با داوری زید با خلق شهره گردد به خوب کرداری
از ملک آفرین بر آن شه راست که نبیند کس از وی آزاری

آسمان زنده باد آن گوید که ز صاحب‌دلان کند یاری

وفات

مرحوم الهی قمشه‌ای در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۲ هجری شمسی مشتاقانه به حق پیوست. وی در آخرین ساعات عمر نیز به تدریس و تألیف و تفسیر اشتغال داشت و پس از آنکه تجدید نظری در ترجمه و تفسیر قرآن کریم خود نمودند می‌دانستند که دعوت حق را لبیک خواهند گفت: چرا که برادرش چندی قبل به خواب دیده بود که: «ایشان در صحرائی نشسته و مشغول نوشتن هستند و عده‌ای مشغول ساختن قصری می‌باشند. پرسید این قصر مال کیست؟ گفتند مال این کسی که کتاب می‌نویسد. گفت: کی تمام می‌شود؟ گفتند هر وقت که این کتاب تمام شود».^(۱)



هو الله

بعد از ارتحال استادام متأله صمدانی جناب میرزا مهدی الهی قمشه‌ای (روحی له الفداء) چند تلگرام تسلیت از دوستانی به ما رسیده است، این دو نامه در جواب دو تلگرام است که هر یک شمه‌ای از بیوگرافی آن بزرگوار (رضوان الله علیه) را دربر دارد.

نامه اول

باسم الله خير الأسماء

يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية فادخلي في

۱- برگرفته از مقاله مروری بر زندگانی آیه‌الله الهی قمشه‌ای مندرج در پیام انقلاب، شماره ۱۶۸ و ۱۶۹.

عبادی وادخلی جنتی

من مرغ باغ عالم قدسم الهیا زان آشیان بگلشن رضوانم آرزوست
لطف جناب دوست موجب تسلی خاطر و تشفی دل گردید، آری:
لطف از تو و بوز مشک و نور از خورشید

رسمی است قدیم و عادت‌ی معهود است
مرقومه‌ای که نفحات انس شقائق کلماتش مشام روح را معطر ساخت،
و انوار ازهار حدائقش حدقه دیدگان را منور زیارت شد. نوشته‌ای که مشتمل
بر انواع تفضل و اکرام بود، و رقیمه‌ای که حاکی از وقور ایمان و خلوص
اعتقاد. کَتَبَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْكُمْ الرَّحْمَةَ وَجَزَائَكُمْ خَيْرًا. یا رب دعای خسته دلان
مستجاب کن.

از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان باشد کزان میان یکی کارگر شود
به حکم الارواح جنود مجنّده که دوست ما را با استاد گرامی الهی قمشه‌ای
(اعلی الله تعالی درجاته) الفت در غیب و ارادت بی‌ریب بود، و نیز تذکره اولیاء الله
سبب جلای آینه دل و نزول برکات است، از مرحوم الهی سخن بگوییم:
آن بزرگوار بنام مهدی و به لقب محیی الدین بود و در اشعارش الهی
تخلّص می‌کرد. و در تحت مراقبت پدری عالم بیدار بنام ملا ابوالحسن تربیت
شد.

اصلاً از سادات بحرین و از بیت علم و عرفان و زهد و تقوی بود
نیاکانش در زمان نادرشاه از بحرین به قمشه (شهرضای فعلی) آمدند و در
آنجا مقیم شدند لذا به الهی قمشه‌ای شهرت داشت. بارها به این بنده
می‌فرمود که من اصلاً از سادات بحرینم ولی چون در کسوت متعارف فعلی
که اختصاص به شیخ دارد شناخته شدم از تبدیل عمامه سفید به سیاه
خودداری می‌کنم. این چند نکته را در شرح حالش در مقدمه ترجمه فصوص

و در نغمه عشاق صفحه ۳۶۷ آورده است:

من آن رخشنده شمع که آتش عشق	مرا دل سوزد و پروانه را پر
الهی طبع و مهدی نام و در عشق	لقب گردید محیی الدین مقرر
پدر دانشوری بُد بوالحسن نام	چو شیخ خارقان جانش منور
نُبردی گر سَبَق در شهرت عشق	کجا زان بوالحسن بوده است کمتر
سرشتی بود او را نیک خویی	الهی بود ویرا پاک گوهر
تسو گویی در ازل بگرفته تعلیم	صفا و زهد و تقوای اُبادر
نیاکان بودم از سادات بحرین	ز حفاظ قرآن قراء دفتر
زمانه خواندشان در شهر قمشه	بدور نادر آن مرد لاور
	تا آخر



ادراک محضر اساتید بزرگ

پس از طیّ مراحل مقدماتی به ادراک محاضر و مجالس درس و بحث اساتید بزرگی چون مرحوم آقا بزرگ حکیم خراسانی، و مرحوم عارف آقا شیخ اسدالله یزدی، و مرحوم بررسی، و مرحوم آقا حسین فقیه خراسانی، و مرحوم ملا محمد علی معروف به حاجی فاضل، و مرحوم محمد هادی فرزانه قمشه‌ای و غیرهم (قدس الله تعالی اسرارهم) توفیق یافت و از آن خرمینهای فیض الهی توشه برداشت و سرمایه علمی گرد آورد.

و بر اثر استعداد فطری از سرمایه علمی خود کسب بسزا و تجارت شایانی کرد که تفسیر و ترجمه قرآن کریم، و نیز ترجمه و تفسیر صحیفه سجادیّه، و ترجمه مفاتیح الجنان، و ترجمه و تفسیر چند خطبه و کلمات قصار سیّد الوصیین و برهان الموحدین و امام العارفین علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به نظم و نثر، و نیز تصحیح تفسیر ابوالفتوح رازی و تعلیقات بر آن، و نیز

ترجمہ و شرح فصوص معلم ثانی فارابی، و نیز حکمت الهی عام و خاص. و آثار منظومش نغمہ الہی و نغمہ حسینی و نغمہ عشاق کہ ہر یک از این مؤلفات عشر مکرر بہ طبع رسیدہ است، و نیز شاگردانی کہ تربیت کردہ است از برکات آن تجارت است.

شبہای جمعہ جلسہ تفسیر داشت جمعی از خصیصین از آن محضر مبارک خصوصی بہرہ می گرفتند، و این بندہ نیز افتخار شرکت داشت. در احیای معارف حقہ کوشا بود گاہ بہ تفسیر و گاہ بہ تحریر و گاہ بہ تدریس.

سبحان اللہ از اوّل تا آخر کلیات دیوانش و در ہمہ تألیفاتش یک کلمہ لغو نمی یابی. دیوانش از فاتحہ تا خاتمہ شور و نوا و سوز و گداز است. خدا گواہ است کہ محضرش نیز ہم چنین بود. بیش از دہ سال با او حشر داشتم یک کلمہ ناروا و یک حرف ناسزا و یک جملہ بیہودہ از او نشنیدم چہ گریہ ہا و زاریہا از او دیدم، و چہ اندرزہا از او بہ یادگار دارم. و چہ خاطرات و چہ حالات و چہ و چہ و...

کلمہ فحش او «خواہر نامرد بود» می فرمود خواہر نامردہا چہ می کنند. و یا فلان خواہر نامرد چہ گفت. بارہا با تبسم می فرمود فحش من خواہر نامرد است. و این بندہ جز تلفظ بہ این لفظ فحش ہیچ فحشی در بارہ کسی از او نشنیدم. می فرمود بعد از مرگ ما تألیفات و اشعار ما قدر و قیمت پیدا می کنند. در قانون شیخ رئیس دست داشت و در تہران آن را تدریس می کرد.

طبع لطیف و طلاق بیان مرحوم قمشہای

طبعش بسیار لطیف بود. از طلعت دیوانش فروغ انّ من الشعر لحکمة ساطع است، و از طلاق بیانش شروق انّ من البیان لسحراً طالع. نازکی

اشعارش خود برهان ناطق است، و تقریظ مرحوم ملک الشعرای بهار که در ابتدای نغمه عشاق ثبت است شاهدهی صادق. این بنده گوینده‌ای را از معاصرین نمی‌شناسد که آن همه مضامین رفیع حکمت و معانی منیع عرفان را به این سبک روان به رشته نظم کشیده باشد لذا با هیچ یک از دواوین معاصرین جز به دیوان دُرّج دُرّ حقائق الهی خو نکرده است.

دقیقه‌های معانیش در سواد حروف چو در سیاهی شب روشنی پروین بود
و خود از طراوت گفتار نغز پر مغزش لذّت می‌برد که می‌فرمود:
سخن مدّعیان نغز و لطیف است ولی غیر شعر تو الهی دل ما نگشاید
و می‌فرمود:

نظم چون آب روان افشانند بر خاک شما

دل هوای آتشین لعل سخن گوی شما
«این شعر یکی از ابیاتی است که در ستایش استادش حکیم آقا بزرگ فرموده است»، و می‌فرمود:
گفتم الهی در غزل مدحی ز سلطان ازل

کان شه به چشم مرحمت بنوازد و بخشد صله
به خلوت شب و بیداری سحر و گفتگوی با ماه و ستارگان بسیار انس
داشت و قسمت اعظم غزلیاتش در این موضوع است:

بیا تا ساعتی در شام تاریک ز اشک دیده پیمایم ساغر
بیا تا در دل شب با دل خویش سخن گویم از آن پر ناز دلبر
در نغمه الهی چهل و چهار بیت در باره شب آورده که چشم شب نشینان بساط قرب دوست بدان روشن می‌گردد. مطلعش این است:

شب آمد شب رفیق دردمندان شب آمد شب حریف مستمندان
شب آمد شب که نالد عاشق زار گهی از دست دل گاهی ز دلدار

در این اواخر به قم مشرف شده بودند، و به بنده افتخار خدمت دادند، قضا را یکی از دوستان نیز مهمان بنده بود چون صبح فرا رسید آن دوست چه قدر از سحر الهی سخن گفت.

در اکثر تابستانها به مشهد رضوی تشرّف حاصل می کرد، و می فرمود هر وقت امام مرا خواسته می روم و هنوز بی دعوت نرفتم، دعوتش این که مثلاً خواب می بینم در رواق و ایوان آن حضرتم و از این گونه خوابها و عبارتها که کارت دعوتم هست.

باری می فرمود: سالی که به مکه مشرف شدم به اقتضای جنبه بشری از دوری اهل و عیال در اثر طول زمان به تشویش و خیال افتادم خوابی دیدم که در عالم خواب این بیت بابا طاهر را برایم می خواندند.

خوشا آنان که الله یارشان بی توکلّت علی الله کارشان بی در دیوان بابا طاهر مصراع دوم چنین است: «بحمد و قل هو الله کارشان بی» ولی به اقتضای مقام بحمد و قل هو الله تبدیل به توکلّت علی الله شد.

به این بنده می فرمود شما خیر می بینید که نسبت به اساتید خود این همه فروتنی و مهربانی دارید.

درس ما را بعد از نماز مغرب و عشا می فرمود که به تعبیر لطیفشان تدریس ما بجای تعقیبات نماز ما باشد. ما نیز نماز را با ایشان در منزلش می خواندیم و به آن بزرگوار اقتدا می کردیم. اما نماز می خواند. در قنوت گریه ها می کرد. گویا الآن آن نغمه الهیش را در حال قنوت می شنوم که با گردن کج و صوت حزین و آهنگی جانفزا و دلربا همراه با دُرر غلطان قطرات اشک می گوید:

الهی و ربّی من لی غیرک اسئله کشف ضرّی والنظر فی أمری.

دلسوزی برای حسود

سبحان الله این روح فرشته خوی، این عالم ربّانی، این عارف صمدانی، این مفسّر قرآن، این صاحب آن همه بیانات عرشی، این دارای آن همه اشک و آه و سوز و گداز، این چشم از زخارف دنیا پوشیده، و دیده بدیدار لقاء الله دوخته، محسود شیخ بی مایه‌ای شده بود فقط بدنیا زدگی و برای گرمی معرکه در میان تنی چند اشباه الرجال و لا رجال زخم زبان بمانند الهی می‌زد.

مرحوم استاد قمشه‌ای طعن آن حسود را برایم نقل کرد ولی خدای علیم شاهد است که با چه حال ابتهاج و تبسم و شادمانگی حکایت کرد و باز برای حسود دلسوزی می‌کرد و می‌فرمود که این خواهر نامردها دل به چه خوش کرده‌اند؟!

و براستی گفتار بلند جناب شیخ الرئيس تغمده الله تعالی برحمته که در مقامات العارفین اشارات فرمود: «العارف هَشُّ بَشٍّ بَسَامٌ وَكَيْفُ لَا يَهْشُ وَهُوَ فَرَحَانٌ بِالْحَقِّ» (عارف، شادمان و خوش روی و خندان است. و چگونه شادمان نباشد در حالی که او به حقّ تعالی مسرور است) در مرحوم آقای استاد الهی قمشه‌ای برایم به نحو کامل تجلّی کرده است. و جناب آقای الهی در ازای طعن آن شیخ حسود کاری که کرده بود این بود که این غزل را بسرود: ای شیخ مزن طعنه به گفتار الهی

ذوقی طلب از جذبه اشعار الهی

هر نکته که در نظم الهی است حدیثی است

از دفتر معشوق و زانوار الهی

افروخته جان ز آتش عشق است و عجب نیست

روشن دلی از شمع شرر بار الهی

هر مرغ زند نغمه‌ای از شوق در این باغ
 آید به تفرج سوی گلزار الهی
 گر طعنه زند صوفی و گر شیخ نرنجیم
 غسافل بود از مخزن اسرار الهی
 از مردم آزاده و ارباب صفا پرس
 لطف سخن و طبع گهر بار الهی
 هر عالم ربّانی و هر صوفی صافی است
 پاک از حسد و شید بود یار الهی
 راز دلم از ناله جانسوز توان یافت
 گر بشنوی آهنگ دل زار الهی
 من ذره خورشید تو ای شاهد غییم
 با عشق تو افتاده سر و کار الهی
 البته هر کسی محسود این و آن نمی‌شود مگر شخصیت بارزی باشد.
 این خود دلیل بر علوّ مقام محسودین است.
 در کتاب شریف کافی ثقة الاسلام کلینی اعلی الله مقاماته در باره
 ائمه اطهار علیهم السلام بابی است بعنوان «باب انهم المحسودون الذین ذکرهم الله
 تعالی».

و در این باب کلینی به اسنادش روایت می‌کند: عن الکنانی قال سئلت أبا
 عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل أم يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله، فقال
 يا أبا الصباح نحن والله الناس المحسودون.^(۱)

یعنی ابوالصباح کنانی گفت از امام صادق علیه السلام پرسیدم اینکه خدای

عزوجل فرمود: آیا حسد می‌ورزند مردمی را بر آنچه که خدا از فضلش به ایشان داده است، این مردم کیانند؟ امام فرمود ای ابوالصبحا قسم به خدا آن مردم محسود ماییم.

دخانیات استعمال نمی‌کرد و می‌فرمود مشق خط من قلیان کشیدن است هر وقت بخواهم قلیان بکشم مشق خط می‌کنم و به همین جهت خطش زیبا شده بود و خوش می‌نوشت و از آقای میر خانی تعلیم خط می‌گرفت. یکی از آثار مرحوم الهی قمشه‌ای تصحیح دو بیتی‌های بابا طاهر عریان قدس سره است که به قطع جیبی به طبع رسیده است. و می‌فرمود: همه دیوانها فدای گفته‌های سنایی و مولوی و نظامی و سعدی و حافظ و جامی و همه فدای این یک دو بیت بابا طاهر عریان.

خوشا آنان که الله یارشان بی به حمد و قل هو الله کارشان بی
خوشا آنان که دائم در نمازند بهشت جاودان بازارشان بی
در میان اساتیدش از مرحوم آقا بزرگ حکیم قدس سره بسیار سخن به
میان می‌آورد و بسیار نام آن بزرگوار را می‌برد و از او کشف و کرامت نقل
می‌کرد برخی از فرمایشاتش را در باره آن مرد عالیشان علی حده نوشته دارم.
و در غزلی او را ستوده که عنوانش در دیوان وی این است: غزل آفتاب عشق
این غزل را در ستایش حضرت استاد خود سید اجل معلم الحکمة
البرهانیة والاشراقیة العلمیة والعملیة آقای، آقا بزرگ خراسانی قدس سره
العالی سروده‌ام.

ای جمال دانش و دین پرتو روی شما آفتاب عشق و ایمان تابد از کوی شما
تا آخر «صفحه ۴۳۰ کلیات دیوان الهی»

و چند تن از اساتید دیگرش را در غزل شرح حالش نام برده صفحه
۳۶۹ دیوانش که فرموده:

گاهی ز انوار درس فقه و حکمت از آن دانشوران عرش محضر
حکیم آقا بزرگ نغز گفتار بحکمت نکته سنج و ذوق پرور
فقیه آقا حسین و شیخ عارف هم از بررسی و استادان دیگر
و مرحوم فرزانه را نیز در این بیت آورده:

همان نصر الله و فرزانه استاد بخلقان هادی شرع پیمبر
می فرمود که انفاس قدسی استاد بزرگوار ما مرحوم آقا بزرگ رضوان الله
تعالی علیه آنچنان در ما اثر گذاشته بود که وقتی غنچه گلی را مشاهده
می کردیم به طوری تجلیات حق جل و علی را در آن متجلی می دیدیم که
می خواستیم آن را سجده کنیم.

زاهد و معرض حقیقی از متاع دنیا

کتاب و کتابخانه ای نداشت و بسیاری از کتاب هایش را در زمان حیاتش
بفروخت و خود کتاب و کتابخانه متحرک بود، گفتار از خودش می جوشید.
نسخه ای از حکمت ابن کمونه داشت که مرحوم میرزا طاهر تنکابنی از ایشان
ابتیاع کرد و اکنون در کتابخانه مجلس تهران است و نسخه عکسی آن در
تصرف راقم است.

بسیار قانع بود ملبسش عادی، و مسکنش عادی تر. سقف خانه اش
حصیر و چوب هیزمی بود و برق نکشیده بود و می فرمود برق را در پشت بام
کشیده ایم. مرادش لامپهای گوناگون سقف مینای آسمان یعنی ستارگان بود،
گوئیا مرحوم شوکت در باره او فرمود:

بسکه شد شهد قناعت فرش در کاشانه ام

نیشکر گردد اگر پیچی حصیر خانه ام

وقتی در مدرسه مروی تهران ایشان را ناهاری دعوت کردم، با کمال

گشاده رویی و آقایی پذیرفتند، و این بنده به وضع طلبگی ناهاری در حجره تهیه کرده است با چه بزرگواری ناهار میل کردند و دعای خیر در حق ما فرمود که اکنون از تذکر آن صحنه منفعلم.

فرزند برومندش دوست فاضل بزرگوارم ثقة الاسلام نظام الدین الهی سخت به ضعف اعصاب مبتلا شده بود و هنوز هم گرفتار این بیماری است بطوری که پیرتر از پدرش شده است، مرحوم الهی او را تسلی می داد که فرزندم در خرق این سفینه مصلحتی است و داستان خضر و موسی علیه السلام و خرق سفینه را که در سوره کهف قرآن کریم آمده است برایش بازگو می فرمود.

وقتی یکی از اساتید بزرگوارم متع الله المسلمین بطول بقائه به این بنده می فرمود که به أمل نرو ضایع می شوی، مرحوم الهی فرمود برو که اگر امثال شما حمایت دین را بعهده نگیرند مبادا...

مقامات و مناصب عاریت دنیوی که اگر فرضاً آنها را وفا و ثبات و دوام باشد تا لب گور بیش نیست، در چشم توحید او ارزش پشیزی نداشت، و می فرمود:

جهان کشور من خدا شاه من نداند جز این قلب آگاه من
در همه مدتی که با او حشر داشتم فقط یکبار سخنی به ظاهر تلخ و ناگوار و در معنی بسیار بسیار شیرین و گوارا به این بنده فرمود. و واقعه اش اینک:

یکی از شرکای درس در مجلس درس آن بزرگوار آهسته به من گفت من اشکالی بر این مطلب دارم. این بنده رو به جناب آقای الهی کرده است و عرض نمود که جناب آقا این آقا اشکالی دارد، در جواب به بنده فرموده است: مگر شما زبان آقا هستید؟ چه قدر این جمله ادبم کرد و برایم کار رسید

که هنوز حلقه گوشم می‌باشد. رحمة الله تعالى علیه.
عقل دشنامم دهد من راضیم چونکه فیضی بخشد از فیاضیم

بوسه بر پای استاد

وقتی در جلسه درس کف پایش را بوسیدم و خودش در ابتدا توجه نداشت، بنده در کنارش دو زانو نشسته بودم و ایشان چهار زانو، لذا توفیق بوسیدن کف پایش را یافتم، بعد از بوسیدن ناراحت شد و با من مواجه شد و فرمود:

آقا چرا اینطور می‌کنی؟ عرض کردم آقا حق شما بر من بسیار عظیم است، نمی‌دانم چه کنم مگر به این تقبیل دلم تشفی یابد و آرام گیرد، و خودم را لایق نمی‌بینم که دست مبارک شما را ببوسم.

و چون بدن مبارکش را به خاک می‌سپردیم پاهایش را این بنده در بغل گرفته بود و به یاد آن شب افتادم که کف پایش را بوسیدم خواستم در کنار تربتش تجدید عهد کنم ولی حضور مردم مانع شد.

چون بدن مرحوم الهی به خاک سپرده شد و هنوز لحد نهجیده بودند جناب استاد علامه طباطبائی تشریف آوردند و در کنار قبرش نشستند و دستمال در دست گرفتند و بسیار گریستند.

در شب پنجشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۵۲ که دو شب از وفات آن بزرگوار گذشته بود در محضر پر فیض جناب استاد علامه طباطبائی بودیم که دوره‌ای داشتیم جناب آقای طباطبائی فرمودند: در این سال دو فرد روحانی که خیلی به روحانیت آنها ایمان داشتم از دست ایران بدر رفت، یکی مرحوم آقای آملی «آیه الله شیخ محمد تقی آملی رضوان الله علیه» و دیگر مرحوم آقای قمشه‌ای.

در بهشت نهج البلاغه را خدمت امیرالمؤمنین می خوانیم

مرحوم آقای قمشه‌ای بارها در عظمت شأن نهج البلاغه می فرمود: برویم بهشت نهج البلاغه را خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام درس بخوانیم تا بفهمیم آن حضرت چه فرموده است. همین فرمایشش را فرزندش آقا نظام الدین سابق الذکر که بعد از مراسم روز هفت مرحوم الهی از کنار تربتش در وادی السلام قم بدر می آمدیم و خدا حافظی می کردیم به ما فرمود: آقایم رفت خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام نهج البلاغه بخواند.

در روز مراسم هفت نیز جناب آقای طباطبائی تشریف داشتند و تنی چند از روحانیون و مردم حق شناس و وظیفه شناس قمشه در مراسم روز هفت شرکت داشتند و در قمشه نیز تجلیل بسیار شایان و بسزا کرده بودند. از طرف جناب استاد بزرگوارم حضرت آقای علامه میرزا احمد آشتیانی در مسجد ارک تهران مجلس ترحیم بسیار سنگین و مجللی منعقد شده بود.

جنازه اش را بسیار ساده و بی هیاهو و بی تشریفات از تهران به قم آوردند. آیه الله آقای اراکی معروف قم دست آورد و آستین مرا گرفت و پرسید این جنازه کیست که دارند می برند؟ گفتم مرحوم آقای قمشه‌ای. گفت قمشه‌ای معروف که تفسیر قرآن نوشت؟ گفتم آری. گفت پس چرا وضع تشییع و تشریفات جنازه اش اینقدر ساده بود.

مرحوم الهی در روز آخر عمرش تدریس فرمود، و درسش تا آخرین روز زندگیش ترک نشده بود و در آن روز سرحال بود و هیچ آثار بیماری نداشت و چون شب فرا رسید که خیلی به شب و سحر انس و علاقه داشت داعی حق را لبیک گفت. یعنی در شب سه شنبه دوازدهم ربیع الثانی هزار و

سیصد و نود و سه ۱۳۹۳ هجری قمری مطابق ۱۳۵۲/۲/۲۵ هجری شمسی
مخاطب بخطاب: یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جتی شده است. و در فردای آن شب از تهران به
قم جنازه اش حمل و در وادی السلام به خاک سپرده شد، واللہ یدعوا الی دار
السلام. لہم دار السلام عند ربہم وهو ولیہم بما کانوا یعملون. انا للہ وانا الیہ
راجعون. این چند جملہ کہ از خامہی نارسای این خام بہ تحریر افتاد در
حقیقت نامہ سرکار این بندہ را بہ حرف آورد.

روی تو دیدم سخنم روی داد ز آینه طوطی بہ سخن در فتاد
جمعه ۱۳ ج ۱ سنہ ۱۳۹۳ هجری قمری = ۱۳۵۲/۳/۲۵ شمسی
قم - حسن حسن زادہ آملی

عرض ادب بہ ساحت استاد الهی قمشہای

بہ عنوان عرض ادب بہ ساحت مقدس استاد بزرگوارم حضرت آیۃ اللہ
آقای حاج میرزا مہدی قمشہای الهی (روحی فدای) غزل ذیل را سرودہ ام:
ای الهی ای دل پاک تو خورشید کمال
ای فروغ رہروان خطۂ حُسن و جمال
ای یگانہ مظهر عشق و خداوند کرم
ای امیر سالکان اندر طریق ذوالجلال
خواست ایزد لطف بنماید چو بر این مرز و بوم
داشت ارزانی برایشان ہمچو تو نیکو خصال
معدن اسرار حکمت قبلۂ اہل نظر
شاہد اوصاف خوبی اوستاد بیمثال

نکته‌ها و رمزها یابد خردمند گزین
 از لسان صدق فیاضت چو آبی در مقال
 نغمه عشاق افرورد روان عاشقان
 وان الهی نامه بر بندد دهان بدسگال
 وان حسینی نامه‌ات گنجور باد آور بود
 یا بود وحی ملایک یا بود سحر حلال
 خوش بتاب ای آفتاب آسمان معرفت
 تا که خفاشان عالم را بری از کف مجال
 دوره تفسیر قرآن مُبینت جاودان
 هست تا جاوید باشد دور روز و ماه و سال
 خوان جود علم تو گسترده اندر هر گذر
 عالمی را بر سر خوان تو می بینم عیال
 آنکه از انوار علمت زاد عقبی برگرفت
 خوشدل و خرم بود اندر زمان ارتحال
 کی بکوی وصف تو باشد خرد را رهگذر
 کی تواند سوی تو پرواز بنماید خیال
 طائران قدس قرب دوست بیرون از حدند
 فانیند از خویشتن باقی بحی لایزال
 هر کس اندر محضر قدس تو قدوسی شود
 جز که بد گوهر بود کش تربیت باشد محال
 هست امید حسن از پرتو اشراق تو
 با حقایق همنشین گردد جدا از قیل و قال

نامه دوم

باسم الله خير الأسماء

ومن يؤت الحكمة فقد أوتي خيراً كثيراً.^(۱)
يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين أوتوا العلم درجات.^(۲)

ز دام طبیعت پریدن خوش است	گل از باغ لاهوت چیدن خوش است
بکاخ تجرد نشستن نکو است	در آنجا رخ یار دیدن خوش است
می عشق نوشیدن از دست یار	از آن باده جان پروریدن خوش است
نسیمی وزد تا زباغ وصال	چو گل جامه تن دریدن خوش است
تویی خوش نوا مرغ باغ الست	در آن آشیان آرمیدن خوش است
پسر و بال دانش گشودن روا است	ز دام علائق رهیدن خوش است
از این شهر و این خانه تا کوی دوست	چو آهوی وحشی دویدن خوش است
از این دیو و دد مردم پر غرور	همی کنج غربت خزیدن خوش است
همه شب بامید صبح وصال	چونی ناله از دل کشیدن خوش است
الهی ز شوق غزالان عشق	بصحرای وحدت چریدن خوش است

کلمه‌ای چند از عزیزان بود یا روح و ریحان از گلشن رضوان که دماغ پرور و آرامش خاطر بود. سوگ الهی با دل دوستان افضل و امجد معادی و محمد چه کرد که از هر دری بهانه می‌گیرند و نامه تعزیت به این مرغ پر شکسته پا بسته

۱- سوره بقره، آیه ۲۷.

۲- سوره مجادله، آیه ۱۲.

محبوس در قفس می فرستند.

خدای متعالی دوستانم را به جنت لقایش متنعم و مخلصد بدارد. آمین
ویرحم الله عبداً قال آمینا.

امید هست کز اثر این دعا و سوز مأمول دل به چشم خلایق شود چو روز
در میان اساتیدم دو تن به نام الهی بودند: یکی آیت حق عارف بالله
حکیم متاله کامل مکمل فقیه متبحر سالک مجذوب فنای در توحید جناب
محمد حسن آقای الهی طباطبایی تبریزی، و دیگر محیی الدین عارف
بزرگوار عالم ربانی حکیم عالی مقدار صاحب تصانیف کثیره حافظ عصر
شاعر مفلح مجذوب سالک حضرت حاج میرزا مهدی الهی قمشه‌ای اعلی الله
تعالی مقامهما و رفع درجاتهما. در سوگ این دو الهی،

همی گویم الهی یا الهی تو از سوز دل زارم گواهی

هجران الهی طباطبایی سخت برایم سنگین بود که دیری نگذشت به

هجران الهی قمشه‌ای نیز مبتلا شدم.

گفتم که سوز آتش دل کم شود به اشک

آن سوز کم نگشت و از آنم بتر بسوخت

حکایت آشنائی با استاد قمشه‌ای

این بنده در شهریور هزار و سیصد و بیست و نه شمسی برای
ادامه تحصیل از آمل به تهران آمده بودم در چندین حلقه درس و
مجلس بحث شرکت کردم هیچ‌یک را در تدریس بخوبی آیتین محمد آقای
غروی و عزیز الله طبرسی (رضوان الله تعالی علیهما) در آمل نیافته بودم حتی
بعضی را در فهم کتاب عاجز و از ادراک مطلب بسیار دور دیدم تا به
محضر شریف عالم ربانی حکیم صمدانی فقیه ماهر استاد مرحوم حاج

شیخ محمد تقی آملی (قدس سرہ الشریف) تشرف حاصل کردم ماجرا را به معظم له بازگو کردم ایشان دو تن را به بنده معرفی کردند: یکی علامه بزرگوار فخر الاسلام آية الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی متع الله المسلمين بطول بقائه، و دیگر مرحوم آقای الهی قمشہای رحمۃ الله تعالی علیہ. پس از آن بخدمت آن هر دو بزرگوار رفتم و گفتار مرحوم آية الله العظمی آملی را به ایشان عرض کردم ولی هیچ کدام بنده را نپذیرفتند و حاضر نشدند که درسی برایم قبول کنند و حق با ایشان بود چنانکہ معروض می گردد تا بالآخرہ پس از اصرار و ابرام و عجز و لایہ و رفت و آمد زیاد خدای مقلب القلوب دل آن هر دو بزرگوار را به ما معطوف داشت کہ این ناقابل را در کنف تربیتشان پذیرفتند و سالیانی دراز در مزرعہ دلم بذر معارف می افشاندند و هنوز ہم از سفرہ های اسفار علمی آن بزرگان و خوان پر برکت مؤلفاتشان متنعم است کہ بہ قول مرحوم الهی.

چہ رفتیم از جهان دیگر نیابند ز ما نام و نشان الا بدفتر و جناب الهی قمشہای در بعد کہ با ہم انس و الفت گرفته ایم بہ این بنده فرمود چون عشق و شوق و ذوق شما را در راه کسب علم مشاہدہ کردم روزی بدون اطلاع شما بہ مدرسہ آمدم «در آن وقت در مدرسہ مرحوم حاج ابوالفتح تہران حجرہ داشتم» از محصلین آنجا در بارہ شما استفسار کردم ہمہ متفق القول گفتند حسن زادہ محصل است، جز تحصیل کاری ندارد و جز کتاب یاری. با این وجود چون بہ منزل مراجعت کردم بہ عنوان لیطمئن قلبی برای قبول درس شما با قرآن کریم استخارہ کردم مصحف شریف را گشودم اولین جملہ صدر صفحہ مصحف این بود وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ کہ دلم آرمد و شما را طلبید.

و براستی چون این دو بزرگوار بویژہ علامہ شعرانی این ناچیز را بہ

تلمیذی پذیرفتند زبان حال به این مقال مترنم بود:

نوری از روزن اقبال در افتاد مرا که از آن خانه دل شد طرب آباد مرا
 ظلمت آباد دلم گشت چنان نورانی کآفتاب فلکی خود بشد از یاد مرا
 پس از آن رفقای پیشین به محض صفا و رسم وفا از من می پرسیدند که
 چرا از این محافل درس احتراز کرده‌ای و از شرکت با ما اعراض؟ آن دوستان
 بی خبر از اینکه:

کسی که بر لب کوثر کشید جام مراد دهان خویشتن از آب شورتر نکند
 کسی که سایه طوباش پرورید بنار وطن بزیر سپیدار بی ثمر نکند
 آن که به معروض داشتنش وعده دادیم این که چون جناب الهی حکمت
 منظومه را شروع بتدریس کرد به این و آن اطلاع دادیم که هر کس بخواهد از
 این خرمن خوشه بردارد و از این مخزن توشه بگیرد مقتضی موجود است و
 مانع مفقود. بمدّت قلیلی جمع کثیری در حدود پنجاه شصت نفر شرکت
 کردند. یک هفته دو تا نشد که حسن زاده یکه و تنها شد. نماز مغرب و
 عشاء را به مرحوم الهی اقتدا کردم بعد از ادای فریضه رو به من کرد و
 گفت: آقا منظومه را نیاوردی؟ عرض کردم چرا ولی کسی نیامد. فرمود همیشه
 همین بود، محصل کو، مگر حوزه درس ما در محضر استاد آقا بزرگ غیر از
 این نحوه بود. منظومه را گرفته باز کرد و شروع به تدریس فرمود تا پس از
 مدّت مدیدی بعضی از یاران با وفا رفیق راه شدند. و به همین روش بود
 درسهایی که با استاد شعرانی و با دیگر اساتید داشتیم. و اکنون که
 خودمان سمت تدریس را حائزیم که هر کسی پنج روزه نوبت او است بهمین
 منوال است؛ در ابتدای شروع بدخلون فی دین الله افواجاً و پس از چند روزی
 لولیت منهم فراراً. آری مگر هر کس موفق است که از ابتدای طلوع فلق
 تا انتهای غروب شفق بلکه تا ماورای غسق دفتر دانش را ورق زند ذلك فضل

الله یؤتیه من یشاء.

آقا بزرگ حکیم بزرگ‌ترین استاد مرحوم الهی قمش‌ای

آقا بزرگ بزرگ‌ترین استاد مرحوم الهی بود در حیاتش وی را به غزلی به نام «غزل آفتاب عشق» بستود.^(۱) و بعد از مماتش در رثای او نیز غزلی به عنوان «غزل امیر کشور عشق» بسرود.^(۲) و طلیعه‌اش این است: غزل امیر کشور عشق.

این غزل را در وفات استاد خود سید اجل حکیم متأکد مرحوم آقا بزرگ خراسانی سروده‌ام.

برفت اهل دلی راد مرد هشیاری بلند همت و دانشور و وفاداری
برفت از فلک دانش آفتاب کمال بشد ز کشور فرازنگی جهان داری
تا آخر
در غزل اول او را آفتاب عشق لقب داد و در دوم امیر کشور عشق. تو
خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

مؤلف تاریخ خراسان مرحوم میرزا عبدالرحمن گوید. «ص ۲۴۶»:

«آقا میرزا عسکری مشهور به آقا بزرگ حکیم از حکماء و متألهین عصر حاضر هجری و از رجال پاکدامن و وارسته خراسان و از کسانی بود که در وارستگی و جلالت کمتر عالمی به پایه او می‌رسد. حکایات وارستگی و بی‌اعتنائی او به زر و سیم دنیا و افراد آن زیانزد خاص و عام است و هنوز هم در هر مجلسی که سخن از وارستگان علماء و حکما به میان می‌آید نمونه

۱- صفحه ۲۳۰ کلیات دیوانش.

۲- صفحه ۵۰۴ کلیات دیوانش.

عالیه‌اش را مرحوم آقا بزرگ می‌دانند. معظم له فرزند حاج میرزا ذبیح الله و نواده میرزا مهدی شهید است در مشهد از محضر شیخ موسی منطقی و حاج میرزا محمد باقر شفتی و میرزا محمد خادم باشی و در تهران از بیانات حکیم شهیر میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا ابراهیم گیلانی و در نجف سالیانی از محضر آخوند خراسانی بهره‌مند شده پس از آن به مشهد مقدس بازگشته متجاوز از بیست و سه سال به تدریس خارج شرح لمعه و شرح قوشچی و اشارات و شوارق و شرح منظومه و اسفار و امثال اینها می‌پرداخته و هم اکنون عده‌ای از شاگردان دانشمند او در قید حیات و نمونه‌های بارز اویند. معظم له در شب ۲۹ جمادی الثانیه سال ۱۳۵۵ وفات یافت و حسب الوصیه در دامنه شرقی کوه سنگی که هم‌اکنون مزار اهل صفاست مدفون شد. قدس الله سرّه.

و مرحوم آقای الهی در شبی از آن بزرگوار یعنی حکیم آقا بزرگ حکایات و بعضی از کراماتش را برای این بنده نقل کرده است و بسیار دل‌باخته او بود و او را با احترام و تجلیل نام می‌برد.

تا ز گرد ره مردی نکنی سرمه چشم از پس پرده غیبت ننمایند جمال
مرحوم الهی در شبی برایم حکایت کرد که جمعی از ارادتمندان مرحوم استاد
آقا بزرگ خواستند در مشهد رضوی به او خدمتی کنند یکی از مناصب عمده
امور ثامن الائمه علیه السلام را به وی تفویض کردند. آن بزرگ مرد با کمال آزادگی
اظهار داشت که من دخالت در امور امام هشتم علیه السلام را بشرائط فعلی مشروع
نمی‌دانم زیرا که جمیع موقوفاتش را درهم و برهم کردند و وقف نامچه‌ها را
از جعل واقفین انداختند.

اساتید دیگر مرحوم الهی قمشه‌ای

دیگر از اساتید مرحوم الهی عارف بزرگوار و حکیم عالی مقدار شیخ

اسدالله یزدی مشهور بهراتی است. و او کسی است که منطق و حکمت شیخ اشراق را به شرح قطب الدین شیرازی که در حقیقت تقریرات درس استاد خواجه نصیرالدین طوسی است با تعلیقات جناب صدر اعظم فلاسفه مولی صدرای شیرازی و با رساله جمع بین الرأیین اکبر فلاسفه اسلام معلم ثانی ابونصر فارابی در حاشیه آن تصحیح کرده است که به طبع رسیده است و در صفحه اول آن فرموده است:

«هو الموفق اعلم أن افضل العلوم والمعارف هو معرفة الله تعالى وصفاته و افعاله لأن الانسان خلق لأجلها كما جاء في التنزيل «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» أي ليعرفون. و تحصيلها منحصر في طريقين الأول الكشف والعيان كما هو طريق الانبياء والمرسلين والعرفاء الشامخين، والثاني النظر والبرهان كما هو طريق العلماء الراسخين والحكماء المتألهين وافضل طرقهم طريق الاشراق لأنه موافق للذوق والوجدان واحسن الكتب المدونة في هذا الطريق هو شرح حكمة الاشراق كما لا يخفى على من نظر فيه حق النظر».

(بدانکه افضل علوم و معارف شناخت خداوند و صفات و افعال اوست. زیرا انسان به همین منظور آفریده شده است. همان گونه که در قرآن آمده: «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» ای ليعرفون (جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه مرا عبادت کنند، یعنی مرا بشناسند.) و تحصیل معرفت از دو راه ممکن است ۱- کشف و شهود که طریقه پیامبران و رسولان و عارفان است ۲- نظر و برهان که طریقه علمای راسخ و حکمای متأله است. در میان روش‌های حکمی و فلسفی بهترین روش، روش اشراق است. چرا که با ذوق و وجدان موافق است. و بهترین کتابی که در این روش تدوین گشته شرح حکمة الاشراق است. همان‌طور که این مطلب بر کسی که در کتاب یاد

شده خود دقت کرده باشد پوشیده نیست).

تا اینکه فرماید: «جمعت نسخاً منه مع تعليقات العالم المحقق الربانی والحکیم المتأله السبحانی صدرالدين شیرازی نور الله مرقدہ وبذلت الجهد فی التصحیح والطبع خدمة للمحصلين من الطلاب وانا الأقل اسدالله بن محمد حسن اليزدی المشهور بهراتی غفر الله لهما بالنبي وآله الطاهرين فی شهر ذی القعدة ۱۳۱۳» (نسخه‌هایی را از آن کتاب همراه با تعلیقات عالم محقق و حکیم متأله صدرالدين شیرازی (نور الله مرقدہ) گرد آوردم و در تصحیح و طبع آن بسیار کوشش نمودم تا از این طریق در حق دانشپژوهان خدمتی کرده باشم. اینجانب کمترین همه، اسدالله بن محمد حسن یزدی مشهور به هراتی. ذی القعدة ۱۳۱۳).

در تاریخ خراسان نام برده در باره شیخ عارف یزدی گوید: شیخ اسدالله یزدی از وارستگان عصر حاضر و از دانشمندان ارض اقدس رضوی بود از لباس بمعدودی اکتفا کرده چنانچه هرگاه پیراهن یا عمامه خود را می‌شسته باید صبر کند تا خشک شوند بعد پوشیده به انجام تکالیف خود پردازد و گاهی همچنانکه لخت بوده برای این که درس تعطیل نشود تدریس می‌کرده و به مبلغ پنج تومان گذران ماهیانه خود را می‌نموده و با کسی رابطه نداشته و معدودی از خواص برای کسب کمالات به محضر او حضور می‌یافتند. و در حدود ۱۳۴۵ وفات کرده است و او نخستین کسی بود که در دامنه شرقی کوه سنگی مدفون و پس از او حکیم شهیدی «یعنی مرحوم آقا بزرگ حکیم سابق الذکر» پهلوی وی آسود. (ره) انتهی ملخصاً.

و مرحوم آقای قمشه‌ای می‌فرمود که شرح فصوص قیصری را در محضر جناب عارف بزرگوار آقا شیخ اسد الله یزدی تلمذ می‌کردیم، به ما سفارش می‌کرد که بی‌وضو در این درس حاضر نشوید.

دیگر از اساتید او مرحوم حاجی فاضل است. نام شریفش ملا محمد علی و مشهور به حاجی فاضل بود و تاریخ وفات او «یا غفران» است یعنی سنه ۱۳۴۲. در تاریخ خراسان گوید: وی یکی از محققان دانشمندان عصر حاضر و از حکماء بود شرح کمالات این عالم ربّانی هنوز هم زبانزد محافل و مجالس است مردی بسیار خوش بزم و وارسته بود. معروف است فیض محمد خان سنّی حاجی را گاهی اوقات برای صرف شیر به منزل خود دعوت می‌کرد حاجی پس از صرف شیر از وی تمجید می‌کرد و می‌گفت:

رحمت حق بر تو و بر شیر تو در قیامت حشر تو با پیر تو

و دیگر از اساتید او محمد هادی فرزانه قمشه‌ای است که جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و در وارستگی و زهد و تقوی و بی‌اعتنائی به دنیا و زخارف آن ضرب‌المثل و مشار الیه بالبنان. و او همان کس است که وقتی جمعی به نمایندگی بعضی از مقامات بحضورش شرفیاب شدند و از او تقاضای قبول کرسی درس کردند در پاسخشان فرمود: وقتی بسراغ ما آمدید که ضعف رو به قوّت و قوّت رو به ضعف می‌رود.

و دیگر از اساتید او مرحوم بررسی بود. در تاریخ خراسان گوید: که حاج شیخ حسن بررسی از مدرسین بزرگوار عصر حاضر و از متنفّذین آستان قدس رضوی بود و حوزه درس او از سایر حوزه‌ها با اهمیت‌تر و افاضل طلاب که هنوز شاگردان او مشهور و به فضل و دانش معروفند به حوزه او حضور می‌یافتند.

و دیگر از اساتید او مرحوم آقا حسین فقیه خراسانی بود که در فن خود شهرت بسزا داشت. رحمة الله تعالی علیهم اجمعین.

و مرحوم آقای الهی قمشه‌ای تربیت شده این بزرگان بود، و نمونه بارزی از هر یک آنان و بخصوص از حکیم آقا بزرگ و عارف یزدی و

حاج فاضل.

سر کشیدن جام صبح دمیده در صبح سعادت

در روز اول فروردینی به حضورش شرفیاب شدیم پس از طی تعارفات
برخاست و به اندرون رفت و با فنجانی بیرون آمد.

ألا یا ایها الساقی ادر کأساً وناولها

من احتراماً برخاستم و وی عادة بنشست، با دست مبارکش فنجان را
تسلیم ما کرد و ما تعظیم وی کردیم و سپس فرمود این شربتی است خاص،
ساخته دست من مخصوص خواص، بر آن آیات و ادعیه و اوراد دمیدم و این
پیمانه را برای شما برگزیدم. گفتم برای من سَقِیْهِمْ رَبِّهِمْ شراباً طهوراً است.
پس در آن صبح سعادت آن جام صبح دمیده را سر کشیده‌ایم و لذتِ
الأبرار یشرَبون من کأس کان مزاجها کافوراً را چشیده‌ایم.
در حلقه گل و مل می‌خواند دوش بلبلی

هات الصبوح هَبْوا یا ایها السَّکَّارِی

بعد از آن گفتم اگر رخصت فرمایی غزلی را که دوش ساخته‌ام در
حضور شما پرداخته گردد. مبتهجاً اجازت فرمود و گفتم:
شب عید آمد آن عیدی که باشد عید سلطانی

گروهی در سرورند و گروهی در پریشانی
گروهی فارغ از هر دو نه این دارند و نی آنرا
به دل دارند با سلطان‌شان صد عید سلطانی
بسیار خوشش آمد و تحسین کرد و تشویق فرمود تا اینکه گفتم:

پریشان نیستم از بی‌گلستانی چه در پیش است

گلستانی ز سعدی و پریشانی ز قانی

خیلی خوشش آمد، تا اینکه گفتم:
 چه غم ما را که اندر حجره نبود نان و حلوایی
 بود تا نان و حلوای جناب شیخ ربّانی
 چه غم ما را که اندر بر نباشد شربت و شکر
 که کام ما بود شیرین همی ز آیات قرآنی
 بسیار تقدیر و تمجید کرد و با چه شوق شمع بنده را نگاه می کرد و به
 اشعارم گوش می داد. تا اینکه گفتم:
 چه غم ما را ز بی گلدانی و گلهای رنگارنگ
 بود زهر الربیع سید و انوار نعمانی
 چه غم ما را که دوریم از دیار و دوستان خویش
 الهی اوستادی باشد و آقای شعرانی
 خوشحال شد و خنده فرمود و گفت آقای شعرانی را خوب در قافیه
 آوردی. تا این که بیت آخر را خواندم.
 حسن خواهد ز لطف بی شمار ایزد بی چون
 دل پاکی منزّه باشد از اوهام شیطانی
 بسیار خوشش آمد و فرمود احسنت. به قدری مجذوب این غزل شد که
 چون جمعی به زیارتش آمدند به بنده امر فرمود که آن غزل را برای آقایان
 بخوان، این بنده از اوّل تا آخر غزل را خواندم.
 اشعارش را با چه عنایتی برایم می خواند، و روی بزرگواری و آقای
 خود گاهی از بنده نظر می خواست.

تقریظ استاد الهی قمشہای بر دیوان اشعارم
 در سنوات اخیر چند بار در قم تشریف آوردند و این بنده چند شبی

افتخار خدمتشان را داشتم، هر شب به این بنده می فرمود اشعار خودتان را بخوانید، بنده عذر می آوردم که در برابر جنابعالی و اشعار عرشی شما که مصادیق «ان من الشعر لحكمة وان من البيان لسحراً» است چه بگویم و چه بخوانم.

بقول شیخ اجل سعدی:

اگر در سیاحت سخن دلیری کنم شوخی کرده باشم و بضاعت مزجات به حضرت عزیز آورده که شبه در بازار جوهریان جوی نیرزد، و چراغ پیش آفتاب پرتوی ندهد و مناره بلند در دامنه کوه الوند پست نماید.

عذرم نپذیرفت و بخواندند امر فرمود و امثال کردم. تقریباً یک دوره دیوان اشعار بنده را ملاحظه فرمودند و بسیار تحسین کردند جز این که فرمودند چنانکه در میان پرنج گاهی تک تک شلتوک پیدا می شود بعضی از کلمات باید اصلاح شود. سپس بر صفحه اول دیوانم قریب یک صفحه در باره گفته های نالایقم مطالبی مرقوم داشتند و تقریظی انشاء فرمودند که افتخار داشتن دستخط مبارکش را دارم.

و جا دارد که به دو بیت اوحد الدین انوری ابیوردی در این مقام تمسک جویم و به تمثیل آورم:

هست در دیده من خوب تر از روی سفید

روی حرفی که به نوک قلمت گشته سیاه

عزم من بنده چنانست که تا آخر عمر

دارم از بهر شرف خط شریف تو نگاه

وقتی این غزل را برای آن بزرگوار خواندم:

مائیم و آنکه حضرت او نور مطلق است
دیگر هر آنچه هست از این نور مشتق است

تا این که در تخلصش گفتم:

در نزد عارفان سخن طبع املی
بی شک عدیل عمیق و یغمای جندق است

فرمود اینها شعرای خاکی بودند.

خداوند رحمتش کناد با گذاشتن دندان عاریه مخالف بود و می فرمود که
خود مزاج راهنما است، گیرم دندان عاریه گذاشتم با دستگاه گوارش پیر چه
کنم، مگر دندان عاریه غذای جوان را خورد کرده و تحویل معده داد دیگر
معده از عهده طبع آن بر می آید؟ در دو وعده متوالی پختنی نمی خورد. اغلب
ماست را آب می کرد و نان در آن ترید می کرد و میل می فرمود و با چه مزه
تناول می کرد. می فرمود در کودکی دندان نبود و غذا شیر بود الآن غذای من
این است.

می فرمود وقتی تنی چند از دوستان بدون اطلاع من دندان پزشکی را
دیده بودند و در یکی از دید و بازدیدها او را حاضر کردند من از کار دوستان
واقف شدم چون طبیب از من سؤال کرد که آقا وضع دندان شما چگونه
است؟ من دست بر روی یک دندان لقی گذاشتم و گفتم آقای دکتر این دندانم
لق است آن را سفت کنید. گفت آقا این که نمی شود و اصلاً برای کسی میسر
نیست گفتم پس عرضی ندارم.

می فرمود که جناب شیخ رئیس اعلی الله تعالی مقاماته مقامات عارفین
اشارات را در یکی از اربعینهایش نوشت.

می فرمود که شیخ اشراق بعد از شیخ رئیس مطلب تازه‌ای نیاورد جز
این که اصطلاحاتی را تغییر داد.

می فرمود همانطور که انسان به اقتضای سنش که رو به بالا می رود پوشاک خود را تغییر می دهد خوراکش را نیز باید تغییر دهد.

صورت و سیرت و سریرت استاد قمشه‌ای

چون راه می رفت مستقیم القامه می رفت و سر بسوی بالا می داشت و تا آخر هم چنین بود هیچ خمیدگی و انحذاب در او پدید نیامد. عمرش متجاوز از هفتاد بود عجب این که مویش پیر بود و رویش جوان یعنی محاسنش سفید بود و گونه هایش سرخ.

حقاً از نام و عنوان و شهرت تبرّی داشت چنانکه خود فرموده است.

دریغا که در دام نامم هنوز اسیر خیالات خامم هنوز

تا آخر ابیات^(۱)

بسیار خوش محضر بود و مع ذلک بیش از دو جمله مطایبه در آن مدّت مدید که با او حشر داشتم در نظر ندارم. بسیار عفت کلام داشت از لغو اعراض می فرمود، در مراقبت و حضور قوی بود. حقاً شاگرد آقا بزرگ حکیم و آقا شیخ اسد الله عارف یزدی بود.

چه بسیار پیش آمد که در جلسه درس سخن را بجایی می کشانید که از ما گریه می گرفت، و این فقط خصیصه ایشان بود.

در زمستان‌ها در اطاق درسش نه کرسی بود و نه بخاری فقط یک چراغ لامپای گردسوز و فرش عتیق. و بعضی از شبها که بسیار سرد می شد منقل زیر کرسی اطاق دیگر را که عائله اش بودند به اطاق درس می آورد و خاکستر رویش را به کنار می زد و بدان حال می گذارند.

بسیار به فرزندانش علاقه داشت در شرح حالش که در نغمه عشاق صفحه ۲۶۷ آورده معلوم می‌گردد، علاوه این که بچشم می‌دیدیم. قصیده حسامیه را در فراق و مصیبت فرزند خود که قصیده را بنام او منتسب کرده است سروده است و چه سوگ و ماتم و زاری دارد. و مطلعش این است. ای مرغ من از چه ز آشیان رفتی ستاره شدی بر آسمان رفتی و مختمش این است:

تا چند الهی از غمت نالد زان شهر که آمدی بدان رفتی
این قصیده ۴۵ بیت است و بسیار شیواست.

قصیده نظامیه را در نصیحت فرزند خود دوست بزرگوار فاضلم ثقة الاسلام نظام الدین الهی فرموده است، و مطلع آن این است.^(۱)

نظام من ای سرو باغ معانی نظام من ای طایر آسمانی
والحق قصیده غرائی است و دستورالعملی جامع مشتمل بر ۶۹ بیت که هر یک چون آب زلال است و یا سحر حلال. هر کس شنید گفتا لله در قائله. می‌فرمود خانه ما در هر شهری ساخته است و آن عبارت از مدرسه است. خدای متعال درجاتش را عالی کند خیلی با مدرسه و طلاب سرخوش بود و انس داشت، و در مدرسه بر طلاب آشنا وارد می‌شد و در اولین مرحله امکان عنان سخن را در دست می‌گرفت و حضار را نصیحت می‌کرد، بسیار بی‌قید بود.

روزی در خدمت جناب استاد بزرگوار حضرت آیه الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر قیّم المیزان أبقاء الله لأهل الايقان بودم فرمود:
مرحوم قمشه‌ای بسیار بی‌قید بودند، وقتی در مشهد رضوی علیه السلام در

محفل مذاکره و مباحثه ما با کلاه شب خوابی آمد مردم پنداشتند که او یک فرد عادی است.

مرحوم آقای قمشه‌ای کسی را نکوهش نکرده و کسی را جز پیغمبر و آل پیغمبر علیهم‌السلام و اساتیدش را نستوده و گاهی بعضی از بزرگان علما را نام برده است.

جناب علامه طباطبائی فرمودند که فلانی «یکی از فضیلتی تهران را نام برد» از من استاد طلبید، بدو گفتم آقای الهی قمشه‌ای که او غیر از این ظاهر است.

احوال پرسى مرحوم الهی این بود: حال سرکار خوش است. و گاهی می‌فرمود: حال شریف خوش است.

وقتی در تهران به بنده فرمودند: حاضرید به عیادت آقای آملی برویم «در این وقت مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی قدس سره الشریف سخت بیمار بودند و به کسالت قلبی دچار بودند که از حرکت کردن و برخاستن و نشستن ممنوع بودند» گفتم از جان و دل افتخار دارم که در خدمت شما باشم. در موعد معین و ساعت مقرر به حضورش تشریف حاصل کردم باهم به عیادت مرحوم آیه الله آملی رفتیم این بنده سبقت گرفت و در زد، کسی گفت کیه؟ بنده به عادت زبان رانج گفتم آقا تشریف ندارند. مرحوم آقای قمشه‌ای فرمودند چرا جانب نفی را گرفته‌ای؟ و چون به حضور مرحوم آقای آملی نشستیم، مرحوم آقای قمشه‌ای از تعلیقات و حواشی آقای آملی بر حکمت منظومه حکیم متاله سبزواری و از آثار علمی و قلمی او تحسین و تقدیر کرد. این بنده خام رو به آقای آملی کرد و گفت: خداوند وجود شما را بسلامت بدارد. در جوابم فرمود: خداوند متعال وجود مرا به سلامت بدارد،

وجود آقای قمشه‌ای را بسلامت بدارد، وجود شما را بسلامت بدارد و همه علمای شیعه و همه شیعیان و همه مسلمانان را بسلامت بدارد و رحمت او شامل حال همه و همه شود که شیخ‌الرئیس چه خوش فرمود: «استوسع رحمة الله».

این فرمایش آقای آملی چه قدر برایم ارزش داشت و تا چه قدر ادبم کرد. چون برخاستیم و از خانه بدر آمدیم خواستم به همان سمتی که آمدیم برویم مرحوم قمشه‌ای فرمودند از سمت دیگر برویم تا تکرار در تجلی نشود.

مرحوم آقای قمشه‌ای می‌فرمودند: وقتی در یکی از مجالس مهم تهران که سیاسی بود، و هم بعنوان جشن عروسی بنام، شعرای شیعه و سنی را دعوت کرده بودند، مرا نیز خواستند عذر آوردم و بالأخره ملزم به حضور شدم. در آن جلسه هر کس به مناسبت جشن عروسی اشعارش را می‌خواند. از من نیز خواستند که از اشعارت بخوان چون اکثر حضار را سنی دیدم قصیده غزای طغرائیه را^(۱) که ۷۶ بیت است از بدو تاختم به مدد غیبی بدون هیچ سکت و لکنت خواندم و چون به این ابیات رسیدم:

أئینه حُسن اعظم ایزد الأشه دین علی اعلى نیست
مولی‌است بر اهل دل پس از احمد «ص» هر کس نه غلام او است مولی‌نیست
فرمان ولایتش خرد داند ای مردم با خرد به شوری نیست
همه اهل مجلس از شیعه و سنی طوعاً او کرهاً احسنت گفتند.
وقتی در مجلس درس در معنی ماء شارحه سخن به میان آمد، مرحوم آقای قمشه‌ای فرمودند: معنی آن چه بود؟

عرض کردم:

معنی ماء شارحه این است پاسخ پرسش نخستین است
خندیدند و فرمودند خوب به شعر درآوردی و خود دوباره شعر فوق را
متبسماً می خواند.

سروده‌ای عارفانه از استاد الهی قمشه‌ای
حسن زاده معرف الهی نمی شود
الهی را باید الهی معرفتی کند^(۱)
پرسند الهی کیستی من عاشقی بی حوصله
آواره‌ای بی خانمان دیوانه‌ای بی سلسله
پروانه‌ای پر سوخته شمع وفا افروخته
ز اهل صفا آموخته عشق و جنون و ولوله
مشتاق یار خویشتن حیران به کار خویشتن
دور از دیار خویشتن یاران هزاران مرحله
در راه آن دیر آشنا من شمع جان کردم فنا
که سوختم گه ساختم گریان و خندان بی گله
خندیم ما دیوانگان بر قصر خاک و خاکیان
آسان که می خندد فلک بر آشیان چلچله
ای کعبه من روی تو وی قبله من سوی تو
کارم براه کوی تو سعی و صفا و هروله

در راحت ای ماه حرم از شوق سر سازم قدم
 خار مگیلان گر کند پای دلم پر آبله
 چون نالم از عشقت شبی با آه یا رب یا ربی
 از خاک برخیزد فغان افتد بگردون زلزله
 ای حاجیان ای حاجیان در کعبه و دیر مغان
 جوئید کوی دلستان از عاشقان یک دله
 گر عاشقی بی سیم و زر در راه او شام و سحر
 ز آه دل و خون جگر برگیر زاد و راحله
 خواهم دلی مست خدا آزاد از نفس و هوا
 از دام این عالم رها و ز غیر عشق حق یله
 بشکن بت و قدوس زن تکبیر بر ناقوس زن
 گامی براه دوست زن خوش با دَرای قافله
 زان زلف پر چین و شکن جانان خمی برهم مزن
 کانبجا دل شیر فلک دارد بگردن سلسله
 افروخت ماهی مهربان خوشتر ز خورشید جهان
 کز شور و وجد عاشقان افلاک دارد غلغله
 گفتم الهی در غزل مدحی ز سلطان ازل
 کان شه به چشم مرحمت بنوازد و بخشد صله

برخی از افادات استاد الهی قمشه‌ای

در حکمت الهی^(۱) چون بحث از عشق بعنوان «یکی از کیفیات نفسانیه

عشق است» به میان آورد چنان است که گویی غریبی به وطن رسید، و تشنه‌ای به چشمه‌ای دست یافت. و در خاتمه همین بحث گوید: مبحث کیف و کیف نفسانی را به عشق که خاتم هر بحث و منتهای هر درس است ختم می‌کنیم.

و در جلد دوم آن ص ۳۴۱ در باره شب و روز در تحت عنوان «منظره پر غوغای شب و روز آسمان» چه غوغا می‌کند.

در ص ۲۷۶ جلد اول آن در معنی تصوّف فرماید: به طور کلی اگر معنی تصوّف و صوفی عالمان ربّانی هستند که دارای مقام معرفه الله و تخلّق به اخلاق الله و تهذیب نفس به عبادت و ریاضت و مجاهده است و مخالفت هوای نفس و تزکیه روح و پاک ساختن دل از عشق و محبت ما سوی الله است و هدایت و تربیت خلق به معرفت و خداشناسی و اخلاق حسنه و علم و عمل خالص و ذکر و فکر در اسماء و اوصاف الهی است و ترک شهوات حیوانی و فضولات دنیوی و احسان و خدمت بی‌ریا به خلق است و دست گیری از بیچارگان و اعانت مظلومان و ارشاد گمراهان وادی توحید و خداشناسی است به حقیقت آنان شاگردان عالی مدرسه انبیاء و طریقه قرآن و مدرسه قرآن‌اند که خلق را بر آن دعوت فرموده و پیروی حقیقی چون اصحاب صفة از رسول اکرم و اوصیای او است صلوات الله علیهم اجمعین. لکن باید دانست که مصداق تصوّف و صوفی و عارف بالله به این معنی نادری را در دوران عالم می‌توان یافت مانند زید و اویس قرنی و کمیل و میثم و خواجه ربیع و ابو بصیر و هشام حکم و پسر ادهم و امثالهم در زمان ابونصر و ابوعلی و ابوالحسن و ابوسعید ابوالخیر و خواجه طوسی و محیی الدین و عارف رومی و سنائی و حافظ و سعدی و شیخ اشراق و صدرا و فیض و حکیم سبزواری بوده‌اند و یا اینان خود از آن عارفان و صوفیان صفایند.

اما امروز که اثری از آن عالمان عارف صاحب سر امام کمتر یافت می‌شود خدای ما را به آن خدا پرستان واقعی رهنماید و به مقام شامخ آنان برساند که آنها انسان حقیقی و خضر و موسای عقل و زنده به آب حیات معرفة الله‌اند.

و اگر معنی صوفی و تصوّف عبارت از ادّعای دروغ مقام ولایت است و نیابت خاصّه به هوای نفس و حبّ ریاست و خرقه بازی و سالوسی و ریا و دکان داری و فریب دادن مردم ساده لوح «در عین حال مشتاق معارف حقه» و تشکلات و امور موضوعه موهوم و القاء اوهام و تخیلات بر مردم زود باور به ادّعای کرامات دروغ که عارف برآستی گوید:

صوفی نهاد دام و سر حقّه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد
تا بالنتیجه از لذّات حیوانی و شهوت دنیوی کاملاً برخوردار گردند و به افسون و فریب جمعی را گرد خود به نام فقر و درویشی و ارشاد جمع کرده و دگانی از آیات و اخبار عرفانی و گفتار نظم و نثر بزرگان حکماء و علمای ربّانی باز کنند و حرف مردان خدا را بدزدند برای متاع دکان خود چنانکه عارف قیومی ملای رومی فرماید:

چند دزدی حرف مردان خدا تا فروشی و ستانی مرحبا
و آه و ناله‌های شیطانی و نفس‌های سرد بی‌حقیقت کشیدن و خلسه و رعشه ریا و خودنمایی برای آنکه در دلهای مردم ساده دل جای گرفته و از دنیای آن بهره گیرند و بر آنها با فسون و نیرنگ ذکر قلبی و سخنان ذوقی القاء کنند و از آخرت و مقامات اولیاء و مراتب سعادت روحانی سخن گویند و خودشان جز سعادت مادی و لذّات فانی بدن دنیوی بجایی معتقد نباشند.

دائم به فکر آن که ثروتمندی را به دام آرند و از مال او و ارادت او تمتّع و اعتباری یابند و در مریدان هیچ تأثیر کمال نفس و صفای روح و خداشناسی

و خداپرستی و تقوی نداشته بلکه تنها به رعونت و خودپسندی و ریاکاری و کبر و نخوت آنها بیفزایند و مردم را از استعداد فطری توحید و شوق ذاتی معرفه الله خارج کرده به وادی ضلالت و راه ریا و سمعت کشند و این گونه صوفی در هر دور بسیار بوده و هستند ضعف الطالب و المطلوب، گر این است معنی صوفی صد نفرین حق بر این مردم باد که بد نام کننده نکو نامان عالمند و از حدیث حضرت علی علیه السلام در اصول کافی در بیان تقسیم علماء به علمای حقیقی متقی خداپرست مخالف هوای نفس که هادی و خیرخواه و خدمت گذاران معنوی خلقند، و دیگر علمای ظاهری مدعی ریاکار و مجادل و ریاست طلب و طلب جاه و جلال دنیوی که مضل و گمراه کننده مردم اند این دو معنی را که در تصوّف گفتیم بخوبی توان دریافت. جعلنا الله من العلماء العاملين الربّانیین وأعاذنا الله من شر شیاطین الجنّ والانس اجمعین بجاه محمد صلی الله علیه و آله و آله الطاهرین.

و در صفحه ۳۱۵ جلد اول آن در باره معاد فرماید: «اقوال در مسأله معاد بر سه قول کلی است.

۱ - معاد جسمانی فقط.

۲ - معاد روحانی فقط.

۳ - معاد جسمانی و روحانی هر دو.

قول اول عقیده ملّیین غیر اسلام و عوام است الا ماشاء و ندر که عوام خلق آن عالم را فقط دار لذت جسمانی از اکل و شرب و نکاح و سایر لذات بدنی دانند.

قول دوم قول حکمای غیر اسلام و قبل از اسلام است که آن جهان را دار لذات عقلی و نشأه کمال و سعادت و ابتهاج و نشاط روحانی دانند و روح را در عالم مجرد برتر از تعلق به اجسام و توجه به لذات جسمانی شناسند.

قول سوم قول حکمای اسلام و علمای ربانی و همه محققین از متکلمین و محدثین و فقهاء ما رضوان الله علیہم اجمعین است. و می توان گفت قول به معادین جسمانی و روحانی عقیده اسلام و همه مسلمین است الا ما شد و ندر که جسمانی فقط دانند و عقیده نگارنده نیز هر دو معاد جسمانی و روحانی است و ادله ما ناظر به این عقیده است یعنی در آن جهان آخرت و بهشت ابد هم لذات جسمانی است از طعام و شراب و نکاح و مناظر زیبا و صور حسناء و ابتهاجات و نشاط بی حد و هرگونه لذت که در این جهان است در آنجا بطور اتم و اکمل و اشد و اقوی از اینجا خواهد بود، منتہای امر در این عالم لذات منقطع و فانی و مشوب به آلام است و آنجا لذتش دائم اکلها دائم وظلها و بدون مزاحم و بی ملال و کدورت و خالص و صرف لذت است فیها ما تشتهی الانفس وتلذذ الاعین. و هم لذات روحانی در بهشت معرفت بلقائ حسن مطلق الهی و شہود آن جمال اعظم نامتناہی و شراب و سکر حیرت در مشاہدہ او کہ لذت ملائکہ مہیمن و روحانیین است کہ فوق ہرگونہ لذت حسی و خیالی است برای نفوس قدسیہ حاصل است، و نفوس بر حسب درجات معرفت و اعمال صالح در آن دو بہشت «بہشت لقائ منعم و بہشت نعمت دائم» درجات مختلف دارند، درجات بعضہا فوق بعض» انتہی کلامہ الشریف.

قرنها باید تا یک کودکی گردد الهی قمشہای

مرحوم استاد الهی قمشہای یکی از نوادر روزگار بود بہ ارتحال خود دل اہل الله را سوگوار کرد.

در ہجران این گونه بزرگان باید گفت: ای دریغا عالمی.

اگر چه به نس لاریبی تنزیل آسمانی و حکم محکم فرقان
 محمدی ﷺ :

«ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها»^(۱) ولی به قول عارف
 معروف مجدود بن آدم سنائی غزنوی (رحمة الله تعالى علیه) :

هر خسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد

درد باید مرد سوز و مرد باید گامزن

قرنها باید که تا یک کودکی از لطف طبع

عالمی گویا شود یا فاضلی صاحب سخن

سالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

صدق و اخلاق و درستی باید و عمر دراز

تا قرین حق شود صاحب قرانی در قرن

الهی سحری بود. مرکز تحقیقات کیهان و نجوم اسلامی

الهی شب با ستارگان گفتگو داشت.

الهی را مناجاتهای آتش سوز است.

الهی گریه ها داشت.

الهی عالم ربانی بود.

الهی اهل ایقان بود.

الهی مفسر قرآن بود.

الهی سوز و گداز داشت.

الهی راز و نیاز داشت.

الهی مراقب بود.

الهی عارف بود.

الهی عاشق بود.

الهی مهربان بود و حسن زاده را آرام جان بود.

الهی محب خالص پیغمبر ﷺ و آل پیغمبر بود.

الهی صاحب تألیفات بود.

الهی نغمه حسینی بسرود.

الهی تربیت شده آقا بزرگ حکیم و عارف یزدی بود.

الهی الهی بود.

الهی پیش از هفتاد سال در این نشأه بزیست و غریب بود.

موت الغریب شهادة. الاسلام بدا غریباً وسیعود غریباً کما بدا فطوبی

للغریاء

سلطان ملک عشقم و جانانم آرزو است

نالان درد هجرم و درمانم آرزو است

تا دل کند نظاره آن حسن دل فریب

از دیده محو جلوه خوبانم آرزو است

من مرغ باغ عالم قدسم الهیا

زان آشیان به گلشن رضوانم آرزو است

سه شنبه ۱۷ ج ۱ سنه ۱۳۹۳ = ۱۳۵۲/۳/۲۹

قم - حسن حسن زاده آملی



مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

فصل ہفتم



مرکز تحقیقات و پژوهش در علوم اسلامی

آیة اللہ حاج

میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

آیه الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی

آیه الله علامه حضرت حاج میرزا سید ابوالحسن رفیعی قزوینی (رفع الله تعالی درجاته) نابغه‌ای است که در علوم عقلیه و نقلیه از مفاخر امامیه و از أعظم شیعه است. و در این عصر از بزرگترین استادان حکمت متعالیه در حوزه‌های علمی اسلامی بشمار می‌رفته است. آن جناب در حدّ ذکا و قوت حافظه، و حسن و لطف تقریر، و جودت و فصاحت گفتار، و حلاوت و سلاست بیان، زبان زد خواصّ بوده است. و به ویژه در تعبیر و تفسیر آرا و افکار ملا صدرا و حلّ معضلات اسفار تبخّر و تمهّری شگفت داشت.

در سال ۱۳۱۵ هـ.ق، در شهرستان قزوین از بیت علم و تقوی قدم به عرصه وجود نهاد و دیده به چهره جهان گشود، و در تحت مراقبت و تربیت والد ماجدش در قزوین به تحصیل کتب مقدماتی متداول در میان طلاب علوم پرداخت، و پس از آن به قصد عزیمت تهران و قم، اقامت قزوین را ترک گفت و در محضر مبارک آیات علم و أعلام دین: آقا میرزا حسن کرمانشاهی، و آقا میرزا هاشم ایشکوری، و حاج فاضل تهرانی و میرزا محمود رضوان قمی، و آقا سید محمد تنکابنی، و آقا شیخ محمد رضای نوری، و آقا

شیخ علی رشتی، و آقا میرزا ابراهیم زنجانی، و حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (قدس الله اسرارهم) به مقامات شامخه و معارج و مدارج عالیّه نائل آمد. معظم له مثل فارابی و مفید، موجز نویس بود و مؤلفاتی چند در معقول و منقول دارد و برخی از آنها به طبع رسیده است، از آن جمله رساله وجیز و عزیز در اتحاد عاقل به معقول است که به مناسبت «جشن چهارصدمین سال تولد صدرالمتألهین در کلکته» نگاشته است. و با ضمیمه تعلیقات اینجانب به حضور ارباب کمال اهدا گردیده است.

فیلسوف بزرگ الهی و فقیه بنام اسلامی آیه الله علامه رفیعی (قدس سرّه العزیز) در تهران در غره محرم هزار و سیصد و نود و شش هجری قمری - علی هاجرها آلاف التحية والسلام - ندای حق را لبیک گفت و به خطاب یا یُثْبِتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ اِرْجِعْهُ إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي مخاطب شد، و پیکر شریفش به ارض قدس قم که هنالك الولاية لله الحق، انتقال و در مسجد بالا سر حرم مطهر حضرت سنی فاطمه معصومه بنت باب الحوائج الی الله موسی بن جعفر علیه السلام به خاک سپرده شد. اعلی الله تعالی مقاماته القدسیة، و أفاض علينا من بركات انفاسه النفیسة.

استادان علامه رفیعی

حکیم علامه، رفیعی قزوینی پس از اخذ مقدمات علمی و فرا گرفتن کتب سطوح درسی، به منظور ادراک محاضر علمی استادان بزرگ عصر، که در آن زمان همگی در تهران به تدریس کتب عقلی و نقلی اشتغال داشتند، و حوزه تهران یکی از پر فیض ترین حوزه های علمی بویژه علوم عقلی و عرفانی در شمار می آمد، از زادگاه خود قزوین عازم تهران گردید و در سال

۱۳۳۳ هجری به مجلس درس آیت الله حاج شیخ عبدالنبی نوری (نور الله مرقده) راه یافت و با کسب فیض از محضر او، در ضمن از مجلس درس آیت الله حاج میرزا مسیح طالقانی و آیت الله سید محمد تنکابنی و آیت الله آقا شیخ محمد رضا نوری استفاده و تحصیل علوم فقه و اصول کرد.

و از آنجا که ذوق فطری و جبلت الهی او متمایل به معارف حقه حقیقی بوده و تار و پود وجودش از عشق به علوم عقلی - کلام و حکمت و عرفان و ریاضیات - درهم بافته شده بود؛ چنانکه از آثار او نیز مشهود است؛ حکمت را در نزد حکیم متأله مرحوم میرزا حسن کرمانشاهی که استاد مشهور این فن بود فرا گرفت و علاوه بر این از محضر درس حکیم مرحوم حاج فاضل تهرانی شمیرانی و حکیم مرحوم میرزا محمود رضوان قمی و حکیم و ریاضی دان و شاعر ملا محمد هیدجی زنجانی (رضوان الله تعالی علیهم) بهره‌هایی شایان اهمیت گرفت، و سپس علوم ریاضی را از محضر آقا میرزا ابراهیم زنجانی ساکن و مقیم تهران تحصیل کرد؛ اساتید علوم هیئت و اسطرلاب و هندسه ایشان هم بنابر نقل مؤلف کتاب «گنجینه دانشمندان» علاوه بر میرزا ابراهیم زنجانی، مرحوم آقا شیخ علی رشتی هم بوده، و از این دو استاد مجموع علوم ریاضی را فرا گرفته است.

سال ۱۳۴۰ قمری که حوزه علمیه قم تشکیل گردید، به قم هجرت نموده و به محضر درس فقیه بزرگ مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی شتافت و از درس فقه و اصول این مؤسس گرانقدر استفاده شایانی کرد.

از دیگر اساتید علامه رفیعی، آیت الله حاج شیخ ابوالقاسم کبیر قمی بوده است و بالاخره استادان دیگرش مرحوم حاج شیخ محمدرضا مسجد شاهی اصفهانی و آقا میرزا هاشم اشکوری در عرفان می‌باشند.

آثار و تألیفات

علامه قزوینی علاوه بر حواشی علمی و حکمی که بر کتب فلسفی و کلامی و عقلی نوشته است، آن حکیم و فقیه اهل بیت و دانشمند نامی را در حدود بیست رساله و مقاله و کتاب در پیرامون مسائل کلامی و حکمی و عقلی و فلسفی است که معارف اسلامی را مورد بررسی و عنایت تامی قرار داده و بر شیوه خاصی بر اساس علوم عقلی و نقلی، به توضیح و اثبات عقائد حقّه و قواعد محکمه تشیع و معارف اهل بیت عصمت علیهم السلام پرداخته است.

این رسائل که در یک مجلد به طبع رسیده، عبارتند از: ۱- شرح دعای سحر ۲- رساله معراج ۳- رساله اسفار اربعه ۴- رساله در بیان قوه مؤلده ۵- رجعت ۶- تخلیه و تجلیه و تحلیه ۷- حرکت جوهریه ۸- اتحاد عاقل و معقول به فارسی ۹- اتحاد عاقل و معقول به عربی ۱۰- رساله در وحدت وجود ۱۱- رساله در حقیقت عقل ۱۲- رساله در شب قدر ۱۳- سخن در معاد ۱۴- مقاله در وجود ۱۵- تفسیری بر دو آیه از سوره یونس ۱۶- مقاله در تشریح اجزاء حملیه و اجزاء حدیه ۱۷- رساله در حدوث دهری ۱۸- حاشیه‌ای بر قضایای ضروریّه ازلیّه ۱۹- مقاله در اراده و مشیت ۲۰- مقاله در مسح رأس و وضوء ۲۱- مقاله در شرح زندگی ملا صدرا ۲۲- و نیز بحث شریف معاد (مجموعه بحثهای شبهای جمعه در مسجد جامع تهران) که مستقلاً چاپ شده است.

اما حواشی آن حکیم فرزانه بر کتب عقلی و فلسفی و کلامی عبارتند از: ۱- حواشی بر شرح منظومه حکیم حاج ملاهادی سبزواری ۲- حواشی بر اسرار الحکم سبزواری ۳- حواشی بر شرح الاسماء الحسنی یا جوش کبیر سبزواری ۴- حواشی بر کتاب اسفار الاربعه مرحوم صدرالمتهین

شیرازی ۵- حواشی بر کتاب مشاعر آن حکیم ۶- حواشی بر کتاب عرشیه
 ملا صدرا ۷- حواشی بر تعلیقات ملا صدرا بر کتاب شفای بو علی سینا
 ۸- حواشی بر شرح اصول کافی ملا صدرا ۹- حواشی بر کتاب مفاتیح
 الغیب آن حکیم ۱۰- حواشی بر کتاب شفای بو علی ۱۱- حواشی بر کتاب
 شرح الاشارات والتنبیها ۱۲- حواشی بر کتاب شوارق الالهام ملا
 عبدالرزاق لاهیجی ۱۳- حواشی بر کتاب گوهر مراد ملا عبدالرزاق به
 فارسی ۱۴- حواشی بر کتاب قبسات میر داماد ۱۵- حواشی بر کتاب شرح
 حکمة الاشراق قطب الدین شیرازی ۱۶- حواشی بر مقدمه کتاب شرح
 فصوص الحکم قیصری ۱۷- حواشی بر کتاب الشواهد الربوبیه ملا صدرا
 ۱۸- حواشی بر کتاب اسرار الآیات ملا صدرا ۱۹- حواشی بر شرح مطالع در
 منطق ۲۰- حواشی بر شرح تجرید قوشچی در کلام ۲۱- حواشی بر مصباح
 الانس ابن فناری.

شادروان علامه و فقیه جامع الشرائط و مجتهد بارع قزوینی را غیر از آثار
 و حواشی و رسائل حکمی و کلامی و فلسفی، آثاری در زمینه‌های فقه
 استدلالی است، بدانگونه که شخصاً در یکی از منابر خود اظهار داشته
 عبارتند از: ۱- کتاب صلوة از اول تا آخر ۲- کتاب خمس استدلالی از اول تا
 آخر ۳- کتاب حج از اول تا آخر بطور مفصل ۴- کتاب میراث ۵- کتاب نکاح
 ۶- کتاب طلاق ۷- در قاعده لا ضرر ۸- کتاب مکاسب و بیع و تجارت که
 هیچیک چاپ و منتشر نشده است. ۹- کتابی در حول عقائد امامیه در ردّ
 کتاب سنّی کوبیتی به نام «جَبّانی» که او در ردّ شیعه نوشته و چاپ شده است.
 ۱۰- توضیح المسائل یا حواشی بر رساله عملیه آیه الله العظمی مرحوم
 بروجردی ۱۱- کتاب هدایة الأنام در رساله عملی، که هر دو کتاب اخیر به
 چاپ رسیده است ۱۲- حواشی بر کتاب عروة الوثقی مرحوم سیّد کاظم

یزدی از اول تا کتاب خمس ۱۳ - رساله شریفه مناسک حج چاپ کتابفروشی اسلام، که فتاوی شیخ انصاری (رضوان الله علیه) را تحشیه کرده و در مقدمه آن مرقوم داشته: «عمل به این رساله شریفه مناسک حج، با ملاحظه فتاوی و حواشی احقر جایز و مجزئ است» ۱۴ - تقریرات درس اصول عقاید ۱۵ - اسرار حج (تقریرات درس آن فقیه سعید در شبهای جمعه) ۱۶ - حواشی بر جلدین کفایة الاصول علامه آخوند خراسانی ۱۷ - تعلیقات بر رسائل شیخ انصاری ۱۸ - حاشیه بر وسیلة النجاة مرحوم سید ابوالحسن اصفهانی و غیره.

آن علامه بزرگ بر بسیاری از کتب و رسالات ریاضی و هیئت نیز تعلیقه و حواشی نوشته است از جمله: تعلیقات بر تضاریس الارض شیخ بهایی، و نیز تعلیقاتی بر المعطیات اقلیدس، و حواشی مختصر و مفیدی بر مقالات کتاب الاکر، و حواشی بر سطوح دوایر و اقطاب و دوایر متداخله و متساویه و متقاطعه و مماس در کره و مثلثات مندرج در آن، و نیز حواشی بر کتاب المناظر اقلیدس در کیفیت ابصار، حواشی بر کتاب الكرة المتحرکه، حواشی بر بسیاری از مباحث کتاب المساکن ثاوذوسیوس و نیز حواشی بر شرح چغمینی.^(۱)

سخنرانی در سمینار بزرگداشت علامه رفیعی قزوینی

متن ذیل سخنرانی این کمترین حسن حسن زاده آملی است در سمینار بزرگداشت علامه رفیعی قزوینی در روز معلم، اردیبهشت ۱۳۷۳ هـ ش در جمع فرهنگیان ناحیه ۲ قزوین:

۱ - برگرفته از مقدمه کتاب مجموعه رسائل و مقالات فلسفی علامه آیه الله رفیعی قزوینی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد والثناء لعین الوجود، والصلوة والسلام علی واقف الشهود وسیدنا
ابی القاسم محمد وآله آمناء المعبود.

بسیار مفتخرم که در روز گرامی داشت مقام معلّم، در محضر مبارک
روحانیون والا مقام، و اساتید بزرگوار دانشگاه، و فرهنگیان عزیز، و مردم
موحد و بیدار خطّه علم و کمال و تقوی و ادب بلد طیب قزوین تشرّف
حاصل کرده‌ام.

این داعی بر اثر کسالت‌های گوناگون مزاجی به خصوص قلب و چشم از
حرف زدن و مسافرت کردن ممنوع و محروم است، حتی پس از سی سال
درس و بحث در حوزه مقدسه قم امسال درس و بحث تعطیل شده است. و
در حدود شش سال است که اکنون اولین بار از قم بدر آمدم و در این مجمع
عظیم شکوهمند فرهنگی به ارائه ارادت نایل آمده‌ام. و در واقع مجذوب
حقّی و حقیقی شده‌ام که با کمال افتخار و ابتهاج و انبساط از دل و جان به
حضور انور شما رسیده‌ام. و آن این که جناب آقای شهاب زاده (حفظه الله تعالی)
تلفن فرمودند که به مناسبت بزرگداشت یاد گرامی استاد عزیزم حضرت آیه
الله العظمی علامه رفیعی قزوینی (روحی فداء) سمیناری در قزوین تشکیل
می‌شود که ما را با نام قزوین و سوابق خاطرات محضر شریف استاد قزوینی
مجال چون و چرا و قدرت امتناع از دعوت نبود.

شهر مقدس قزوین به حکم سوابق تاریخی و تربت چهار پیغامبر
خدا ﷺ در آن، از قدیم الأيام حایز اهمیتی بسزا بوده است، و بزرگانی بنام در
علوم و فنون گوناگون از آن برخاسته‌اند. قزوین قبل از حوزه قم، حوزه علمیه
بزرگی را دارا بوده است، و شکر الله که اکنون هم حوزه علمیه و دانشگاه بین

المللی قزوین در سطح کشور نامدار و بلند آوازه است.

آشنایی من با علامه رفیعی قزوینی

قزوین را بر این طلبه دعاگوی شما حقّی عظیم است. واقعه‌ای را از حدود سی و هفت سال پیش از این به یادگار دارم و به عرض می‌رسانم، و آن اینکه در روزهای پنجشنبه و جمعه و مطلق تعطیلیهای ایام مرسوم و متعارف درسی، در محضر مبارک استاد بزرگوارم جناب علامه شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) ریاضیات می‌خواندم؛ در صبح سعادت روز پنجشنبه‌ای که از مدرسه مروی تهران به حضور انورش در بیت المعمور آن حضرت تشرّف حاصل کردم، بعد از تحیت صبحگاهی رو به من نمود و گفت: «آقای میرزا ابوالحسن قزوینی به تهران تشریف آوردند و شنیدم درس و بحث شروع کردند، شما این درسهایی را که پیش من و آقایان دیگر دارید طوری تنظیم کنید که محضرش را ادراک کنید».

استادان عزیز، فرهنگیان گرامی، روحانیت حقیقی را مشاهده بفرمایید و روحانی واقعی را ببینید؛ این استاد بزرگ حضرت علامه شعرانی چه بزرگواری‌ای در باره یک شاگردش می‌فرماید، و چگونه عالم دیگر معاصرش مثل علامه رفیعی را به بزرگی نام می‌برد و شاگردش را به ادراک محضر شریفش امر می‌فرماید.

این داعی از آیه الله رفیعی قزوینی آگاهی نداشت و او را نمی‌شناخت، برکاتی که از محضر شریفش عاید این کمترین شده است، به ارشاد و راهنمایی حضرت استاد علامه شعرانی بوده است، آری «متحدّ جانهای شیران خدا است».

اکنون آیه الله رفیعی در میان ما نیست، به سوی روضه رضوان الهی

رهسپار شده است و بنده در پیشگاه مثالش تشرّف دارم.

گردست نمی‌دهد وصالش دست من و دامن مثالش

لذا اینجانب در وصف کردن و ستودن آن بزرگوار هیچ گونه شایبه‌مداهنه و مجامله ندارد، بلکه تعریف و تمجید مقام علمی و منزلت روحانی آن جناب از مثل من همان است که ملای رومی در مثنوی گفته است:

مادح خورشید مدّاح خود است که دو چشمم روشن و نامرمد است
آری کسی که خورشید را می‌ستاید، خودش را می‌ستاید که چشمش
رمد ندارد و شب پره چشم نیست و آفتاب بین است، وگرنه فارغ است از
مدح و تعریف آفتاب.

غرض اینکه در جلسه درس آن جناب شرکت کردم، دو درس می‌فرمود یکی معقول که کتاب اسفار بود، و دیگری درس خارج فقه. چون شروع به تقریر درس فرمود، گویی دریای متلاطم و بحر زخاری به حرف آمد. در اثنای تقریر چه کدها و مفاتیح علمی که امهات و اصول معارف اصیل انسانی و قرآنی‌اند از بیانات و اشارات او استفاده می‌کردیم؛ و همچنین از دقت و باریک بینی و نازکیابی ایشان در مسائل فقهی.

در این اندیشه افتادم که این بزرگمرد چرا قبلاً در قزوین بسر می‌برده - نهنگ آن به که با دریا ستیزد -، باید در آنجا چه شاگردانی داشته باشد و چه کسانی را تربیت کرده باشد که از این شخصیت جهانی بهره‌ها برده‌اند.

جلسه درس آن روز به پایان رسید و به مدرسه مروی برگشتیم و درسها را نوشتیم و یادداشت کردیم، روز بعد که به محضر استاد علامه شعرانی رسیدیم پرسیدند: به درس آقای قزوینی شرکت کردید؟ عرض کردم در کنار

دریای دیگری نشسته‌ام، فرمودند: آن محضر را مغتنم بدار.

هفته‌ای بسر نیامد که بعد از درس به من اشاره فرمود: شما باشید، آقایان همدرس رفتند و بنده برخاستم به نزدیکش آمدم و خم شدم و زانویش را بوسیدم و گفتم آقا جان امری دارید؟ فرمود: خواستم از شما حال پیرسم و از درسها و اساتید شما با خبر باشم. عرض کردم فعلاً در محضر این عزیزان: آقا میرزا ابوالحسن شعرانی، آقا شیخ محمد تقی آملی، آقا میرزا احمد آشتیانی، آقا شیخ محمد حسن فاضل تونی، و آقا میرزا مهدی الهی قمشه‌ای به معقول و منقول و تفسیر و هیئت و ریاضیات و طب اشتغال دارم.

سپس از یک یک آنان و درس من در محضرشان استفسار فرمود، تا سخنم بدینجا رسید که اکنون در طب شرح اسباب، و در هیئت استدلالی به ترتیب کلاسیکی، مجسطی بطليموس به تحریر خواجه طوسی را در محضر استاد شعرانی درس می‌خوانم. بسیار از علامه شعرانی شگفتی نمود و گفت، آفرین ایشان چنین کسی است؟ بعد از آن، از درسهای دیگر پرسید و پاسخ شنید. سپس فرمود: همین، خواستم از شما با خبر باشم؛ رخصت طلبیدم و برخاستم.

نمونه‌ای از رفتار علامه رفیعی با شاگردش

هفته دوم آمد و یک دو روزی بگذشت و باز بعد از درس به من اشاره کرد که شما باشید؛ من نشستم و رفقاء رفتند. فرمود: شما اظهار داشتید که شرح قیصری بر فصوص الحکم را در محضر آقای فاضل تونی درس خوانده‌اید، گفتم آری. فرمود مصباح الانس را درس خوانده‌اید؟ گفتم خیر. فرمود: حاضر هستید که مصباح الانس را با هم - مشروط به اینکه دو به دو من و شما باشیم - مباحثه کنیم؟ دو زانویش را بوسیدم و اشک شوق در چشمم

حلقه زد و عرض کردم:

من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم

لطفها می‌کنی ای خاک درت تاج سرم
خود آن جناب مصباح الانس را در محضر آقا میرزا هاشم اشکوری که
محشی مصباح الانس است تلمذ کرده بود. و در پیشگاه استادان ناموری
چون آقا شیخ عبدالنبی نوری، و آقا میرزا حسن کرمانشاهی، و آقا سید
محمد کاظم یزدی، و بزرگان دیگر زانو زده است. و حقاً عالمی جامع علوم
عقلی و نقلی بود، در ریاضیات و هیئت هم درس خوانده بود. این بنده پنج
سال در محضرش تشرّف داشت و از خرمن معارفش خوشه‌ها و توشه‌ها
برداشته است.

امروز، روز معلّم است؛ شما استادان و آموزگاران بزرگوار، برادران و
خواهران صاحب فضل و کمال ببینید آیه الله رفیعی (رفع الله درجاته) از تعلیم و
تعلّم و مقام معلّم چه خبرها دارد که با طلبه‌ای از آمل برای تحصیل علم به
تهران آمده و هیچ آشنایی و خویشاوندی با او ندارد اینگونه رفتار می‌کند، این
اولیای الهی چه دیده‌اند و چه چشیده‌اند؟!

تربت پاک آن جناب که رحمت بر آن تربت پاک باد. در قم است، و
من اگر چه برای تسلی خاطر من زیارتش تشرّف می‌یابم و دو زانو در
کنار تربتش می‌نشینم و خاکش را می‌بوسم و قرآن می‌خوانم، و لیکن آنچه
که مرا به حقیقت آرامش می‌دهد لسان امام ملک و ملکوت حضرت صادق
آل محمد (صلوات الله علیهم) است که ثقة الاسلام کلینی در حدیث ششم
باب چهارم کتاب فضل العلم از اصول کافی به اسنادش از حفص به
غیاث روایت کرده است:

«قال: قال لی ابو عبد الله علیه السلام: مَنْ تَعَلَّمَ الْعِلْمَ وَعَمِلَ بِهِ وَعَلَّمَ لَه دُعَى فِی

ملکوت السماوات عظیماً، فقيل تَعْلَمُ الله وَعَمِلَ الله. (۱) پس خوشا بحال علمای روحانی گرامی و استادان بزرگوار دانشگاه و معلمان و مربیان جامعه و دانشجویان و دانش آموزان و فرهنگیان گرانقدر که در ملکوت عالم، عظیم آقا و بزرگ خوانده می‌شوند. خوشا به حال آنان که زبان و قلم و رفتارشان برای تعلیم اجتماع و تشکیل مدینه فاضله انسانی است و در سیرت و سنت انبیای الهی می‌باشند و به آن بزرگواران تاسی می‌نمایند.

آری انبیاء برای آدم سازی و تشکیل مدینه فاضله مبعوث شده‌اند. درشکه و دوچرخه و ماشین و هواپیما و دیگر صنایع مادی را، دیگران می‌توانند بسازند؛ و لیکن صنعت آدم سازی کار هر کس نیست، نفوس قدسی مؤید به روح القدس و کسانی که در مسیر آنهاوند و از آنها تعلیم گرفته‌اند آدم سازند؛ لذا این نشأت شهادت مطلقه که ظل و آیت ملکوتش است، مقام معلم ربی انسانها بدان پایه والا است که در ملکوت سماوات عظیم خوانده می‌شود.

من یک بار در زمان حیات استاد اعظم آیه الله رفیعی (قدس سره القدوسی) به قزوین آمدم. تابستان فرا رسیده بود و درسها تعطیل شده بود و آن جناب به قزوین مراجعت فرمود، پس از چند روز به قصد زیارتش در معیت دوست فاضلم مرحوم چراغی از تهران به قزوین آمدم و در بیت المعمور آن بزرگوار تشرّف حاصل کردیم، پس از گذشت برهه‌ای از زمان رخصت طلبیدیم که رفع زحمت کنیم، فرمود خیر باید ناهار اینجا باشید. عرض کردیم آقا جان در حضور جنابعالی دست ما برای تناول غذا دراز نمی‌شود، ما برای دست بوسی و زیارت شما آمدم، اجازه بفرمایید مرخص بشویم، قبول نفرمودند؛

و اکنون این بار دوم است که پس از حدود سی و شش سال است از قوه جاذبه روحانیت آن بزرگوار (رضوان الله علیه) بدین خطه علم و تقوی و سرزمین انبیاء آمده‌ام.

چند نامه از ایشان دارم که همه را مثل جان شیرین نگهداری می‌کنم، و شایسته است که به گفته حکیم انوری تمسک جویم:

هست در دیده من خوبتر از روی سفید
روی حرفی که به نوک قلمت گشت سیاه
عزم من بنده چنانست که تا آخر عمر

دارد از بهر شرف خط شریف تو نگاه
انسان که مکارم اخلاق علمای بزرگ این امت و سیرت حسنه آنها را
مشاهده می‌کند، می‌گوید خدایا پس آن پیغمبر مخاطب به خطاب «انک لعلی
خلق عظیم» را چه قدر و مرتبت و منزلت بوده است؟!.

حضرت آیه الله رفیعی کسی بوده است که پیش از ما مرحوم امام
خمینی (قدس سره القدوسی) در محضر انورش زانو زده است و معارف اندوخته
است؛ یک روز در درس مصباح الانس به مناسبتی سخن از آن جناب به میان
آورد و فرمود: آقای خمینی خیلی با هوش بود.

باری حضرت آیه الله رفیعی نابغه‌ای جامع معقول و منقول بود. و
حقیقت امر در وصف و تعریفش چنان است که عارف رومی گفته است:

در نیابد حال پخته هیچ خام پس سخن کوتاه باید والسلام

اخلاق شاگرد از استادش رنگ می‌پذیرد

هر اثری نمودار دارایی مؤثرش است، به تعبیر منطق وحی قرآن کریم:

«قل کل يعمل علی شاکلته». هر کس فعل و عمل او، گفتار و کردار او، قلم و

درس و بحث و سیرت او، آیت و نشانه او، و نمودار دارایی اوست. شاگرد مثال استادش است. اعمال و رفتار و گفتار شاگرد بیانگر حالات و اخلاق و آداب استادش است. شاگرد از استادش رنگ می‌گیرد. به قول خواجه عبدالله انصاری: «الهی دود از آتش چنان نشان ندهد و خاک از باد که ظاهر از باطن و شاگرد از استاد».

در قرآن مجید اثر هر کس به شاکله و آیت تعبیر شده است. کلمات وجودی نظام هستی و وحدت صنع آن مطلقاً آیات الهی‌اند. در حدود سیصد و هشتاد آیه قرآنی مشتمل بر کلمات آیت و آیتین و آیات‌اند، در آنها دقت بسزا بفرمایید. «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها»^(۱).

معلم مظهر اسم شریف محیی است که نفوس مستعدّه را به آب حیات علم احیاء می‌کند. علم از زبان مترجمان اسرار قرآن به آب حیات تفسیر شده است، چه اینکه آب مایه حیات اشباح است و علم مایه حیات ارواح. نکته ۲۱۱ هزار و یک نکته ما را در بیان مقام معلم لطیفی شیرین و دلنشین است، رجوع بفرمایید.

روا است که اشارتی به اعتلای نفس ناطقه انسانی از نور علم بشود تا دانسته شود که علم و عمل جوهرند و انسان سازند، و هر روز باید در پی علم و معلم و تعلیم بود، و نفس ناطقه انسانی را چه از زن و چه از مرد حدّ یقف نیست.

سید بن طاوس در «فلاح السائل» در تعقیبات نماز ظهر دعایی را از حضرت سیده نساء عالمین فاطمه زهرا (سلام الله علیها) روایت می‌کند که در حدود دو صفحه به قطع وزیری است، آغاز آن این است: «سبحان ذی العزّ

الشامخ المنيف...»، تا آن که گوید: «الحمد لله الذي لم يجعلني جاحدةً لشيء من كتابه ولا متحيرة في شيء من أمره...». مفادش چنین است: حمد خدا را که مرا انکار کننده هر چیزی از کتابش و سرگردان در چیزی از کار آن نگردانیده است. این حرف از دهن کسی است که باید با دانش و بینش خود به فهم مقامات معنوی آیات قرآنی نایل آمده باشد، آن که در هیچ امر قرآنی متحیر نیست باید صاحب عصمت باشد.

آری انسان استاد می‌خواهد و به معلّم و مربّی احتیاج دارد، تنها به کتاب مشکل حل نمی‌شود به قول شیوا و رسای عارف رومی:

هر که گیرد پیشه‌ای بی اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا
هیچکس بی اوستا چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد
آهن باید به کوره آتشین برود و استاد و چکش و سندان ببیند تا شمشیر
برنده شود.

مردم اجتماع ما خواه بپذیرند و خواه نپذیرند - که سر انجام خواهند پذیرفت - بدانند که آنچه از قلم اعلای آحاد حکمای الهی، قرن بعد از قرن در صحف نوریه و کتب قیمه آنان به کتابت آمده است، تفسیر انفسی آیات و روایات است. بزرگان علم فرموده‌اند: آنچه که شرع مقدّس آورده است اسرار و رموزند، هر کس به کنوز آن رموز دست نمی‌یابد.

حقایق الهیه از لسان سفرای الهی به گونه‌ای بیان شده است که هیچ کس از کنار سفره بیانشان بی‌لقمه و طعمه بر نمی‌خیزد؛ همان گونه که خدای سبحان فرموده است: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ».^(۱) هم ناس از قرآن بهره‌مندند و هم عالمان. اما ناس از ظاهر امثال، و اما عالمان

از تعقل به لب و مغز و سر گفتار آن. به قول ملائی رومی:

ای برادر قصه چون پیمانه است معنی اندر وی بسان دانه است

دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

شیخ رئیس ابو علی سینا در آخر نمط نهم اشارات در مقامات عارفان گوید: «جَلَّ جناب الحق عن أن يكون شريعة لكل وارد أو يطلع عليه إلا واحد بعد واحد...»، (حق بالاتر از آن است که آبشخور هر تازه واردی باشد، یا هر کسی بر او مطلع گردد. مگر یکنفر یکنفر).

آری: رخس می باید تن رستم کشد. و بقول عارف سنائی در حدیقه:

بار توحید هر کسی نکشد طعم توحید هر خسی نچشد

خدای غیر متناهی، قرآن غیر متناهی

جناب شیخ صدوق در من لا یحضره الفقیه از حضرت وصی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام روایت کرده است که به فرزندش محمد بن حنفیه فرموده است: «اعلم أن درجات الجنة على عدد آيات القرآن فإذا كان يوم القيامة يقال القاريء القرآن: اقرأ وارق...»^(۱) مبدا در هیچ مقام قرآن توقف کنی و پنداری که به قله معارفش رسیده‌ای؛ هر کجا که رسیده‌ای باز اقرأ و ارق، بخوان و بالا برو که در بالاترها خبرهایی است. همان گونه که خدای سبحان غیر متناهی است کتابش هم غیر متناهی است، کلمات وجودیش هم غیر متناهی است که «ولا يعلم جنود ربك إلا هو»^(۲)، چنانکه پیشترک در بیان کریمه «قل كل يعمل على شاكلته» اشارتی بدان شده است که اثر هر کس هم شکل و شبیه اوست.

۱- وافى، ط رحلى، ج ۴، ص ۶۵

۲- سورة مدثر، آیه ۳۲.

قرآن سفره پر برکت رحمت رحیمیه الهی است، و این خوان خدایی برای نفوس مستعدّه گسترده است و کبر و ناز و حاجب و دربان در این درگاه نیست، به قول کمال اصفهانی:

بر ضیافتخانه فیض نوال منع نیست

در گشاده است و صلا در داده خوان اندخته

حضرت رسول الله ﷺ فرموده است: **إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ مَأْدِبَةُ اللَّهِ فَتَعَلَّمُوا**

مَأْدِبَتَهُ مَا اسْتَطَعْتُمْ، وَإِنْ أَصْفَرُ الْبُيُوتِ لَبِيتُ أَصْفَرَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ.^(۱)

گفتیم که این سفره بی کران نعمتهای الهی - قرآن کریم - برای انسان گسترده شده است. نفس ناطقه انسانی چه زن و چه مرد را قابلیت برای رسیدن به حقایق قرآنی است. بسم الله، از تو حرکت و از خدا برکت، مرد و زن ندارد، به سروده شیوا و رسای عمان سامانی:

همّتی باید قدم در راه زن صاحب آن خواه مرد و خواه زن

غیرتی باید به مقصد ره نورد خانه پرداز جهان چه زن چه مرد

شرط راه آمد نمودن قطع راه بر سر رهرو چه معجز چه کلاه

در این مقام دو نکته یکی از استاد علامه طباطبائی، صاحب تفسیر المیزان، و دیگری از معلّم ثانی ابو نصر فارابی (رضوان الله علیهما) به عرض برسانم.

فهم حقایق قرآن و درک مقامات انسان کامل

استاد طباطبائی فرمودند: «ما اگر قابل فهم حقایق قرآن، و ادراک مقامات انسانهای کامل نمی بودیم به ما خطاب نمی فرمودند که تعالوا». در ادبیات فصیح عرب، اگر کسی مثلاً در ادمنه کوه است و

۱- توضیح در باره این حدیث شریف در ص ۳۴۶ آمده است.

بخواهد دیگری را امر کند که به قله کوه بالا برود به او می‌گوید: «إِطْلَعْ» یعنی بالا برو.

در مدینه بودم دیدم شاگرد شوfer در گرداگرد ماشین پی در پی به مسافری داد می‌زد: «إِطْلَعْ»، «إِطْلَعْ» یعنی بالا بروید، سوار شوید. قرآن می‌گوید: «تعال» - یعنی بالا بیا - که مشتق از «عَلُو» است، و آن را به حسب مذکر و مؤنث بودن مخاطب، و افراد و تشنیه و جمع آن، صیغه‌های گوناگون است.

حق سبحانه به زبان سفیر کبیرش خاتم انبیاء و آل او به ما فرمود: بالا بیایید، اگر ما قابل و لایق نبودیم که ندای آنان را لبیک بگوییم، حاشاکه مارا به گزاف دعوت کنند، و حاشاکه دهان عصمت به سخریه باز شود.

و لیکن این مطلب شریف نه بدان معنی است که کسی هوس کند مثلاً به مقام ختمی نایل شود، زیرا که مقام ختمیت از اسمای مستأثره آن جناب است و به مثل از صفایای ملوک است، باید به چنین اهل هوس گفت: «لَا تُتَعَبُ نَفْسُكَ» خویشان را در این هوس رنج مده، مقدس عاقل باش، و ره چنان رو که رهروان رفتند.

مقام ختمی خواستن تجاوز در دعا و طلب است. و خدای سبحان فرمود: «وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ».^(۱)

مطلب عمده در این امر توجّه به نبوت تشریعی و نبوت انبائی است که نخستین به حضرت رسول الله ختم شده است، و دومی وقف عام است، به تفصیلی که در کتاب «انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه» تقریر و تحریر کرده‌ایم.

نفس ناطقه انسان حد یقف ندارد

اما نکته دوم که از معلم ثانی فارابی است اینکه در رساله اطلاقات عقل، مفاد کلام او این است ای انسان هیچ کلمه‌ای از کلمات وجودی نظام هستی، إباء و امتناع ندارد که معلوم شما بشود، به هر چه روی بیاورید و آن را زیر و رو کنید و بکاوید و بشکافید تا به عمق آن برسید، و تار و پودش را دریابید، مطیع شما هستند.

این تمکین و تسلیم از ناحیه موجودات است و جنابعالی (انسان) هم حدّ یقف نداری - یعنی نفس ناطقه انسانی چه از مرد و چه از زن، هر چه دانایتر می‌شود اشتها و تقاضایش برای علوم و معارف بالاتر و بیشتر می‌شود - علوم و معارف، غذای نفس ناطقه‌اند، چه اینکه غذا و مغذی مسانخ یکدیگرند؛ و هر اندازه که به نفس ناطقه غذا داده شود بجای این که سیر شود گرسنه‌تر و تشنه‌تر می‌شود.

مفاد دنباله گفتار فارابی اینکه: از یادت نرود که چه بودی و الآن چه هستی، تو نطفه‌ای در حدّ استعداد و قوه و منه انسان شدن بودی، و کم کم انسان بالفعل در این حدّ شدی، حالا که بال و پر در آوردی چرا بسوی اوج عزّت و سعادت خود پرواز نمی‌کنی؟
بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی
اگر انسان بجایی رسید و بگوید دیگر مرا کافی و بس است، چه کسی همه چیز را فرا گرفته است تا من هم فرا بگیرم، و از این گونه حرفها؛ بدین شخص بی‌گمان بیماری روانی روی آورده است، باید چاره خودش را بنماید، و خودش را به پزشک روانشناس برساند.

و باز فارابی را در فصوص سخنی بدین مضمون است که همانگونه که دستگاه گوارش انسان به بیماری بولیموس مبتلا می شود و مزاج احساس گرسنگی نمی کند و اعضا و جوارح هم تحلیل می روند، و باید شخص مبتلای به بیماری بولیموس خودش را به پزشک معالج برساند تا درمان شود و در نتیجه دستگاه گوارش غذا بخواند و اعضا و جوارح غذا بگیرند؛ همین گونه بیماری روانی دنیا زدگی به انسان روی می آورد که می گوید همین قدر که دانسته ام مرا بس است؛ این بیمار باید خودش را به طبیب روحانی برساند تا درمان شود و از دانش بیزار نباشد.

به عنوان مزید استبصار عرض می شود: حقیقتی را که فارابی در حدّ لا یقف نفس ناطقه اظهار نموده است، به چند قرن قبل از وی امام الموحّدین حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام افاده فرموده است که: «کل وعاء یضیق بما جعل فیہ إلا وعاء العلم فانه یسع به». یعنی هر ظرف که مظروفش در او ریخته شود گنجایشش کم می شود، مگر ظرف علم که گنجایشش بیشتر می شود.

این ظرف علم، نفس ناطقه است. این نفس ناطقه روح انسانی است که به آب حیات علم گنجایشش بیشتر می شود، و خواهان علوم و معارف بهتر و بالاتر می گردد. و هرگاه قابل در قابلیت به کمال رسیده است، فیض فیاض علی الاطلاق بر او فائض می شود زیرا که هیچ مسامحه و معطلی و درنگی از آن سوی نیست. و هر اندازه که قابل وسعتش بیشتر و اشتهايش فزونتر گردد، حقایق و معارف فراتر و فراوانتر بر او فائض می شود «یا من لا تزیده کثرة العطاء إلا جوداً و کرماً» و همین گونه «اقرأ و ارق»، بخوان و بالا برو، توقّف نکن.

به فرموده حضرت وصی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام: «مغبون من ساوی

یوماه» اگر کسی دو روزش برابر باشد مغبون است. مغبون مشق از غبن - به فتح غبن و باء - است که به معنی ضرر معنوی است که ضرر در عقل و علم و فکر و رأی است، نه از غبن - به فتح غین و سکون باء - که به معنی ضرر مادی در مال و سنگ و گِل است. در نصاب الصبیان خوانده‌ایم که: «غَبْن در زرها زیانست و غَبْن در رأیها». و این روز به معنی روز متعارف در نزد ما نیست، روز: ظهور و بروز اشیاء است «أَنْ رَبِّكُمْ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»^(۱). آری اگر کسی دو وقتش یکسان باشد در راه تکامل انسانی ضرر کرده است و دنبال افتاده است. عزم و همت بر این باشد که:

مرا تا جان بود در تن بکوشم مگر از جام او یک جرعه نوشم

باید از وحدت صنع به وحدت صانع رسید

شایسته است سخنی از سید بن طاووس که بفرموده بعضی از مشایخ ما از افراد کَمُل بوده است به عرض برسانیم: آن جناب در کتاب شریف اقبال فرموده است: مَنْ بَدُونَ اسْتِهْلَالٍ وَ رَجُوعٍ بَعْدَ تَقْوِيمٍ مِنْ أَوَّلِ مَاهٍ وَ هَلَالِ أَنْ بَاخِبَرَمَ، وَ نِيزَ مِنْ لَيْلَةِ الْقَدَرِ آغَاہِی دَارَمَ. این سخن را در حالی که قلم در دست داشت و می‌نگاشت از خود خبر داده است، آنگاه می‌گوید: دانستن اول ماه و لیلۃ القدر مهم نیست، مهم این است که مقداری آب به نام نطفه رشد و نمو کرده و بدین صورت در آمده و شخصی این چنین گویا و بینا و نویسا و خوانا و... شده است.

آری وحدت صنع الهی را در صورت عالم و آدم ببینید. امام صادق علیه السلام در توحید مفضل، ارسطو را به بزرگی نام می‌برد که وی مردم را از وحدت

صنع به وحدت صانع کشانده است. با دو سه واژه تز و آنتی تز و سنتز مشکل حل نمی‌شود، سخن از مصوّر و مکمل و مُخرج آن از قوه به فعل است.

به بسم الله الرحمن الرحيم است که بینی نطفه‌ای دُرّ یتیم است
 بسین از قطره ماء مهینی فرشته آفریده دل نشینی
 ز سیر حُبّی ماء حیاتی بروید ز ابتدا شاخ نباتی
 همی در تحت تدبیر خداوند در آید صورتی بی مثل و مانند
 نگر در صنع صورت آفرینت به حسن طلعت و نقش جبینت
 ازین صورت که یکسر آفرین است چه خواهد آن که صورت آفرین است
 مادی و الهی هر دو قائل اند که تار و پود کلمات وجودی طبیعی در
 حرکت و جنب و جوش است؛ اقتضای حرکت گسیختن و پاشیدن و منشرح
 شدن است. حافظ این وحدت صنع و صورت هر یک از موجودات طبیعی
 کیست؟! انسانهای الهی می‌فرمایند: ما در طبیعت خدا می‌بینیم، راست است
 زیرا که «هو الذی یصوّرکم فی الأرحام کیف یشاء» و گر نه کی باورش می‌شود
 که در آن کارخانه صنع الهی بنام رحم، ماء دافق تخطیط و تشکیل و تصویر
 شود و صورتی این چنین پدید آید؟!

بیا اندر طبیعت بین خدا را پدید آورنده ارض و سما را
 در این باغ طبیعت ای دل آگاه زهر شاخی شنو ائی انا الله
 در این باغ دل آرا یک ورق نیست که تار و پودش از آیات حقّ نیست

یادی از شهید آیه الله مطهری

روز بزرگداشت مقام معلّم است، بسیار شایسته است که در این مجمع فرهنگی عظیم یادی نیز از شهید سعید مرحوم آیه الله مطهری عزیز (رضوان الله

علیه) بشود. از تفسیر فخر رازی به عرض رسانده‌ایم که بنی امیه دست بدست هم دادند تا آثار امام علی علیه السلام را محو کنند، تبلیغات سوء بنی امیه کا را به جایی کشانده بود که وقتی خبر ضربت خوردن آن حضرت در صبحگاه نوزدهم شهر رمضان در مسجد کوفه به اطراف و اکناف رسید، می‌گفتند: مگر علی به مسجد می‌رفت؟ مگر علی نماز می‌خواند؟ غرض این که من خودم صحنه محاکمه آن رأس شیاطین گروهک معهود را که تنی چند از روحانیون ما را ترور کرده‌اند مشاهده می‌کردم و گوش می‌دادم، از او سؤال شد که آقای مطهری چه کرده است که او را ترور کرده‌اید؟ در جواب گفت: ایشان اسلام راستین نداشت. ببینید چه جسارتی را بدان عالم بزرگوار الهی روا داشته‌اند؟! با ترور می‌خواهند منطق حق را خاموش کنند.

شب پره گر وصف آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد
دار دار حقیقت است، دار واقعیت است، نام حقیقت هستیها حق است.
با اینگونه چریکها نور خدا را نمی‌شود خاموش کرد. «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مُمِيتٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ».^(۱)

کی شود دریا ز پوز سگ نجس کی شود خورشید از پُف منظمس
امکان ندارد که باطل ریشه بدواند و پایدار بماند. «وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً».^(۲)

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست
دانشجویان عزیز ما، خلقت بر اساس علم و عقل و منطق و عدل و حق و حساب استوار است؛ همان گونه که حجّت حق امام هشتم ما علی بن موسی الرضا علیه السلام فرموده است: «قامت السماوات والأرض بالحجة» حجّت

۱- سورة صف، آیه ۹.

۲- سورة الإسراء، آیه ۸۲.

دلیل و برهان است. آسمانها و زمین به برهان و حجت برقرارند. در هیچ عالمی از عوالم و هیچ موطنی از مواطن گفتاری و کرداری بدون حجت و دلیل انجام پذیر نیست. و بفرموده جناب رسول الله ﷺ: «بالعدل قامت السماوات والأرض». نظام هستی، گردش این همه اجرام علوی و کیهانشانها و آفریده‌ها که

زمین در زیر این چرخ مینا چو خشخاشی بود بر روی دریا همه به عدل و حجت قائم می‌باشند و در کارند، بگونه‌ای که «ما ترى فی خلق الرحمن من تفاوتٍ فارجع البصر هل ترى من فطورٍ»^(۱). درست در آدم و عالم اندیشه کن بین آیا به قدر یک میکرون خلاف و انحراف در خلقت می‌توانی بیابی؟

بیش از سی سال پیش که در تهران بودم یک مستشرق فرانسوی به تهران آمده بود، دوستانم گفتند: این شخص دیدنی است، مردم به دیدارش می‌روند و ما هم برویم. گفتم دارای چه خصوصیتی است که دیدنی است؟ گفتند او در پوشاکی مشابه لباس روحانیت فعلی ما است که قبای بلندی در بر دارد و دستاری سفید شبیه عمامه بر سر، در هیأتی برزخ بین زئی آخوندی و زئی متعارف دیگران است. از او سؤال شده است که چرا این زئی و کسوت را اختیار کرده‌اید؟ در جواب گفت: من کتابهایی را از قدیم و حدیث در کتابخانه‌های کره دیده‌ام که در علوم و معارف گوناگون تدوین شده‌اند، عمده آنها از اهل این لباس و از قلم این بزرگان است، لذا دوست دارم که در کسوت آنان باشم.

مشابه این واقعه را حضرت استاد علامه طباطبائی برای ما حکایت

فرمود و گفت، با آقای کربن فرانسوی و تنی چند از دانشمندان دیگر در تهران در جلسه گفت و شنود علمی اتفاق افتاد.^(۱)

این دانشمند فرانسوی به نور عقل و منطق برهان به اسلام واقعی رسیده است. اسلام دین فطری است، دین منطق و برهان است. قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند. همتی باید تا به اسرار آیات و روایات نایل آمد، این اسرار بدست آحاد زبان فهم باز می شود. خود قرآن کریم می فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ».^(۲) صورت امثال برای ناس است، و لبّ و مغز و معنای آن برای عالمان که اهل تعقل اند، به گفتار پر بار عارف رومی:

ای برادر قصّه چون پیمانه است معنی اندر روی بسان دانه است
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل
الحمد لله محفل ما حافل علم و عقل است. خداوند سبحان به همه شما شرح صدر عطا بفرماید. صدقِ تَبَّتْ و جان روحانی شما این مجمع فرهنگی عرشی را در تجلیل و تکریم مقام والای معلّم، منعقد نموده است. اولین معلّم حقّ متعال است: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» «الرحمن علّم القرآن خلق الإنسان علّمه البيان» انسان را در میان دو تعلیم قرار داد. اوّل و آخر انسان تعلیم است. دار دار علم و تحصیل معارف و حقایق است. به قول شیخ اجلّ ابو علی سینا (رضوان الله علیه) در تعلیقات: «النفس الانسانية مطبوعة على أن تشعر بالوجودات...».^(۳) سفرای الهی معلّم اند. روحانیون عزیز و اساتید عظام

۱- توضیح این واقعه در ص ۳۴۸ آمده است.

۲- سورة عنكبوت، آیه ۴۳.

۳- صفحه ۳۰، ط ۱ مصر، ص ۱۶.

دانشگاهها بر کرسی درس معلّم اند. خطبای بزرگوار بر منابر ارشاد معلّم اند. خانمهای محترم و آقایان مکرم در کلاسهای تدریس معلّم اند. همگی انسان ساز و دانشور و دانش پرور و اعضای رئیسه پیکر مدینه فاضله انسانی اند. وجود شریف همگان از گزند ناگوار روزگار ایمن باد. در راه بذر معارف و اعلای اعلام علم و دین مؤید و موفق بوده باشید.

بار الها حامیان قرآن و مذهب و مکتب و مرز و بوم کشور جمهوری اسلامی ما را در کنف عنایت خاصّه خودت حفظ بفرما.

من همواره دعا گوی شما عزیزان هستم. و از این همه الطاف خاصّی که به این داعی مبذول فرموده اید صمیمانه سپاسگزارم. و با اجازه شما به گفتارم خاتمه می دهم.

والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

فصل هشتم



مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

علامه مولا محمد مهدی نراقی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

علامه مولی محمد مهدی نراقی

طود علم و تحقیق، استاد الكل فی الكل، علامه مولی مهدی یا محمد مهدی بن ابی ذر بن حاج محمد نراقی (قدس سره) یکی از نوابغ دهر و جامع کلیه فنون علوم، و در هر فن مرد یک فن، و دائرة المعارفی ناطق، و کتابخانه بزرگی حی و متحرک بود.

بی شک آن جناب در تبخر و تمهر به جمیع علوم عقلی و نقلی حتی در ادبیات و ریاضیات عالیہ در عداد طراز اول از اکابر علمای اسلام، و در اتصاف به فضائل اخلاقی و ملکات ملکوتی از نوادر روزگار است.

حضرتش صاحب تصانیف فائقه و تألیفات لائقه در علوم گوناگون است. در کاشان و اصفهان و عتبات عالیہ عراق در نزد اعظامی چون ملا اسماعیل خواجه‌نوی و ملا محمد جعفر بیدگلی و آقا محمد باقر وحید بهبهانی و غیرهم کسب معارف کرده است و از کسانی است که در ذکر فضائل ثنی الیهم الخناصر.

در آغاز چند کتاب از مصنفات آن جناب را که دیده‌ایم خود را مهدی بن ابی ذر نراقی نام برده است، ولی نجل جلیل او مرحوم مولی احمد نراقی

صاحب مستند الشیعه او را محمد مهدی نام برده است چنانکه در اول خزائن گوید: و بعد يقول المحتاج الى عفو ربّه الباقي احمد بن محمد مهدی النراقی. و همچنین در اول عوائد و سیف الامة و معراج السعادة و غیرها. لکن در ابتدای مستند الشیعه چاپ سنگی که همین یک چاپ شده است چنین آمده است: و بعد يقول المحتاج الى عفو ربّه الباقي احمد بن محمد بن مهدی بن ابی ذرّ النراقی، که به یقین ابن دوم از سهو قلم ناسخ است.

دو عالم بزرگ ناشناخته

علامه محقق ملا مهدی نراقی را نراقی اول، و خلف صالحش ملا احمد فاضل نراقی را نراقی ثانی گویند و از هر دو تعبیر به نراقیان می شود، و مثل صاحب جواهر از مولی مهدی نراقی تعبیر به فاضل نراقی می کند. وقتی در محضر مبارک حضرت استاد علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان تشریف داشتم که از نراقیان سخن به میان آمد، فرمودند: نراقیان هر دو از علمای بزرگ اسلام و ناشناخته اند.

ملا احمد نراقی در مستند بسیار از والدش نقل آراء فقهی می نماید و بدان استناد می جوید و اعتماد می کند مثلاً در آخر قبله آن گوید:

لو اختلف المجتهدون فی القبلة فالمشهور عدم جواز ایتمام بعضهم بعضاً مع توجه کل منهم الى ما اجتهدوا لاعتقاد کل بطلان صلوة الآخر، وقيل بالصحة واختاره والدي (ره) فی مد وهو الاصح لمنع اعتقاد کل بطلان صلوة الآخر بل يعتقد صحتها له وان اعتقد خطائه فی القبلة وهو غیر مؤثر فی البطلان لعمومات جواز الاقتداء بمن يصحّ صلوته.

کلمه «مد» در عبارت مستند اشارت به کتاب معتمد نراقی اول است.

عمده تحصیلات فاضل نراقی یعنی ملا احمد در نزد پدرش ملا مهدی نراقی

بوده است و برخی از تألیفات ملا احمد به مضمون: «الولد سر آیه» به اقتضای پدرش ملا مهدی نراقی است. مثلاً پدر در فقه معتمد می نویسد و پسر مستند، پدر تجرید الاصول در علم اصول می نویسد و پسر شرحی مبسوط بر آن در هفت مجلد می نویسد (الذریعه، صفحه ۳۵۰، ج ۱۳)؛ پدر در علم اخلاق جامع السعادات به عربی می نویسد و پسر معراج السعاده ترجمه آن به فارسی با بعضی از زیادات، پدر دیوان اشعار به نام طائر قدسی دارد و پسر به نام طاقدیس، پدر مشکلات العلوم می نویسد و پسر خزائن و آن را تابع «مشکلات» قرار داده است به بیانی که در اول «خزائن» ذکر کرده است. این دو کتاب (مشکلات و خزائن) هر یک چون کشکول علامه شیخ بهائی، سفینه‌ای حامل مثقات از مطالب متنوعه و امتعه ممتعه در هر باب‌اند. «مشکلات» امتن از «خزائن» و «خزائن» املح از آن است.

اینجانب حسن حسن زاده آملی خزائن را یک دوره تصحیح نموده است و بر آن مقدمه و تعلیقاتی نگاشته است که در سنه هزار و سیصد و هشتاد هجری قمری یعنی بیست و سه سال پیش از این در تهران به طبع رسیده است، و در رساله مشکلات نیز تا حدی کار کرده است و زحمت کشیده است امید است که آن نیز با تصحیح کامل و تعلیقاتی در حل مشکلات مطبوع گردد.

نظرات صاحبان تراجم در باره علامه نراقی

کلمات بعضی از صاحبان تراجم و تذکره‌ها را به اجمال و اختصار در معرفی آن جناب نقل می‌نمائیم:

صاحب روضات فرماید (ص ۶۴۷): «العالم البار والفاضل الجامع قدوة

خیل اهل العلم بفهمه الاشرافی مولانا مهدی بن ابی ذر الکاشانی النراقی از

ارکان علمای متاخرین ما و از اعیان فضیله متبحرین ما است، در اکثر فنون علم و کمال صاحب تصنیف است، در فقه و حکمت و اصول و اعداد و اشکال مسلّم بوده است.»

آنگاه کتابهایی از مصنفات وی را بر شمرده و بعد از آن گفت: «ولد اجل افضل امجد او مولی احمد نراقی نبذی از مراتب کمالاتش را در اجازه‌ای که به بعضی از اعظام معاصرینش نوشته است اشارت نموده است و آن اجازه به خط مبارکش در نزد ما موجود است که سلسله مشایخ اجازه روائی خود را با القاب حاکی از مقامات علمی و عملی آنان نام برده است که مشایخ اجازه روائی والد او نراقی اول نیز دانسته می‌شود، به این صورت:

فمنها ما أخبرني به قراءة و سماعاً و اجازة و الدی و استادی و من الیه فی جمیع العلوم العقلیة و النقلیة استنادی کشف قواعد الاسلام و حلال معاهد الأحکام، ترجمان الحکماء و المتألهین و لسان الفقهاء و المتکلمین الامام الهمام و البحر القمقام، الیم الزاخر و السحاب الماطر، الراقی فی نفائس الفنون الی اعلی المراقی مولانا محمد مهدی بن ابی ذر النراقی مولداً، و الکاشانی مسکناً، و النجفی التجاء و مدفناً قدس الله سبحانه فسیح تربته و أسکنه بحبوبة جنته عن مشایخه الفضلاء النبلاء العظماء:

أولهم: العلامة، الثانی: مولانا محمد باقر البهبهانی، و ثانیهم: المحدث الفاضل و الفقیه الكامل الشیخ یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرانی، و ثالثهم: التحریر المحقق و الفقیه الجامع المدقق محمد بن محمد زمان الکاشانی و رابعهم: الفقیه الورع الاوحدی الشیخ محمد مهدی بن الشیخ بهاء الدین الفتونی العاملی و خامسهم: اعجوبة الزمان العالم الربانی مولانا محمد اسماعیل بن محمد حسین المازندرانی و سادسهم: العالم المؤید جامع المعقول و المنقول مولانا محمد مهدی الهرندی.»

بعد از آن صاحب روضات گوید که مراد از محمد اسماعیل مازندرانی مولینا اسماعیل خواجوئی است. و دیگر این گفته است از کسانی که در بعضی از مراتب معقول در محضر مولی مهدی نراقی قرائت کرده‌اند صاحب مطالع الانوار و تحفة الابرار و دیگر صاحب اشارات و منهاج است.

مرحوم محمد معصوم شیرازی در طرائق الحقائق فرماید:

«العلامة النراقی مولانا محمد مهدی طاب ثراه از افاضل حکمای مجتهدین متأخرین است، احوالات آن جناب و کتب مصنفه حضرتش در رجال علماء مشروح است.»

مرحوم حاج زین العابدین شیروانی در بستان السیاحه گوید:

«نراق بر وزن عراق قریه‌ایست قصبه مانند و محلی است خاطر پسند از توابع کاشان در دامن کوه اتفاق افتاده، سه طرفش فی الجمله گرفته و سمت مغربش به غایت گشاده است و مردمش شیعی مذهب و مولانا مهدی صاحب تصانیف مفیده از آنجا بوده است.»

و مرحوم ملا حبیب الله کاشانی در لباب الالقاب فی القاب الاطیاب فرماید:

«عارج به اعلی المراقی حاج ملا مهدی بن ابی ذر بن حاج محمد نراقی، عالمی عیلم و محقق مدقق و استاد الكل فی الكل و جامع جمیع علوم عقلیه و ماهر حاذق در علوم شرعیه بود.»

کاشف اسرار دقائقی بود که قبل از وی بر آنها اطلاع حاصل نکرده‌اند، و مبین قواعد حقائقی بود که جز وی آنها را پیش نیاورده‌اند. اگر کسی او را بحر العلوم حقیقی بگوید مجاز نگفته است بلکه به حقیقت سخن گفته است. و اگر قائلی وی را علامه خواند استحقاق ملامت ندارد. بعضی از افاضل وی را خاتم الحکماء و المجتهدین لقب داده است و این لقبی است که در جای

خود قرار گرفته است.

استادان علامه نراقی

در ریاضیات و حکمت سی سال در اصفهان در محضر ملا اسماعیل خواجوئی تلمذ کرده است، و در شرعیات مدتی مدید در نزد وحید بهبهانی. حکایات مشقات آن جناب در تحصیل و تحمل فقر و فاقه و صبر بر حوادث و نوائب روزگار و ریاضتها و عبادات او مشهور است.

به خط فرزند وی مولی احمد نراقی خوانده ام که: «عمده تحصیل پدرش ملا محمد مهدی نراقی در اصفهان در نزد مشایخ بزرگ ملا اسماعیل خواجوئی و حاج شیخ محمد و مولانا مهدی هرنندی و میرزا نصر بوده است و قسمتی از حدیث را در نزد شیخ اجل شیخ یوسف صاحب حدائق قرائت کرده است، و صاحب حدائق و آقا محمدباقر بهبهانی از مشایخ اجازه و قرائت او هستند.»

و سپس مصنفات وی را به خط فرزند یاد شده اش فاضل نراقی نام برده است و بعد از آن گفت:

«وفات او در سنه هزار و دوست و نه هجری بوده است و به خط فرزندش فاضل نراقی دیده ام که فرمود که عمر شریف آن جناب تقریباً شصت سال بوده است و تربت او در نجف اشرف است.» (نقل به ترجمه)

مرحوم مدرس تبریزی در ریحانه فرماید:

«حاج ملا مهدی یا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی الولاده، کاشانی المسکن، نجفی المدفن، از فحول فقهای امامیه و متبحرین علمای اثنا عشریه می باشد که فقیه، اصولی، حکیم، متکلم، اعدادی، اخلاقی، جامع علوم عقلیه و نقلیه بوده، و در کلمات بعضی از اجله به خاتم المجتهدین و لسان الفقهاء و

المتکلمین و ترجمان الحکماء و المتألهین و نظائر اینها موصوف است. در حساب و هندسه و ریاضی و هیأت و علوم ادبیه خصوصاً معانی و بیان ید طولانی داشت. سی سال به ملا اسماعیل خواجه‌نوی تلمذ نمود. بعد از فارغ التحصیلی به ایران مراجعت و در کاشان توقف نمود و به برکت وجود شریفش آن شهر دارالعلم و دارالتحصیل و مجمع علما شد و جمعی از اعلام آنجا ظهور یافتند.»

فاضل نراقی ملا احمد در خزائن (ص ۲۴۳) فرماید: با والد ماجد علامه طود علم و تحقیق (رحمة الله علیه) در سنه هزار و دویست و پنجاه از هجرت نبویه به زیارت عتبات عالیات تشرف یافتم و چون از مشهدین مشرف نجف و کربلا برگشتیم در مقابر قریش چند روزی مکث کرده‌ایم، قاضی بغداد دو لغز که از نتایج طبع او بود برای والدیم فرستاد و حل آن دو را از او طلب کرد، آنگاه هر دو لغز و جواب والدش را نقل کرده است.»

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

ملا مهدی نراقی ثانی

تبصره: جناب علامه مولی مهدی نراقی را فرزندی همانم او است که آن جناب نیز از اعظام علمای امامیه بوده است، صاحب لباب یاد شده گوید:

«حاج ملا مهدی بن حاج ملا مهدی بن ابی ذر نراقی برادر فاضل نراقی (ملا احمد)، به اسم پدرش نامیده شد زیرا که بعد از وفاتش در سنه ۱۲۰۹ هـ ق متولد شده است. آن جناب عیالوم مفضال و فقیه نبیه و مجتهد جواد بذال، جامع شرائط فتوی و اجتهاد، حاوی مراتب حسن اخلاق و سداد بود. اگر علم اصول نام برده شود او اصل اصیل است، و اگر علم فقه ذکر شود او فقیه جلیل است. او را مصنفاتی است از آن جمله: کتاب تنقیح الاصول در دو مجلد، و شرح بر ارشاد علامه حلی به نام مقاصد علیه. در سنه ۱۲۶۸ هـ ق

وفات نموده است، و جنازه او از کاشان به قم انتقال داده شد و در قرب بقعه ابن بابویه مقبره او معروف است. وی از برادرش فاضل نراقی و از وحید بهبهانی و از شیخ جعفر صاحب کشف الغطاء و از سید جواد عاملی مجاز بوده است و صورت قسمتی از اجازه سید جواد عاملی این است:

وكان ممن جدّ في الطلب و بذل الجهد في هذا المطلب وفاز بسعادتي العلم والعمل وحاز منهما الخط الأوفر العالم الفاضل والفقيه الدقيق الكامل ذو الفطنة الوقادة والقريحة النقادة، صاحب الصفات القدسية والاخلاق الملكوتية جناب الأجل الأكرم الملا مهدي المكرم ابن اعلم العلماء و افضل الفضلاء وحيد زمانه و فريد او انه الملا مهدي النراقي وفقه الله للعروج الى معارج العلماء والوصول الى اقصى مدارج العرفاء...

و همچنین صاحب لباب مذکور جمعی از اولاد و احفاد علامه محقق نراقی را نام برد که همه از اکابر دین و فائز به منتبتین علم و عمل و از مراجع بزرگ بوده‌اند. در حاشیه روایات آمده است که وفات علامه محقق مولی مهدی نراقی اول، در شب هشتم شعبان هزار و دویست و نه هجری قمری بوده است (رضوان الله تعالی علیه).

مصنفات گرانقدر علامه نراقی

در حقیقت معرف هر کس آثار و آیات وجودی اوست که هر اثر معرف دارائی مؤثر خود است، جناب مولی مهدی نراقی اول را باید از تراث علمی او شناخت. متأسفانه این عالم بزرگ اسلامی به مشکلات العلوم و جامع السعادات شناخته شده با اینکه همه مصنفاتش گرانقدر و ارزشمند و حاکی از عظمت و مجد تحقیقات علمی و فکری او است. برخی از آنها به طبع رسیده است و امید است که از همت والای دانشمندان دانش پرور، آثار قلمی دیگر

آن جناب نیز در معرض استفاده اهل علم قرار گیرند.

آثار قلمی آن جناب بدین قرار است:

۱- معتمد الشیعه فی احکام الشریعة.

۲- لوامع الاحکام فی فقه شریعة الاسلام.

فاضل نراقی مرحوم ملا احمد در مستند الشیعه و عراقی لایام از این دو

تألیف پدرش بسیار نقل می‌کند.

۳- التحفة الرضویة فی المسائل الدینیة.

۴- التجرید فی اصول الفقه، در ایران چاپ شده است به نقل از ریحانة

مدرس.

۵- کتاب فارسی در اصول الدین به نام انیس الموحّدین که چاپ شده

است.

۶- انیس التاجرین که همان انیس التجار معروف است و چاپ شده

است.

۷- مشکلات العلوم که چاپ شده است.

۸- جامع السعادات، که مکرر چاپ شده است.

۹- رساله‌ای در عبادات.

۱۰- رساله‌ای در مناسک حج که به نام انیس الحجّاج است.

۱۱- رساله‌ای در علم حساب.

۱۲- معرق القلوب در مصائب اهل بیت علیهم السلام. این چند کتاب

یاد شده را صاحب روضات نام برده است.

۱۳- کتاب اللوامع: لوامع الاحکام فی فقه شریعة الاسلام.

۱۴- انیس المجتهدین.

۱۵- جامع الافکار در حکمت.

- ۱۶ - رساله فارسی در علم عقود انامل.
- ۱۷ - الشهاب الثاقب فی الرد علی بعض معاصریه من العامة. «شهاب ثاقب» در امامت است که در ردّ رساله فاضل بخاری نوشته است.
- ۱۸ - معراج السماء فی الهيئة.
- ۱۹ - جامعة الاصول فی اصول.
- ۲۰ - انیس الحكماء در معقول.
- ۲۱ - اللمعة، مختصر «اللمعات العرشية فی الحکمة الالهیه» است. که به نام اللمعة الالهیه است و به طبع رسیده است.
- ۲۲ - اللمعات العرشية فی الحکمة الالهیه، که «اللمعات العرشية فی حکمة الاشراق» است.
- ۲۳ - المستقصى فی علم الهيئة.
- ۲۴ - المحصل فی علم الهيئة ایضاً.
- ۲۵ - توضیح الاشکال، تحریر اصول اقلیدس.
- ۲۶ - شرح شفاء که شرح الهیات «شفاء» است.
- ۲۷ - الکلمات الوجیزة، که مختصر اللمعة الالهیه است و با آن به چاپ رسیده است.
- این چند کتاب نام برده را از لباب الالقاب مرحوم آخوند ملا حبیب الله کاشانی نقل کرده ایم که آنها را با بعضی از مصنفات یاد شده از روضات را به خط خلف صالحش فاضل نراقی ملا احمد نقل کرده است.
- جامع الافکار همانست که مرحوم مدرس در ریحانه به اسم «جامع الأفكار و ناقد الانظار فی اثبات الواجب و صفاته الثبوتية والسلبية» نام می برد، و گفته است که آن بزرگترین کتابی است که در این موضوع نگارش یافته است.

راقم در حدود بیست و پنج سال پیش از این، نسخه‌ای از «تحریر اصول اقلیدس» که در حدود نصف اول آن بود در یکی از کتاب فروشیهای تهران دیده است که مکنث ابتیاع آن را نداشت. این تحریر به قلم نراقی بود ولی در خاطر ندارم که آیا تحریر علامه محقق مرحوم مولی مهدی نراقی بود، یا تحریر نجل جلیل او مرحوم فاضل ملا احمد نراقی و لکن در صفحه شانزدهم مقدمه لمعه الهیه و کلمات وجیزه آمده است که: کتاب توضیح الاشکال فی شرح تحریر اقلیدس الصوری فی الهندسة وقد شرحه الی لمقاله السابعة بالفارسیة یقرب من سنة عشر الف بیت.

۲۸- المناسک المکیه فی مسائل الحج که غیر از انیس الحجاج است.

۲۹- رساله فی صلوة الجمعة.

۳۰- رساله فی الاجماع.

۳۱- شرح تحریر اکرثاوذوسیوس.

۳۲- جامع المواعظ. مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

۳۳- رساله نخبه البیان فی علم المعانی والبیان.

این چند رساله را از مقدمه جامع السعادات چاپ نجف نقل کرده‌ایم. نخبه البیان رساله‌ای است در وجوه تشبیه و استعارات و محسنات بدیعیه که به طبع رسیده است.

تحریر اکرثاوذوسیوس

در مقدمه قره العیون (ص ۴۳) و لمعه الهیه (ص ۴۳) که یک مقاله به قلم حفید محترم علامه نراقی آقای حسن نراقی در مقدمه دو کتاب یاد شده مکرر طبع شده است و نیز در مقدمه نخبه البیان به قلم مشار الیه یکی از مؤلفات علامه مولا مهدی نراقی اول به نام تحریر اکرثاوذوسیوس آمده است، و در

مقدمه معراج السعاده چنانکه نقل کرده‌ایم شرح تحریر اکرثاوذوسیوس آمده است.

تحریر اکرثاوذوسیوس معروف درسی که در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شود به قلم محقق خواجه نصیرالدین طوسی است چنانکه اکثر کتب ریاضی خواجه از تحریر اصول اقلیدس تا تحریر مجسطی بطلمیوس بصورت تحریر است، «تحریر اکرثاوذوسیوس» در ترتیب دروس ریاضی حوزه‌ها در رتبه دوم قرار گرفته است یعنی پس از «تحریر اصول اقلیدس»، «تحریر اکرثاوذوسیوس» خوانده می‌شود. و این جانب در حوزه علمیه قم یک دوره کامل به تدریس آن توفیق یافت و نسخه‌های متعدد از آن تحصیل کرده است و نسخه‌ای از آن را با مقابله دقیق در اثنای تدریس به تصحیح کامل در تصرف دارد و یک دوره بر آن تعلیقات و حواشی دارد.

غرض این که «شرح تحریر اکرثاوذوسیوس» غیر از «تحریر اکرثاوذوسیوس» است. معنی عبارت اول این است که تحریر خواجه را بر اکرثاوذوسیوس شرح کرده است، و معنی عبارت دوم این است که مثل تحریر اصول اقلیدس آن را دوباره تحریر کرده است یعنی تحریر دیگری غیر از تحریر خواجه. ممکن است که هر دو کار را کرده باشد و یا این که تحریر او بمنزله شرح تحریر خواجه است؛ ولی به قلم جناب ملا احمد فاضل نراقی تحریر اکرثاوذوسیوس ضبط شده است و این اصح و اضبط است که هم خود آن جناب اهل فن بود و هم این که اهل البیت ادری بما فیه (ص ۱۲ مقدمه قره العیون).

۳۴ - قره العیون که به طبع رسیده است، این کتاب به عربی در حکمت متعالیه است.

۳۵ - حاشیه شرح مجسطی.

۳۶- حواشی بر اکرثاوذوسیوس.

۳۷- دیوان اشعار.

این چند رساله را از مقدمه نخبه البیان و قره العیون و اللمعة الالهیه که به قلم حفید مذکورش مرقوم شده است نقل کرده ایم.

در پیرامون عبارت «حاشیه شرح مجسطی» سخن پیش می آید که مراد از شرح مجسطی «تحریر مجسطی» به قلم خواجه نصیرالدین طوسی است و ظاهراً باید همین باشد، و یا حاشیه بر یکی از شروح مجسطی است؟ چون شرح عبدالعلی بیرجندی، و شرح نظام الدین نیشابوری به عربی که بصورت تعلیقات بر آن است، و شرح راصدین شاه جهان آباد به فارسی بر تحریر مجسطی، و غیرها؟



فراگیری زبان و خط عبری

ارباب تراجم نوشته اند که صاحب عنوان جناب نراقی اول در اصفهان زبان و خط عبری را نیز فرا گرفت. گاهی در مشکلات العلوم بدان تفوه می فرماید. مثلاً در صفحه دویست و دوم آن فرماید:

روی انه فی غزوة من الغزوات الواقعة بین المسلمین والکفار لما تقارب الفشتان وطلع امیر المؤمنین (علیه السلام) ورآه بعض رؤساء جيش الکفار وكأنه کان من اليهود قال مخاطباً لقومه: بوزاسکفت قد جاءکم، فقال امیر المؤمنین (علیه السلام) لما سمعه: ویلک اعلاه العلم واسفله الطعام.

اقول: بوزاسکفت لغة سریانیة یعنی البطین، ولما کان له (علیه السلام) عظم بطن أراد اليهودی أن یعلمه قومه ذلك حتی یحتاطوا، ومع ذلك یزری بشأنه الأقدس، وکان یظن انه (علیه السلام) لا یفهم هذه اللغة فلما سمعه وعلم ان غرضه من ذلك الإزرار بشأنه، فقال علیه السلام ردّاً لتوهمه: ان عظم البطن

ليس مما يذم به بل مما يمدح به لأن أعلاه هو الصدر محل العلم الذي هو قوة الروح، واسفله هو المعدة محل الطعام الذي هو قوة الجسم وكل من القوتين كمال للانسان.»

این دأب علمای پیشین ما بود که زبانهای بیگانه را یاد می‌گرفتند چه زبان وسیله‌ای برای رسیدن به معارف و حکمی است که بدان زبان نوشته‌اند. مرحوم سید صالح خلخالی که شاگرد ارشد حکیم الهی میرزا ابوالحسن جلوه (قدس سره) بود و شرح حال او در المآثر والآثار اعتماد السلطنة آمده است (ص ۱۸۶) در شرح مناقبت شیخ اکبر محیی الدین عربی گوید (ص ۶۷ چاپ سنگی):

«كتاب طهارة الاعراق افلاطون الهی را ابو علی مسکویه از زبان یونانی به عربی ترجمه نمود و سلطان الحکماء محمد بن حسن نصیرالدین طوسی آن را از زبان تازی به پارسی در آورد و به اخلاق ناصری موسوم کرد.

استاد ما مرحوم علامه حاج میرزا ابوالحسن شعرانی زبان عبری را در تهران در نزد عالم یهودی فراگرفت و در زبان فرانسوی استاد بود و انگلیسی نیز می‌دانست، از این گونه شواهد از صدر اسلام تاکنون بسیار داریم. ابن اثیر در اسد الغابه فی معرفة الصحابه در شرح حال زید بن ثابت می‌گوید:

«وكان زید يكتب لرسول الله (ص) الوحى و غيره، وكان ترد على رسول الله كتب بالسريانية فأمر زيدا فتعلمها (ص ۲۷۸، ج ۲).

یعنی: زید کاتب رسول الله (ص) بود و وحی و غیر وحی را می‌نوشت، و نامه‌هایی به سریانی برای رسول الله می‌آمد، رسول الله او را امر فرمود که سریانی را یاد بگیرد.»

علامه نراقی عالمی ذوالفنون

به وزان مؤلفات و مصنفات علامه نراقی اول، باید از چندین بعد در شخصیت اعلای علمی و عملی آن جناب سخن به میان آورد. عالمی ذوالفنون که در فن ریاضی پس از خواجه نصیرالدین طوسی، «اکرثاوذوسیوس» و «اصول اقلیدس» را دوباره تحریر کند، و بر تحریر مجسطی خواجه به قلم محقق طوسی، حواشی داشته باشد و چندین کتاب و رساله علوم ریاضی تصنیف کرده باشد، اهمیتی بسزا دارد.

و در مقام کمال انسانی به حدی باشد که مثل سید بحرالعلوم با او چنان خطاب آتی الذکر داشته باشد خیلی مقام است. مرحوم استاد ما علامه حاج سید محمد حسین طباطبائی، مرحوم سید بحرالعلوم و ابن فهد صاحب عده الداعی و سید ابن طاوس صاحب اقبال را از کمال می دانست و می فرمود اینها کامل بودند.

علامه نراقی یکی از تألیفاتش را برای سید مهدی طباطبائی بحرالعلوم به نجف ارسال می دارد و او را چنین خطاب می کند:

ألاقل لسكان ذاك الحمى هنيئاً لكم فى الجنان الخلود

أفيضوا علينا من الماء فيضاً فنحن عطاش وانتم ورود

و مرحوم سید بحرالعلوم در جواب می گوید:

ألاقل لمولى يرى من بعيد جمال الحبيب بعين الشهود

لك الفضل من غائب شاهد على شاهد غائب بالصدود

فنحن على الماء نشكو الظلماء وانتم على بعدكم بالورود

علامه نراقی گوید:

ای رسول ما به ساکنان آن جَمین یعنی حرم مرتضوی بگو: خلود در

بهشت شما را گوارا باشد، بر ما آبی افاضه کنید که ما تشنه و شما سیرابید. در گفتارش ناظر به آیه پنجاهم سورة اعراف است.

سید بحر العلوم در پاسخ گوید:

ای رسول ما به آقائی که از دور جمال دوست را به چشم شهود می بیند بگو: تو را که غائب حاضری، بر این حاضر غائب فضل و برتری است؛ زیرا که ما در کنار آب از تشنگی می نالیم و شما با این که دورید وارد در آید. صدور اعراض نمودن و رو برگردانیدن است. مرحوم سید، علامه نراقی را به سبب حضور و توجه و مراقبت غائب شاهد می خواند؛ و خود را به سبب إعراض و عدم حضور، شاهد غائب.

ذکر برخی از افادات علامه نراقی

راقم صلاح و صواب می داند که برخی از افادات جناب علامه محقق نراقی را که نفع آن را اهم و اعم است عنوان کند و بیانی به اختصار در پیرامون آن ذکر نماید به رجاء این که نفوس مستعدّه را در اعتلای به فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله معذی تام و ممذی به کمال بوده باشد. والله ولی التوفیق.

الف - در بعضی از اشعارش بصورت ساقی نامه فرموده است:

فدای تو و عهد و پیمان تو	بیا ساقیا من بقربان تو
فتد در دلم عکس روحانیان	مئی ده که افزایشم عقل و جان
فلاطون مه ملک یونان زمین	شنیدم ز قول حکیم مهین
همه دردها را شفا و دواست	که می بهجت افزاوانده فزاست
شمرده خبیث و نموده حرام	نه زان می که شرع رسول انام
نموده است نامش شراب ظهور	از آن می که پروردگار غفور
بده یک قدح زان می غم گداز	بیا ساقی ای مشفق چاره ساز

در این ابیات نظر به کریمه وَ سَقِيَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَاباً طَهُوراً دارد (سوره انسان، آیه ۲۲). در تفسیر آن کلامی معجز نظام از سلاله نبوت صادق آل محمد (صلوات الله عليهم اجمعين) مروی است که مسحه‌ای از علم الهی و قبسی از نور مشکوة رسالت و نفحه‌ای از شمیم ریاض امامت است، آن را امین الاسلام طبرسی در تفسیر شریف مجمع البیان در بیان کریمه یاد شده بدینصورت روایت کرده است:

«أَيُّ بَطْهَرِهِمْ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ سِوَى اللَّهِ إِذْ لَا طَاهِرَ مِنْ تَدْنُسٍ بِشَيْءٍ مِنَ الْأَكْوَانِ إِلَّا اللَّهُ، رَوَاهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ».

من در امت خاتم از عرب و عجم، کلامی بدین پایه که از صادق آل محمد ﷺ در غایت قصوای طهارت انسانی روایت شده است از هیچ عارفی نه دیده‌ام و نه شنیده‌ام.

آن کس که ز کوی آشنایی است داند که متاع ما کجایی است حدیث به هیأت مفرد «أَعْنَى «رَوَى» روایت نشده است بلکه به صیغت جمع یعنی «رووه» مروی است، پس خیلی ریشه دار است که جمعی آن را روایت کرده‌اند.

در این کریمه رب ابرار، ساقی ابرار است و در این رب و اضافه آن به «هم» هم مطالبی است که نهفته معنی نازک بسی است در خط یار.

«طهور» صیغت مبالغت است، طاهر پاک است و طهور پاک کننده. آب مضاف ممکن است که طاهر باشد اما مسلماً طهور نیست اما مطلق آن هم طاهر است و هم طهور. ابرار شرابی که از دست ساقیشان می‌نوشتند علاوه بر این که پاک است پاک کننده هم هست.

این شراب ابرار را از چه چیز تطهیر می‌کند؟ امام فرمود: از هر چه که جز خدا است، زیرا که طاهر از دنس اکوان جز خدا نیست. دنس چرک است و

اکوان موجودات و مراد از دنس نقص امکان است که خداوند از نواقص ممکنات ظاهر است زیرا که صمد حق است. این شراب انسان را از ما سوی الله شست و شو می دهد. فتبصر.

تجرد نفس ناطقه

ب - در ابتدای جامع السعادت چند دلیل بر تجرد نفس ناطقه آورده است، نتیجه تمام ادله تجرد نفس ناطقه اعم از تجرد برزخی خیالی، و تجرد عقلی، و فوق تجرد عقلی آن، این است که نفس بعد از مفارقت از این نشأ باقی است یعنی انسان من حیث هو انسان فنا پذیر نیست.

تقدیم این امر مهم اعنی اثبات تجرد نفس، در کتب اخلاق مطلبی لازم و واجب است، زیرا بحث از اخلاق که دستورالعمل تکامل نفس و تصاعد او بسوی سعادت ابدی او است مبتنی بر معرفت نفس است. حکیم الهی نامور اسلامی ابن مسکویه در طهارة الأعراق همین شیوه پسندیده را بکار برده است بلکه کتاب اخلاق مطلقاً متفرع بر این اصل است، آن کتاب اخلاق ارسطو نیز جز این نیست.

نگارنده تاکنون بیش از هفتاد دلیل عقلی در تجرد نفس ناطقه انسانی به اطلاق، از اعظام حکمای الهی تحصیل کرده است چنانکه ادله نقلی بسیار هم گرد آورده است و همه را در یک رساله تدوین نموده است که امید است تنظیم گردد و به محضر طالبان حقیقت تقدیم شود.

اهتمام ما بدین امر از این جهت است که هیچ موضوعی در علوم عقلیه و حکمت متعالیه به پایه اهمیت آن نمی رسد. و در حقیقت این مطلب اجل مطالب عقلی و اساس دینداری است و از قدیم الدهر سلسله جلیله حکمای الهی که بمنزله مدارک باطنه قوه عاقله انسان کبیر شرع و دین اند در پیرامون

آن بحث کرده‌اند و رساله‌های جداگانه نوشته‌اند و معرفت نفس را مرقاة معرفت ربّ شناخته‌اند، و شناسایی آن را باب شناسایی کلیه معارف دانستند و جمیع ما فی الکون را مظاهر صفات نفس یافتند و در سرانجام معرفت نفس را عین معرفت ربّ.

و بدین نظر تحقیق و تدقیق امر نفس فوق بحث در مجرد بودن آن است و همان است که در حکمت متعالیه چون فتوحات مکیه و اسفار (ص ۵۴، ج ۴) عنوان شده است که:

«من عرف النفس انها الجوهر العاقل المتوهم المتخیل الحساس المتحرك الشام الذائق اللامس النامی، أمکنه أن یرتقی الی معرفة ان لا مؤثر فی الوجود الا الله.»



نظر حکما در باره تجرد نفس ناطقه

حکمای هند در کلیله و دمنه به اشاره و رمز در باره نفس ناطقه بابی به نام باب حمامه مطوقه نوشته‌اند.

ارسطو رساله نفس دارد و بابا افضل کاشی که از اجله علمای اسلام و از افایم حکماء و عرفا است آن را به پارسی ترجمه کرده است.

ابو نصر فارابی معلم ثانی رساله‌ای دارد در حقیقت روح و اثبات تجرد او و بیان آنکه روح بدون ماده بدن جوهری مستقل و قادر بر هر گونه ادراک و لذت در عالم ابدیت و جهان ما فوق طبیعت است.

فیلسوف عرب ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی در نفس رساله‌ای نوشته است.

شیخ رئیس علاوه بر این که در نجات و اشارات و شفاء بطور تفصیل در باره نفس ناطقه مستوفی بحث کرده است چندین رساله مستقل در معرفت

نفس و تجرد و بقای آن نوشته است.

حکیم فاضل ابوالحسن سعد بن هبة الله بن کمونه رساله‌ای در ابدیت نفس تصنیف کرده است.

فخر رازی کتابی در تجرد و بقای نفس به نام المطالب العالیه دارد که شیخ بهائی در شرح حدیث چهلیم کتاب اربعین خود آن را نام می‌برد و می‌ستاید که: قد تضمن کتاب المطالب العالیه منها ما لا يوجد فی غیره.

شیخ اکبر محیی الدین عربی، فتوحات مکیه و فصوص الحکم را در معرفت نفس و اطوار و نشئات وجودی و شهودی آن نوشته است که باید گفت کلّ الصید فی جوف الفراء.

خواجه نصیرالدین طوسی رساله‌ای به نام بقاء النفس بعد فناء الجسد تألیف کرده است.

صدر المتألهین در قسم چهارم اسفار بطور مبسوط و مفصل و مستدل در نفس و بقا و شئون و معاد او بحث کرده است.

شیخ فاضل رضی علی بن یونس عاملی رساله‌ای در این موضوع به نام الباب المفتوح الی ما قبل فی النفس والروح نوشته است که تمام آن در سماء و عالم بحار نقل شده است.

آقا علی مدرّس زنوزی صاحب بدایع الحکم رساله‌ای در بیان ان النفس کلّ القوی نوشته است که در حاشیه شرح هدایه آخوند چاپ شده است. طنطاوی جوهری صاحب تفسیر کتابی در تجرد روح انسان و بقای آن بعد از خرابی بدن به نام الارواح نوشته است.

از این گونه کتب و رسائل که از قدیم تا الیوم در معرفت نفس و باقی آن نوشته‌اند بسیار است. این تأکید و تشدید رجال الهی در این باب برای این است که شبهات متوغلین در ماده را رفع کنند و عقول مردم را به سوی

کمالشان که لقاء الله است سوق دهند.

مردم طبیعی مادی، موت را مساوق نابود شدن می‌پندارند و گویند هر کس مرد بطلان صرف می‌گردد و هر چه کرد پاداش و کیفر اخروی ندارد زیرا کسی باقی نیست تا ثواب یابد یا عذاب بیند و حال که چنین است ارسال رسل و انزال کتب مفهومی ندارد و به انکار بقای انسان اعراض از اصول و فروع دین می‌کنند.

اما بزرگان علوم و معارف آن همه ادله عقلیه بر مجرد نفس ناطقه و بقای آن بعد از ویرانی بدن اقامه کرده‌اند که انسان به مردن بدن و متلاشی شدن آن معدوم نمی‌شود بلکه باقی و زنده است جز این که به یک معنی از سرایی به سرای دیگر انتقال می‌یابد و آنچه کرده است با خود می‌برد و هر کس به سوی عمل خود می‌رود بلکه عین عمل خود است که علم و عمل انسان سازند و در «یوم تبلی السرائر» باطنش عین ظاهر می‌گردد.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

ان العمل نفس الجزاء

ج - یکی از مسائل نفیس در معرفت نفس این است که عمل نفس جزاء است و علامه محقق نراقی (قدس سره) یکی از مباحث کتاب شریف جامع السعاده را این مطلب مهم معنون به همین عنوان قرار داده است که ان العمل نفس الجزاء.

علم و عمل عرض نیستند بلکه جوهر و انسان سازند. انسان به علم و عمل سازنده خود است و کاری مهمتر از این سازندگی ندارد. علم سازنده روح و عمل سازنده بدن است، و همواره در همه عوالم، بدن آن عالم مرتبه نازله نفس است. و بدنهای دنیوی و اخروی در طول یکدیگرند و تفاوت به نقص و کمال است.

جزا نفس علم و عمل بودن است چه جزا در طول علم و عمل است و ملکات نفس مواد صور برزخی اند. یعنی هر عمل صورتی دارد که در عالم برزخ آن عمل بر آن صورت بر عاملش ظاهر می شود که صورت انسان در آخرت نتیجه و غایت فعل او در دنیا است. و هم نشیمنهای او از زشت و زیبا همگی غایات افعال و صور اعمال و آثار و ملکات او است که در صقع ذات او پدید می آیند و بر او ظاهر می شوند که در نتیجه انسان در این نشأه نوع و در تحت آن افراد، و در نشأه آخرت جنس و در تحت آن انواع است. و از این امر تعبیر به تجسم اعمال، یا تعبیر به تجسد اعمال، و یا تعبیر به تجسم أعراض، و امثال این گونه تعبیرات کرده اند و مقصود تحقق و تقرر نتیجه اعمال در صقع جوهر نفس است.

به همین قدر اکتفاء می کنیم و سخن را بدین کریمه خاتمه می دهیم:

دَعُوهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَجِيتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

فصل فہم



مرکز تحقیقات و مطالعات اسلامی

حکیم متاّله سید ابوالحسن جلوہ



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حکیم متألّه سید ابوالحسن جلوه

خانواده جلوه از مردم «نائین» بودند و دانشمندان معروفی از بین آنها برخاسته‌اند، چنانچه جد بزرگ او، مرحوم «میرزا رفیع الدین طباطبائی نائینی» (م ۱۰۹۹ هـ.ق) از جمله بزرگانی می‌باشد که شیخ حر عاملی - صاحب وسائل الشیعه - او را در ردیف مشایخ اجازه خویش ذکر نموده است. پدر جلوه یعنی سید محمد طباطبائی زواره‌ای معروف به «مظهر» نیز اهل تحقیق و شعر بوده و کتاب «احوال السلاطین الصفویه» از تألیفات آنجناب می‌باشد و این رباعی نیز از اوست:

آن سرو بلند می‌خرامید به ناز سر در قدمش نهادم از روی نیاز
گفتم: هوس قد تو دارم، گفتا: کوتاهی عمر بین و امید دراز^(۱)
مظهر در ابتدای جوانی به شهر «حیدر آباد» هندوستان رفت و «میرزا

ابراهیم شاه» که وزیر «میر غلامعلی خان» امیر آنجا بود، مظهر را برای انجام کاری به جانب کلکته می‌فرستد و او مأموریت خود را بنحو احسن انجام می‌دهد. احتمالاً «ملکم خان» را در آنجا ملاقات می‌کند. البته «سرجان ملکم» در تاریخ خود اسمی از کتاب مظهر به میان می‌آورد ولی ذکری از ملاقات خود با او نکرده است.

در بازگشت از این مأموریت، مورد حسادت اطرافیان میر غلامعلی خان قرار می‌گیرد و لذا امیر نسبت به مظهر بی‌علاقه شده و او ناچار روانه «احمد آباد گجرات» می‌شود و حکیم ابوالحسن جلوه در ذیقعدة سال ۱۲۳۸ هـ ق در همین شهر به دنیا می‌آید.

بعدها که بدخواهی اطرافیان میر غلامعلی خان و صداقت مظهر برایش معلوم می‌گردد، به مظهر نامه نوشته و ضمن عذرخواهی از وی می‌خواهد تا به «حیدرآباد» مراجعت کند، ولی پدر جلوه راضی به برگشت نشده و چندی بعد روانه بمبئی می‌گردد. عموی جلوه، از برادرش می‌خواهد که به اصفهان برگردد و او نیز خواهش برادر را لبیک گفته، روانه ایران شده و در زواره ساکن می‌گردد و ۶ یا ۷ سال بعد به علت ابتلای به مرض وبا، دارفانی را وداع می‌گوید.

هجرت به انگیزه تحصیلات

میرزا ابوالحسن جلوه پس از فوت پدر بزرگوارش، مدتی در «زواره» بود و سپس برای یادگیری علوم دینی روانه اصفهان شد و در مدرسه «کاسه گران» سکنی گزید و از محضر علمائی چون میرزا حسن نوری و میرزا حسن حکیم و دیگران بهره‌ها برد تا اینکه در حکمت الهی از استاد بی‌نیاز شده و راهی شهر تهران گردید، چنانکه خود می‌گوید:

به شهر جم چو دلم نا امید گشت از یار
 نمود و سوسه دیو که سرکشم زنگار
 سفر گزینم و بدرود دوستان گویم
 که در حضر نه مرا قدر ماند و نه مقدار^(۱)
 استاد شهید مطهری (قدس سره) علت هجرت جلوه را به تهران چنین بیان می‌کند:

«گویند جلوه که ابتدا به تهران آمد به قصد رفتن به سبزوار و استفاده از محضر حاجی سبزواری که نیم طبقه بر او مقدم است بوده ولی منصرف شد و در تهران رحل اقامت افکند»^(۲)

جلوه بر کرسی تدریس

سال ۱۲۷۳ که جلوه وارد تهران شد بخاطر تنگدستی فراوان حجره‌ای در مدرسه «دار الشفاء» گرفته و تا آخر عمر در همین شهر بسر برد و احتمالاً تنها یک بار به همراه امیر نظام گروسی سفری به آذربایجان کرد.
 حکیم جلوه همت خود را مصروف تدریس معقول کرد و ۴۱ سال به تدریس علوم حکمت و فلسفه بخصوص از کتابهای ابن سینا و ملا صدرا پرداخت.

در اوج شهرت جلوه و آقا علی حکیم زنوزی، فیلسوف معروف حکیم آقا محمد رضا قمشه‌ای به تهران آمد و به تدریس کتب ابن سینا مشغول شد که تا حدی خصوصاً بازار حکیم جلوه را شکست (توضیح اینکه حکیم

۱- دیوان اشعار / ص ۳۲.

۲- خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۶۰۹.

قمشهای در سال ۱۲۹۶ یعنی بیست و سه سال پس از ورود جلوه به تهران به آن شهر آمد).

سیما و مشرب جلوه

او مردی بلند قامت و خوش سیما بود، محاسن کمی داشت که بعضی اوقات با حنا خضاب می نمود. وی سالها بدون اهل و عیال و در مدرسه دارالشفاء مانند یک طلبه ساده دوران عمر خود را سپری کرد. خوش محاوره و شیرین زبان بود، در شاعری نیز مهارت داشت و دیوان شعری از او باقی مانده است. در شعر از سبک ناصر خسرو قبادیانی پیروی می کرد. برای نمونه قسمتی از یک غزل ایشان را می آوریم:

زان می تلخ اگر سال و مهی ما زده ایم

همه دانند که با مردم دانا زده ایم

ما گدائیم و نیاریم فرو سر به شهان

این سخن، ما به همه بوم و به هر جا زده ایم

عقل کالای نفیسی است به بازار جهان

ما ز عشق آتش سوزنده به کالا زده ایم

ما ز کشتی بگذشتیم پی شوق وصال

خویش از جان بگذشتیم و به دریا زده ایم

چونکه دانیم به وصالیم از آن حیطة دوست

مدتی رفت که ما راه تمنا زده ایم

جلوه دی گفت به دل: این همه رسوائی چیست؟

گفت: ما شیشه ناموس به خارا زده ایم^(۱)

شیخ یحیی دولت آبادی در حیات یحیی (ج ۲، ص ۱۱۳) در مورد حکیم جلوه می نویسد:

«در فلسفه پیروی از مسلک مشائین می نماید، تألیفات ابن سینا را بزرگ شمرده، به تدریس آنها افتخار می کند. کتب متأخرین مخصوصاً ملا صدرا شیرازی را تدریس می کند، اما اهمیت به آنها نمی دهد، خصوصاً به اسفار که آن را جمع آوری شده از کتب دیگران می داند و تألیف آن کتاب را به این صورت که هست به شاگردان صدرالمتألهین نسبت می دهد که پس از رحلت او [جمع] نموده باشند».

حکیم جلوه و ناصر الدین شاه

برخی بر مرحوم جلوه ایراد کرده اند که این فیلسوف جلیل القدر روابط حسنه ای با ناصر الدین شاه داشته است. در نگاه اول از قرائن و شواهدی نظریه فوق تأیید می گردد، چنانکه اشعار فراوانی در دیوان حکیم جلوه در مدح ناصرالدین شاه آمده است، مانند این دو بیت:

ناصر الدین شه که در شریان شخص این جهان

فیض او جاری بود مانند خون اندر بدن

همچنانکه خون بود اندر بدن مایه حیات

زندگی، کیهان بود از فیض این شاه زمن^(۱)

ظاهراً این طرفداری مربوط به اوائل حکومت ناصر الدین شاه باشد،

ولی بعدها که حکیم جلوه از اوضاع سیاسی آگاهی می یابد، در او تحولی

صورت می‌گیرد و از آن پس نسبت به دربار بی‌اعتنا می‌گردد.

ملاقات حکیم جلوه با سید جمال الدین اسد آبادی

حکیم جلوه این تحول را مدیون سید جمال الدین اسد آبادی می‌باشد. چنانکه در کتاب بیدار گران اقالیم قبله (ص ۲۷) آمده است:

«میرزا ابوالحسن جلوه از دانشمندان بزرگ معاصر... به ملاقات سید [جمال الدین اسد آبادی] می‌رود، با او بحث می‌کند. همه می‌اندیشند که سید در برابر علم جلوه مجاب خواهد شد. ولی وقتی جلوه بیرون می‌آید، از او در باره دانش و فلسفه و اطلاعات سید و اثر گفتار او می‌پرسند، پاسخ می‌دهد: می‌روم تا کفنی برای خود تهیه کرده جهاد نمایم».

بعد از این ملاقات که در اواخر عمر حکیم جلوه صورت گرفت، نسبت به شاه بی‌توجه شده بود، چنانکه از حکیم متاله آقا میرزا ابراهیم زنجانی در شرح احوال میرزای جلوه نقل شده است:

«وی پیوسته به نیم شب برخاستی و دوگانه بدرگاه یگانه گذاشتی و تا فجر برآید به حجره اندرون به ورزش تن گذراندی. آنگاه نماز صبح کردی و از پی نوافل و تعقیبات، سپس به تدریس نشستی تا دو ساعت مانده به ظهر و گاه می‌شدی که ناصرالدین شاه به دیدن او می‌آمد و او می‌فرمودی که مرا حالی نیست و او بر می‌گشتی!».

بعضی اشعار او مانند:

ز راحت دو جهان گر تمتعی خواهی

نه شکوه کن ز گدائی، نه فخر از شاهی^(۱)

ممکن است ناظر بر همین دوره تحول باشد. والله اعلم.

شاگردان

حکیم جلوه شاگردان فراوانی تربیت کرد که ذکر آنها موجب تطویل است، برای نمونه به ذکر عده‌ای از معروفترین آنها اکتفا می‌شود:

۱- میرزا هاشم اشکوری، (صاحب حاشیه بر مصباح الانس ابن فناری م ۱۳۳۲).

۲- میرزا شهاب الدین نیریزی شیرازی، (صاحب رساله حقیقت وجود).

۳- آقا میرزا محمد باقر اصطهباناتی، (مقتول در جریان مشروطیت به سال ۱۳۲۶).

۴- میرزا علی اکبر حکمی یزدی قمی، (استاد حضرت امام خمینی مد ظله).^(۱)

۵- حاج سید عباس شاهرودی.

۶- حکیم محمد هیدجی، (صاحب دیوان شعر و شرح منظومه سبزواری م ۱۳۱۴).

۷- آقا سید حسین بادکوبه‌ای، (استاد علامه طباطبائی).

۸- آقا میرزا محمد علی شاه آبادی، (استاد حضرت امام خمینی).

۹- شیخ یحیی دولت آبادی، (صاحب کتبی چند از جمله حیات یحیی در چهار جلد و کتاب علی).

۱۰- سید محمدرضا مساوات.

غروب خورشید جلوه

این فیلسوف بزرگوار، در شب جمعه ششم ذیقعدة سال ۱۳۱۴، در منزل حاج کاظم ملک التجار دار فانی را وداع گفت و در جوار ابن بابویه صدوق (قدس سره) با احترامات فائقه به خاک سپرده شد و بعدها «نیر الدوله» بقعه‌ای بر مزار جلوه بنا کرد.

بازار جهان، جمله جزا بین و مکافات

عاقل به چه سان گفت که آنجا عسسی نیست

جز رفتن از این مرحله با مژده رحمت

داناست خدا، در دل جلوه هوسی نیست^(۱)



آثار حکیم جلوه

مرحوم حکیم جلوه در دوران زندگی خود، آثار پر ارزشی از خویش به یادگار گذاشت که عبارتند از:

۱- اثبات الحركة الجوهرية.

۲- ربط الحادث بالقديم، این دو کتاب در حاشیه شرح هدایه اثیریة

ملاصدرا در سال ۱۳۱۳ هـ ق در تهران چاپ شده است.

۳- دیوان اشعار.

۴- حواشی بر اسفار ملاصدرا.

۵- تصحیح مثنوی مولوی. در مقدمه دیوان اشعار جلوه، این کتاب را به

جلوه نسبت می‌دهد و گوید: در طهران به طبع رسیده است.^(۱)

سخنرانی در سمینار بزرگداشت حکیم متآله جلوه

متن ذیل سخنرانی این کمترین حسن حسن زاده آملی است که در صبح سعادت روز جمعه ۱۳۷۳/۲/۳۰ ه.ش، مطابق نهم ذی‌الحجة (روز عرفه) ۱۴۱۴ ه.ق، در سمینار بزرگداشت و یادواره حکیم متآله جناب آقای میرزا سید ابوالحسن جلوه (قدس سره الشریف) در زواره معروض داشت:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله المتجلى لخلقہ بخلقہ، والظاهر لقلوبہم بحجته، والصلوة والسلام على من أرسله شاهداً ومبشراً ونذيراً وداعياً الى الله باذنه وسراجاً منيراً، وعلى آله الذين هم عيش العلم وموت الجهل. ثم الصلوة والسلام علينا وعلى عباد الله الصالحين.

تجلی روحانیت حکیمی متآله، عالمی صمدانی، و عارفی ربّانی، استاد الاساتید، جناب آیه الله آقا میرزا سید ابوالحسن جلوه (رضوان الله علیه) این بنده را به حضور شریف ارباب دانش و بینش، و اصحاب لوح و قلم، از روحانیون بزرگوار حوزه‌ها و استادان گرانقدر دانشگاه‌های کشور جمهوری اسلامی ایران در بلد طیب دارالمؤمنین و مدینه السادات زواره که همواره آب و خاک و مرز و بومش عالم دوست و علم پرور بوده و می‌باشد که «والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه»^(۲) تشرّف داده است.

بسیاری از دوستان فاضل حاضر در جلسه آگاهند که شخص بنده حظّ وافری از سیر آفاقی ندارد، چه اینکه طبایع مختلف و سرشتها گوناگون است

۱- برگرفته از مقاله حکیم جلوه نوشته آقای احمد بانپور، مندرج در کیهان اندیشه، شماره ۱۰.

۲- سورة اعراف، آیه ۵۹.

و این طبع و سرشت بدین سرنوشت است که خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است، و لیکن همان گونه که عرض شد از تجلی روحانیت حکیم جلوه این افتخار نصیب شده است که در محضر مبارک شما خواهران و برادران ایمانی شهر مقدس علم و معرفت زواره، شرفیاب شده‌ام.

تنی چند از اساتیدم در مجالس درس و بحث، بسیار سخن از مرحوم جلوه به میان می‌آوردند. وقتی سؤال کردم که تربت آن بزرگوار کجاست تا به زیارتش تبرک جویم؟

در جوابم فرمودند: مزار آن جناب در قبرستان ابن بابویه تهران است، و عده‌ای از شاگردانش در جوار او - به وصیت خود آنان - به خاک سپرده شده‌اند.

آری در قبرستان یاد شده یک منظومه شمس‌ی آسمان معرفت تشکیل شده است که آفتابش حکیم جلوه است و ستارگانش تلامذه آرمیده در جوارش، سلام الله علیه و علی الأرواح التي حلت بفنائها.

حکیم جلوه را آثار علمی و قلمی گرانقدر است که برخی از آنها به زیور طبع آراسته شده است. چندی پیش جمعی از ارباب فضل در معیت آقای دکتر اعوانی - ایدهم الله الی مرضاته - از تهران به قم به دیدار ما آمدند و بشارت دادند که از جانب رهبر معظم جناب آیه الله خامنه‌ای - مد ظله العالی - فرمان صادر شده است که کنگره‌ای برای بزرگداشت حضرت صدر المتألهین صاحب اسفار (رضوان الله علیه) باید برگزار شود، سپس اظهار داشتند که در این هدف الهی چه کمکی می‌توانید به ما بنمائید؟ ما از جان و دل استقبال کردیم، و دعای خالصانه در حق رهبر بزرگوار و آن عزیزان نمودیم و آنچه که از آثار جناب ملا صدرا داشته‌ایم همه را در طبق اخلاص نهاده بدیشان ارائه دادیم، از آن جمله یک دوره اسفار متعلق به یکی از شاگردان حکیم بزرگوار جلوه

است که تعلیقات استاد را - اعنی جناب جلوه را - بر اسفار، در حواشی آن مرقوم داشته است، و این تعلیقات هنوز به طبع نرسیده است.

بحمد الله شما هم که در راه اعلای معارف و احیای حقایق الهی می‌باشید، و این محفل بسیار گرانقدر و چشمگیر و با شکوه، حافل بزرگوارانی ایمانی و دانشمندانی علم پرور و عالم دوست در همه ابعاد می‌باشد. و همان گونه که در طلیعه گفتارم به عرض رساندم زواره نیز همواره علم پرور بوده است. مثلاً مرحوم ملا فتح الله کاشی صاحب تفسیر منهج الصادقین، استادش مفسر بزرگ جناب علی بن حسن زواره‌ای بوده است. این بنده آگاهی ندارد که تفسیر علی بن حسن زواره‌ای به چاپ رسیده است یا نه؟ این تفسیر به فارسی است و نسخه‌ای از آن در کتابخانه محقر این حقیر در قم موجود است. و همچنین عالمان بسیار بزرگ دیگر که از این آب و خاک برخاسته‌اند.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

برخی از تلامیذ حکیم جلوه

تنی چند از اساتید بزرگوارم با یک واسطه به جناب حکیم جلوه منتهی می‌شوند: از آن جمله آقا میرزا ابوالحسن شعرانی از اساتیدش: آقا شیخ عبدالنبی نوری، و آقا میرزا محمد طاهر تنکابنی، و آقا میرزا محمود رضوان قمی کهگی، و ملا محمد بن معصوم علی هیدجی معروف به حکیم هیدجی، و آقا میرزا مهدی آشتیانی که از شاگردان حکیم جلوه بوده‌اند.

و از آن جمله آقا میرزا مهدی الهی قمشه‌ای از حکیم سید آقا بزرگ خراسانی (آقا میرزا عسکری شهیدی) که از شاگردان جلوه بوده است.

و از آن جمله آقا میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی از شیخ عبدالنبی نوری سابق‌الذکر که از شاگردان جلوه بوده است.

و از آن جمله آقا شیخ محمد تقی آملی از پدرش آخوند ملا محمد آملی،
و از حکیم هیدجی یاد شده که از شاگردان حکیم جلوه بوده‌اند.
و از آن جمله آقا سید محمد حسین طباطبائی تبریزی و برادرش آقا سید
محمد حسن الهی هر دو از آقا سید حسین بادکوبه‌ای که از شاگردان حکیم
جلوه بوده است (رضوان الله علیهم اجمعین).

آزادگی و بی‌اعتنایی حکیم جلوه به دنیا

روزی جناب استاد شعرانی از آزادگی و بی‌اعتنایی مرحوم جلوه به
اعتبار دنیوی برای ما حکایت فرمود که آن بزرگوار در مدرسه دارالشفای
تهران حجره داشت، وقتی مریض شد و ناصرالدین شاه با تنی چند از ارکان
مملکت به عیادتش رفتند، نخست از اسم جلوه بین شاه و حکیم جلوه سؤال
و جوابی رد و بدل شد که از اظهار آن در این محفل منفعلم.^(۱)
شاه بعد از شنیدن آن جواب به فکر جبران آن افتاد، چون حکیم جلوه
مریض بود به حکم ضرورت شیشه شربتی دارو در کنارش بود، شاه به
مطابقت گفت: «معلوم است که آقا اهل مشروبات هم هست»، حکیم جلوه در
جوابش گفت: «الناس علی دین ملوکهم».

پس از آن جناب جلوه به شاه گفت: من روزی به حکم ضرورت از
مدرسه در آمدم و دیدم در خیابان نظامیان جلوی مردم را می‌گیرند و
پی در پی امر می‌کنند که بروید، دور شوید. من به یکی از آنان گفتم: این میهن
و مرز و بوم مردم است، به کجا بروند و چرا دور شوند؟ در جوابم گفت: شاه

۱ - خلاصه اینکه نام مرحوم جلوه «ابوالحسن» بوده است، شاه پرسید که نامت حسن است؟ جلوه
گفتش که «ابول» هم دارم.

دارد می آید. من به آن نظامی گفتم: از من به شاه بگویند که شاه باید کسی باشد که به مردم بگویند بیایند و نزدیک شوید. مگر شاه چه می کند که مردم باید از او دور شوند؟

غرض اینکه مردم الهی، عنقای عرشی آشیان و بی اعتنای به امور اعتباری اند. جناب جلوه انسان الهی بود. انسان الهی انسانی قرآنی است که لا یمسه الا المطهرون. انسان قرآنی می داند آنچه را که می اندیشد و می بیند و می شنود، خلاصه هر کار و نییتی که می کند آن را مس می کند. نیات و افکار و افعال انسان، همه انسان سازند. انسان قرآنی مس نمی کند مگر پاک را.

حکیم جلوه مصداق بارز عارف و زاهد و عابد

مرحوم جلوه بی نیاز از مدح و تعریف است، چه اینکه آفتاب فارغ است از مدح و تعریف. و حقیقت امر را ملای رومی فرموده است:

مادح خورشید مداح خود است که دو چشمم روشن و نامرمد است
شیخ بزرگوار ابن سینا (شرف الله نفسه الزکیة) در فصل دوم از نمط نهم اشارات در مقامات العارفین هر یک از زاهد و عابد و عارف را به مفاد آیات و روایات بسیار خوب وصف و تعریف فرموده است:

در تعریف زاهد گوید: «المُعْرِضُ عَنْ مَتَاعِ الدُّنْيَا وَ طَيِّبَاتِهَا يَخْصُ بِاسْمِ الزَّاهِدِ»: زاهد کسی است که از دنیا و خوشی های آن اعراض کند.
و در تعریف عابد گوید: «وَالْمُوَظِّبُ عَلَى نَفْلِ الْعِبَادَاتِ مِنَ الْقِيَامِ وَالصِّيَامِ وَنَحْوِهِمَا يَخْصُ بِاسْمِ الْعَابِدِ»: عابد کسی است که (علاوه بر واجبات) بر انجام مستحبات نیز مواظبت داشته باشد.

و در تعریف عارف گوید: «وَالْمُنْصَرِفُ بِفِكْرِهِ إِلَى قَدَسِ الْجَبَرُوتِ مُسْتَدِيمًا لَشُرُوقِ نَوْرِ الْحَقِّ فِي سِرِّهِ يَخْصُ بِاسْمِ الْعَارِفِ»: عارف کسی است

که با فکر خود (با تمام وجود) به عالم جبروت رو کند و بدون وقفه در پی تابیدن نور حق در سر خویش باشد.

سپس شیخ فرمود: «وقد یتربکب بعض هذه مع بعض» یعنی ممکن است که اینها با هم جمع شوند که شخصی هم عارف باشد و هم زاهد و هم عابد. بدون هیچگونه شائبه مداهنه و مجامله، و یا تفوه به مجاز و مسامحه، مرحوم جلوه مصداق بارز هر یک از تعریفات یاد شده می باشد که هم عارف بود و هم زاهد و عابد.

عرفان بالله سرمایه حقیقی انسان است که با خود می برد. به قول حافظ شیرین سخن:

گوهر معرفت آموز که با خود ببری که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم
ما کاری مهمتر از تحصیل این حقیقت نداریم، دیگر امور ما هر چه
هست همه باید معدّ برای بدست آوردن این حقیقت باشند.

جناب شیخ (رضوان الله علیه) فرمود: «والمُنْصَرَفُ بِفِكْرِهِ إِلَى قَدَسِ الْجَبْرُوتِ» این چنین کس را مقام عندیت است، یعنی مقام عنداللهی. به قول شیخ اجل سعدی:

هرگز میان حاضر و غایب شنیده‌ای

من در میان جمع و دلم جای دیگر است

در «الهی نامه» گفته‌ام: «الهی همنشین از همنشین رنگ می گیرد، خوشا آنکه با تو همنشین است، صبغة الله و من احسن من الله صبغة».

و نیز شیخ فرمود: «مستدیماً لشروق نور الحق فی سرّه» آری استدامت و مداومت می خواهد و استقامت می باید. قوله سبحانه: «ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة». اگر مثلاً هیزم تری یا انگشت ذغالی را مکرر در مکرر در جوار آتش بگذارند و بردارند، آن هیزم و ذغال آتشین

نمی شود، استقامت در جوار آتش می خواهد تا به وصف آتشین متصف شود. مراقبت که کشیک نفس کشیدن است از استقامت فروغ می گیرد و ملکه و اقتدار حاصل می شود. بهره ای که از اعمال بدون استقامت عائد می شود «حال» است نه «ملکه»، و مکاشفات و القاءات سبوحی که «تتنزل علیهم الملائکه» اشارت بدان است از ملکه حاصل می شوند نه از حال.

و فرمود: «فی سره»، قیصری در دیباچه شرح فصوص الحکم گوید: «طریق السرّ هو طریق الوجه الخاص الذی هو لكل قلب به يتوجه الى ربه من حيث عینه الثابتة»^(۱) (راه سرّ راه مخصوصی است که هر دلی از آن برخوردار است و به وسیله آن به اندازه عین ثابتش، به پروردگار خویش روی می کند).

و در شرح فص اسماعیلی آن گوید: «سر الشیء لطیفه و حقیقه المخفیة»^(۲) (سرّ هر چیزی عبارت است از حقیقت پنهان آن چیز).

و ابن فناری در مصباح الانس گوید: «السرّ هو حصّة من مطلق التجلّی الجمعی الذی انما يتسند الى الحق المطلق و يرتبط به من حیثیة تلك الحصّة هی باتصاله بالحق المطلق الجامع»^(۳) (سرّ عبارت است از حصّه ای از مطلق تجلّی جمعی که هر موجودی از آن برخوردار است و به وسیله آن (در قوس نزول) به حقّ مطلق مستند است و از همان راه (در قوس صعود) به حقّ مطلق مرتبط می گردد).

هر سه تعبیر معرف یک امرند، و تعریف سوم در حکم بیان و تفسیر است. از زبان برهان الموحّدین حضرت وصی امام امیرالمؤمنین

۱- شرح فصوص قیصری، ط ۱، ص ۵۰.

۲- شرح فصوص قیصری، ط ۱، ص ۲۰۲.

۳- مصباح الانس، ط ۱، ص ۱۱.

علی علیه السلام بشنو:

«اللهم نور ظاهری بطاعتک، و باطنی بمحبتک، و قلبی بمعرفتک، و روحی بمشاهدتک، و سرّی باستقلال اتصال حضرتک یا ذا الجلال والاكرام»^(۱) (بار الها ظاهر مرا به فرمانبرداریت و باطن مرا به عشقت و قلب مرا به شناختت و روح مرا به شهودت و سرّ مرا به استقلال اتصال حضرتت، نورانی بگردان. ای صاحب بزرگی و اکرام).

غرض اینکه امام فرمود: بار الها سرّ مرا به استقلال اتصال حضرتت نورانی بگردان.

و راه هدایت هم جز صراط الله که قرآن کریم است نیست «ان هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم»^(۲) «یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم»^(۳) بیاید ندایی را لبیک بگوید که به شما حیات جاودانی می بخشد. اوستا و تلمود را دیده ایم و هریک را به دقت زیر و رو کرده ایم، صحف عهد عتیق و عهد جدید را بشرح ایضاً، ولیکن به قول حافظ:

هزار نقد به بازار کائنات آرند یکی به سکه کامل عیار ما نرسد

قرآن «مأدبة الله» است

جناب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «ان هذا القرآن مأدبة الله فتعلموا مأدبته ما استطعتم، وان اصفر الیبوت لبیت اصفر من کتاب الله»^(۴).

مأدبه به فتح دال و ضم آن، طعام مهمانی است. یعنی قرآن سفره الهی

۱- بحر المعارف ملا عبدالصمد همدانی، ط ۱، ص ۳۰۹.

۲- سورة الاسراء، آیه ۱۰.

۳- سورة انفال، آیه ۲۵.

۴- غرر و درر، علم الهدی سید مرتضی، مجلس ۲۷.

است، هیچ کس از کنار این سفره بی بهره بر نمی خیزد.
و نیز مآدبه به فتح دال ادبستان است، قرآن برای ادب و تقویم
خلق است. ادب نگاهداشت حد هر چیز است، قرآن ادب و دستور
الهی است، از این مآدبه الله ادب فرا بگیرید و حد انسانی خودتان را
حفظ کنید و نگاه بدارید، و بدین دستور خودتان را راست و درست بار
بیاورید و به فعلیت برسانید، رسول الله ﷺ فرموده است: «ادبني ربی
فأحسن تأدیبی». و نیز فرمود: «ادبني ربی بمکار الاخلاق». حدیث اول را
سیوطی در جامع صغیر روایت کرده است، و دوم را دیلمی در باب چهل و نه
ارشاد القلوب.

تشریف می برید به مغازه ای یک چرخ خیاطی می خرید، بعد می بینید
که صاحب مغازه یک دفترچه به شما می دهد که آداب نگاهداری این چرخ
در آن نوشته است. این دفتر به خریدار هشدار می دهد که این چرخ
خیاطی است نه سراجی، پوست را به دهانش نگذار، بست و گشودش بدین
گونه است، نخ و پارچه اش باید چنین و چنان باشد، این دفترچه دین
چرخ است، دستوراتش باید در متن چرخ پیاده شود تا چرخ سالم بماند و
خراب نشود.

همچنین آن دست مبارک و تبارک الله احسن الخالقین که این
صنع شگفت انسان را آفرید کتابی برای نگهداری این صنعت به نام قرآن
در کنارش گذاشت، دستورات این کتاب باید در متن احوال انسان و
اجتماع او پیاده شود تا حیات انسانی را به دست آورد و صاحب مدینه
فاضله گردد.

من در یکی از نوشته هایم در باره دینداری خودم به عنوان «وَأَمَّا
بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» گفته ام که الحمد لله دینداریم به تقلید از پدر و مادر

و آباء و اجداد و طایفه و اجتماع نیست، بلکه با نور عرفان و برهان دیندار شده‌ام. در این باره در «دفتر دل» که یکی از آثار منظوم می‌باشد گفته‌ام:

امامی مذهبم از لطف سبحان	به قرآن و به عرفان و به برهان
من و دینداری از تقلید هیئات	برون آ از دعابات و خیالات
خداوندم یکی گنجینه صدر	ببخشوده است رخشنده‌تر از بدر
در این گنجینه عرفانست و برهان	در این گنجینه اخبار است و قرآن
چو تقلید است یک نوع گدایی	نزیید با چنین لطف خدایی

شبی در محضر انور استاد علامه طباطبائی (قدس سره الشریف) در قم تشرّف داشتیم که روز قبلش در تهران با دانشمندانی از جمله آقای هانری کربن فرانسوی، جلسه مذاکره علمی داشتند، برای ما حکایت فرمود که امروز در آن جلسه تهران، مهمان بزرگواری داشتیم، این مهمان فرانسوی و مسلمان و امامیه بود. از زبان مترجمش اظهار داشت که مسلمانم و شیعه اثنا عشری هستم و به سرّ امامیه اعتقاد دارم.

استاد طباطبائی فرمودند: من از مترجم پرسیدم که آیا تبار و دودمان آقا در پاریس از طایفه امامیه‌اند؟ در جوابم گفت: خیر، من به مطالعه کتب ادیان و مذاهب و ملل و نحل و تحقیقات شخصی خودم به دین اسلام رسیده‌ام و مسلمان شدم و از اسلام به امامیه و مذهب جعفری که حتی به سرّ امامیه هم معترف و معتقدم.

استاد طباطبائی فرمودند: پرسیدم مرادش از سرّ امامیه چیست؟ در پاسخم گفت: وجود امام زمان، مهدی موعود علیه السلام.

آری بقیه الله و تتمه النبوة، واسطة فیض الهی، امام مهدی متظر علیه السلام انسان کامل است، و با بدن عنصری حی موجود است، و در نظام هستی قبله

کل است، و از بطون تفسیر کریمه «وان الی ربك المستهی» است که همه می کوشند تا به این قبله کل منتهی شوند. و حقاً رساله گرانقدر ما «نهج الولایه» را در این موضوع مهم اهمیت بسزا است. به موضوع سخن بر گردیم:

حکیم جلوه در ملکوت آسمانها به بزرگی یاد می شود

به این روایت امام ملک و ملکوت، صادق آل محمد علیه السلام که آن را ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی آورده است التفات فرمایید: «من تعلّم العلم وعمل به وعلم الله دعی فی ملکوت السماوات عظیماً، فقيل: تعلّم الله وعمل الله وعلم الله»^(۱) کسی که برای خدا علم را فرا گرفت و بدان عمل کرد و برای خدا به دیگران تعلیم داد، در ملکوت آسمانها بزرگی خوانده می شود. با اینکه ملکوت عالم، خود عظیم است، چنانکه صیغه مبالغه ملکوت مشعر بدان است، و اصل و روح و نگهدار این نشأت است و این نشأت ظل آن است، رتبت و درجت چنین شخصی بدان حدّ است که در آن چنان ملکوت به بزرگی و آقایی یاد می شود. آری جناب حکیم جلوه در ملکوت آسمانها به بزرگی و عظمت یاد می شود که تعلّم الله وعمل الله وعلم الله.

مقام و جایگاه عارف بالله در قیامت

مرحوم ملا عبدالصمد همدانی در کتاب شریف بحرالمعارف روایتی از حضرت برهان السالکین جناب وصی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بدین صورت از کتاب فردوس العارفین نقل کرده است که: «قال امیرالمؤمنین

علی علیه السلام: العارف اذا خرج من الدنيا لم يجد له السائق والشهيد في القيامة، ولا رضوان الجنة في الجنة، ولا مالك النار في النار، قيل: وأين يقعد العارف؟ قال عليه السلام: في مقعد صدق عند مليك مقتدر.^(۱)

عارف بالله چون از دنیا بدر رفت نه سائق و شهید او را در قیامت می یابند، و نه رضوان در بهشت، و نه مالک نار در نار. یکی پرسید عارف در کجا نشسته است؟ امام در جوابش فرمود: فی مقعد صدق عند مليك مقتدر.^(۲)

عارف را باید در جنت ذات «وادخلی جنتی» یافت، چه اگر بهشت شیرین است بهشت آفرین شیرین تر است.

چرا زاهد اندر هوای بهشت است چرا بی خبر از بهشت آفرین است
به بیان شیرین و دلنشین خواجه طوسی در فصل ششم «تذکره آغاز و انجام»: «کمال اهل یمین بهشت باشد، و کمال بهشت به سابقان. ان الجنة أشوق الی سلمان من سلمان الی الجنة...»^(۳) (بدرستی که بهشت به سلمان مشتاق تر است تا سلمان به بهشت).

و نیز ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه چه نیکو فرموده است که: «ان الذ أثمار الجنة هی المعارف الالهية، والنظر الی وجه الله ذی الجلال والاکرام...»^(۴) (بدرستی که لذیذترین میوه بهشت، معارف الهی و نظر به وجه الله است).

جامعه بی عرفان کالبد بی جان است. انسان باید مانند جناب جلوه

۱- بحرالمعارف، چاپ سنگی، ص ۴.

۲- سورة قمر، آیه ۵۶.

۳- صفحه ۲۸ به تصحیح و تعلیق نگارنده.

۴- چاپ سنگی رحلی، ص ۲۰۹، شرح خطبه ۸۳.

موحد به توحید صمدی باشد تا به این حقیقت که عارف همواره فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر است برسد و مقام عنایت عبد را ادراک کند، ادراکی شهودی نه ادراک مفهومی که آن دارایی حقیقی است و این دارایی اعتباری.

امروز نهم ذی الحجة روز عرفه است، به کلام کامل عرشی حضرت سید الشهداء امام ابو عبدالله الحسین علیه السلام در دعای شریف عرفه در بیان توحید صمدی توجه بفرمایید که کُلّ الصید فی جوف الفراء:

«کیف يستدل عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك؟ أیكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك؟ متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك، ومتى بعدت حتى تكون الآثار هي التي توصل اليك؟ عميت عين لا تراك عليها رقيباً، وخسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً...».

آیا غیر تو را نصیبی از ظهور است که تو از آن بی بهره باشی و آنگاه او ترا ظاهر سازد؟ کی غایب بوده‌ای که محتاج به دلیلی باشی تا بر تو دلالت کند؟ کی دور بوده‌ای که آثار، ما را به وصلت برساند؟ کور است چشمی که ترا مراقب خویش نبیند. زیان کار است بنده‌ای که از عشقت بهره‌ای ندارد.

فروغی بسطامی در این معنی چه نیکو گفته است:

کی رفته‌ای ز دل که تمنا کنم ترا	کی بوده‌ای نهفته که پیدا کنم ترا
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور	پنهان نگشته‌ای که هویدا کنم ترا
با صد هزار جلوه برون آمدی که من	با صد هزار دیده تماشا کنم ترا

عارف موحد به توحید صمدی است

و در همان دعای عرفه بعد از عبارت یاد شده فرموده است: «ماذا وجد

من فقدك، وما الذي فقد من وجدك...» آن کس که تو را دارد چه ندارد، و آن کس که بی خدا است چه دارد، آن کس که از دوستی تو بهره ندارد چه لذتی از زندگی برده است، آن کس که به توحید حقیقی صمدی نرسیده است به چه ارزش و بها است؟

در نیل به توحید صمدی، دقت بسزا در این حدیث بفرمایید: جناب صدوق در کتاب توحید از ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده است: «يقول في سجوده: يا من على فلا شيء فوقه، يا من دني فلا شيء دونه اغفر لي ولا صحابي».

خدای سبحان توفیق نیل به اسرار آثار صادر از بیت عصمت و وحی را به همگان مرحمت بفرماید.

در قیام سلطان توحید صمدی و بیان غایت قصوای طهارت انسانی از ماسوی الله به لسان صدق کشف حقائق امام جعفر صادق علیه السلام توجه بفرمایید:

امین الاسلام طبرسی در تفسیر عظیم الشان مجمع البیان در تفسیر کریمه «وسقینهم ربهم شراباً طهوراً» از سوره هل أتی، به تعبیر «رووه» صیغه جمع، نه «روی» صیغه مفرد مجهول، از امام صادق علیه السلام بدین صورت روایت کرده است: «ای يظهرهم عن كل شيء سوى الله اذ لا طاهر من تدنس بشيء من الاكوان الا الله. رووه عن جعفر بن محمد علیه السلام».

امام علیه السلام فرمود: شراب طهور، از هرچه جز خداست تطهیر می کند که چیزی جز خدا نمی ماند،^(۱) آنگاه سلطان «فاینما تولوا فثم وجه الله» برایش ظهور می کند، و بالعیان می گوید:

۱ - توضیح بیشتر در باره این حدیث در صفحه ۳۴۳ آمده است.

نور او در یمن و یسر و تحت و فوق بر سر و بر گردنم مانند طوق
و به حقیقت «کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک»
می‌رسد.

امید است که یکی از برکات این سمینار نمونه، نشر آثار قلمی جناب
حکیم جلوه (رضوان الله علیه) باشد. و آثار قلمی آن بزرگوار چنان است که به قلم
خودش در نامه دانشوران تحریر فرمود که:

«و چون دانستم که تصنیف تازه صعب بلکه غیر ممکن است، چیز
مستقلی ننوشتیم، ولی حواشی بسیار بر حکمت متعالیه که معروف به اسفار
است و غیره نوشته‌ام...»^(۱)

خداوند سبحان همگان را عاقبت به خیر بفرماید، و در راه اعلای
معارف و احیای نام و آثار بزرگان و ترقی و تعالی جامعه و نفوس مستعده
بیش از پیش مؤید بدارد.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصل دہم



مرکز تحقیقات کتاب و اسناد

علامہ محمد حسین فاضل تونی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

علامه محمد حسین فاضل تونی

ادیب یگانه و حکیم فرزانه حضرت علامه مرحوم آقا شیخ محمد حسین فاضل تونی (رضوان الله علیه) شب بیست و پنجم محرم سال معجاءه ۱۲۹۸ قمری، در تون در خانواده‌ای از اهل فضل و تقوی دیده به جهان گشود.

پدرش مرحوم ملا عبدالعظیم، واعظ بود و در تون و حوالی آن شهرت و محبوبیتی داشت. وی پیش از آنکه فرزندش به سن تعلم رسد، او را به مکتب سپرد و آن کودک صاحب قریحه با شوقی تمام سرگرم تحصیل شد. خواندن را به اندک مدتی آموخت، چند ماهی نیز به تمرین نوشتن پرداخت و بلافاصله به تحصیل مقدمات عربیت آغاز کرد و قرآن را تماماً به حافظه سپرد.

سه چهار سالی از تحصیل آن مرحوم نگذشت که پدرش به جوار رحمت حق پیوست و کودک خود را یتیم و بی سرپرست گذاشت و چون در طی زندگی از قید علائق آزاد بود و توجهی به اندوختن مال نداشت، میراثی نیز از خود بجای ننهاد.

فقدان پدر و نداشتن ممری ثابت برای معیشت به هیچ وجه موجب وهن و فتوری در عزم راسخ و شوق وافر مرحوم فاضل نشد و پس از چندی به تحصیل ادبیات عرب پرداخت.

در همان زادگاه خود سیوطی را نزد ملا محمدباقر تونی، و مغنی را نزد آقا میرزا حسین به اتمام رسانید و مقداری از مطول را هم فرا گرفت. هم از عهد خردی آثار بزرگی از ناصیه‌اش هویدا بود. قدرت حفظ و حدت ذهن و سرعت فراگیریش بحدی بود که تحسین و تعجب همگان را بر می‌انگیخت. چندی بر نیامد که در همان زادگاه خود سرآمد اقران و مشار بالبنان شد و افراد متمکن فرزندان خود را برای تحصیل یا مباحثه به خدمتش می‌فرستادند.



هجرت برای فراگیری علوم

چون به هفده سالگی رسید، دیگر محیط محدود تون را برای خود کوچک یافت و ناچار برای استفاضه از محضر اساتید بزرگ، ترک وطن و خاندان گفت و به مشهد مقدس عزیمت کرد و برای ادامه تحصیل در آنجا رحل اقامت افکند.

نهنگ آن به که در دریا ستیزد کز آب خرد ماهی خرد خیزد
در مشهد، در مدرسه نواب به درس مطول مرحوم ادیب نیشابوری حاضر می‌شد.

یک قسمت مطول را هم از دانشمند جامع الاطراف و کم‌نظیر آقا میرزا عبدالرحمن مدرس شیرازی آموخت.

با اینکه علوم ریاضی چندان مورد استقبال طلاب نبود، با شوق و شور تمام محضر مرحوم آقا میرزا عبدالرحمن را برای آموختن خلاصه الحساب

شیخ بهائی و هیئت و نجوم و تحریر اقلیدس نیز مغتنم دانست و در تمام آنها تبحر یافت.

برای آموختن فقه و اصول هم به محضر حجة الاسلام بجنوردی حاضر می‌شد و از درس معالم مرحوم شیخ اسماعیل قاینی نیز استفاده می‌کرد. شش سال در مشهد مقدس ماند و با جد و جهد و هوش و حافظه سرشار خود از محضر اساتید بزرگ آن خطه بهره‌ها برد. آنگاه به همراهی مرحوم شیخ محمد (که بعدها در اصفهان به شیخ محمد حکیم معروف شد و طالبان حکمت قدیم را از محضر پر برکت خود بهره‌مند ساخت) بصوب دارالعلم اصفهان رهسپار گشت تا به تحصیل فلسفه و حکمت و تکمیل فقه و اصول پردازد.

در آن هنگام اصفهان مهد علم و دانش بود و بازار علوم دینی و فلسفی رونقی بسزا داشت. قریب دو هزار و پانصد طلبه پر شور و با حرارت در حوزه‌های مختلف علمی آن شهر مشغول استفاضه بودند و برخی از آنان مانند مرحوم حضرت آیه الله بروجردی بعدها به بالاترین مدارج علمی نائل آمدند.

در اصفهان با شیخ محمد، حجره محقری گرفتند و مدتی با هم به مباحثه و تحصیل پرداختند.

تحمل ایام محنت بار اصفهان

در ماههای اول ورود به اصفهان، چون غریب و بی‌آشنا بودند و رتبه‌ای کافی نداشتند، از لحاظ معیشت بسیار در مضیقه بسر می‌بردند، بسیار اتفاق می‌افتاد که استاد ما غذای کافی برای سد جوع نمی‌یافت و اگر می‌یافت از نان و ماست یا نان و پیاز یا نان و پنیر تجاوز نمی‌کرد «بس گرسنه خفت و کس

ندانست که کیست».

مخصوصاً مکرر برای این بنده فرموده بود که اولین ماه رمضان را در اصفهان با سختی بسیار گذرانید و افطار و سحر به نان و پیاز و گاهی به نان و ماست اکتفا می‌کرد و به واسطه تعفف و مناعت طبع هرگز کسی را از حال خود آگاه نمی‌ساخت.

و حتی وقتی تجار خیر طلاب را به افطار دعوت می‌کردند، برای این که از درس و مباحثه باز نماند از اجابت دعوت آنان تن می‌زد و به ما حضر خود قناعت می‌ورزید و با خود می‌گفت:

از خواب و خورش ثمر نیابی کاین در همه گاو و خربابی
زان روی که مایه‌ها سرشتند ما را ورقی دگر نوشتند
تا در نگریم و راز جوئیم سر رشته کار باز جوئیم
از همان روزهای اول به درس حکمت مرحوم جهانگیر خان قشقائی حاضر شد و شیفته و دلباخته آن استاد فرزانه گشت. مرحوم جهانگیر خان دوره منظومه حکیم سبزواری را در مدت شش سال تدریس می‌کرد که البته قسمت اعظم مطالب شفا و اسفار نیز در آن ضمن بیان می‌شد.

تحصیل حکمت و فقه علامه فاضل تونی

مرحوم فاضل در سومین مرتبه که جهانگیر خان به تدریس منظومه آغاز کرد به محضر او پیوست و در تمام مدت شش سال (جز موقعی که به مرض حصه مبتلا شده بود) حتی یک روز از درس آن بزرگ غفلت نفرمود. در روز شروع، قریب یکصد و بیست تن طلبه حضور داشتند ولی بتدریج که مباحث پیچیده و مشکل می‌شد، عده طلاب رو به کاهش می‌نهاد. عده‌ای در مبحث وجود ذهنی به تحلیل رفتند و عده دیگر در

مبحث عاقل و معقول، و هکذا... و به حکم

خلیلی قطاع الفیافی الی الحمی کثیر و اما الواصلون قلیل
و مانند مرغانی که به عزم دیدار سیمرخ عازم قلّه قاف شدند و جز عده
معدود به منزل مقصود نرسیدند، عده بسیار کمی از طلاب آن دوره را به پایان
رساندند.

خرم آن ترکی که استیزه نهد اسبش اندر خرمن آتش جهد
گرم گرداند فرس را آن چنان که کند آهنگ اوج آسمان
گر پشیمانی ورا عیبی کند آتش اول در پشیمانی زند
خود پشیمانی نروید از عدم چون ببیند گرمی صاحب قدم
به موازات تحصیل حکمت، برای تحصیل فقه از حوزه‌های
درس علمای بزرگ اصفهان چون مرحوم سید محمد صادق خاتون آبادی
و مرحوم آخوند فشارکی و مرحوم آقا سید علی نجف آبادی استفاضه
کامل برد.

از حسن قضا در همین هنگام مرحوم حاج شیخ عبدالله گلپایگانی از
علمای بزرگ نجف به اشاره اطبا برای تغییر آب و هوا در اصفهان سکنی
گزید و مرحوم فاضل مقدم آن بزرگ را فیضی بزرگ و مهبتی عظیم دانست و
از مجلس درس ایشان فایده‌ها اندوخت.

مرحوم فاضل می‌فرمود «مجلس درس حاج شیخ عبدالله گلپایگانی از
لحاظ استفاده از مجالس کم‌نظیر بود، چه وی بیانی ساده و رسا و دقیق داشت
و برای تفهیم مطالب مثالهای ساده از زندگانی روزانه می‌آورد. از طرف دیگر
حوزه درسش بخلاف رسم آن عهد آرام و بدون هیاهو و جرو بحث بود.
طرز استدلالی که از ایشان در باره قاعده ترتب شنیدم از هیچیک از استادان
دیگر نشنیدم».

علامه فاضل تونی مدت یازده سال در اصفهان ماند و جز به تحصیل و مباحثه و تدریس و عبادت و ریاضت و تهذیب نفس بکاری نپرداخت و همیشه خود می فرمود بهترین ایام عمر من ایامی است که در اصفهان گذرانده‌ام.

عزیمت به تهران و ملازمت حکیم میرزا هاشم اشکوری

بالآخره هوای وطن مالوف، مرحوم فاضل را پس از سالها باز به خراسان کشانید و پس از توقف ماهی چند در آن سامان، مجدداً به قصد اصفهان حرکت فرمود. چون به تهران رسید، شنید که مرحوم حکیم آقا میرزا هاشم اشکوری مدرس معقول مدرسه سپهسالار جدید، به تدریس شرح مفتاح الغیب شروع کرده است.

چند روزی برای کسب فیض از آن عالم متبحر پر مایه به جلسه درس ایشان حضور یافت. تسلط و احاطه آن استاد بزرگوار در حکمت و عرفان و لطف و محضر و صفای باطن ایشان چنان بود که همینکه چشم مسافر ما به جمال او افتاد، عزم رحیلش بدل به اقامت شد و مدتی چند نیز ملازمت خدمت آن استاد را برگزید.

گفت مقصودم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان
مرحوم اشکوری همینکه تدریس مفتاح الغیب را به پایان رسانید، به تدریس اسفار شروع فرمود و مرحوم فاضل با آنکه قسمت اعظم آن را نزد مرحوم جهانگیر خان دیده بود، مجدداً دوره اسفار را دید. همچنین در درس فصوص الحکم ایشان نیز حضور می یافت و بعد از ظهرها هم بطور خصوصی در خدمت ایشان به تحصیل تمهید القواعد می پرداخت. هوش و حافظه عجیب، شور و اشتیاق کامل نسبت به علم و معرفت،

ملازمت اساتید طراز اول، ممارست خستگی ناپذیر، همه دست به هم داد و موجب شد که وی استادی کامل و محیط، و عالمی کار آمد و مسلط شود، که «اذا اراد الله شیئاً هیئاً اسبابه». (وقتی که اراده خداوند بر چیزی تعلق گیرد اسبابش را فراهم می‌کند).

استاد فاضل تونی بر کرسی تدریس در حوزه و دانشگاه

پس از فوت مرحوم آقا میرزا هاشم اشکوری، مرحوم فاضل به مدرسه دارالشفاف رفت و در آنجا حوزه درسی دایر فرمود و طلاب فاضل و مستعد را از معلومات وسیع خود بهره‌مند ساخت.

در سال ۱۳۳۳ قمری در مدرسه سیاسی بتدریس عربی پرداخت و پس از چندی تدریس فقه و منطق نیز بعهده آن بزرگوار محول شد. چندی هم در دارالفنون و مؤسسه وعظ و خطابه افاضه فرمود.

در سال ۱۳۱۳ شمسی تدریس عربی دارالمعلمین عالی، که تازه افتتاح شده بود، به ایشان محول گشت و سپس تدریس منطق و فلسفه نیز بدان اضافه شد. همچنین از بدو تأسیس دانشکده معقول و منقول در آن دانشکده نیز تدریس می‌فرمود و به این ترتیب هزاران نفر از مجالس درس ایشان کسب فیض کرده‌اند.

در این سالهای اخیر تدریس ایشان منحصرأ در دانشکده ادبیات و معقول و منقول بود و در هر دو دانشکده، اولیای مؤسسه و اساتید و همکاران و دانشجویان نهایت تبجیل و تکریم را نسبت به آن بزرگ مراعی می‌داشتند و همواره با نظر احترام آمیخته با محبت به ایشان می‌نگریستند.

استاد بزرگوار، از کسانی بود که علم و دانش را غایت و مطلوب بالذات می‌دانند نه وسیله و افزار. بدین معنی که براستی هم از اوان کودکی تشنه

دریافت حقیقت و کسب دانش و فضیلت بود و از یاد گرفتن و یاد دادن لذت می‌برد. بهتر بگوییم شیفته حقیقت و عاشق حقیقت بود. علم و دانش را پر ارزشترین و جدی‌ترین امور می‌دانست. این بود که چون در باره امور عادی زندگی سخن می‌گفت، گاه کلمات و جملات را بدرستی ادا نمی‌کرد و حتی بعضی کلمات را شکسته بسته ادا می‌فرمود ولی هنگام درس بکلی لحن تکلمش عوض می‌شد و مطالب را شمرده و با طمأنینه شرح می‌داد و مشکلترین و پیچیده‌ترین مطالب را با قوت بیان ساده و روشن می‌ساخت. و درس خود را به آیات قرآنی و اشعار مولانا و حافظ و شیخ محمود شبستری می‌آراست.

ضمن تدریس برای رفع ملال دانشجویان غالباً مطالبی شیرین و مفرح بیان می‌کرد و کمتر جلسه درس ایشان بدون خنده و طبیت پایان می‌رسید، خود آن مرحوم را نیز گاه چنان خنده می‌گرفت که مدتی سخنش قطع می‌شد. مجلس درس و بیان شیوایش بقدری جالب بود که غالباً دانشجویان رشته‌های دیگر نیز در مواقع فراغت حضور در جلسه درس او را مغتنم می‌دانستند و مجذوب احاطه علمی و حضور ذهن و حافظه شگرف و حسن بیان و ذوق و ظرافت و نیروی ایمان و صفا و سادگی مخصوص او می‌شدند و سخنان او را در محافل و مجالس نقل می‌کردند.

هر کس چند جلسه به درس آن مرحوم حضور می‌یافت، از وسعت علم و دانش و احاطه آن مرحوم در شعب مختلف علوم اسلامی خاصه در ادبیات عرب و حکمت قدیم، دستخوش اعجاب و حیرت می‌شد، و مجذوب صفای قلب و بی‌آلایشی و بی‌پیرایگی و صدق و صفا و اخلاص ایشان می‌گشت و در سلک مریدان آن وجود عزیز در می‌آمد.

تمام اساتید و بزرگانی که این بنده ناچیز افتخار شاگردی و مصاحبت

آنان را داشته‌ام متفق و همداستان بوده‌اند و هستند که مرحوم فاضل از ذخائر و نوادر عصر ما و به حقیقت بقیه الماضین و خیر الموجودین بود و در بعضی از قسمت‌ها بدیل و نظیری نداشت. مراجع بزرگ تقلید به ایشان اجازه اجتهاد داده بودند.

از جمله مرحوم حضرت آیه الله بروجردی در نامه‌ای که چند سال قبل از فوتش به ایشان مرقوم داشته بودند، ایشان را بعنوان «عماد العلماء المتألهین» مخاطب قرار داده بودند.

آثار علمی مرحوم فاضل

مرحوم فاضل تونی از نعمت خط تقریباً محروم بود و بزحمت می‌توانست چیزی بنویسد، حتی امضاء کردن نیز برای ایشان خالی از اشکال نبود، چه آن مرحوم فقط در ایام کودکی چند ماهی در مکتب مشق نوشته بود. پس از آن به واسطه قدرت خیرت انگیز حافظه احتیاجی به ثبت و یادداشت مطالب نداشت و بنابراین بندرت ممکن بود چیزی بنویسد. به همین جهت آثار قلمی آن مرحوم معدود است و همانها را هم معمولاً دیکته کرده و دیگران نوشته‌اند. این آثار عبارتند از:

۱- جزوه صرف این کتاب عبارت است از تجزیه و ترکیب مقداری از آیات قرآنی که در مؤسسه و عظم و خطابه سابق دیکته کرده است. در این اثر نفیس استاد تنها به تجزیه و ترکیب و ذکر نکات صرفی و نحوی اکتفا نکرده، بلکه بمناسبت هر آیه، نکاتی دقیق از تفسیر و معانی بیان و کلام و حکمت و عرفان بیان فرموده است.

۲- تعلیقه بر شرح لمصوص و آن کتابی است کوچک و بسیار شیوا متضمن اشارات و دقائق عرفانی و در واقع بمنزله رساله دکتری آن مرحوم است و با

مقدمه‌ای از استاد دانشمند آقای فروزانفر به چاپ رسیده است.

۳ - منتخب قرآن و نهج البلاغه و آن مجموعه‌ای است از آیات قرآنی و کلمات قصار و چند خطبه از نهج البلاغه با شرح لغات مشکل آن.

۴ - صرف و نحو و قرائت (برای سال اول و دوم و سوم دبیرستانها) در تألیف این کتاب، دو تن از اساتید دانشگاه با آن مرحوم همکاری داشته‌اند. صرف هر سه جلد و متون و قرائت آنها را آن دو تن، و نحو آنها را مرحوم جناب فاضل تهیه کرده‌اند.

۵ - منتخب کلیده و دمنه و وفیات الاعیان ابن خلکان منتخبی است از کلیده و دمنه عربی عبدالله بن المقفع، و وفیات الاعیان ابن خلکان، با شرح ایضاح لغات مشکل آن دو.

۶ - ترجمه فنون سماع طبیعی شفا که توسط یکی از شاگردان تنظیم شده بود.

۷ - جزوه منطق شامل مطالبی که استاد در رشته فلسفه دانشکده ادبیات دیکته کرده است و دانشجویان یادداشت برداشته‌اند.

۸ - حکمت قدیم (در طبیعیات) آن هم مطالبی است که استاد در رشته مزبور دیکته کرده است. این دو کتاب نفیس را مرحوم فاضل بخرج خود به چاپ رساند و چون تصحیح چاپ آن دو را به یکی از دانشجویان واگذار فرموده است، متأسفانه اغلاط چاپی آنها خارج از حد و حصر است.

۹ - الهیات که آن را سالها قبل دیکته فرموده بود ولی به چاپ نرسیده بود و چون ریاست دانشکده ادبیات وقت از وجود آن اطلاع یافت، با اصرار و ابرام از جناب فاضل خواست که آن را به چاپ برسانند.^(۱)

۱ - برگرفته از مقدمه کتاب تعلیقه علامه فاضل تونی بر فصوص.

فراگیری حکمت از علامه فاضل تونی

این کمترین حسن حسن زاده آملی شرح قیصری بر فصوص الحکم، و قسمتی از اوائل طبیعیات شفای شیخ رئیس را در محضر مبارکش درس خوانده است، و مدرس ما دارالعلم آن جناب اعنی سرای آن سرور در کوچه میرزا محمود وزیر جنب سرچشمه تهران بود که به فرمان آن بزرگوار صبح هر روز اول طلوع آفتاب از مدرسه مروی بدانجا برای درس حاضر می شدیم.

پس از شرح قیصری برای بناگذاری درس شفاء در ساعت چهار بعد از ظهر روز دوشنبه بیست و سوم مهر ماه سنه هزار و سیصد و سی و پنج شمسی به حضور انورش تشرّف حاصل کردم، نخست نسخه‌ای از «الهیات» را که از آثار قلمی خود آن جناب است به بنده اهداء فرمود، و سپس از هر دری سخن به میان آورد:

از زبان مبارک استاد

فرمود تاریخ تولّدم بیست و پنج محرّم سنه هزار و دویست و نود و هشت هجری قمری است (۱۲۹۸ هـ.ق) و اکنون عمرم هفتاد و هشت (۷۸) سال است.

و فرمود: یازده ساله بودم که پدرم مرحوم ملاّ عبدالعظیم که واعظ تون و حوالی آن بود و محبوبیت و شهرتی خاصّ و بسزا داشت، به بیماری ذرّب در شبی که تنها من با ایشان بودم وفات نموده است و من هیچ ملتفت نشده‌ام که ایشان مرحوم شده است.

و فرمود: در تون، صرف را خدمت شیخ محمد حسن تتلمذ نموده‌ام. و

جامع المقدمات و شرح قطر و هشت باب مغنی اللیب و شرح سیوطی بر الفیه ابن مالک را در تون خوانده‌ام. و مطول را در مشهد خدمت ادیب نیشابوری تا مسند الیه در تحقیق ما انا قلت، که در اینجا خوب تحقیق نکرد و مایوس شدم پیش شخصی به نام آقا میرزا عبدالرحمن رفتم که مثل ادیب سر و صدا نداشت ولی اعلم از او بود، و تحقیق ما انا قلت را خوب بیان کرده است. و ریاضیات را نیز پیش آقا میرزا عبدالرحمن خوانده‌ام.

و فرمود که عادت مرحوم ادیب این بود که درس هر روز را می‌بایستی یکی از شاگردان بخواند، در روز چهارم نوبت به من رسید که از دیگران بهتر خواندم، مرحوم ادیب گفت: این رجل فاضل کیست، مرا پیش خود خواند و در پهلوی خود نشانید، بدین سبب از آن روز به فاضل مشهور شدم.

راقم گوید که حقاً جناب استاد فاضل تونی ادیبی به تمام و کمال بود، و قلمی شیوا و رسا داشت و بویژه قلم فارسی او بسیار دلنشین بود و در انشای نثر فارسی توانا بود، جز این که از حسن خط حظی نداشت.

و فرمود سالی در مشهد مقدس که مشغول تحصیل بودم، در ماه مبارک رمضان آن سال فقط سه تا سحر با نان و ماست بسر بردم، و بقیه را بر اثر تنگدستی با نان و پیاز، ولی صفای باطن و لذت روحی و معنوی را در همان سال یافته‌ام.

راقم گوید که مرحوم استاد فاضل تونی در دوران تحصیلی در امر معاش سختی بسیار کشیده و چشیده است، و دو صد چندان این شاگرد بی‌نوایش. بسیار از دو تن از استادانش یکی مرحوم جهانگیر خان قشقایی در اصفهان، و دیگری آقا میرزا هاشم اشکوری در طهران، نام می‌برد.

و فرمود با آقای بروجردی (مرحوم آیه الله حاج آقا حسین بروجردی) در درس آخوند کاشی (مرحوم آخوند ملا محمد کاشانی)، و درس جهانگیر

خان قشقای در اصفهان شرکت داشته‌ایم.

این فقیر الی الله که خواست شرح قیصری بر فصوص الحکم را شروع کند از استاد علامه شعرانی (رضوان الله علیه) راهنمایی خواست، آن جناب فرمود اگر آقای فاضل تونی قبول کند خیلی خوب است. بعد از آن استاد شعرانی فرمود که من به سنّ شما بودم و در تهران درس می‌خواندم، در همان وقت آقای فاضل تونی یکی از اساتید حوزه علمی اصفهان بوده است و آوازه‌ای بسزا داشت و شهرت علمی تمام. پس از شرح فصوص یاد شده خواستم شفا را دو درسه بخوانم، چه این که یک درس از کتاب نفس آن را در حضر استاد شعرانی مشغول بودم، باز از آن جناب راهنمایی خواستم که اجازه می‌فرمایید شفا را از اول طبیعیات نزد فلانی (که یکی از روحانیون نامدار آن روز طهران را اسم برده‌ام) بخوانم؟ در جوابم فرمود: این آقا از خارج حرف و مطلب خیلی می‌داند ولی ملای کتابی نیست، طلبه باید پیش ملای کتابی درس بخواند، اگر آقای فاضل تونی درس شفا را برای شما قبول کند خیلی خوب است.

خاطره‌ای بس ناگوار

خاطره‌ای ناگوار از درس شفای استاد فاضل تونی پس از مدت مدیدی که بسیاری از طبیعیات شفا را در نزد وی خوانده‌ام، برایم روی آورده است، بدین شرح:

در این درس شفاء کسی با من شرکت نداشت فقط من تنها به محضرش تشرّف می‌یافتم. یک روز چهارشنبه که روز آخر درس هفته است، دیدم آن جناب (رضوان الله علیه) درست و موزون مطلب شفا را تقرر نمی‌فرماید و پریشان می‌گوید، و من چند بار سؤال پیش آوردم و جواب مقنعی نفرموده

است؛ چنین انگاشتم نه شاید مانعی پیش آمده است و درس را مطالعه نفرموده است.

و روزهای پنجشنبه و جمعه و دیگر تعطیلیها در محضر استاد شعرانی دروس ریاضی فرا می‌گرفتم، لذا فردای آن روز چهارشنبه یاد شده برای درس ریاضی به حضور استاد شعرانی شرفیاب شدم، و در آن محضر نیز تنها بودم؛ غرض این که بسیار خامی و بی‌ادبی از من سر زده بود که به استاد شعرانی عرض کردم: حضرت آقا دیروز جناب فاضل تونی درس شفا را درست تقریر نفرموده است، و من چند بار سؤال پیش آورده‌ام و لکن از ایشان جواب موزون و مطبوع نشنیدم، لاجرم سکوت کردم و پی‌گیری نکرده‌ام.

استاد شعرانی در این هنگام گفتارم به نوشتن اشتغال داشت، بدون این که سر بلند کند و مرا نگاه کند به حالت انقباض و گرفتگی چهره با لحنی خاص و اعتراض آمیز فرمود: درسها و بحثهایت را کم کن و شفا را پیش مطالعه کن و در آن بیشتر زحمت بکش.

من خاموش شدم، ولی انفعالی شدید به من روی آورد که شاید استاد شعرانی این گستاخی را از من در باره خودش نیز احتمال دهد که در محضر استادان دیگر از ایشان هم چنین بی‌ادبی از من صادر شود. تا فردای آن روز که روز جمعه بود و برای درس ریاضی تشرف حاصل کردم در حالی که آن حالت انفعال بر من حاکم بود، به محض نشستن روکرد به من و فرمود: آقا آن اعتراض دیروز شما بر آقای فاضل تونی، حق با شما است، زیرا که ایشان به سکتة مغزی دچار شده است و الآن در بیمارستان بستری است و آن پریشانی گفتارش از رویداد طلیعه سکتة بود.

پس از درس استاد شعرانی، به بیمارستان رفتم، تا چشم آن جناب به من

افتاد بشدت بگریست و مرا نیز به گریه آورد، دست و پایش را بوسیدم و عرض کردم آقا جان ما باید از شما صبر و سکینه و وقار بیاموزیم، جزاه الله سبحانه عنا أحسن جزاء المعلمین.

وفات علامه فاضل تونی

تربت آن بزرگوار در شیخان قم است، و آنچه بر لوح قبرش منقوش است تمام آن گفته و سروده حضرت استاد جلال الدین همایی متخلص به «سنا» (رضوان الله علیه) در رثای آن جناب و تاریخ وفاتش بدین صورت است: مدفن عالم فاضل بزرگوار حاج شیخ محمد حسین فاضل تونی استاد دانشمند دانشگاه طهران، متولد ۱۲۹۸ قمری، و متوفای پانزدهم شعبان ۱۳۸۰ قمری و دوازدهم بهمن ۱۳۳۹ شمسی.

فاضل تونی آن که داشت بفضل	اشتهار و بلند آوایی
بود نامش حسین و خلق حسن	شهره در علم و فضل و دانایی
هم به تقوی و دین مسلم بود	هم به درس و فنون ملایی
چون به هشتاد و دو رسیدش سال	رخت بست از جهان غوغایی
رفت در بارگاه قدس و شدند	قدسیانش به بزم آرای
خواستم سال فوت او ز «سنا»	که در این فن بودش یکتایی
گفت تاریخ «فاضل تونی» است	چون سه بر جمع آن بیفزایی

عمری سراسر تعلیم و تدریس و تألیف و مطالعه

در دیباچه رساله الهیات که نخستین بار از آن یاد کرده ایم فرمود: «...بسیار خوشبخت و سرفرازم که در سراسر عمر طولانی خود جز در راه تحصیل یا تعلیم، و مطالعه یا تألیف قدمی ننهادم، و ملک آزادگی و قناعت را

بر هر چیز ترجیح داده‌ام...».

تا این که در آخر همین دیباچه فرموده است:

«... پس اکنون که آفتاب عمر من بأفول می‌گراید، از این توفیقی که حاصل شد بسیار شاکر و سپاسگزارم، چه شاید این آخرین اثری باشد که از من به چاپ می‌رسد و همچون فرزند روحانی عزیز از من به یادگار می‌ماند...».

این عبارت اخیر که فرمود «همچون فرزند روحانی...» بدین نظر است که آن جناب را اصلاً فرزندی نبود. شگفت این که با آن همه تنگدستی و سختیها و ناگواریها که زمان تحصیل در تون و مشهد و اصفهان و تهران دیده است آرزویش این بود که اگر فرزندی داشت باید روحانی و در مسیر پدر باشد «وفي ذلك فليتنافس المتنافسون».

حضرت استاد فاضل تونی را آثار گرانقدر از قبیل تعلیقات بر اسفار و بر شفاء و بر شرح قیصری بر فصوص الحکم است. و برخی از آثار آن جناب چون رساله‌ای در الهیات و رساله‌ای در منطق و رساله‌ای در حکمت قدیم و تعلیقه بر فصول دوازده‌گانه قیصری بر شرح فصوص الحکم به طبع رسیده‌اند. و لکن این رسائل نمونه‌ای از معارف و واقعیت آن جناب‌اند.

و یکی دیگر از آثار آن جناب، ترجمه فن سماع طبیعی از کتاب شفای شیخ رئیس است بدان گونه که در نکته ۹۵۰ کتاب هزار و یک نکته گفته‌ام:

«مرحوم استاد بزرگوارم جامع علوم عقلی و نقلی، آیه الله علامه

محمد حسین فاضل تونی قدس سرّه الشرف، روزی در مجلس درس شفای شیخ رئیس که در منزل آن جناب که بیت المعمور این کمترین بود تشرّف می‌یافتم فرمود: ترجمه شفای شیخ که به نام محمد علی فروغی است به تقریر و توضیح و املاء و القای اینجانب است که پیش از شما فروغی در نزد

من آن را می خواند و تحریر می کرد. و خود فروغی هم در صفحه دوم دیباچه آن می گوید: مخصوصاً استاد ارجمند جامع معقول و منقول آقای شیخ محمد حسین معروف به فاضل تونی...»

ویژگیهای اخلاقی علامه فاضل تونی

من در همه مدتی که با آن سالار و سرور و پدر روحانیم محشور بودم و از محضرش استفاده می کردم، یک کلمه حرف تند و درشت و یک بار اخم و ترش رویی از او ندیده ام، فقط یک روز که می بایستی اول طلوع آفتاب سردرس حاضر باشیم، چند دقیقه دیر شده است؛ فرمود: چرا دیر آمدید؟ عرض کردیم اختلاف افق از مدرسه مروی تا اینجا موجب این تفاوت شده است، تبسم فرمود و شروع به درس نمود.

آن بزرگوار (روحی فدا) خیلی خوش محضر بود. اصرار داشت که درس ما در اول طلوع آفتاب باشد، و به مطایبه می فرمود: در این وقت هم استاد می فهمد که چه می گوید، و هم شاگرد می فهمد که چه می شنود؛ و چون آفتاب بالا آمده است استاد می فهمد که چه می گوید اما شاگرد نمی فهمد که چه می شنود؛ و در بعد از ظهر نه آن می فهمد که چه می گوید و نه این می فهمد که چه می شنود.

حضرت استاد علامه فاضل تونی جامع معقول و منقول بود، و به حق از ذخائر عصر ما و از نوادر روزگار ما بود و حافظه ای بسیار سرشار و قوی داشت. و در ادبیات تازی و پارسی ادیبی بارع و متضلع بود. و از فقهای بزرگی مدارک اجتهاد داشت. دروس نهایی فقه را در اصفهان در حوزه های درسی چون آقا سید محمد صادق خاتون آبادی، و آخوند فشارکی، و آقا سید علی نجف آبادی، و حاج شیخ عبدالله گلپایگانی (رضوان الله علیهم) که از فقهای

بنام بودند به کمال رسانده است.

یک دهان خواهم به پهنای فلک	تا بگویم وصف آن رشک ملک
ور دهان یابم چنین و صد چنین	تنگ آید در بیان آن امین
اینقدر هم گر نگویم ای سند	شیشه دل از ضعیفی بشکند

رفع الله المتعالي درجاته السنية، وافاض علينا من برکات انفاسه النفیسة.



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

فصل یازدهم



مرکز تحقیقات و پژوهش علوم اسلامی

حکیم متألّه حاج ملاهادی سبزواری



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

حکیم متاله حاج ملا هادی سبزواری

سخنان این کمترین در باره شخصیت متاله سبزواری (رضوان الله علیه) که جهت کنگره حکیم سبزواری در دانشگاه تربیت معلّم سبزواری، بدین صورت ضبط شده است:

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خاتم النبيين محمد المصطفى وآله الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين وعلينا وعلى عباد الله الصالحين

در این روز عید سعید مبعث (۲۷ رجب ۱۴۱۳ هـ ق = ۱۳۷۱/۱۱/۱ هـ ش)، به این داعی افتخار داده‌اید که در خانه خودتان نزول اجلال فرموده‌اید، و بسیار مایه شادمانگی این کمترین است که بشارت داده‌اید که به پاس احترام و بزرگداشت جناب متاله سبزواری (قدس سره الشریف) کنگره دویستمین سال تولّد آن بزرگوار بزودی در اوائل اردیبهشت سال هفتاد و دو به حول و مشیّت الهی در سبزواری منعقد خواهد شد. امید است که با تأییدات خداوند سبحان به همت والای شما عزیزان عالم و فاضل و روحانی، کنگره‌ای در شأن علم و حکمت و شایان حکیم ربّانی سبزواری، به نحو احسن منعقد گردد.

از این خوشه چین خرمن آن بزرگوار خواسته‌اید که به اندازه درایت خودم از آن جناب و آثار علمی و قلمی ایشان عرایضی تقدیم بدارم، ما هم امر مبارک شما را امتثال کرده‌ایم، و برخی از یادداشت‌هایی را که سالیانی در درسها و بحثها از اساتید، و در تحقیق و تتبع در آثار قلمی جناب حاجی گرد آورده‌ایم، به محضر شریف شما تقدیم می‌داریم که مشت نمونه خروار است. امید است که مورد قبول اهل علم و کمال واقع شود، و روح متاله سبزواری از آن راضی بوده باشد.

آثاری که در باره حکیم سبزواری نگارش یافته

متاله سبزواری که در سر زبان علماء به حکیم سبزواری و حاجی، و حاجی سبزواری، و ملا هادی سبزواری نیز نام برده می‌شود؛ و شاگردانش او را به «هادی المضلین» وصف می‌کردند؛ بزرگ مردی است که می‌بایستی در ابعاد گوناگون از آن جناب بحث به میان آید.

در بُعد زندگی و شرح حالش آقایانی زحمت شایان کشیده‌اند و هر یک اثری گرانقدر به یادگار گذاشته‌اند.

از آن جمله در یادبود صدمین سال از ارتحال آن بزرگوار، نشریه دانشکده علوم معقول و منقول مشهد، و همچنین در مجموعه رسائل متاله سبزواری، از حضرت آقای سید جلال الدین آشتیانی (حفظه الله تعالی) در بیوگرافی و آثار علمی حکیم سبزواری، حق مطلب ادا شده است.

و نیز رساله‌ای به نام تذکره مدرسی به قلم جناب آقای مرتضی مدرسی چهاردهی در شرح حال و فلسفه حکیم سبزواری خوب بحث شده است. و نیز استاد بزرگوارم حضرت علامه شعرانی (رضوان الله علیه) در مقدمه «اسرار الحکم» که به تصحیح و تحشیه آن جناب به طبع رسیده است، به

نکاتی در شخصیت متاله سبزواری اشاره فرموده است.

و همچنین مرحوم مدرّس تبریزی در ریحانة الادب، نکاتی قابل توجه از متاله سبزواری به میان آورده است.

و پیشتر از همه این بزرگواران مرحوم فاضل محمد حسن مراغه‌ای صاحب کتاب «مطلع الشمس» و «مآثر و آثار»، در مطلع الشمس نکاتی راجع به حاجی وجود دارد.

از حضور شریف شما استدعا دارم که اجازه بفرمایید در این بُعد به زحمتهایی که این بزرگان و دیگران کشیده‌اند اکتفاء کنیم و در ابعاد دیگر سخن به میان آوریم، و بعضی از نکات علمی را که یادداشت داریم به عرض برسانیم.

سبزواری از کودکی تحت تربیت عالمی سالک بود

متاله سبزواری از جمله توفیقاتی که داشته بود در آغاز نوجوانی - که آدمی قریب العهد به مبدأ متعال است، و لوح نفس از رنگ تعلّقات دنیوی پاک است - در تحت تربیت و تکفل عالمی مجتهد و سالکی متعبد به صبغة الله آراسته شده است، قوله سبحانه: «صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صِبْغَةً...» (قرآن کریم - سوره بقره - آیه ۱۳۹). در تذکره یاد شده آمده است: «جناب متاله در هفت هشت سالگی شروع به صرف و نحو کرد، و در ده سالگی پدرش به مکه رفت و در برگشت در شیراز وفات یافت؛ عمّه زاده‌اش حاج ملا حسین سبزواری متکفل جناب متاله سبزواری شد، این مرد نقش فراوانی در زندگی حاجی داشت. ملا حسین سبزواری سالها مقیم مشهد و در حال انزوا و مراقبت و مواظبت تمام قرار داشت. ملا حسین او را به ارض اقدس برد، در تمام اخلاق فاضله او را مشارکت داده بود».

آری استاد مربی کامل در ترقی و تکامل انسان به خصوص در آغاز جوانی و بهار زندگانی، اهمیت بسزا دارد. مهمترین صنع و هنر انبیاء آدمسازی و تشکیل مدینه فاضله انسانی است. در حقیقت شاگرد نشانه استاد و مظهر کمال و علم و اخلاق و آداب اوست. بقول خواجه عبدالله انصاری: «الهی دود از آتش چنان نشان ندهند و خاک از باد که ظاهر از باطن و شاگرد از استاد». و بقول عارف رومی در دفتر سوم مثنوی:

هر که در ره بی قلا و وزی رود هر دو روزه راه صد ساله شود
هر که گیرد پیشه‌ای بی‌اوستا ریشخندی شد به شهر و روستا
هیچکس بی‌اوستا چیزی نشد هیچ آهن خنجر تیزی نشد

البته حکیم الهی سبزواری هم قابلیت فطری داشت، چه اگر کسی را زمینه قابل نباشد و اقتضای عین ثابتش کسب علوم و معارف نبوده باشد در محضر هر استاد بزرگی اگر چه آن استاد خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله بوده باشد، بهره‌ای نمی‌برد. بقول بزرگی:

آن که را روی به بهبود نداشت دیدن روی نبی سود نداشت

در مورد متاله سبزواری هم فاعل در فاعلیتش کامل بوده است و هم قابل در قابلیتش. در چنان جان پاک مستعد قریب العهد به مبدأ، از چنان استادی بذره‌های معارف پاشیده شد که به قول حکیم سنائی غزنوی در حدیقه الحقائق:

تخمهایی که شهوتی نبود بر او جز قیامتی نبود

به فرموده حضرت وصی امام عالی‌اعلی علی علیه السلام به شاگرد کاملش کمیل چنان که در نهج البلاغه آمده است: «يَحْفَظُ اللَّهُ حُجَجَهُ وَبَيِّنَاتِهِ حَتَّى يُؤَدَّعَوْهَا نُظَرَاءَ هُمْ وَيُزَرَّعَوْهَا فِي قُلُوبِ أَشْبَاهِهِمْ».

مفاد کلام کامل امام در عبارت مذکور این است که علما زارع‌اند و قلوب

مستعدّه مزرعه و علوم و معارف بذراند. آری استاد کشاورز روحانی است که بذرهای معارف را در مزرعه قلوب قابل و لایق می‌افشاند. این بذرها هر یک ریشه می‌دواند و شجره طیبه‌ای می‌شود که همواره میوه می‌دهد و نفوس مستعدّه برای همیشه از آن بهره‌مندند. قوله سبحانه: «الم تر کیف ضرب الله مثلاً کلمة طیبة کشجرة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی أکلهما کل حین باذن ربها ویضرب الله الأمثال للناس لعلهم یتذکرون» (قرآن کریم - سوره ابراهیم - آیه ۲۶). چنان‌که آثار این گونه بذرها را در متاله سبزواری - از شاگردهایی که تربیت کرده است، و کتب رسائلی که تصنیف فرموده است - مشاهده می‌فرمایید، و دیگران هم در قرون آتی مشاهده خواهند فرمود، بلکه:

سالها عشاق خاکم را زیارت‌گه کنند

چون که من روزی طواف کوی جانان کرده‌ام

سخن متاله سبزواری در باره حس مشترک

آن جناب در اسرار الحکم از قابلیت فطری خویش خبر داده است که حکایت فرمود: «وقتی در عنفوان شباب از آن باب که حضرت رضا (علیه آلاف التحية والثناء) فرموده است: «قد علم اولوا الأبواب أن ما هنا لك لا يعلم إلا بما ههنا» در اندیشه آیت این اسم شریف حق بودم که «من لا یشغله [یا من لا یشغله - ظ] شأن عن شأن»؛ در رؤیا بزرگی فرمود: «حس مشترک آیتی است»، چون در بیداری ملاحظه نمودم دیدم که در آنی واحد، شخص می‌بیند و می‌شنود و سخونت و برودتی و نعومت و خشونت و نحو اینها در مواضعی از بدن لمس می‌کند؛ و در همین حال در ذائقه او حلاوتی، و در شامه او رائحه طیبه باشد حس مشترک به جمیع اینها دفعة واحدة خبیر است؛ و هر یکی از اینها از عالمی هستند و تخالف نوعی دارند: یکی از کیفیات مبصره، و یکی از

کیفیات مسموعه، و یکی از کیفیات فعلیه و انفعالیه است و همچنین» (اسرار الحکم - اصل چهارم از فصل دوم از باب ششم، در نبوت، ص ۳۸۵ به تصحیح و تعلیق استاد علامه شعرانی - رضوان الله علیه).

سخن مرحوم حاجی این است که امام هشتم علیه السلام فرموده است: خردمندان می‌دانند که آنچه در ماورای این نشأه عالم طبیعت است از همین نشأه که آیت و مثال آن است دانسته می‌شود. حضرت وصی امام علی علیه السلام در خطبه ۱۵۲ نهج البلاغه فرموده است: «وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ...»
چو باشد عالم دانی مثال عالم عالی

همی دانی که هر چیزی برای اوست مخزنها
چنانکه حق سبحانه در سوره واقعه قرآن کریم فرموده است: «وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ». و در کافی از امام سجاده علیه السلام روایت شده است که: «العجب کل العجب لمن انکر النشأة الأخری وهو یری النشأة الأولى». غرض این که یک نفس مستعد که در اسم شریف «یا من لا یشغله شأن عن شأن» فکر می‌کند که مظهر و آیتش را در کجا باید یافت و آن سوییها هم بدین سوییها دانسته می‌شوند. بزرگی در عالم رؤیا بدو می‌گوید در خودتان بیابید که حس مشترک یکی از مظاهر آن اسم شریف است. اما آن بزرگ در عالم رؤیا چه کسی بوده است مرحوم حاجی آن را نام نبرده است.

نزدیکترین راه و کاملترین مثال برای یافتن حقایق آیات و روایات خود انسان است، چنان که حکم محکم تطابق کونین - یعنی عالم و آدم - بدان حاکم و لسان ناطق صادق است. در «ینبوع الحیات» آمده است که:

تَصَفَّحْتُ أَوْرَاقَ الصُّحُوفِ كُلِّهَا فَلَمْ أَرَ فِيهَا غَيْرَ مَا فِي صَحِيفَتِي

در صدر عبارتش فرموده است: «وقتی در عنفوان شباب...» باید گفت

آری از همان آغاز کار به قول شاعر:

بالای سرش زهوشمندی می تافت ستاره بلندی
خداوند متعال درجات حضرت استاد علامه شعرانی را متعالی فرماید که
می فرمود: هر کس از کودکیش معلوم است که چه کاره است.

وقتی پیر مردی قزوینی همسن و سال استاد بزرگوارم جناب آیه الله
حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی (رفع الله درجاته) حکایت می کرد که ما در
اوان خردسالی در قزوین همین آقا سید ابوالحسن رفیعی را صدا می زدیم که
بیا بازی، ایشان تا میدان با ما همراهی می کرد، ولی با ما بازی نمی کرد، در
گوشه ای می ایستاد، یا به نبش دیواری تکیه می داد و بازی و بازیگران را
تماشا می کرد، آقا از همان ابتدا اهل بازی نبود.

من از این حرف شیرین و دلنشین پیر مرد به یاد حضرت یحیی
پیامبر علیه السلام افتاده ام که خدای سبحان در آیه سیزدهم سوره مریم قرآن فرموده
است: «يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» حکم، امر حکیم محکم
و متین و رصین است که بر اساس استوار حق و حقیقت قرار گرفته است و
ریشه دوانده و پایدار است «يَس وَالْقُرْآنَ الْحَكِيمَ».

سبحان الله حضرت یحیی پیامبر علیه السلام را در کودکی و خرد سالیش تا چه
پایه عقل و درایت بوده است که خداوند فرموده است: «وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا».
در تفسیر منهج الصادقین آمده است که: «از ضحاک منقول است که
یحیی در وقت سه سالگی کودکان محله روزی به در خانه زکریا رفتند و او را
آواز دادند که ای یحیی از خانه بیرون آی تا بازی کنیم، هم از درون خانه آواز
داد که: «مَا لِلْعَبِّ خُلِقْنَا» یعنی ما برای بازی آفریده نشده ایم. و این روایت از
ابی الحسن علی الرضا - صلوات الله علیه - نیز مأثور است. در این سخن پندی
عظیم است مر بیخبران بازیچه غفلت را که عمر عزیز به بازیچه لهو و لعب
می گذرانند، و به دام فریب انما الحیوة الدنیا لهو و لعب مقیدانند».

آیه الله رفیعی در کردگی تا میدان بازی رفت و بازی نکرد، اما حضرت یحیی پیغمبر تا میدانگاه بازی هم نرفته بلکه از درون خانه آواز داد که دار، دار، حقیقت است و دار بازی نیست. غرض این که مرحوم حاجی از همان کودکش معلوم بود که چه کسی است.

نقل یک کرامت از حکیم سبزواری

کرامتی از متاله سبزواری به زبان استاد علامه ذوالفنون شعرانی برای شما حکایت کنم: - به صورت جمله معترضه، یا مقدمه عرض می شود که تنی چند از اساتیدم آیات عظام حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، و حاج میرزا ابوالحسن رفیعی، و حاج شیخ محمدتقی آملی از شاگردان حاج شیخ عبدالنبی نوری بودند؛ و آقایان شعرانی و آملی هر دو برایم حکایت فرمودند که تهران زمان ما بلد علم بود و علمای بزرگ و نامداری در آن وجود داشتند، مع ذلك جناب حاج شیخ عبدالنبی نوری در معقول و منقول اعلم من فی البلد بود. -

مقصود این که حضرت آقای شعرانی در مجلس درسی حکایت فرمود که حاج شیخ عبدالنبی نوری در جلسه درسی برای ما نقل کرده است که گفت من در ایام طلبگی از نور مازندران برای تحصیل به تهران آمدم، و در مدرسه سپهسالار قدیم حجره ای گرفتم و به درس و بحث اشتغال داشتم، قضا را رساله ای در کیمیاگری به دستم آمد، و من شبها پس از به خواب رفتن طلاب مدرسه پوشیده و پنهان از آنان، در پشت بام مدرسه مطابق دستور آن رساله عمل می کردم، لذا هیچکس از کار من آگاه نبود؛ همینسان بدان کار در شبها اشتغال داشتم.

فصل بهار فرا رسید و تنی چند از طایفه ما از نور برای تشریف به

ارض اقدس رضوی به تهران وارد شدند و در مدرسه سپهسالار قدیم به دیدار من آمدند و گفتند آقا شیخ عبدالنبی (اسم نخستین آن جناب به تسمیه پدر و مادرش «نبی» بود، تا این که طلبه شد و درس خواند و به عقل آمد، نامش را تغییر داد و نبی را عبدالنبی کرد) ما می خواهیم به زیارت تربت امام هشتم تشرّف حاصل کنیم، اگر مایلید مهمان ما بوده باشید و مادر این سفر با شما باشیم؛ ما هم از ایشان تقدیر کرده ایم و دعوتشان را اجابت نموده ایم.

و آن اوان زمان شهرت و بحبوحه اوج آوازه متاله سبزواری و حوزه درس او در سبزواری بود، و سبزواری آن زمان نیز روز منزل و شب منزل کاروانیان بود که در آنجا بارگیری می کردند و اتراق می نمودند؛ پس از آن که کاروان ما در آنجا بارگیری کردند، به همراهان گفتم من به شهر می روم و تا بعد از ساعتی بر می گردم؛ پرسیدند در شهر چه کار دارید و برای چه می روید؟ گفتم عالمی بزرگوار در سبزواری تشریف دارد به زیارت ایشان می روم، گفتند سفر ما سفر زیارت است چه بسیار خوب که ما هم به حضور این عالم روحانی تشرّف حاصل کنیم، چند نفر برخاستند و با من به راه افتادند تا به حضور جناب حاجی تشرّف یافتیم، و پس از برهه ای رخصت طلبیدیم و برخاستیم؛ حاجی به من اشاره کرد و گفت آقا شما باشید که من یک دو جمله حرفی با شما دارم، سپس رو به من کرد و فرمود آقا مشغول درس و بحث و تحصیل باش، آن کار شبانهات را رها کن و از آن دست بردار که به جایی نمی رسی و نتیجه ای جز اتلاف وقت ندارد.

واقعه مذکور را حضرت استاد علامه شعرانی (قدس سرّه الشریف) در مقدمه اسرار الحکم به تصحیح و تعلیق آن جناب (ص ۲۰ ط ۱) به نحو خلاصه بدین گونه نقل فرموده است:

«مرحوم آیه الله حاجی شیخ عبدالنبی نوری که از بزرگان علما و مرجع تقلید بودند نقل می‌کردند در ایام شباب در طهران به تحصیل علوم مشغول بودم و در هر فنی رغبتی داشتم از جمله کیمیا اما سرّاً و هیچکس از آن آگاه نبود تا با جمعی از اهالی نور توفیق زیارت ثامن الائمه علیه السلام نصیب گردید و به سبزوار عبور افتاد، البته برای تیمّن به زیارت آن حکیم عظیم الشان مشرف شدیم و افتخار دست بوس آن مرد بزرگ حاصل شد، چون خواستیم از خدمتش مرخص شویم مرا بخصوص نگاهداشت تا رفیقان بیرون شدند آنگاه نصیحت فرمود که آن عمل خفی را که کسی اطلاع ندارد ترک کنم و این را از کرامات آن بزرگوار می‌شمرد، و نظائر این از آن جناب باز نقل کرده‌اند، رحمة الله علیهم اجمعین». این بود عبارت استاد علامه شعرانی رحمة الله علیه.



آثار سبزواری حاوی معارف قرآنی و امهات علوم انسانی

همه آثار قلمی متاله سبزواری حاوی حقائق معارف قرآنی، و حائز اصول و امهات دقائق علوم انسانی‌اند، و به حق شایسته آنند که بر آنها کریمه «ن والقلم وما یسطرون» قرائت شود.

از جمله در مقصد هفتم غرر الفرائد، ده فریده در علم اخلاق - یعنی حکمت عملی - چه شیرین و دلنشین بحث فرموده است.

و همچنین در مجلد دوم اسرار الحکم در حکمت علمیه داد سخن را داده است. بیاناتی در اسرار عبادات دارد که از صمیم قلب انسان الهی مراقب مواظب برخاسته‌اند چه این که قلم و دهن هر کس خود حاکی‌اند که سخن از مقلّدی به تصنع و تکلف است، و یا از محققى سرمایه‌دار است که از خود او فائض می‌شود، بقول عارف رومی در مثنوی:

از محقق تا مقلد فرقهاست

کاین چو داود است و آن دیگر صداست
بسیاری از بیانات آن جناب در صحف نوریه‌اش به منزلت کلمات
قصار، و در عداد اصلی از اصول معارف حقه به شمار است. مثلاً در اول
اسرار الحکم فرموده است:

«تا مشکلی می‌رسد تبادر به ردّ و انکار نکنید که مطالب عالیّه را فهمیدن
هنر است نه ردّ و انکار، باید به نفس گفت کما قیل:

وقولی کلّما جشأت وجاشت رویدك تحمدی او تستریحی»
نگارنده سطور حسن حسن زاده آملی محض آگاهی ارائه می‌دهد که
بیت مذکور قائل آن، چنان که در امالی قالی که از کتب اربعه ادب است، عمرو
بن إطنابه است (ج ۱، ط مصر، ص ۲۵۸)؛ و مرحوم متاله سبزواری بدین صورت
نقل کرده است:

«اقول لها إذا جششت وجاشت مكانك تحمدی او تستریحی»

و لكن صواب همان است که در امالی قالی آمده است.

و در شرح اسرار دفتر ششم مثنوی فرموده است:

«وسائط در حشر همه ذاتیه و داخله‌اند نه خارجه از ذات و باطن ذات نفوس
مثل این عالم دنیا». (ط رحلی، چاپ سنگی، ص ۴۸۸، ص ۲۵).

و در شرح اسماء فرماید:

«البدن الآخری هو الدنیوی بعینه و بشخصه، والامتیاز بینهما لیس إلا
بالکمال والنقص» (ط ناصری، ص ۲۸۰).

(بدن اخروی همان بدن دنیوی است الا اینکه بدن دنیوی ناقص است و
بدن اخروی کامل).

و نیز در شرح اسرار دفتر ششم مثنوی فرماید: «تعدد افراد در هر

حقیقت بتخلّل غیر آن حقیقت است» (ط ۱، ص ۴۵۳).

این چند جمله از کلمات قصار عرشی آن جناب را در اصول و امهات معارف، به عنوان نمونه نقل کرده‌ایم که مشتی از خروار و اندکی از بسیار است.

به عنوان آگاهی عرض می‌شود که کتاب شریف «اسرار الحکم» فقط مجلد اول آن که در حکمت علمیه است در سنه ۱۲۸۶ هـ ق، با سمع شده است که معروف به چاپ ناصری است. و پس از آن هر دو جلد آن در حکمت علمیه و عملیه با هم در سنه ۱۳۲۳ هـ ق به طبع رسیده است که معروف به چاپ مظفری است، و این هر دو چاپ سنگی‌اند و از روی نسخه اصل به خط مؤلف متأله سبزواری نوشته شده‌اند. و سپس در سنه ۱۳۸۰ هـ ق، نیز هر دو جلد آن با هم به تصحیح و تعلیق و مقدمه جناب استاد علامه شعرانی (شرف الله نفسه) به حروف سربی چاپ شده است که دارای مزایای علمی بسیار است.

اجازه بفرمایید که چند مطلب علمی دیگر شایان توجه از متأله سبزواری به حضور انور شما تقدیم بدارم:

نخستین کاشف قوه جاذبه زمین ثابت بن قره است

می‌دانید که یکی از آثار بسیار زنده گرانقدرش شرح دعای جوشن کبیر معروف به شرح الاسماء است؛ در بند ششم آن، در شرح «یا من استقرت الارضون باذنه» (ص ۵۳، ط ناصری) حرف ثابت بن قره را در جاذبیت زمین بدین عبارت نقل می‌کند:

«المراد باستقرارها سکونها فی الوسط، قال ثابت بن قره: «سبیه طلب کل جزء موضعاً یکون فیه قربه من جمیع الأجزاء قرباً متساویاً».

پس از آن در بیان قول ثابت گفته است:

إذ عنده ميل المدرة إلى السفلى ليس لكونها طالبة للمركز بالذات بل لأن الجنسية منشأ الانضمام، فقال: لو فرض أن الأرض تقطعت وتفرقت في جوانب العالم ثم اطلقت أجزائها لكان يتوجه بعضها الى بعض ويقف حيث يتهيأ تلاقيها، ولما كان كل جزء يطلب جميع الأجزاء طلباً واحداً ومن المحال أن يلقي الجزء الواحد كل جزء لاجرم طلب أن يكون قربه من جميع الأجزاء قريباً متساوياً وهذا هو طلب الوسط.

ابوالحسن ثابت بن قرة بن زهرون حرّانی از دانشمندان اسلامی بنام پیشین در رشته‌های علوم از ریاضی و طب و نجوم است. در فهرست ابن ندیم و صوان الحکمة ابو سلیمان سجستانی و عیون الأنباء ابن ابی اصیبعه و وفيات الاعیان ابن خلکان و تذکرة‌های بسیار دیگر از قبیل طبقات الاطباء والحکماء اندلسی معروف به ابن جلجل و نزهة الارواح شهر زوری، به بزرگی و دانشوری یاد شده است، و بویژه در کتب ریاضی مانند کتب تحریری خواجه طوسی بسیار نام برده می‌شود. تاریخ تولد او را سنه ۲۱۱ هـ، و وفات او را سنه ۲۸۸ گفته‌اند.

خلاصه ترجمه عبارت فوق در قوه جاذبه زمین به نظر ثابت این است که میل کلوخ - یعنی فرود آمدن آن - بسوی زمین نه برای آن است که ذاتاً طالب مرکز باشد بلکه جنسیت سبب انضمام است و گوید اگر فرض کنیم زمین پراکنده و متلاشی شود و اجزای آن را رها کنند همه به حکم تجاذب میل بسوی یکدیگر می‌کنند و هر جا به یکدیگر رسیدند می‌ایستند و این موجب واقع شدن زمین در وسط است.

ثابت چند قرن پیش از نیوتن بوده است، پس نیوتن اول کسی نیست که قائل به قوه جاذبه زمین بوده است، بلکه پیش از ثابت نیز دانشمندانی قائل

بدین قوه جاذبه بوده‌اند.

مسئله قوه جاذبه زمین تا چه اندازه در نظر متاله سبزواری اهمیت دارد و در او اثر گذاشته است که در شرح اسماء الهی به جمله «یا من استقرت الارضون باذنه» رسیده است آن را از ثابت نقل و تقریر کرده است؟!.

طرح چند نقد علمی از آراء سبزواری

سؤال پیش می‌آید که متاله سبزواری با این دقت و اهتمام به قوه جاذبه ارض، چرا در حکمت منظومه - یعنی غرر الفرائد - به همان رسم فلسفه رائج بحث کرده است، و تحدید و تعیین جهات طبیعی و تبعی را از فلکی متوازی الثخن محیط بر همه اجرام علوی می‌داند؟ تفصیل این مباحث را در رساله «کل فی فلک یسبحون» تقریر و تحریر کرده‌ایم.

عرض دیگری که با جناب ایشان داریم این است که در فلکیات منظومه، مطابق هیئت مجسم بسیار متین و استوار بحث کرده است؛ و لکن آن نکته که اصل بود ناگفته بماند، زیرا که بحث از افلاک مجسم در هیئت فقط و فقط عنوان و سمت تصحیح حرکات برای تعلیم و تعلم دارد نه این که در واقع افلاک مجسم طبیعی وجود داشته باشد چنان که دانشمندان هیوی و حتی خود بطلیموس بدان تصریح فرموده‌اند؛ و پس از تفهیم فرض علل حرکات در هیئت مجسم، افلاک فقط به معنی مدارات و دوائراند. ما این مباحث را در رساله یاد شده و در درس هجدهم «دروس معرفة الوقت والقبلة»، و در درس پنجاه و هفتم کتاب «دروس هیئت و دیگر رشته‌های ریاضی» به تفصیل بیان نموده‌ایم.

شیخ رئیس در نمط دوم و ششم اشارات، و در فصل سیزدهم و چهاردهم مقالات سوم طبیعیات شفاء، برای اثبات محدّد الجهات، و محرک

اجرام علوی، و پیدایش کثرت از وحدت، قائل به افلاک مجسم شده است که کأن فرضیه افلاک مجسم علم هیئت را به نحو اصول موضوعه، افلاک مجسم واقعی تلقی کرده‌اند سپس در مسائل فلسفی یاد شده بحث به میان آورده‌اند و حال این که فیه ما فیه.

عرض دیگر ما با جناب ایشان راجع به مسأله جعل است که باز آن نکته که اصل بود ناگفته بماند. و آن این که شما می‌فرمایید حق این است که وجود مجعول است نه ماهیت و نه اتصاف؛ و از طرف دیگر شما متوغلین در حکمت متعالیه وجود را اصل و مساوق با حق و صمد حقیقی می‌دانید که هو الأول والآخر والظاهر والباطن، و به بیان ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام: «یا من علی فلا شیء فوقه، یا من دنی فلا شیء دونه...» که از چنین وجود اصیل مساوق حق صمد حقیقی، تعبیر به توحید صمدی و توحید قرآنی می‌فرمایید چنان که حکیم الهی از آن تعبیر به غیر متناهی می‌کند، و عارف الهی به وحدت وجود، که بقول عارف رومی در مثنوی:

هر کسی را اصطلاحی داده‌ایم هر کسی را سیرتی بنهاده‌ایم
هندیان را اصطلاح هند مدح سندیان را اصطلاح سند مدح
لذا حق سبحانه بینونت عزلی از هیچ ذره وجودی ندارد وگرنه لازم آید
که واحد به وحدت عددی باشد که مفاسدی بر آن مترتب است.

غرض این که سؤال پیش می‌آید که با توحید صمدی، اصالت جعل وجود به چه معنی است که می‌فرمایید حق این است که وجود مجعول است؟ و البته به نحو قطع و یقین معنایش این نیست که موجودی من حیث هو وجود از کتم عدم هیچ، پا به عرصه وجود گذاشته باشد چه این که با توحید صمدی سازگار نیست، بنابراین حل این معنی چگونه است؟! باید گفت که حل این رمز و معنی این است که اصالت جعل وجود در

حقیقت اصالت جعل ایجاد است که جعل مجالی و مظاهر موجوده است که از آن سوی اضافه اشراقیه است، و از این سوی امکان نوری فقری، و به تعبیر کامل خود متاله سبزواری در شرح اسرار دفتر ششم مثنوی (چاپ اول رحلی، ص ۲۵۳-۲۵) : «تعدد افراد در هر حقیقت به تخلل غیر آن حقیقت است، چنان که آب کثرت دارد، هوا کثرت دارد، انسان طبیعی، فرس طبیعی، بقر طبیعی و غیر ذلک کثرت دارند بسبب تخلل غیر در هر یک که اگر تخلل غیر نبودی کثرت افرادی نبود...»

حال بدان که تقابل حق و خلق به تمیز محیطی و محاطی است که فوق اقسام تقابل معروف است که تقابل سلب و ایجاب و تقابل عدم و ملکه و تقابل ضدین و تقابل تضایف است. این مطلب عالی اعلی، اعنی مسأله توحید صمدی، و تمیز محیطی و محاطی، در مصنفات توحیدی این کمترین مانند رسائل جعل و أنه الحق و وحدت از دیدگاه عارف و حکیم و تعلیقات ما بر مبحث جعل غرر الفرائد (ط ۲، ج ۲، ص ۲۲۹)، و غیرها به تفصیل شرح و بیان شده است، و ماخذ بحث آن در کتب قیمه و صحف نوری حکمت و عرفان نام برده شده است. اکنون این بحث را به نقل چند سطری از تعلیقاتم بر غرر الفرائد خاتمه می‌دهم:

قوله: «فعلى القول المرضي ما هو الصحيح من هذه الوجوه، جعل الوجود بالذات جعلاً بسيطاً...» اقول: وهذا هو الحق عندنا وعند قاطبة المحققين من اساطين الحكمة ومشايخ العرفان؛ ولكن ينبغي التدبر في معنى الجعل على مبني التوحيد القرآني اعني الوجود الحق الصمدى الذى هو الاول والاخر والظاهر والباطن حتى يتضح التميز بين الجاعل والمجعول وخلق الاشياء من العدم وصدورها عن جاعلها، والفرق بين الوجود والايجاد، وبالتدبر التام يتبين لك أن الوجود ليس بمجعول على النحو المرتكز في

الأذهان السافلة، بل الوجود هو الأصل في التحقق وهو ليس الا الصمد الحق واسماؤه وصفاته وافعاله وشئونه واطواره، والجعل يرجع الى ظهور الوجود الصمدی في مظاهره والمظاهر ليس الا تعينات المطلق بقيود المجعولات القائمة به، فالوجود الصمدی المساوق للحق هو المتحقق في عظموت جلاله وجبروت كبريائه، والماهيات أوعية تحققها هي الأذهان لا غير وانما تستزع وتعتبر من حدود اطوار الوجود وشئونه وآياته، وتلك الحدود تعتبر بما يليها لا بما يليه لأنها بما يليه لا حدود لها لقيامها به كامواج البحر مثلاً تعتبر حدودها بما يليها لا بما يلي البحر فافهم. (ط ۲، ج ۲، ص ۲۲۹).

عرض دیگری که با جناب متاله سبزواری داریم این است که در مسأله علم غرر الفرائد آن غرری که نقل اقوال علماء در علم و وجه ضبط آن اقوال است «غرر فی ذکر الأقوال فی العلم و وجه الضبط لها» (ط ناصری، ص ۱۵۹)، در بیان اعیان ثابته به اصطلاح عرفان، درست و بی دغدغه حرف نزده است چه این که گوید: «الشیخ العربی واتباعه جعلوا الأعیان الثابتة اللازمة لاسمائه تعالی فی مقام الواحدية علمه تعالی؛ وهذا أيضاً مزيف من حيث اثباتهم شيئاً للماهیيات واسنادهم الثبوت اليها فی مقابل الوجود...» (ط ناصری، ص ۱۶۰).

حقیقت امر این است که اعیان بر دو قسم اند: یک قسم اعیانی که صور علمیه اند - یعنی از علم به خارج نیامدند، و از آن حیث که صور علمیه اند، هرگز و هیچگاه به خارج نمی آیند چه این که عین ذات اند - این صور علمیه را در اصطلاح عرفان «اعیان ثابته» گویند.

و قسم دیگر اعیانی که مظاهر صور علمیه اند، و به وفق صور علمیه در خارج پیاده شده اند یعنی مجعول و مخلوق شده اند، اینها موجودات خارجی اند که در اصطلاح عرفانی آنها را «اعیان خارجه» می گویند.

این دو عبارت «اعیان ثابته» و «اعیان خارجه» فقط و فقط اصطلاحی

است برای تمیز بین صور علمیه در ذات واجب، و بین صور موجودات خارجیّه قائم به ذات واجب، نه این که ثبوت در مقابل وجود بوده باشد. راستی خیلی جای شگفتی است که جناب حاجی آن گونه تعبیر نارسا و ناروا در این امر اصیل و قویم عرفانی و حکمی داشته باشد که بگوید: «وهذا ایضاً مزیف من حیث اثباتهم شیئیة للماهیات واسنادهم الثبوت الیها فی مقابل الوجود».

خواننده گرامی را به تعلیقه‌ای که در این مقام بر غرر الفرائد داریم ارجاع می دهیم. (ط ۲، ج ۳، ص ۵۷۴).

تبصره: حکمت نظری غرر الفرائد در حقیقت خلاصه و گزیده اسفار جناب صدرالمتألهین است؛ و غرر یاد شده از آن در نقل اقوال علماء در علم باری تعالی ناظر به فصل چهارم موقوف سوم الهیات اسفار است که بدین عنوان است: «فصل فی تفصیل مذاهب الناس فی علمه تعالی بالأشیاء» (اسفار، ط ۱ رحلی، ج ۳، ص ۳۷؛ و ط ۲، ج ۶، ص ۱۸۰).

عبارت اسفار در فصل مذکور این است: «وربما قیل فی وجه الضبط: إن من اثبت علمه تعالی بالموجودات فهو إما أن یقول بثبوت المعدومات - سواء نسبها الی الخارج کالمعتزلة، أو الی الذهن کبعض مشایخ الصوفیة مثل الشیخ العارف المحقق محیی الدین العربی، والشیخ الكامل صدرالدین القونوی کما یتفاد من کتبهما المشهورة - ام لا...»، سپس صاحب اسفار، بعد از فصل یاد شده وارد در نقض و ابرام اقوال مذکور در علم باری تعالی، گردیده است. خواننده محقق را به «مفاتیح الاسرار لسلوک الأسفار» که تعلیقات این حقیر بر اسفار است ارجاع می دهیم.

عقیده من بر این رأی رصین سخت استوار و پایدار است که عرفان اصیل اسلامی، تفسیر انفسی قرآن کریم و روایات صادر بیت عصمت و

طهارت است؛ و قرآن که کشف تام و اتم محمدی صلی الله علیه و آله است عین برهان و عرفان است. صاحب فتوحات مکیه گفته است: «نحن زدنا مع الايمان بالأخبار كشافاً»؛ و صاحب اسفار گفته است: «نحن زدنا مع الايمان بالأخبار برهاناً»، و هر یک لسان صدق معاضد دیگری است.

در این مرصد اسنی و مقصد اعلی، رساله‌ای وجیز و عزیز به نام «قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی ندارند» در یک مقدمه و ده فصل نوشته‌ایم که بحمدالله سبخانه مکرر به طبع رسیده است و مقبول طبع مردم صاحب نظر گردیده است و دانشگاه تهران آن را کتاب سال شناخته است. و در مجله «العلوم الانسانية» به عربی ترجمه شده است، و به اسم «لا يفترق القرآن والعرفان والبرهان» به طبع رسیده است. منطق حق آن رساله این است که دین خدا محض برهان است، و آن آیه‌ای که عرفان و برهان نیست کدام است؟ و رساله دیگر به نام «عرفان و حکمت متعالیه» نوشته‌ایم که مصادر و مآخذ آراء قویم و حکیم اسفار را از کتب قیم عرفانی یافته‌ایم و نقل کرده‌ایم، و اسفار را شرح دل آرای مطالب متین صحف نوری از قبیل فتوحات مکیه و مصباح الانس و شرح قیصری بر فصوص الحکم و تمهید القواعد و کتب عین القضاة و نظائر آنها یافته‌ایم، این رساله هم به زیور طبع آراسته شده است. بحمدالله تعالی در این موضوع بسیار مهم، خیلی مطالب شنیدنی گرانقدر داریم، و لکن اجازه بفرمایید که به همین اندازه اکتفاء کنیم.

آیا آثار حکیم سبزواری مطلب تأسیسی دارد

عرض دیگری که یاد داشت کرده‌ایم تا به تقدیم برسانیم این که آیا کتب علمی متاله سبزواری پس از صحف نوری صدر المتألهین شیرازی، مطلب تأسیسی تازه‌ای دارد، و یا در حقیقت مانند آثار قلمی دیگر بزرگان بعد از

صاحب اسفار بیانگر دقایق علمی و فکری آن حکیم بزرگ است؟ انصاف این است که باید گفت قسم دوم محقق است. خداوند سبحان درجات استاد علامه طباطبائی صاحب تفسیر عظیم «المیزان» را متعالی بفرماید که وقتی در محفل افاضاتش سخن از معارف الهی به میان آورده است، فرموده است: «اینها را ملا صدرا به ما یاد داده است». و نیز فرموده است: «محبی الدین در فصوص الحکم مشیت آورده است، و در فتوحات دامن دامن».

حکمای الهی بعد از صدر المتألهین از شاگردان آن جناب تا اساتید این جانب، مطلب تأسیس چشمگیری ندارند مگر بعضی از تقریرات توضیحی، و یا برخی از اعتراضات تعبیری، و یا پاره‌ای از تبدیل اصطلاحات علمی. مثلاً جناب متأله سبزواری در فریده ثالثه از حکمت منظومه در قدم و حدوث، (ط ناصری، ص ۷۷) اصطلاحی به نام «حادث اسمی» وضع کرده است، و فرموده است:

والحادث الاسمی الذی مصطلحی ^{آن رسم اسم جا حدیث منمحي}
و همچنین در شرح اسماء در ضمن بیان اسم «قدیم» از اسماء بند اول آن گفته است: «وأما الحادث الإسمی فهو ممّا اصطلحت علیه مستنبطاً من الکلام الإلهی إن هی الا اسماء سمیتموها انتم و آبائکم...» (ط ناصری - ص ۱۶)؛ و حال این که حادث اسمی مصطلح آن جناب همانی است که شیخ اکبر محبی الدین عربی در فص موسوی «فصوص الحکم» در بیان حرکت حبی گوید: «وکذلك تکمل مراتب الوجود فان الوجود منه ازلی، ومنه غیر ازلی وهو الحادث؛ فالازلی وجود الحق لنفسه و غیر الازلی وجود الحق بصور العالم الثابت، فیسمی حدوثاً لأنه یظهر بعضه لبعضه، وظهر لنفسه بصور العالم فکمل الوجود فکانت حركة العالم حیة للکمال فافهم» (شرح قیصری بر فصوص الحکم، ط ۱، ناصری، ص ۴۵۷) به تعلیقات ما بر غرر الفرائد (ط ۲، ج ۲، ص ۲۹۳ و ۲۹۴)

رجوع شود.

غرض این که بنده به نوبه خودم مطلبی که تأسیساً از جناب متأله سبزواری یافته باشم همین اصطلاح حادث اسمی است و حال این که آن را شیخ اکبر در فصّ موسوی فصوص الحکم به چند قرن قبل از او گفته است. انسان با فقدان شفاء و اشارات شیخ رئیس، و شرح اشارات خواجه طوسی، و فتوحات و فصوص شیخ اکبر محیی الدین، و شرح علامه قیصری بر فصوص الحکم، و مصباح الانس ابن فناری، و اسفار صدرالمتألهین در بیان معارف الهی کتاب و سنت، احساس غربت و خلأ می‌کند.

انصاف این است که با قطع نظر از اعتراضات مذکور و غیرها که به سیرت مألوف مؤلفین بر متأله سبزواری، به عرض رسانده‌ایم؛ صحف نوری آثار قلمی آن جناب همان گونه که در صدر سخن گفته آمد، حایز القاءات سبوحی و اصول و امهات و جیز و عزیز، و رصین و متین در معارف حقّه الهیه‌اند.

این کمترین به عنوان حق شناسی عرض می‌کند که از هر یک از مآدبه‌های روحانی آن عالم بزرگ ربّانی لقمه‌ها و طعمه‌ها برداشته است (رضوان الله تعالی علیه).

حاج ملا هادی سبزواری فقیهی بلند مرتبه و صاحب آثار فقهی

مطلب دیگر که یادداشت کرده‌ایم تا به عرض برسانیم این که متأله سبزواری علاوه بر این که حکیم صمدانی بوده است، فقیه ربّانی نیز بوده است. جز این که اختصاص به درس و بحث حکمی موجب شده است که فقط به همین سمت حکیم شناخته شده است و بدان شهرت یافته است. به مناسبت رویداد سخن، خاطره‌ای شنیدنی را که برای خودم پیش

آمده است حکایت کنم، و آن این که مدت نه سال (از سنه ۱۳۳۷ هـ ش تا سنه ۱۳۴۵ هـ ش) دفتر تقویم معمول سالیانه در اهله شهور و خسوف و کسوف و احکام نجومی از مواضع سیارات و اوضاع کواکب و غیرها استخراج می‌کردم، و پس از آن به عللی آن را ترک کرده‌ام، از آن جمله این که دیدم کاری آنچنان سنگین و پر زحمت بگونه‌ای قرین و عجیب با زمان است که آمد افادت و استفادت چند ماهه هر سال انسان، فقط یکسال است که به قول شیخ اجل سعدی «که تقویم پارینه ناید بکار»؛ کار علمی انسان باید محیط بر زمان و مکان باشد. غرض این که وقتی دفتر تقویم مطبوع این جانب نخستین بار بدست جناب استاد اعظم حضرت آیه الله رفیعی قزوینی (رفع الله درجاته) رسیده است، بسیار بر آشفت و از باب خیرخواهی و دلسوزی فرمود: «از این که رشته‌های ریاضی را تحصیل کرده‌اید بسیار کار خوبی کرده‌اید، و لکن شما در علوم دیگر هم زحمت کشیده‌اید و این عمل شما سبب می‌شود که در عرف عام به سمت یک منجم شناخته می‌شوید و همه کمالات دیگر شما نادیده گرفته می‌شوند».

این تندی و درشتی جناب استاد - روحی له الفداء - بسیار برایم دلنشین بوده است که به گفتار نغز ملای رومی در دفتر چهارم مثنوی:

عقل دشنامم دهد من راضیم زان که فیضی دارد از فیاضیم

نبود آن دشنام او بی فایده نبود آن مهمانی اش بی مائده

احمق ار حلوا نهد اندر لبم من از آن حلوای او اندر تبم

نظیر این خاطره را مرحوم میرزا محمد تنکابنی در «قصص العلماء»

راجع به محقق اول (جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید) صاحب شرایع و

پدرش آورده است؛ و آن به اختصار این که: «محقق شاعر خوب بود و

اشعارش در غایت جودت است، اشعاری برای پدرش گفت و بدو فرستاد،

پدر در بالای صفحه نوشت: اگر چه شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی که شعر فضیلت تو را بر باد داده است، پس در میان جماعتی خواهی بود که برای تو بجز شعر فضیلتی نبینند پس تو را به شاعر بنامند....».

غرض این که جناب متاله سبزواری فقیهی بلند مرتبه بوده است، در مشهد و سبزواری فقه هم تدریس می کرد. علاوه این که انسان آنچنان متبحر در حکمت متعالیه و صاحب آن همه صحف کریمه عقلیه بر فهم حقایق آیات و دقایق روایات و منطق مؤلفات فقهی هم تواناست و لا عکس.

در فقه نیز منظومه‌ای به نام «نبراس» از آنجناب به طبع رسیده است که مانند لثالی منتظمه در منطق، و غرر الفرائد در حکمت متعالیه علمی و عملی، ناظم و شارح و محشی خود آن بزرگوار است.

در نبراس مانند قسم دوم اسرار الحکم که در حکمت عملی است، بیان اسرار احکام و عبادات فرموده است چنان که کتب و رسائل بسیاری از قبیل «اسرار الصلوة» شیخ رئیس ابو علی سینا، و نیز «اسرار الصلوة» شهید ثانی زین الدین علی عاملی، در این موضوع نوشته شده است.

احکام تشریعیات از دل تکوینیات برخاسته‌اند

یکی از مباحث گرانقدر که در «مصباح الانس» ابن فناری - که از کتب مبسوط عرفانی درسی دوره سوم است - عنوان شده است این که تشریعیات از متن و بطن تکوینیات - که به انسان مکلف انتساب می‌یابند - برخاسته‌اند. مثلاً شرع انور از خوردن غوره انگور و آب غوره و خود انگور و کشمش آن و شیر آن و سرکه آن منع فرموده است، اما آب انگور به صورت خمر در آمده را رجس و نجس خوانده است و شرب آن را تحریم فرموده است. و فرموده است آن طائری که صف او بیش از دف اوست حرام گوشت است؛ و

تخم حیوانی که مخروطی نیست از حرام گوشت است؛ و آبی که - مثلاً در ظروف خانگی - در آفتاب گرم شده است استعمال نکنید که مولد برص است؛ همان گونه که فرموده است هر حیوانی که گوشش مرتفع است - یعنی برآمده است که به تعبیر فارسی ما گوشش لاله دارد - بچه می آورد، و هر حیوانی که گوشش منخفض است بیضه می نهد یعنی تخم می گذارد؛ تمثیلاً عرض می شود: چنان که هر حیوان دو پا تخم می نهد مگر انسان که بچه می زاید، و هر حیوان چهار پا بچه نمی زاید چنان که لاک پشت تخم می نهد. شرع مقدس شیر مادر را بهترین غذا برای کودک شیرخوار فرموده است، و تا دو سال قمری آن را برای رضیع تجویز فرموده است، و فوق آن مدت را تحریم که «الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» (قرآن کریم، سوره دوم، آیه ۲۳۴). شیر مادر پس از دو سال به مزاج طفل آسیب می رساند چنانکه پیش از پایان دو سال اگر مادر باردار شده است شیر پستان او مہلک طفل رضیع است، زیرا که نفس مادر متوجه به پرورش فرزند در رحم می شود، و شیر در پستان مانند مایع مانده در مشکى لجن می گردد و برای مزاج طفل رضیع سخت مضر است بلکه مہلک اوست.

غرض این که تشریعیات از دل تکوینیات برخاسته اند، و همه احکام خمسہ شرع بر مبنای مصالح و مفاسدی اند که در کمون اشیاء و افعال متعلق به مکلفین نهفته اند. کتاب شریف «علل الشرایع» جناب صدوق محمد بن علی بن بابویه (رضوان الله علیه) را در این موضوع اهمیت بسیار بسزا است؛ و نبراس متاله سبزواری نیز در بیان علل و اسرار احکام تشریعی است جز این که بسی بیانات استحسانی در آن بکار برده شد، چنانکه خود علل الشرایع یاد شده را نیز بیان استحسانی بسیار است، بسط بحث را در این امر کتابی جداگانه باید.

شما قرائت یک سوره مبارکه فاتحه را در نماز ظهر و عصر در نظر بگیرید، آیه بسم الله الرحمن الرحيم به اتفاق امامیه و فرق عامه، جزء سوره فاتحه است؛ و در صلات ظهرین اخفات حمد و سوره واجب است و لکن امامیه به اقتدای از پیشوای اولشان حضرت وصی امام علی (علیه السلام)، کریمه بسم الله الرحمن الرحيم را در نماز ظهرین هم به جهر می خوانند.

فخر رازی در تفسیر سوره فاتحه از تفسیر کبیرش در مسأله فقهی جهر به بسم الله الرحمن الرحيم گوید: «... وذلك يدل على اطلاق الكل على أن علياً كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم، ان علياً عليه السلام كان يبالي في الجهر بالتسمية فلما وصلت الدولة الى بنى أمية بالغوا في المنع من الجهر سعيّاً في ابطال آثار علي عليه السلام، ان الدلائل العقلية موافقة لنا، وعمل علي بن ابي طالب عليه السلام معنا، ومن اتخذ علياً اماماً لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه ونفسه...».

(و این دلالت می کند بر اینکه همه متفقند علی (علیه السلام) بسم الله الرحمن الرحيم را به جهر می خوانده است. و آن جناب در جهر به بسم الله مبالغه می کرده است. پس چون دولت به بنی امیه رسید در منع از جهر به بسم الله مبالغه کردند تا آثار علی بن ابی طالب (علیه السلام) را محو سازند. بدرستی دلایل عقلی موافق ماست و عمل علی بن ابی طالب (علیه السلام) همراه ما. و هر کس در دین، علی را امام خویش قرار دهد به دست آویز استواری چنگ زده است).

حالا در وجه جهر به بسم الله الرحمن الرحيم، تمسک بجویم مثلاً به کریمه «فاذكروا الله كذاكم اباؤكم أو أشدّ ذكراً» (قرآن کریم، سوره بقره، آیه ۲۰۱)، و بگویم همانگونه به نام پدرانتان و انتساب بدانها افتخار می کنید، و با دهن پر آنها را نام می برید و رجز می خوانید که «اولئك آبائي فجئني بمثلهم» خدای سبحان

را بدان گونه یا شدیدتر از آن نام ببرید. آیا این گونه تمسک را علت برهانی و واقعی حکم شرعی باید دانست، یا بیان استحسانی و خطابی آن است؟،
خوض در این موضوع - چنان که اشاره نموده ایم - مستلزم تدوین کتابی
است، لعل الله يحدث بعد ذلك أمراً.

حکیم سبزواری متضلع در علم حروف و اوفاق و اعداد

در خاتمه مطلب دیگری را که در باره متأله سبزواری یادداشت کرده ایم
تا در این فرخنده محضر به عرض برسانیم این که آن جناب هر جا که در علم
حروف و اوفاق و اسرار اعداد وارد شده است بسیار موزون و درست و
حساب شده بحث فرموده است، اما عمق معلوماتش در رشته های ارثماطیقی
تا چه اندازه بوده است آگاهی نداریم.

به عنوان نمونه به شرح اسماء، ص ۳۵ و ۶۴ و ۱۰۰، ط ناصری، و
همچنین به ثالی منتظمه، ص ۱۰، و غرر الفرائد، ص ۲۷۰، ط ناصری، رجوع
شود. و همین گونه هر جا که به مسائل ادبی اشارتی می فرماید، اشارتش
حاکمی از تضلع آن جناب در ادبیات است و فی ذلك فلیتنافس المتنافسون.
آری محصلین زمان ما از علمای پیشین حوزه های علمی سرمشق
بگیرند و بدانها تأسی کنند که در تحصیل علم قناعت ناپسند است. ای عزیز
آگاهی به مشتی اصطلاحات در عرفیات و مفاهیم الفاظ را دانش انگاشتن به
مثابت آماس را فربهی پنداشتن است.

گفتم را در اینجا خاتمه می دهم. امیدوارم که همه جهانیان از نور سراج
الهی مبعوث در مثل امروز که «یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً ومبشراً ونذیراً
وداعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیراً» بهره مند بوده باشند.
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

فصل دوازدهم



مرکز تحقیقات و پژوهش در علوم اسلامی

استاد علامه حسن حسن زاده آملی



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

استاد علامه حسن حسن زاده آملی

باسمه تعالی وله الحمد

به خدمت دانشمند محترم، استاد مفضال، آقای سید حسن امین (دامت برکاته الوافرة) از سوی بنده خدا، حسن طبری آملی، مشهور به حسن زاده آملی، که از زبان استادش، العلم الآیة العلامة آقای شعرانی ملقب به نجم الدین است. در حالی که معترفم، کسی چون من شایسته نیست در شمار بزرگان علم و عمل یاد شود و در زمره بزرگان ارباب لوح و قلم به حساب آید، جز اینکه امثال امر حضرت عالی مرا ملزم نموده است تا بر نوشتن شرح حالم به دست خویش، جرأت پیدا کنم.

تاریخ تولد و والدین

بنابراین، با شرمندگی می‌گویم: در پایان سال ۱۳۰۷ هـ ش در خانه ایمان

* شرح حال علامه استاد حسن زاده آملی، به قلم خودشان، در پاسخ به درخواست جناب آقای سید حسن امین به تازی نوشته شده و توسط حجة الاسلام والمسلمین محمدباقر داودی به پارسی ترجمه شده است.

و تقوی - که امید است در سایه توجّهات «بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فيها اسمہ» باشد - از پدری الهی، بزرگوار و اهل یقین و مادری جدّاً با ایمان، پاک و راستگو متولد گشته‌ام.

سپس در دامن او که دامن ولایت و درایت و طهارت بود پرورش یافتم و از پستان او که پستان معرفت و اخلاص و صداقت بود، شیر نوشیدم و همانا من یقین دارم: هر برکتی که از پروردگارم - سبحانه - به من افاضه شده است، از اینجا ناشی شد که خدای تعالی مرا در چنان دامن عفیفی پرورش داده و از چنان پستان شریفی روزیم فرمود.

پس خدای تعالی را بر این نیکویی و گرامیداشت و بخشش و نعمتی که بر من روا داشت، سپاس می‌گویم. و در اشاره به این موهبت بزرگ و گرانقدر، در قصیده تائیه‌ام، چنین گفته‌ام:

و لست اری غیر النبی وآله الیه تعالی شأنه من وسیله
ومن ثدی امی قدس الله سرها شربت حُمیّا حبّهم بدء رضعتی
ترجمه: جز پیامبر و آل او علیهم‌السلام وسیله‌ای را به سوی حقّ (تعالی شأنه) نمی‌شناسم.

و از پستان مادرم در ابتدای شیر خوارگیم شدت محبّت و دوستیشان را نوشیده‌ام.

آری، همانا شیر چکیده خلقت و خصلت مادر است و تأثیر شیر در خلق و خُلق کودک از چیزهایی است که شکّ بردار نیست و این مطلب مبرهن به برهانهای عقلی و مدلّل به دلیلهای طبّی است که مورد تأیید و معاضدت از سوی روایات اهل بیت وحی و عصمت، می‌باشند.

حضرت وصی امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام فرمود: أَنْظَرُوا مَنْ تَرْضِعُ أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّ الْوَلَدَ يَشَبُّ عَلَيْهِ.

ترجمه: بنگرید چه کسی به فرزندان شیر می‌دهد، زیرا فرزند بر اساس شیر رشد و نمو می‌کند.

و امام ما، باقر علوم النبیین علیهم‌السلام فرمود: **إِسْتَرْضِعْ لَوْلَدِكَ الْحِسَانَ وَإِيَّاكَ وَالْقَبَاحَ، فَإِنَّ اللَّبَنَ قَدْ يُعَدِّي.**

ترجمه: به فرزندت، از شیر زنان نیکو و زیبا بنوشان و از نوشاندن شیر زنان زشت پرهیز، زیرا شیر، گاهی ویژگیهای شیرده را سرایت می‌دهد.

و هم او فرمود: **عَلَيْكُمْ بِالْوَضَاءِ مِنَ الظَّنْوَرةِ، فَإِنَّ اللَّبَنَ يُعَدِّي.**

ترجمه: بر شما لازم است دایه‌های خو بروی برای فرزندان برگزینید، زیرا شیر سرایت می‌دهد.

سه روایت مذکور را از جامع وافى فیض کاشانی (رض) نقل کرده‌ام. و از جمله کلمات بلند شیخ رئیس در تدبیر رضاع و ارضاع طفل و شرایط مرضعه مطالب ذیل است که در فصل دوم از فن سوم تعلیم اول قانون در طب نیکو نگاشته شده است: چگونگی شیر دادن نوزاد و تغذیه او: لازم است نوزاد از شیر مادرش بنوشد، چون این شیر شبیه‌ترین غذا به جوهر غذایی است که در رَحِم استفاده کرده است که خون مادرش بوده است. زیرا همان خون به شیر تبدیل شده است و نوزاد این شیر را پذیراتر و به آن مأنوستر می‌باشد. تا آنجا که ثابت شده است:

به دهن گرفتن کودک نوک پستان مادرش را برای جلوگیری از چیزهایی که موجب اذیت و آزار کودک است، بسیار سودمند است.

تا آنجا که می‌گوید: اما شرایط زن شیر ده: نیکوتر این است که دایه «از نظر سنّی» بین بیست و پنج تا سی ساله باشد، چون این دوران سنّ جوانی و سلامت و کمال است و «از نظر اخلاقی» نیک خلق و پسندیده خوی باشد، و از انفعالات نفسانی پست از قبیل خشم و اندوه و ترس و جز اینها زود متأثر

نگردد، چون همه اینها مزاج را تباه کرده چه بسا توسط نوشیدن شیر، به کودک سرایت کند. لذا پیامبر ﷺ از دایگی گرفتن زن دیوانه نهی فرموده است.

بعلاوه، خدای سبحان در کتاب گرامیش، قرآن فرموده است: «وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ». روشن است این نفخ الهی از طریق مادر در رحم و جنین جاری است. پس، نفخ، از مادر متأثر و به صفات و حالاتش متصف می‌شود، و پدر و مادر نقش مهمی در چگونگی نفخ و اتصاف نفخ به اوصافشان دارند. بنابراین، والدین در نفخ دخیل و گویا در آن شریکند.

ورود به مکتب خانه و فوت مادر

سپس بر اساس سیره حسنه عقلانی‌ای که شیخ رئیس در فصل چهارم از فن سوم تعلیم اول اشاره کرده است: «کودک چون شش ساله گردد لازم است به خدمت مؤدب و معلم فرستاده شود» در حالی که شش ساله بودم به مکتب خانه، خدمت یک معلم روحانی شرفیاب شدم و پیش او خواندن و نوشتن یاد گرفتم و تعدادی از جزوات متداول در مکتب خانه‌های آن زمان را خواندم، تا اینکه در خردسالی، تمام قرآن کریم را بخوبی فرا گرفتم.

پس از آن، وارد دوره ابتدایی مدارس جدید شدم. بیش از دو سال از ورودم به مدرسه نگذشته بود که مادرم (علیهاالرضوان) در سن جوانی، مخاطب به خطاب «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضیه مرضیه» گشته، وفات نمود.

و در سن چهارده سالگی به فضل پروردگارم بارقه مشرقیه الهیه و شهاب قبسی به من رسید که به اقتضای عین ثابته‌ام، مطلوب من بود. پس، سر

من به آنچه که زبان وحی به آن ناطق است، مترنم شد که «أَنِّي أَنشَأْتُ نَارًا لَّعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدَ عَلَى النَّارِ هُدًى». و این بارقه، همانند نوری در پیش رویم شتافته، مرا به کسب معارف الهی راهنمایی، و کرة بعد کرة به تخلّق به اخلاق ربوبی ترغیب، و مرّة بعد مرّة به تأدب به آداب انسانی تحریض می‌کرد، و برهه بعد برهه مرا به فرار و انزجار از مردم زمان و آئینهای تباه و پستشان تحریض می‌نمود.

وضعیت دینی ایران در زمان رضا خان

در ایران آن زمان ظلمات، غالب بود و علماء بالله، همانند اسیران، در زنجیرهای ظلم و عدوان بودند. و از اسلام، جز اسمش و از قرآن، جز رسمش باقی نمانده بود. و مسلمانان، همانند بردگانی بودند که مالک خود نبودند و بر چیزی توانایی نداشتند. و مملکت ایران، به ناپسندترین صورتی که مرد نمایان نامرد می‌خواستند، و به زشتترین وضعی که خواسته زنانی بود که از لشکریان شیطان بودند، درآمد. و من خود، مساجد شهرم آمل را دیدم که برخی از آنها، پر از علوفه و پنبه و کتان، و برخی دیگر، آغل گوسفندان، بلکه آخور چهار پایان بود.

و همه اینها دستاورد دستی طغیانگر و جنایتکار بود. و این دست، دست طاغوت و پدر طاغوت، رضا خان پهلوی، دست نشاندۀ انگلیس بود. و قسم به خدایی که عزیز ذوانتقام است، همانا آنچه از قلم راقم صادر، و قلم بدان ناطق گشته است، در برابر آنچه که به دست پهلوی طاغوت و پسر فاسدش بر اسلام و مسلمین گذشته است - از قبیل اماتۀ معارف الهیۀ و ابادۀ اهل آن و غارت صحف علمیۀ و کُتب قیمه و تاراج ذخایر نفیسه رصینه معنویۀ - هر آینه، سخت اندکی از بسیار است.

قصیده تائیه

و قصیده تائیه مذکوره، به بخشی از آن بارقه، و پاره‌ای از آن حال
سنیه‌ای که در عنفوان جوانی به من روی آورده، به رمز اشاره، و به برخی از
زشتیهای آن دیجور زمان و آداب مردم و رفتارشان بر طبق آئین سلطان جور
و عدوان، ایماء نموده است. و برخی از ابیات آن قصیده این است:

وقد اضرمت نار الصبابة فی الصبی هدایا الجنون بین قوی و صبئی
و به تحقیق، آتش عشق در کودکی، ارمغانهای دیوانگی را در میان قوم
شعله ور نمود.

صبابة من قد کان سرّی سریره فصاح بسرّی صیحة بعد صیحة
عشق کسی که سرّ من سریر او بود پس بر سرّ و باطن من بانگهای پیاپی
زد.

فیا حبذا نار المحبة احترقت انانیتی من جذبة بعد جذبة
و ای خوشا آتش محبت که انانیت مرا از جذبه‌ای پس از جذبه‌ای
سوزاند.

فقد قادنی لطف الاله الی الحمی علی صغری حمداً له من عطیة
پس، همانا لطف خدا مرا در کودکیم به قرقگاه، راهبری کرد - سپاس، بر
عطایایش -.

مطایا عطایاه نفوس تطهّرت من ادناس الارجاس بوهب و همّة
مطایای عطایای او، نفوسی بودند که به هبه الهی و همّت خود از آلودگی
گناهان پاک بودند.

یوسّع رزق العبد ما کان طاهراً بذاجاء نصّ من نصوص صحیحة
بر رزق بنده، مادام که با طهارت است توسعه داده می‌شود. بر این

مطلب، نصی از نصوص صحیحه وارد شده است.

ولمّا بدت انوار طوباه فی حماه وقد طارت النفس الیه بسرعة
ترکت سواه لقیة من لقائه وقد اکرم المعشوق نجح عزیمتی
و چون انوار طوبای او در قرقگاهش آشکار شد و جانم به شتاب به
سوی او پرواز نمود.

هر چه که غیر او بود به یک دیدار او رها کردم، در حالی که معشوق به
بار نشستن آهنگم را گرامی داشت.

هدانی الی وادی الولاية بعدما رمانی عن اوطانی وسکّان بلدتی
پس از آنکه مرا از اوطان و ساکنین شهرم دور کرد، به وادی ولایت،
رهنماییم کرد.

ولمّا رآنی لیس لی مونس سواه ترخّم بی جاء انیساً لغربتی
و چون مشاهده فرمود که مونسی جز او ندارم، به من رحمت آورد و
انیس غربتم شد.

ترکت سواه فی هواه بلطفه وفی الکسر جبران وفی العبر لذتی
به لطف او، سوای او را، در هوای او، رها کردم. و در شکست، جبران
است و لذتم، در جبران است.

وما ذُقت فی دهري من انواع لذّة فلا تعدل معشار اوقات خلوتی
و هر نوع لذتی که در عمرم چشیده‌ام، با یک دهم لذت اوقات خلوتم،
برابری نمی‌کند.

مضى اللیل فی النجوى وشکوى غریبة وكان الصّباح لمعة فوق المعة
شبم در نجوی و شکوای شگفتی سپری شد و صبحم درخششی فوق
درخششی بود.

وفی لُجّة اللیل الذکاء تلالأت وقد جرت الانهار من قلب صخرة

و در دل شب، خورشید درخشید، و از دل صخره‌ای، نهرها جاری گشت.

وقد نور الروح انسين لياليا وقد طهر السر دموع كريمي
به درستی که ناله شبهایم، روح را منور و اشکهای چشمانم، باطنم را
مطهر نموده است.

ونعم الانين كان في الدهر موني فصرت من اشباه الاناس بخيفة
و خوب ناله‌ای بود که در روزگار مونس‌م شد. آنگاه از مردم نمایان
بیمناک گشتم.

اناس کنسناس وحوش بهائم اضل من الانعام دون البهيمه
اناسی که چون نسناسند و وحوش و بهائمی که گمراهتر از انعام و
چهارپایان بی تمیزند.

ولو كشف عنك الغطاء لتبصر سباعا ذئابا او ضباعا بأیكة
و اگر پرده از چشمانت کنار رود، هر آینه آنان را درندگان، گرگان یا کفتارانی
در بیشه خواهی دید.

على ما هدانا الله جل جلاله له الحمد ثم الحمد من غير فترة
خدای جل جلاله را بر هدایتمان، بی هیچ فترتی، سپاسهای پیاپی باد.

ورود به مدارس دینی

باری، آن بارقه مرا از تاریکی به روشنائی در آورد، به این جهت که
محبت تحصیل معارف قرآنی را در قلبم بر افروخت. پس، از پدرم (رضوان الله
تعالی علیه) برای ورود به مدرسه دینیّه (حوزه علمیه) اجازه خواستم، و او
بی درنگ همراه با شفعی شدید و گریه‌ای بلند که از سر شوق و خوشحالی و
سرور بود، اجازه داد. پس از برهه‌ای، شروع کرد به نصیحت کردن و پند

دادنم در مورد کاری که در پیش گرفته‌ام، و مرا به صبر و استقامت و اتکال بر خدای متعال و کوشش در تحصیل کمال، وصیت نمود.

چون شب روی آورد، هنگام سحر برخاستم به گونه‌ای که احدی از افراد خانه متوجه حالی من نبود. دیوان خواجه حافظ شیرازی را برداشته، از باطن خویش ندایش کردم و گفتم، تفأل به دیوان تو در اصقاع مُشتهر شده، به اسماع رسیده است و من قرائت فاتحه، به روح تو نثار می‌کنم به این امید که حسن خاتمه کارم را به من بنمایانی. پس از قرائت فاتحه، دیوان را گشودم، غزلی به این مطلع آمد:

کنون که در کف گل، جام باده صافست

به صد هزار زبان بلبش در اوصافست

بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر

چه وقت مدرسه و بحث کشف کشفانست

به دُرد صاف، تو را حکم نیست دم در کش

که هر چه ساقی ما ریخت عین الطافست

پُر ز خلق و ز عنقا قیاس کار بگیر

که صیت گوشه‌نشینان ز قاف تا قافست

این ابیات بر شوق وافرم افزود و مرا به شتاب در طلب مراد تهییج نمود. شایان ذکر است که آن بارقه از دوحه شجره‌ای طیّبه و نفّس نفّسی زکیّه و اشاره عالمی ربّانی دارای محاسنی فراوان تابیدن گرفت و او میرزا ابوالقاسم مشتهر به فرسیو پسر ملاّ باشی ابراهیم (رحمة الله علیهما) بود که اعلم و اتقی و ازکای علمای شهرمان، آمل و حقّاً از اعلام علمای دین و از افاخم مجتهدین بوده است. او اساتید تهران و عالمان اصفهان روزگار خویش را ادراک نموده سپس به حوزه نجف کوچ کرده از مشایخ و اعلام آن حوزه: سید ابوالحسن

اصفهانى، آخوند خراسانى، ميرزا حسين نائينى و غيرهم حظى وافر بلكه او فر برده بود. خلاصه، فضائل آن روحانى بطل و محاسنش در علم و عمل و سیره اش در تقوى و كمالش در حسن خط و آنچه از سختیهای روزگار و دهر خیانتكار از سوى طاغوت پهلوى خیانتكار بر او گذشت بسیار گسترده است. من پیش او شاگردى نكردم چون ایشان در ابتدای اشتغال به دروس روحانى به جوار رحمت الهى پیوست ولى در ایماض آن بارقه او را بر من حقى عظیم است.

از دیاد اشتعال بارقه

سپس اشتعال و تأثیر آن بارقه به سخنى كه آن روحانى نبیل در يك محفل علمى در مورد من فرمود زیادتى شد. و آن مطلب این بود: علمای شهرمان، مجمعی علمى داشتند كه در آن گرد آمده در مورد مسائل فقهیه بحث مى نمودند. در روز دوم ورودم به مدرسه یكى از بزرگان آن مجمع به من خبر داد: امروز میرزا ابوالقاسم در مورد شما فرمودند: من یقین دارم این جوان به مقام شامخ والایى مى رسد. و من خدای سبحان را بر این مژده ستودم.

جریان من از این قرار بود: بعد از طرد عفریت ابالیس پهلوى شریس به جزیره موریس، من اولین كسى بودم كه اقتحام کرده ورود به مدرسه روحانى (حوزه علمیه) را افتتاح نمود، مشتعل شده آنگاه به تحصیل و كسب علوم اصیل انسانى جهت اعتلای به فهم خطاب احمدی و ارتقای به كشف تام محمدی مشغول گشت. تاریخ ورودم به مدرسه روحانى (حوزه علمیه) مهر ماه سال ۱۳۲۳ هـ. ش مطابق با شوال املكرم سال ۱۳۶۳ هـ. ق بود.

شهرمان آمل در آن وقت حافل عده ای از علماء بود كه از نمونه های

فضل و تقوی بودند همانگونه که از دیر باز جایگاه علم بود و بر این مطلب، تاریخ و آملی‌های مذکور در کتب تراجم و نیز مصنفات علمی و مدرسه‌ها مکتبهای دینی‌شان گواهی می‌دهند.

نخستین اساتید و اولین کتب درسی

و این حُجَج باهره جهت جلوگیری از اندراس اعلام هدایت در لُجَج غامره در تأدیب و تعلیم ما کوششی تام نمودند. شایسته است به ذکر نامهای نامی‌شان تبرک بجویم: آیات و حجج: محمد غروی، عزیز الله طبرسی، ابوالقاسم رجایی، حاج شیخ احمد اعتمادی و عبدالله اشراقی (رضی الله تعالی عنهم و رضوا عنا)

غروی، فقیه و اصولی و مجتهد در فقه و اصول بود و محضر علمای عصر خویش را در آمل و تهران و نجف درک کرده از تلامذه اعلامی چون محمد کاظم خراسانی صاحب «الکفایة فی الاصول» و سید ابوالحسن اصفهانی و نائینی بود.

طبرسی، دانشها و معارف سه شهر مزبور را درک کرد و در دو منقبت علم و تقوی از افراد مبرز بود. او مدرسی بود با جدّ و جدوی که به روشی نیکو تدریس و تفهیم می‌نمود، ادیبی اریب و بارع بود و دارای خطی خوش. و من خطّ و آداب خطّ را از او تعلیم گرفتیم.

اولین کتابهایی که به ما تعلیم دادند اینهايند: ۱- رساله منظومی در لغت به نام «نصاب الصبیان» تصنیف ابو نصر فراهی ۲- رساله علمیة فارسی آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی چون ایشان مرجع علی الاطلاق در آن زمان بودند. ۳- رساله امثله از کتاب «جامع المقدمات». در طی چند هفته نصاب را یاد گرفتیم و کاملاً حفظ کردیم و درس جامع المقدمات هم به «عوامل ملأ

محسن» رسید.

روزی که درس در مورد کَانَ از حروف مشبّهة بالافعال و الغاء آن از عمل و شاهد بر الغاء، قول شاعر: «کان ندياه حُقّان» بود، مخبر مرگ به مدرسه آمد و خبر وفات پدرم آورد. (رحمة الله عليه). پس از آن خاله‌ام (رحمة الله عليها) سرپرستی مرا به عهده گرفت و نسبت به من از والدینم نیکوکارتر و مهربانتر بود.

مدت تحصیل و کتب فرا گرفته شده در آمل

باری خداوند سبحان به من توفیق داد تا در شهرمان آمل به مدت شش سال ادامه تحصیل داده پیش اساتذۀ مسبق الذکر کتابهای ذیل را با فهم و درایت بخوانم: نصاب الصبیان، جامع المقدمات، شرح سیوطی بر الفیه در نحو و صرف، شرح جامی بر کافیۀ در نحو حاشیۀ ملا عبد الله یزدی بر تهذیب تفتازانی و نیز شرح قطب رازی بر شمسیۀ کاتبی قزوینی در منطق، شرح نظام بر شافیه در صرف، معالم الاصول شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی در اصول، تبصره علامۀ حلّی در فقه، مغنی در نحو، شرایع محقق در فقه، مطوّل در معانی و بیان و بدیع و بخشی از شرح قوشچی بر تجرید در کلام و چند کتاب از شرح لمعۀ شهید ثانی در فقه و قوانین محقق قمی در اصول از اوّل تا مباحث عامّ و خاصّ.

رسم معهود در حوزه این بود که نصاب الصبیان و تهذیب المنطق و الفیه ابن مالک را حفظ می‌کردند ما نیز از آنها پیروی کردیم و دوتای اوّل را به تمامی و بیشتر ابیات الفیه را حفظ کردیم. من بحمد الله و حُسن عنایتۀ همراه با ارتقاء و اشتغال به یادگیری کتابهای بالاتر به تدریس کتابهای پائینتر موفق بودم.

مهاجرت به تهران

پس از گذشت شش سال از اشتغال به تحصیل در شهر آمل در روز چهارشنبه اول شهریور ماه ۱۳۲۹ ه. ش مطابق با نهم ذی القعدة الحرام ۱۳۶۹ از هجرت نبوی (علی مهاجرها آلاف التحية والصلاة والسلام) به تهران مهاجرت کردم. پس از سختیهای زیاد پروردگار مرا در مدرسه حاج ابوالفتح (علیه الرحمه) واقع در آخر خیابان ری تهران مأوی داد. به اسم فتح تفال به خیر زدم. گویا به این اسم آرزوی فتوحات رب فاتحم (عزاسمه) داشتم. آنگاه بقیة کتب شرح لمعه و قوانین الاصول را به تمامی پیش عالم جلیل الایة الحجّة آقای سید احمد لواسانی (رضوان الله تعالی علیه) خواندم. و او را بر من در تدریس و تعلیم بویژه در ترجم و تحبیب و تألیف حقّی است مشکور چون در رفتارش با من مانند پدری مهربان و عطوف بود. پس از آن خواستیم که رسائل شیخ انصاری را در اصول و مکاسبش را در فروع بخوانیم و شروع کنیم به علوم عقلیه و خواندن لثالی منتظمة در منطق، و حکمت منظومه در حکمت متعالیه و فلسفه الهیه. بنابراین در برخی از محافل درسی شرکت کردیم. دیدیم علمای شهر ما آمل به مراتب از این اساتید افضلند.

راهیابی به محضر درس آیه الله قمشهای

به دلم گذشت به کسی مراجعه کنم که به علماء، بینا و داناست. به محضر آیه الله حاج شیخ محمد تقی آملی که از بزرگان علماء در تهران بود مشرف شده جریان شرکت در بعضی از محافل درسی و ناخشنودیم را از درسهای رایج معمولی برایش حکایت کردم. ایشان مرا به طور جدی به ادراک محضر علامه ذوالفنون آیه الله حاج میرزا ابوالحسن شعرانی و حکیم الهی میرزا

مهدی الهی قمشهای تشویق کرد. به خدمت این دو بزرگوار تشرّف حاصل کردم ولی هر یک به کثرت مشاغل و مشاگل از تدریس و تصنیف و تحقیق و تصحیح و غیر اینها از امور علمی اعتذار کرده از تقبّل درس دیگری برای ما امتناع فرمودند.

بر این منوال بارها به این دو بزرگوار مراجعه کردم و جواب همان جواب بود در این مدّت کوتاه در محافل درسی دیگر با ناخشنودی حاضر می شدم در حالی که به وعده خداوند: «لعلّ الله يحدث بعد ذلك أمراً» امیدوار بودم. پس از چند روز دوباره با انفعال و شرمندگی به خدمت استاد الهی قمشهای رسیدم. ایشان چون مشاهده فرمودند که شوق من به درس فوق طوق من است این بار از من در مورد شهرم و کوچ کردنم به تهران و مدّت اشتغال به تحصیل و مدرسه محلّ اقامتم در تهران پرس و جو فرمود و از من چند روزی مهلت خواست. پس از گذشت آن چند روز تفضّل کرده تدریس حکمت منظومه متألّه سبزواری را تقبّل فرمود. همه درسهای ما پیش ایشان در طیّ بیش از ده سال در بیت شریفشان بعد از نماز مغرب و عشاء برگزار می شد. ما پیش ایشان تفسیر قرآن و حکمت منظومه به تمامی و شرح محقّق طوسی بر اشارات شیخ از نمط چهارم تا آخر و جلد سوم اسفار صدر المتألّهین در الهیات بالمعنی الاخص را فرا گرفتیم. پس از حصول مؤانست در محضر والایش، شبی پس از درس، کاری که در غیابم جهت اطمینان و یقین در موردم انجام داد حکایت کرد و گفت: وقتی ابرام و اصرار تو را برای تدریس مشاهده کردم روزی در غیاب تو به مدرسه حاج ابوالفتح آمده از طلاب مدرسه در مورد راه و روش در کارها و اشتغالت به تحصیل پرس و جو و تحقیق نمودم. آنها در تصریح به حسن سیرت و شدّت ولع شما به اکتنای معارف و اکتساب علوم متفق و یکزیان بودند. با این حال بعد از

مراجعه به منزل، به قرآن کریم تفأل زده جهت پذیرفتن درس استخاره کردم. ناگهان این کریمه تلاو کرد: «وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ».

آنگاه در رعایت این همه احتیاط و دقت در اختبار جهت قبول درس إعتذار کرد که: بیشتر همّت‌ها از استقامت بر طریقت قاصرند و به علم به مقداری که ایشان را در امرار معاششان کفایت کند قانع.

شگفت این که وقتی جناب آقای الهی (رضوان الله تعالی علیه) لطف فرمودند و تدریس حکمت منظومه را پذیرفتند من به بسیاری از کسانی که انتظار این درس را می‌کشیدند خبر دادم، در هفته اول تعداد زیادی که متجاوز از پنجاه نفر بودند در مجلس درس حاضر شدند ولی در هفته دوم فقط من ماندم و من.

از سخنان سامی‌شان در حق من بشارتی بود که شبی بعد از درس به من داد، فرمود: «تو در راه علم خیر می‌بینی». تا این بشارت را از او شنیدم آمین گفته پرسیدم: به چه دلیل مرا بشارت به خیر می‌دهی؟ فرمود: به دلیل ادب و احترامی که نسبت به اساتیدت به کار می‌بری و تواضعی که پیششان می‌نمایی.

از جمله تفضلاتشان بر من تقریظشان بر دیوان اشعار من است که با خط شریف خود در ابتدای دیوانم مرقوم فرمود و همراه با دیوان چاپ گشته است. او (رحمه الله تعالی) شاعری مقلق و مصقع بود و او را دیوانی است بزرگ و قطور که چندین بار به زیور طبع آراسته شده است. به جانم سوگند، ایشان دارای فضایل جمّه در شعب کمالات روحانیه بود.

راهیابی به محضر درس آیه الله شعرانی

در اثناء تلمذمان پیش استاد الهی، خداوند سبحان به فضل و کرمش

دری دیگر از رحمتش به روی ما گشود و شرکت در محضر معلّم العصر، فخر العلم، مفخر الاسلام آیه الله العلیم العلّام العلامة ذی الفنون الاستاذ الاعظم حاج میرزا ابوالحسن شعرانی (افاض الله علينا من بركات انفاسه القدسیة النفسیة) را آسان و ممکن ساخت.

این قهرمان علمی در گردآوری علوم منحصر به فرد بود. احدی را از علمای معاصرمان ندیدیم که در جمع علوم و احاطه بر آنها همتای او باشد. او ادیبی بارع و صاحب قلمی رصین و قولی ثقیل در فنون ادبی فارسی و عربی بود. زبانهای فرانسوی و عبری و ترکی را تمام و کمال می دانست و به انگلیسی هم به مقداری که نیازش را به آن برآورده سازد آشنایی داشت. او فقیه مجتهد جامع تمام شرایط فقهیه، فیلسوف الهی متبحر، حکیم متضلع در حکمت متعالیه و مشائیه و اشراقیه، متخصص در علوم ریاضیه به ویژه در علم فلک بود.

طیبی بود که شرح الاسباب و قانون شیخ رئیس را درس می داد. مخترعی حاذق بود که به قریحه طیاره و قاده اش آلات رصدی در شناخت قبله بلاد اختراع کرد. محدّثی خبیر بود که از بزرگان حاملان روایت محسوب می شد. رجالی ای حاذق در درایت و بازشناسی ضعاف از ثقات و مفسّری خجّیت در تفسیر قرآن کریم و علم قرائات بود. خلاصه هنگام ذکر گرد آورندگان علوم و فنون از میان علمای معاصرمان او «ممن یشار الیه بالبنان» بود.

آثار باهره اش راستگوترین گواه بر اظهاراتی است که از این قلم تراوش کرده است. به علاوه انسان مسئول افعال و اقوال خویش است. و با همه آن فضایل نسبت به دنیا و اهل دنیا زاهد و بی اعتنا و در اکتساب شبانه روزی معارف و حقایق حریص و مولع بود. «ففی ذلک فلیتنافس المتنافسون».

من به مدت سیزده سال در محضر او شاگردی نمودم و موارد ذیل را از او آموختم:

در فقه و اصول: ۱- تمامی رسائل و مکاسب شیخ انصاری با تفحص و تحقیق کامل ۲- کفایه آخوند خراسانی ۳- تعدادی از کتب جواهر الکلام: کتابهای طهارت و صلاة و خمس و زکات و حج و ارث. ایشان در تدریس این کتابها فقط به تفهیم متن اکتفا نمی کردند، بلکه کوشش داشتند به صورت درس خارج و محققانه باشد. تا اینکه مطمئن شد و باور نمود که بر استنباط فروع از اصول، توانایم.

آنگاه مرا به تصدیق مئة استنباط و قوه اجتهاد مشرف ساخت. صحیفه مکرمة او که با خط مبارک خویش در مورد آن تشریف مرقوم داشت پیش من موجود و محفوظ است و به زودی به ذکر آن و مرقومه دیگری از ایشان تبرک می جویم.

در علوم عقلیه: ۱- اکثر اسفار صدر المتألهین ۲- چند کتاب از شفاء شیخ رئیس: کتاب نفس، کتاب نبات، کتاب حیوان و خلاصه از کتاب نفس تا آخر طبیعیات. تعدادی از نمطهای اشارات شیخ به شرح خواجه طوسی را دو بار درس گرفتیم: باری پیش استاد قمشه‌ای و دیگر بار پیش استاد شعرانی.

در تفسیر قرآن کریم، تفسیر مجمع البیان امین الاسلام طبرسی از بدو تا ختم از تفسیر سورة فاتحه تا تفسیر سورة ناس به طور کامل.

در تجوید و علم قرائات: شرح شاطبیّه به نام «سراج المبتدی و تذکار المقرئ المنتهی» که شرح علامه شیخ علی بن قاصح عذری بر قصیده لامیه منظومه علامه شیخ قاسم بن فیره رعینی شاطبی در علم قرائات است. این قصیده یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج بیت است که قافیه همه ابیات فقط لام است. مطلع این ابیات،

بَدَأَتْ بِبِسْمِ اللَّهِ فِي النَّظْمِ أَوَّلًا تَبَارَكَ رَحْمَانًا رَحِيمًا وَمَوْتَلَا
و مختتم این ابیات:

و تَبَدَّى عَلَى أَصْحَابِهَا نَفْحَاتِهَا بِسْغِيرِ تَسْنَاءِ زَرِينَا وَقَرْنَقَلَا

می باشد. شرح شاطبیّه از کتابهای درسی بود که در مراکز علمی خوانده می شد و استاد شعرانی آن را پیش پدرش (قدس سرّه) خوانده بود. قصیده مزبور به روشی خاص منظوم و به کنوز رموزی در علم قرائات و معرفت قاریان مشحون است. و من جویندگان معارف قرآنیّه را به جمع آوری از این موارث علمیّه سفارش می نمایم.

در پزشکی: ۱ - قانونچه محمد بن محمود چغمینی ۲ - شرح الاسباب نفیس بن عوض بن حکیم طبیب ۳ - تشریح کلیّات قانون شیخ رئیس. حضرت استاد شعرانی در آغاز شروع به درس قانونچه، با گفتار متینش به طور موجز نصیحت فرمودند: برای عالم دینی شایسته است به تشریح و طبّ، عارف باشد تا تَوْهَم ننماید که کلیه اش زیر چانه اش آویزان است. علاوه یک عالم دینی در مسائل دیات و قصاص و حدود و اشباهها به علم تشریح بسیار نیازمند است.

در علم درایه و رجال: ۱ - دوره کامل رساله استاد در درایه که تاکنون چاپ نگشته است ۲ - دوره کامل «جامع الرواة» اردبیلی (علیه رحمة الباری). در حدیث و روایت: جامع وافی فیض کاشانی (رضوان الله تعالی علیه).

پس از خواندن جامع وافی مرا به انخراط در سلک روات دین و انسلاک در سلسله حمله احادیث صادره از اهل بیت عصمت و وحی، مشرّف ساخت. چون به من اجازه روایت از اهل بیت داد به اسنادی که ایشان از مشایخ روائیّه از ائمّه (ع) روایت می کرد. و به زودی اسناد مزبور مذکور می شود.

در ریاضیات و علم هیئت: ۱ - رساله فارسی ملاً علی قوشچی در هیئت ۲ - شرح قاضی زاده رومی بر «الملخص الهیئة» از مؤلفات محمد بن محمود خوارزمی چغمینی معروف به «شرح چغمینی» ۳ - استدراک بر تشریح الافلاک شیخ بهایی تألیف خود استاد. ۴ - کتاب «الاصول» مشهور به اصول اقلیدس صوری^(۱) به تحریر محقق ناقد خبیر خواجه نصیرالدین طوسی از بدو تاختم. این اصول پانزده مقاله در حساب و هندسه است که همه مسائلیش به براهین قاطع ریاضی مبرهن است. ۵ - اگر مانالاثوس. ۶ - اگر ثاوذوسیوس در مثلثات و اشکال کروی به تحریر محقق طوسی که مسائلیش به براهین ریاضی مبرهن است. ۷ - شرح علامه خفری بر «التذکرة فی الهیئة» محقق طوسی. این کتاب شرحی است استدلالی بر مسایل علم هیئت. اگر چه تذکرة یاد شده را علامه ملاً عبدالعلی بیرجندی و علامه حسن بن محمد نیشابوری صاحب غرائب القرآن در تفسیر و غیر ایشان از اعلام علم شرح نموده اند ولی شرحی که به دلیل رزانت علیا و رصانت قصوایش کتاب درسی است شرح خفری است. ۸ - بعد از تعلّم شرح خفری بر تذکرة و تعلّم آن استاد به تعلّم زیج بهادری گفتاتم و ادقّ واجد زیجات است امر فرمودند.

استخراج تقویم

خداوند (سبحانه) ما را به اخذ و تعلّم این کتاب از محضر استاد در طی چهار سال موفق نمود در حالی که بر همه مسایل آن از بدو تاختم برهان اقامه می کردیم. من به غوص در مسایل آن تا آنجا متبحر شدم که بر استخراج آن

۱ - منسوب به صور. صور اسم شهری است که اقلیدس اهل آن بوده است. استاد

متممهر گشتم و آن را به طور کامل شرح کردم که هنوز چاپ نگشته است. از این زیج نه سال استخراج تقویم کردم که چاپ و منتشر شد. ۹- بعد از تسلط بر زیج بهادری دستور دادند به تعلّم کتاب کبیر مجسطی تألیف بطليموس قلوذی به تحریر محقق طوسی. این مجسطی دُستوری بزرگ در علم هیئت و شریفترین مصنّف در این علم است و نیز مقصد اسنی و مطلب اعلی و نهایت النهایات در درس هیئت استدلالی می باشد، همانگونه که شرح خفّری یاد شده واکر ثاوذوسیوس واکرمانالاثوس و کتاب «الکرة المتحرّکه» تألیف او طولوقس به تحریر خواجه طوسی و رساله قسطابن لوقا در عمل به کره ذات الکرسی و نظایر این کتاب از متوسطات و اصول اقلیدس و کتابهای پائینتر از آن در حساب و هندسه و هیئت از بدایات در این رشته طبق مراتب و درجاتی که نزد اهل هیئت معمول است می باشند.

در عمل به آلات رصدی: ۱- و ۲- اسطرلاب و ربع مجیب به نحو کمال ۳- معرفت آلاتی که در کتابهای یاد شده مذکور است.

خاطره شیرین و فراموش نشدنی

استاد شعرانی (رضوان الله تعالی علیه) نفوس مستعدّه را به اخذ علوم و امی داشتند همانگونه که در احیای چنین نفوسی جدّاً اهتمام داشتند. از تعطیلی تنفر داشتند و دیگران را نیز از آن متنفر می نمودند.

نکته ای از پیر دانایم جناب استاد علامه شعرانی - جانم به فدایش - حلقه گوش خاطر من است: در مدرسه مروی تهران حجره داشتم و از آنجا به سه راه سیروس که اکثرین چهار راه سیروس است برای درس به منزل آن حضرت که دانشگاه دانش پژوهان بوده تشرّف می یافتم. روزی از روزهای زمستان که برف سنگین و سهمگین تماشایی آن کوی و برزن را هموار کرده بود که گویی

شاعر در وصف باریدن آن برف گفته:

در لحافِ فلک افتاده شکاف پنبه می بارد از این کهنه لحاف
برای حضور در مجلس درس، دو دل بودم، هم به لحاظ مراعات حالِ
استاد و منزل آن جناب، و هم به لحاظ کسوت و وضع طلبگیِ خودم که کوس
«عاشقان کوی تو الفقر فخری» می زدم. بالأخره روی شوق فطری و ذوقِ
جِبَلی به راه افتادم و بُرهِای از زمان بر در سرایش مکث کردم و با انفعال،
حلقه بر در زدم چون به حضورش مشرف شدم عذرخواهی کردم که در
چنین سرمای سوزان مزاحم شدم. فرمودند: از مدرسه تا بدینجا آمده‌ای، آیا
گدایان روزهای پیش که در کنار خیابانها و کوچه‌ها می نشستند و گدایی
می کردند امروز را تعطیل کردند؟ عرض کردم: بازار کسب و کار آنان در چنین
روزهای سرد، گرم است. فرمودند: گداهای دست از کارشان نکشیدند، ما چرا
تعطیل کنیم و گدایی نکنیم.

مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

جنابان فاضل تونی و علیمحمد جولستانی

یکی دیگر از اساتید بزرگوارم در تهران عارف بالله و حکیم متأله جامع
و ادیب متضلّع بارع مولایم علامه شیخ محمد حسین فاضل تونی (تغمده الله
سبحانه بررحمته و رفع الی ذری جنة الذات درجانه) بود که شرح علامه قیصری بر
فصوص الحکم شیخ اکبر محیی الدین عربی و بخشی از شفاء شیخ رئیس ابو
علی سینا را پیش ایشان تتلمذ کرده‌ام.

و یکی از آن بزرگواران شیخ جلیل مفضال و خدوم علم و کمال و بارع
در علوم عقلیه و نقلیه حاج شیخ علیمحمد جولستانی (رحمة الله علیه) بود که در
فراگیری لثالی منتظمه در منطق تصنیف متأله سبزواری پیش ایشان شاگردی
نمودم.

و از جمله کسانی که خداوند سبحان در تهران از سفره‌های علمی آنها روزیم داد اساتید بزرگوارم مراجع الامامیه و اعلام الدین وارکان شب العلم و ارباب الیقین و معالم الهدی و معاقل العلماء و المسلمین الآیات الکبری: حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی، حاج میرزا احمد آشتیانی، حاج شیخ محمد تقی آملی (رفع الله المتعالی درجاتهم) می‌باشند.

دروسی که از علامه رفیعی قزوینی فرا گرفتم

پیش علامه قزوینی پنج سال شاگردی نموده از حضرتش علوم عقلیه و نقلیه را فرا گرفتم. با تدقیق و تحقیق همراه با تصفیه فکر و تجرید خاطر دروس ذیل را خدمت ایشان خواندم:

۱- شرح علامه محمد بن حمزه مشهور به ابن فناری بر «مفتاح غیب الجمع والوجود» تصنیف صدر الدین محمد بن اسحاق قونوی. شرح مزبور معروف است به مصباح الأنس.

۲- درس خارج اجتهاد و تقلید از متن کفایة الاصول آخوند خراسانی.

۳- بخش معظمی از اسفار صدر المتألهین.

۴- درس خارج طهارت و صلاة و اجاره از روی متن العروة الوثقی فقیه آقا سید محمد کاظم یزدی.

استاد قزوینی در تبخّر و تغلغلش (به خاطر داشتن فکر ناصع و نظر ثاقب و حافظه قوی و ذکاء شدید) در کلیه رشته‌های معارف حقّه الهیه پیش از اجله علماء دین معروف بود همانطور که به سبب بیان بارع وجودت سلیقتش در تفهیم حقایق و تقریر مطالب دشوار مثل سایر در السنه خواص بود. به جانم سوگند او در کمالات روحانی و معارف قرآنی طود تحقیق و

تفکیر بود. مرا به «فاضل آملی» وصف می‌کرد و می‌خواند و می‌نامید و به من سفارش می‌کرد بلکه دستور می‌داد جهت اقامت به آمل مراجعت نکنم. و باری به من فرمود: به سر جد اظهرم قسمت می‌دهم در آمل اقامت نکنی چون می‌ترسم آنجا ضایع بشوی.

آقایان شیخ محمد تقی آملی و آشتیانی

پیش استاد آشیخ محمد تقی آملی جهت درس خارج فروع فقهیه و غیر آن مشرف می‌شدم و همچنین در معارف عقلیه او را بر این شاگرد کوچکش حقی عظیم است.

پیش استاد افخم ربّانی حضرت آقای آشتیانی شفاء شیخ رئیس را درس می‌گرفتم.

برای تک تک این آقایان بر این شاگردشان حقوق روحانی دیگری نیز می‌باشد. جزاهم الله سبحانه عنّا خیر جزاء المعلمین. آری «ان الله لا یضیع اجر المّحسّنین».

در کتاب فضل العلم کافی به اسناد کلینی از حفص بن غیاث چنین آمده است: قال: قال لی ابو عبد الله علیه السلام: من تعلّم وعمل به وعلم الله دعی فی ملکوت السموات عظیماً فقیل: تعلّم الله وعمل الله وعلم الله.

ترجمه: حفص می‌گوید، امام صادق علیه السلام به من فرمود: هر کس برای خدا علم بیاموزد و به آن عمل کند و به دیگران تعلیم دهد در ملکوت آسمانها «عظیم» خوانده می‌شود، پس گفته می‌شود برای خدا یاد گرفت و برای خدا به کار بست و برای خدا یاد داد.

خدای دانا را گواه می‌گیرم بر اینکه این بزرگان برای خدا علم آموختند و برای خدا عمل کردند و برای خدا تعلیم دادند. (علیهم صلوات الله

(وسلامه)

تدریس همراه با تحصیل

از جمله فضل پروردگارم بر من این بود، در مدت اقامتم در تهران در طی سیزده سال یا بیشتر همراه با اشتغال به تحصیل علوم از آن محاضر عالیّه طبق روش معهود و سیره جاریه بین علمای روحانی به تعلیم و تدریس در مدارس (حوزه علمیه) روحانی نیز اشتغال داشته توفیق یافتم کتابهای ذیل را تدریس کنم:

۱- معالم الاصول ۲- مطول تفتازانی ۳- «قوانین» در اصول ۴- کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد در علم کلام ۵- شرح محقق طوسی بر اشارات شیخ رئیس در حکمت مشائیّه ۶- شرح لمعه در فقه ۷- ارث جواهر در فقه ۸- لثالی منتظمه ۹- جوهر نفید ۱۰- حاشیه ملا عبدالله ۱۱- شرح شمسیه. این چهار کتاب اخیر در علم منطق است. ۱۲- هیئت فارسی قوشچی ۱۳- شرح چغمینی ۱۴- تشریح الافلاک شیخ بهایی ۱۵- اصول اقلیدس ۱۶- زیج بهادری. این پنج کتاب در ریاضیات: هیئت و حساب و هندسه است. و نیز موفق شدم به یادگیری زبان فرانسوی.

تصدیق اجتهاد و اجازه روایت

ترجمه مرقومه استاد شعرانی که با قلم شریف خویش این بنده را به مطالب آن مشرف ساخت و ما وعده نقل آن را داده ایم چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. بعد حمدالله تعالى على الاله والصلاة والسلام على خاتم انبيائه وخاصه اصفياه همانا سزاوارترین فضیلتها به استلزام تعظیم و شایسته ترین آنها به استیجاب تکریم چیزی است که هدف وجود

انسان دستیابی به آن و فائده خلقت انسان تحلی به آن باشد. و آن فضیلت، برای قوه نظریه تزین به علم است و برای قوه عملیه تزکی از رذایل زیرا انسان به این دو قوه ممتاز است و باری تعالی این دو را باطل و عبث ارزانی نداشته است. قال تعالی: هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون. وقال: قد افلح من زکیها (یعنی زکی نفسه) وقد خاب من دسیها.

و مراد از علم، علم دنیا و تدبیر آن نیست بلکه مراد علم نفس و علم آخرت است زیرا علم به دنیا از خود دنیا پست تر است چون مقدمه از ذی المقدمه پست تر است. همانا از جمله کسانی که هر دو غایت را برای خود محقق کرده شایستگی اتصاف به حیا زت هر دو منقبت دارد مولانا الاجل الموفق نجم الدین ونور الصبایة ومصباح العلم و شمس الهدایة شیخ حسن آملی معروف به حسن زاده است. او که خدای موفقش بدارد بخشی از عمر خویش را در تحصیل کمالات انسانی و فضایل نفسانی صرف کرد بیست سال بلکه بیشتر او را آزمودم و امتحان نمودم. در این مدت در او چیزی جز جد و اجتهاد ندیدم که موجب شین و مؤاخذه گردد. از علوم دین همه آن چیزهایی را که علماء دین واجب است بدانند گرد آورده است. او را باری ندیدم که از یادگیری علم واجبی تأنف ورزد اگر چه جاهلان از آن علم کراحت داشتند و نیز او را ندیدم که به جهل و نادانی افتخار کند یا تقرّباً الی العوام خود را به نادانی به زند همان طور که گاهی از غیر او مشاهده می کنیم. به این سبب است که او در علم قرآن: لفظ و معنایش، باطن و ظاهرش، قرائت و کتابتش و دیگر امور متعلق به آن بر اقران خویش فائق و در تتبع احادیث و علوم ادبی مورد نیاز در آن بر غیر خویش برتر گشته است. کلمات کتاب شریف کافی را ضبط کرده آن را به نحوی شگفت آور و به طرزى که بیشتر مردم از آن ناتوانند اعراب گذاری نموده است. او در علم نجوم و

ریاضیات وابسته به آن یدی طولی دارد و در استخراج هلال و کسوفین دارای مهارت است. شخصی که دانشی در این امر دارد او را آزموده مهارتش را در این امر بر استخراج دیگران ترجیح داده است. او در علوم شرعیّه عقلیه و نقلیه سوارکار ماهر میدان مسابقه است. من او را بر استنباط فروع از اصول توانا دیده‌ام و به او اجازه داده‌ام روایاتی که نقل آن برای من صحیح است از من روایت نماید. و درخواستم این است که مرا از دعا فراموش نفرماید. حرّره ابوالحسن المدعوّ بالعشرانی عفی عنه فی سنة ۱۳۹۳.

شجره روایه

صورت شجره طیّبه طوبای روایه‌ای که استاد آیه الله علامه ذوالفنون شعرانی (قدس سرّه) مرا به آن مشرف ساخته است که این شجره به اسناد آن جناب به مشایخ علم و حمله روایات و احادیث صادره از اهل بیت طهارت و وحی و عصمت (صلوات الله علیهم) منتهی می‌شود و امیدوارم از شجره طیّبه‌ای که «اصلها ثابت و فرعها فی السماء تُؤتی أُکُلها کلّ حین باذن ربّها» باشد این است که در پی می‌آید:

بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله المفیض علی الاطلاق، المتجلّی علی الانفس والافاق، الصّلاة والسّلام علی خاتم النّبیین محمّد قطب الاقطاب والنّاطق بفصل الخطاب، وآله اوعیه امّ الكتاب واتباعه الاطیاب الانجاب. احوج مربوبین حسن طبری آملی فرزند عبدالله معروف به حسن زاده آملی و در لسان استاد مجیزش مدعوّ به نجم الدین می‌گوید: این صورت شجره طیّبه طوبای روایه‌ای است که به آن مباهات کرد، و مبتهجم از این جهت که به حاملان علم و روات احادیث آل طه و یس متسبم.

این جانب روایت می‌کنم «صحیفه کامله سجّادیّه» را که ملقّب به «زبور

آل محمد و «انجیل اهل بیت» است از شیخ و استاد ابی الفضائل معلّم العصر العلامة ذی الفنون المفرد فی جمع العلوم الزاهد الذی عزفت نفسه عن الدّنيا وما فیها فتساوی عنده حجرها وذهبها آیه الله الکبری حاج میرزا ابوالحسن پسر مولى محمد پسر غمّحسین پسر مولى ابوالحسن طهرانى مشهور به علامه شعرانى (افاض الله سبحانه علينا من بركات انفاسه النفسیه القدسیه) از شیخ عالم فقیه محدّث رجالی شیخ محمد حسن طهرانى صاحب «الذریعه» از محدّث ماهر متبّع حفظة متأخرین حاج میرزا حسین نوری از عالم متفقه متبحر جامع علوم عقلیه و نقلیه شیخ عبدالحسن طهرانى از استاد الفقهاء المتأخرین شیخ محمد حسن صاحب جواهر از فقیه متبحر سید جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه از شیخ اصولیین آقا محمدباقر بهبهانی مشهور به وحید از پدرس محمد اکمل از محدّث بارع متبحر محمدباقر مجلسی صاحب بحارالانوار از سید ادیب لغوی فاضل، حکیم کامل، جامع فضایل سید علیخان مدنی هندی شیرازی از شیخ فاضل شیخ جعفر بحرانی فرزند کمال الدّین از شیخ فاضل شیخ حسام الدّین حلبی از شیخ اجل خاتم المجتهدین، بحرالعرفان والیقین شیخ بهاء الدین عاملی به اسنادی که در ابتدای کتابش اربعین تصریح فرموده است. (رضوان الله تعالى عليهم الجمعین)

و نیز به روایت مجلسی صاحب بحار از جامع بین عرفان و وجدان، عقل و نقل، روایت و درایت مولانا محمد محسن فیض کاشانی صاحب جامع وافى از استادش استاد الحكماء والفلاسفة المتألّهین محمد بن ابراهیم صدرالدّین شیرازی مشهور به صدرالمتألّهین صاحب اسفار از شیخ محقق بهاء الدّین عاملی از پدر عالم و بارعش حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی از حسین بن جعفر حسینی کرکی از شیخ جلیل علی بن عبدالعالی میسی از شیخ امام شمس الدین جزینی معروف به ابن المؤذن از شیخ ضیاء الدین علی از

پدر سعیدش شمس‌الدین محمد بن مکی معروف به شهید (قدس الله سبحانه
اسرارهم الزکیة).

نوعاً این اجازات به شهید سعید محمد بن مکی (رضوان الله تعالی علیه) منتهی
می‌شود. و نیز به روایت صدر المتألهین شیرازی از سید محقق اعلم متأخرین
و جامع فضایل متقدمین سید محمدباقر معروف به «داماد» صاحب قبسات از
شیخ عالم فقیه متبحر عبدالعلی بن علی کرکی از پدرش شیخ محقق مروج
مذهب علی بن عبدالعالی کرکی از شیخ علی بن هلال جزایری از شیخ فقیه
زاهد ابی‌العباس احمد بن محمد بن فهد حلی اسدی از شیخ فاضل مقداد
سیوری از مشایخش تا ائمه معصومین علیهم‌السلام.

تقریظ علامه شعرانی بر کتاب تکمله

سراغاز عده‌ای از آثار تصنیف شده‌ام متلاً و آراسته به تقریظات استاد
علامه شعرانی (قدس سرّه العزیز) است. به خداوند سوگند بر این تقریظات جز
پس از نشر آنها آگاه نگشتم.

و من خواننده گرامی را به نقل همه آن تقریظات به زحمت نمی‌اندازم،
بلکه به بیان بخشی از تقریظی که از قلم آن استاد در مورد شرح بر نهج
البلاغه به نام «تکمله منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه» فیضان نموده است
اکتفا می‌نمایم.

ایشان (رضوان الله تعالی علیه) در دیباچه جلد اول تکمله بعد از تحمید
و تسمیه و برخی افاضات علمیّه در مورد نهج البلاغه و کلمات
جامعه حضرت وصی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام چنین می‌فرماید: ... و چون
براهتمام جناب فضال، ادیب بارع، عالم جامع، گرد آورنده قصبات سبق
در میدان اکتناه حقایق و برنده قدح معلی در استهام علوم و دقایق،

دارندهٔ فکرت نقّاده و فطنت و نقّاده لودعی المعی حبر مؤتمن حاج شیخ نجم الدّین حسن آملی طبری (ضاعف الله قدره) مطلع گشتم شادمان شدم چون از مهارت و تتبّع و تبخّر او در علم و بردباری و تحمّل او در عمل آگاه بودم زیرا سالیانی است او را آزموده‌ام و باطن کارش را شناختم‌ام. فنونی را پیش من فرا گرفته است، چه فنونی که دیگر مشتغلین به آنها اهتمام می‌ورزند و چه فنونی که دیگران به علّت غموض و پیچیدگی آنها به آنها اهتمام ندارند. ایشان در اصول فقه همانند سایر علوم کوتاهی نمی‌کرد و نسبت به آن قصوری نمی‌نمود.

همانا ابناء روزگار ما کم هستند و به اندک چیزی از دانش قناعت می‌کنند همانند کسی که در اکل میته بر قدر ضرورت اکتفا می‌نماید. بسیاری از اینان را مشاهده می‌کنی که از علوم منسوب به شرع فراهم نمی‌آورند مگر مسایل محدودی را در اصول مانند فرق بین معنای حرفی و اسمی، صحیح و اعم، ترتّب، اجتماع امر و نهی، مقدّمه و واجب، فرق بین تعارض و حکومت، اصل مثبت و غیر آن که از شمار انگشتان دست بیرون نیست، و مسایلی را در فقه مانند بیع معاطات، بیع فضولی و خيارات.

اما شیخ ما که نامش را به بزرگی یاد کرده‌ایم نسبت به و قش ضنّت و نسبت به عمرش خست نورزید بلکه آن را در علوم دینیّه صرف کرد و آنها را متقّن فرا گرفت. او در لغت و ادب استاد و به قرآن و قرائات و تفسیر قرآن عارف و در علم کلام و سایر علوم عقلیه متقّن و استوار و در حدیث و رجال و سایر علومی که دیگران آن را فضل می‌دانند و به آن اعتنا نمی‌کنند با آنکه احتیاج دین به آن علوم شدیدتر و بیشتر است تا آن علوم که در کسب شهرت و تحصیل عنوان اجتهاد به آن نیازمندند اهل نظر و اندیشمند است.

افزون بر همه اینها همراه با علوم شرعیّه بسیاری از کتب ریاضیّه مانند مجسطی و اصول اقلیدس و اکر و شرح تذکره و غیر اینها را پیش من فرا گرفته است. و عمل به زیجهای جدید و استخراج تقویم و سیر کواکب و امور متعلّق به آنها را به خوبی مسلّط گشته است. خلاصه جناب ایشان برای تصدّی کارهای بزرگ شایسته است. امیدواریم این شرح را به نیکوترین صورت و بهترین شیوه تکمیل نماید. او پیش از این برخی از کتابها را اصلاح و شرح نموده و مهارت خود را به اثبات رسانده است. خداوند متعال به حقّ محمّد و اهل بیت طاهرش او را برای ترویج دین و دانش موفق بفرماید.

آنچه را که از عین عبارات نگاشته شده به قلم استاد نقل کرده‌ایم اندکی از مطالبی است که حضرتش در حقّ شاگرد کوچکش اظهار نموده است. از ویژگیهای او (رضوان الله تعالی علیه) این بود در بیان حق و اظهار صدق جدّاً حرّ و آزاد مرد بود همانگونه که آثار گرانقدر علمی اش راستگوترین شاهد بر این مطلب است. یکبار در حالی که به تحشیفه جامع وافی فیض کاشانی یا تصحیح و تعلیق شرح مولی صالح مازندرانی اشتغال داشت به او عرض کردم: سینه بیشتر مردمان تنگ است و برای امثال این حقایق عرشی که از قلم شما جاری است گنجایش ندارد. (خدای ناکرده) کار به جایی نکشد تنگ نظری فحاش و جاهلی هتاک جرأت بی ادبی به حضرت عالی پیدا کند همانگونه که روش جاهلان است نسبت به بزرگانی که در قلّه ایقانند. آیا صواب این نیست که قلم استاد در تحریر حقایق به گونه‌ای خاص باشد که اوحدی از خواص به فهم آن اختصاص یابند؟

در پاسخ فرمود: اگر ترس از اراذل و جهّله موجب امساک علم می‌بود هر آینه دانش پیشینیان به ما نمی‌رسید و انسان دانشمند در دانش را جهت

تقرّب به جاهلان یا ترس از آنان نمی‌بندد.

مهاجرت از دارالعلم تهران به شهر مقدّس قم

سپس خداوند سبحان به قضاء محتوم و قدر مبرمش مهاجرت از دارالعلم تهران را به شهر مقدّس قم در روز دوشنبه ۲۲ مهر ماه سال ۱۳۴۲ هـ. ش مطابق با ۲۵ جمادی الاولی سال ۱۳۸۳ هـ. ق برای ما مقدر فرمود. بعد از ورود به قم، تدریس معارف حقّه الهی و تعلیم فنون شریف ریاضی را شروع کردم و تاکنون ۲۴ سال است که بر این وتیره مثلی سیر می‌نمایم. ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء.

و همچنین چند سالی به علّت حرص به علم جویی در تعدادی از دروس فقهی در محضر مشایخ آن شرکت جستیم.

ادراک محضر علامه طباطبائی

همچنین به محض ورود به قم محضر مبارک راقی به قلّه‌های معارف قرآنی و سامی به اسنمه سرشتهای انسانی و نائل به ذروه علیای اجتهاد در علوم عقلی و نقلی، علّم علم و عمل، طود تحقیق و تفکیر، فخر اسلام، صاحب تفسیر قویم عظیم المیزان، عارف مکاشف ربّانی، فقیه صمدانی، عالم به ریاضیات عالی «هیئت و حساب و هندسه»، استاد اکبر، معلّم اخلاق، مکمل نفوس شیّقه به کمال، آیه الله العظمی سید محمد حسین طباطبائی (قدّس الله نفسه القدسیّة وافاض علینا من برکات انفاسه النفسیّة) را ادراک نمودم.

خداوند منّان از فضل جسیم خود ما را به استفاده از محضر قدسی او به مدّت ۱۷ سال تأیید فرمود.

در خدمت ایشان کتابهای زیر را به ترتیب خواندیم:

۱- کتاب «تمهید القواعد» صائن الدین علی بن ترکه که شرحی است شریف بر «قواعد التوحید» ابی حامد ترکه و تدریس و تدرّس آن در شب جمعه ۱۲ شعبان المعظم سنه ۱۳۸۳ هـ. ق به اتمام رسید.

۲- کتاب برهان منطق شفاء شیخ رئیس. تاریخ شروع آن شعبان المعظم سال ۱۳۸۶ هـ. ق مطابق با آذر ماه سال ۱۳۴۵ هـ. ش بوده است.

۳- جلد نهم اسفار صدر المتألهین به چاپ جدید که از اوّل باب هشتم کتاب نفس تا آخر آن می باشد و درس آن در روز یکشنبه ۲۳ شعبان المعظم ۱۳۸۷ هـ. ق مطابق با پنجم آذر ماه ۱۳۴۶ هـ. ش به طور کامل پایان پذیرفت.

۴- کتاب توحید بحار مجلسی. تاریخ شروع آن: شب پنجشنبه ۱۴ شوال المکرم ۱۳۹۴ هـ. ق. بوده است.

۵- جلد سوم بحار که در مورد معاد و مسایل دیگر است و آن را به تمامی خواندیم.

مطالب جلد سوم بحار همانگونه که در فهرست آن آمده است عدل و مشیت و اراده قضا و قدر، اضلال و هدایت، امتحان و طینت، میثاق و توبت، علل الشرایع و مقدمات موت و احوال برزخ و قیامت، شفاعت و وسیلت، نار و جنت است.

از جمله چیزهایی که از محضر قدسی او استفاده کردیم تحقیق در مورد شعب علم، بحث از واجب تعالی و صفات او، تفسیر آیات قرآنی و تنقیب در عقاید حقّه جعفری بوده است.

به جانم سوگند مهمترین چیزی که در محضر شریف او جوهر عاقل را مبهج می کرد اصول علمیّه و امّهات عقلیه ای بود که القاء می فرمود و هر یک از آنها دری بود که درهای دیگری از آن گشوده می شد.

به خداوند سوگند از محضر روحانی او علم و عمل فیضان می‌کرد حتی سکوتش نطقی بود که هیمنانی ملکوتی را حکایت می‌کرد. او (رحمه الله) جداً اهل مراقبت بود. گویا مشاهده می‌کردی فرمایش صادق آل محمد (صلوات الله علیهم اجمعین): «القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله» در سر او عجبین شده است.

شاگرد کوچک او را در رثایش قصیده‌ای نونیه به فارسی است که مطلع آن این است:

صبا به کوی عزیزان روضه ضوان

سلام ما به حضور عزیز ما برسان

حضور قدسی قدیس عیسوی مشرب

که مرده زنده نمودی به حکمت و عرفان

تا آخر قصیده که در دیوانم آمده است.

مرکز تحقیقات کتب و اسناد اسلامی

در محضر علامه محمد حسن الهی طباطبایی

از جمله کسانی که در عتبه علیای او اعتکاف داشتم - عتبه‌ای که در آن، جان من از نسیم روح زندگی برخوردار بود - و نفسی را که در زمره اموات شمرده می‌شد احیاء کرد و او را از ظلمات به نور درآورد، زبده علمای عامل و عمده عرفای شامخ، عروج کرده به مطالع یقین، حکیم متفقه، فقیه متآله، استاد علامه مکاشف و بحر معارف مولایم حاج سید محمد حسن الهی طباطبایی تبریزی - برادر علامه استاد حاج سید محمد حسین طباطبایی تبریزی - بود.

این دو برادر (رضوان الله تعالی علیهما) در اکتساب جمیع فنون علمی و آداب سلوک عرفانی قرآنی یار و همسفر یکدیگر بودند. و حق این دو بزرگ بر من

عظیم است (جزاهم الله خير جزاء المحسنين). در رثای استاد علامه آقای سید محمد حسن الهی طباطبایی چنین سروده‌ام:

امروز مرا چون شب تار است به دیده کز خار غمی در دل زارم بخلیده
تا آخر ابیات که در دیوانم آمده است.

در محضر حاج سید مهدی قاضی تبریزی

و از جمله عطایای بزرگی که پروردگار منعم مکرّم مرحمت فرمود این بود که موفقم نمود به استضائه از مصباح الیف حروف عالیات و استناره از مشكاة حلیف کلمات تامّات، عالم وفی زکّی تقی، صاحب خطّ ممتاز، دوحه شجرة قرآن و عرفان و برهان، فرزند صاحب کمالات و خوارق عادات، عالم کامل، مکمل مکاشف، آیه الله العظمی حاج سید علی قاضی تبریزی مصداق «الولد سرّ ابيه» اعنی الحجة سید مهدی قاضی که استادم در علوم ارثماطیقی بوده است (رحمة الله علیه). به مدت چهار سال یا بیشتر جهت تعلّم علوم ارثماطیقی در محضر گرانقدرش مشرف بوده‌ام. ایشان در تعلیم من بذل جهد فرمود و او را بر من حقّی است عظیم.

به خداوند سوگند قلم و زبان به ادای شکر معشار نیکی‌هایی که این مشایخ عظام در حقّ ما نموده‌اند وافی نیست اگر چه علّة العلل و مفیض علی الاطلاق الله ربّ العالمین است و الحمد لله ربّ العالمین.

مصنّفات

در پایان، طبق گفته حکماء: «اگر نفست را مشغول نداری او تو را مشغول می‌نماید» به فضل و یاری پروردگار واجب الوجود و مفیض الوجود شماری کتاب و رساله تصنیف نموده‌ام که برخی از آنها هنوز چاپ نگشته و

برخی دیگر به زیور طبع آراسته شده و تعدادی از آنها چندین بار مطبوع گشته است. و نیز برخی از کتابها را تصحیح نمودم که همراه با تعلیقاتم چاپ شده است.

کتابهای چاپ شده

- ۱- تصحیح نصاب الصبیان همراه با مقدمه و تعلیقات این جانب. این اولین اثری بود که از قلمم صادر گشت همانطور که اولین صحیفه‌ای بود که در ابتدای ورودم به مدارس دینی به یادگیری آن اشتغال یافتم. این اثر به تقریظ استاد علامه شعرانی (رض) مزین است.
- ۲- تصحیح خزاین نراقی همراه با مقدمه و تعلیقات اینجانب.
- ۳- تصحیح کتاب کلیه و دمنه به ترجمه ادیب اریب نصرالله منشی به فارسی همراه با تعلیقات و مقدمه و ترجمه دو باب از آن به فارسی به قلم این جانب. این دو باب که قبلاً ترجمه نشده بود یکی «باب کبوتر و روباه و پرنده آبی» و دیگری «باب پادشاه موشان و وزرای او» می باشد.
- ۴- تصحیح و تعلیق اصول کافی ثقة الاسلام کلینی با اعراب گذاری احادیث در دو جلد.
- ۵- شرح نهج البلاغه به زبان عربی به نام «تکملة منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه» در پنج جلد.
- ۶- تصحیح خلاصة المنهج مولی فتح الله کاشانی در تفسیر قرآن کریم در ۶ جلد.
- ۷- استخراج جداول تقویم در نه سال.
- ۸- هزار و یک نکته.
- ۹- انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه.

- ۱۰ - معرفت نفس که ۱۵۵ درس است.
- ۱۱ - دیوان اشعار.
- ۱۲ - الهی نامه.
- ۱۳ - مجموعه مقالات مشتمل بر ۸ مقاله.
- ۱۴ - انسان و قرآن.
- ۱۵ - وحدت از دیدگاه عارف و حکیم.
- ۱۶ - نهج الولایه.
- ۱۷ - اِنَّهُ الْحَقُّ.
- ۱۸ - سی فصل در دائرة هندیّه.
- ۱۹ - مقدمه، تعلیق و تصحیح رساله قضا و قدر علامه اجل محمود بن محمد دهمدار.
- ۲۰ - تعیین سمت قبله مدینه به اعجاز رسول الله ﷺ.
- ۲۱ - میل کلی (از امّهات مسایل هیوی).
- ۲۲ - ظلّ ریاضی (تائزانت به زبان فرانسوی).
- ۲۳ - تکسیر دائره (از امّهات مسایل هندسی).
- ۲۴ - مطالب ریاضی.
- ۲۵ - پیرامون فنون ریاضی.
- از شماره ۱۵ تا ۲۵ که یازده رساله است در یک جلد به نام «یازده رساله فارسی» چاپ شده است.
- ۲۶ - ولایت تکوینی.
- ۲۷ - عرفان و حکمت متعالیه.
- ۲۸ - شرح رساله استاد علامه قزوینی در «اتحاد عاقل به معقول» به صورت تعلیقات.

۲۹ - تعلیقات بر مصباح الانس ابن فناری به نام «مشکوة القدس علی مصباح الانس».

۳۰ - نور علی نور، در ذکر و ذاکر و مذکور.

۳۱ - خیر الاثر در ردّ جبر و قدر.

۳۲ - تصحیح طبیعیات شفاء.

۳۳ - دروس معرفة الوقت والقبلة.

۳۴ - رسالة فی لقاء الله.

۳۵ - رسالة حول الرؤية.

۳۶ - فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب ربّ الارباب.

۳۷ - رسالة فی الامامة.

۳۸ - اضبط المقال فی ضبط اسماء الرجال.

۳۹ - رسالة فی تعیین البعد بین المکرزین.

۴۰ - رسالة فی الصّبح والشفق.

۴۱ - رسالة فی نفس الامر.

این هشت رسالة اخیر از شماره ۳۴ تا ۴۱ همه را به عربی نوشته‌ام و در یک جلد به نام «هشت رسالة عربی» چاپ شده است. و هر یک به طور جداگانه نیز چاپ گشته است.

۴۲ - «نصوص الحکم علی فصوص الحکم» شرح فصوص فارابی.

۴۳ - کتاب «دروس اتحاد عاقل به معقول». این کتاب از سوی بخش

حکمت و عرفان لجنه شناسایی کتابهای برگزیده سال که زیر نظر وزارت

ارشاد اسلامی جمهوری اسلامی ایران انجام وظیفه می‌کند کتاب برگزیده

سال ۱۳۶۴ ه. ش شناخته شد.

۴۴ - تصحیح و تعلیق «کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد».

- ۴۵ - تصحیح مکاتبات آیتین سید احمد کربلایی و شیخ محمد حسین غروی اصفهانی در بیان دو بیت از شیخ عارف عطار.
- ۴۶ - وجیزه‌ای در شرح حال استاد علامه طباطبایی.
- ۴۷ - وجیزه‌ای در تصحیح گلستان اجل سعدی.
- ۴۸ - صد کلمه در خود شناسی.

کتابها و رساله‌های چاپ نشده

- ۴۹ - تصحیح نهج البلاغه همراه با ذکر بخشی از مصادر خطب و رسائل و حکم و مستدرکات آن. ولی مقدمه مصادر در مجله «تراثنا» شماره ۵ سال ۱۴۰۶ ه. ق چاپ شده است.

۵۰ - تصحیح و تعلیق الهیات شفاء.

۵۱ - تعلیق کتاب نفس شفاء.

اینجانب الهیات و نفس شفاء را تصحیح نموده و در طول هشت سال تدریس شفاء در حوزه علمیه شهر مشرف قم تعلیقاتی به زبان عربی بر آن کرده‌ام.

- ۵۲ - تصحیح اسفار اربعة صدر المتألهین در حکمت متعالیه همراه با یک دوره کامل تعلیقاتم بر آن از ابتدا تا انتها. در مدت چهارده سالی که به تدریس اسفار اربعة در حوزه علمیه قم اشتغال داشته‌ام آن را تصحیح و به عربی بر آن تعلیقاتی نوشته‌ام. این تعلیقات «مفاتیح الاسرار لسلالك الاسفار» نام دارد. شروع به تدریس و تصحیح روز دوشنبه ۲۹ رجب الاصب ۱۳۹۱ ه. ق مطابق با ۲۹ شهریور ۱۳۵۰ ه. ش و پایان تدریس و تصحیح شب سه‌شنبه

۷ شهر الله المبارک ۱۴۰۵ هـ. ق مطابق با هفتم خرداد ۱۳۶۴ هـ. ش بوده است.
۵۳ - تصحیح و تعلیق شرح محقق نصیرالدین طوسی بر اشارات شیخ
در حکمت مشاء که در طی چهار دوره تدریس آن در حوزه صورت گرفته
است.

۵۴ - تصحیح و تعلیق تمهید القواعد فی شرح قواعد التوحید در عرفان
بالله که در طی چهار دوره تدریس آن در حوزه صورت گرفته است.
۵۵ - تصحیح و تعلیق شرح علامه قیصری بر فصوص الحکم شیخ اکبر
محبی الدین عربی در عرفان که در طی چهار دوره تدریس آن تحقق یافته
است.

۵۶ - شرح فصوص الحکم شیخ اکبر به فارسی.
۵۷ - شرح عربی و تصحیح اکرم‌انالاووس در مثلثات کروی.
۵۸ - تصحیح و تعلیق اصول اقلیدس در حساب و هندسیه به تحریر
خواجه طوسی طی چهار دوره تدریس آن.
۵۹ - تصحیح و تعلیق اکراؤذوسیوس در اشکال کری به تحریر خواجه
طوسی.

۶۰ - شرح فارسی باب توحید حذیقه الحقایق شاعر عارف سنایی
غزنوی.

۶۱ - تعلیقات عربی بر العروة الوثقی همراه با مسائل فرعی فقهی.
* ۶۲ - تعلیقات بر اللّثالی المنتظمه متأله سبزواری در منطق که «نشر
الدّراری علی نظم اللّثالی» نام دارد.

۶۳ - رساله‌ای در رؤیا.

۶۴ - شرح زیج بهادری.

۶۵ - تصحیح و تعلیق عربی کتاب «مساکن» ثاوذوسیوس به تحریر

خواجه محقق طوسی.

۶۶- رساله‌ای در مثل الهیه.

۶۷- تصحیح و تعلیق شرح مولی عبدالعلی بیرجندی بر زیج ألغ بیگی.

• ۶۸- رساله‌ای در جعل.

۶۹- تعلیقه بر رساله «تحفة الاجلّه فی معرفة القبلة» تألیف علامة معاصر

حیدر قلی مشهور به سردار کابلی.

• ۷۰- رساله‌ای در مناسک حج.

۷۱- تصحیح و تعلیق شرح ملا عبدالعلی بیرجندی بر «بیست باب در

اسطرلاب» محقق طوسی.

۷۲- رساله‌ای در اثبات عالم مثال.

۷۳- تعلیقات عربی بر ۸ باب از مطول تفتازانی در علم معانی.

۷۴- رساله‌ای در سیر و سلوک.

۷۵- تصحیح و تعلیق کتاب الدر المکنون والجوهر المصون فی علم

الحروف تألیف شیخ اکبر محیی الدّین.

۷۶- رساله‌ای در تفسیر آیه عرض.

۷۷- مصادر اشعار منسوب به حضرت وصی امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

• ۷۸- تصحیح تذکرة خواجه نصیرالدّین طوسی در مبدأ و معاد همراه با

تعلیقات شرح گونه‌ام بر آن. این تذکرة به «آغاز و انجام» معروف است.

۷۹- رساله‌ای در علم.

۸۰- تصحیح و تعلیق مجسطی بطليموس و تصحیح و تعلیق شرح نظام

الدّین نیشابوری بر مجسطی مزبور و همچنین تصحیح و تعلیق شرح محمد

علی بر مجسطی مذکور. این محمد علی عالمی است ریاضی که از اصحاب

رصدخانه زیج محمد شاهی بوده است.

۸۱- رساله در بعضی از شعب ارثماطیقی.

۸۲- کشیکل (مصغر کشکول) که به اقتفای کشکول شیخ بهایی نگاشته‌ام.

* ۸۳- کلمه علیا در توقیفیت اسماء.

* ۸۴- دروس علم هیئت و سایر رشته‌های ریاضی.

۸۵- مصادر و مأخذ ادعیه مفاتیح الجنان همراه با ترجمه بخشهایی از مفاتیح.

۸۶- گنجینه گوهر روان (در ادله تجرد نفس ناطقه).

۸۷- تعلیقات بر رساله قبله ملا مظفر گنابادی.

۸۸- شرح برخی از اشعار خواجه حافظ شیرازی.

۸۹- تعلیقات بر شرح چغمینی در هیئت.

۹۰- دروس معرفت اوفاق در علم اوفاق (دروس اوفاقی در علم اوفاق).

۹۱- تصحیح و تعلیق شرح عارف حسین خوارزمی بر فصوص الحکم شیخ اکبر.

* ۹۲- عیون مسائل النفس و شرح آن به نام «شرح العیون فی شرح العیون». این کتاب کتابی است بزرگ و قطور که مشتمل بر ۶۶ عین در مسائل معرفت نفس است و همه آنها معاضد به قرآن و برهان و عرفان است.

۹۳- شرح فارسی سه نمط پایانی اشارات شیخ رئیس که در «بهجت و سعادت»، «مقامات العارفین» و «اسرار الآیات» است.

۹۴- رساله‌ای عربی به نام «مفاتیح المخازن».

۹۵- رساله‌ای در تضاد در معنای «لولا التّضادّ لما صحّ دوام الفیض من المبدء الجواد».

- ۹۶ - من کیستم؟
- ۹۷ - رساله‌ای در اربعین.
- ۹۸ - ترجمه و تعلیق الجمع بین الرأیین فارابی.
- * ۹۹ - العمل الضابط فی الرابطی و الرابط.
- ۱۰۰ - الحجج البالغة علی تجرّد النفس الناطقة.
- ۱۰۱ - النور المتجلّی فی الظهور الظلّی.
- * ۱۰۲ - قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند.
- * ۱۰۳ - تصحیح سه کتاب «ابی الجعد و نثر اللثالی و طب الاثمه».
- ۱۰۴ - تصحیح و تعلیق رساله تحفة الملوک فی السیر و السلوک.
- * ۱۰۵ - دُرر القلائد علی غرر الفرائد.
- * ۱۰۶ - ده رساله فارسی.
- * ۱۰۷ - هزار و یک کلمه.
- * ۱۰۸ - نامه‌ها برنامه‌ها.
- ۱۰۹ - شرح چهل حدیث در معرفت نفس.
- ۱۱۰ - گشتی در حرکت.
- ۱۱۱ - رساله اعتقادات.
- ۱۱۲ - الاصول الحکمیة.
- ۱۱۳ - امثال طبری. و نیز کتابها و رساله‌های دیگر فارسی و عربی.
- اینها مطالبی بود که تقدیم آن به خدمت حضرت استاد محترم سید حسن امین (بقاه الله تعالی شأنه لإحياء تراث العلم واهله آمین) برای ما میسر شد. و أنا العبد حسن حسن زاده. روز یکشنبه سوم رجب الاصبّ سال ۱۴۰۸ هـ. ق مطابق با ۱۳۶۶/۱۲/۲ هـ. ش. پایان ترجمه.

پایان پاکنویس ترجمه صبح ۱۷ ماه رمضان ۱۴۱۶ = ۱۳۷۴/۱۰/۱۸

فهرستهای راهنما



مرکز تحقیقات کتب و علوم اسلامی

فهرست آیات قرآن
فهرست احادیث و ادعیه
فهرست اعلام
فهرست کتب
فهرست اماکن



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فهرست آیات

۹۷	ادخلوها بسلام آمين
۱۶۷، ۶۷	ادع الى سبيل ربك بالحكمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتى هي احسن
۲۳۰، ۸۶، ۷۲، ۵۸	اصلها ثابت و فرعها فى السماء تُؤتى اُكلها كل حين باذن ربها
۲۹۲	افلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها
۳۰۳، ۱۵	اقرأ باسم ربك الذى خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك الاكرم ...
۲۷۳	اكلها دائم وظلها...
۱۷	الله نزل احسن الحديث كتاباً متشابهاً مثانى
۳۸۱	الم تر كيف ضرب الله مثلاً كلمة طيبة كشجرة طيبة
۷۲	اليه الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه
۲۴۳	ام يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله
۱۵۸، ۱۵۷، ۱۵۶	إنا انزلناه فى لَيْلَةِ الْقَدْرِ
۲۴۴، ۱۰۲، ۲۶	ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة...
۲۲۷	ان الله لا يضيع اجر المحسنين
۹۸، ۸۳	ان الله لا يضيع أجر من احسن عملاً
۲۴۹، ۹۷	إنا لله وإنا إليه راجعون
۱۱	إنا لا نضيع اجر من احسن عملاً
۲۹۱	انك لعلنى خلق عظيم
۳۸۳	انما الحيوۃ الدنيا لهو و لعب
۹۴، ۹۳	انه الحق

- ان هذا القرآن يهدي للتي هي أقوم
 ۳۴۶، ۷۱، ۶۹، ۵۰
- انه لقرآن كريم في كتاب مكنون لا يمسه الا المطهرون
 ۵۸
- انني آتيت نارا لعلني آتيتكم منها بقبس او اجد على النار هدى
 ۴۰۹
- ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض في ستة ايام
 ۲۹۹
- بسم الله الرحمن الرحيم ۱۱، ۳۳، ۵۹، ۳۶، ۷۵، ۱۰۷، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۸۵، ۳۰۰، ۳۳۹،
 ۳۷۷، ۴۰۱، ۴۲۸، ۴۳۰
- بسم الله مجريها ومرسيها
 ۱۶
- بيوت اذن الله ان ترفع ويذكر فيها اسمه
 ۴۰۶
- تبارك الله احسن الخالقين
 ۳۴۷
- الحمد لله رب العالمين
 ۴۳۸، ۱۱
- دعويهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام و آخر دعويهم...
 ۳۲۸، ۱۳۰، ۹۸
- ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم
 ۴۳، ۶۴، ۷۲، ۸۱، ۲۵۵، ۴۳۵
- الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البيان
 ۳۰۳
- سقيهم ريم شراباً طهوراً
 ۲۶۰
- سيماهم في وجوههم من اثر السجود
 ۹۳
- صبغة الله و من احسن من الله صبغة...
 ۳۷۹، ۳۴۴
- فاذكروا الله كذركم ابناءكم او أشد ذكراً
 ۴۰۱
- فاينما تولوا فثم وجه الله
 ۳۵۲
- في مقعد صدق عند مليك مقتدر
 ۳۵۰
- فيها ما تشتهي النفس وتلد الأعين
 ۲۷۳
- قد افلح من زكها
 ۴۲۹
- قل الله ثم ذرهم في خوضهم يلعبون
 ۲۶، ۲۵
- قل كل يعمل على شاكلته
 ۲۹۴، ۲۹۱، ۷۳
- قل لئن اجتمعت الانس والجن على ان يأتوا بمثل هذا القرآن...
 ۱۶۰
- قل لو كان البحر مداداً لكلمات ربّي لنفد البحر قبل أن تنفد كلمات...
 ۲۸
- قل هاتوا برهانكم ان كنتم صادقين
 ۱۶۲
- كان الناس امة واحدة
 ۴۱

- ۶۳ کل شیء احصیناه فی امام مبین
- ۳۹۰ کَلْ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ
- ۱۶۹ لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ
- ۴۱۸، ۴۰۲، ۱۵۴ لَعَلَّ اللَّهَ يحدث بعد ذلك أمراً
- ۲۴۹ لهم دار السلام عند ربهم وهو وليهم بما كانوا يعملون
- ۳۰۲ ما ترى في خلق الرحمن من تفاوتٍ فارجع البصر هل ترى من فطورٍ
- ۲۷۴ ما ننسخ من آيةٍ او ننسها نأت بخيرٍ منها او مثلها
- ۹۸ ...مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين والشهداء...
- ۳۸۶ ن والقلم وما يسطرون
- ۱۵ وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب
- ۱۶۱ وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
- ۳۵۰ وادخلي جنتي
- ۲۰ واذ ابتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال اني جاعلك للناس اماماً قال...
- ۳۳۹ والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه
- ۴۰۰ والوالدات يرضعن اولادهن حولين كاملين
- ۴۹ والذين اتوا العلم درجات
- ۲۴۹ والله يدعوا الى دار السلام
- ۳۴۹ وان الى ربك المنتهى
- ۱۰۲ وانزلنا من السماء ماء
- ۱۰۲ وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماء غدقاً
- ۳۴۷ وأما بنعمة ربك فحدث
- ۳۰۳، ۲۹۳ وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون
- ۳۵۲، ۳۲۳، ۲۶۰ وسقيهم ربهم شرباً طهوراً
- ۶۳ وعلم آدم الاسماء كلها
- ۴۲۰، ۳۷۲، ۲۲۲ وفي ذلك فليتنافس المتنافسون
- ۴۲۹ وقد خاب من دسيتها
- ۳۰۱ وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً

- ولا تعتدوا إِنْ الله لا يحبّ المعتدين ۲۹۶
- ولا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم ۵۴
- ولا يعلم جنود ربك إلا هو ۲۹۴
- ولقد آتيناك سبعاً من المثاني والقرآن العظيم ۱۷
- ولقد علمتم النشأة الأولى فلولا تذكرون ۳۸۲
- ولو أنما في الأرض من شجرة أقلام والبحر يمده من بعده سبعة أبحر... ۲۹، ۲۸
- وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون ۲۵۷
- ومما رزقناهم ينفقون ۴۱۹، ۲۵۳
- ومن يؤت الحكمة فقد أوتى خيراً كثيراً ۲۵۱
- ونزلنا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء ۱۷
- وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ ۴۰۸
- هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون ۲۱۲
- هل يستوى الذين يعلمون والذين لا يعلمون ۴۲۹
- هنا لك الولاية لله الحق هو خير ثواباً وخير عقباً ۹۶، ۲۵
- هو الذي يصوركم في الأرحام كيف يشاء ۳۰۰، ۴۸
- يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ... ۴۰۸، ۲۸۰، ۲۴۹، ۲۳۶، ۹۷، ۹۶
- يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم ۳۴۶
- يا ايها الذين آمنوا عليكم انفسكم ۴۱
- يا ايها النبي انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً وداعياً الى الله باذنه... ۴۰۲
- يا يحيى خذ الكتاب بقوة وآتيناه الحكم صبيّاً ۳۸۳
- يدخلون في دين الله افواجا ۲۵۴
- يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين اوتوا العلم درجات ۲۵۱
- يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۳۰۱
- يس والقرآن الحكيم ۳۸۳

فهرست احاديث و ادعيه

- ۲۲۰ أبى الله ان يُجْرى الأشياء إلا بأسبابها...
- ۳۴۷ أدبى ربى بمكارم الاخلاق
- ۳۴۷ ادبى ربى فأحسن تأديبى
- ۳۶ إذا رأيت الناس يتقربون الى خالقهم بانواع البرِّ تقرب اليه بانواع العقل تسبقهم
- ۱۸۴ إذا ظهرت البدع في امتى فيظهر العالم علمه فمن لم يفعل فعليه لعنة الله
- ۴۰۷ إسترضع لوليدك الحسان وإيّاك والقباح، إنّ اللبّن قد يعدى
- ۲۹۴، ۲۸ اعلم ان درجات الجنة على عدد آيات القرآن فاذا كان يوم القيمة يقال...
- ۲۹۸، ۷۹، ۷۴ اقرأ وارق
- ۱۲۳ اللهم ارزقنا التجافى عن دار الغرور والانابة الى دار الخلود...
- ۳۴۶ اللهم نور ظاهرى بطاعتك، و باطنى بمحبتك، وقلبى بمعرفتك...
- ۲۴۱ الهى و ربى من لى غيرك اسئله كشف ضرّى والنظر فى أمرى
- ۴۰۶ انظروا من ترضع أولادكم فإن الولد يشب عليه
- ۴۶ انما تنتقلون من دار الى دار
- ۷۸ انما يعرف القرآن من خوطب به
- ۱۹۵ ان الله عند كل بدعة تكون بعدى يكاد بها الايمان ولياً من اهل بيتى موكلأ به...
- ۲۶۲، ۲۳۹ ان من الشعر لحكمة وان من البيان لسحراً
- ۳۴۶، ۲۹۵ ان هذا القرآن مأدبة الله فتعلموا مآدبه ما استطعتم، وان أصفر البيوت...

- ٧٩ ان هيهنا لعلماً جماً لو اصبحت له حملة
- ٣٥٢، ٣٢٣ اى يظهرهم عن كل شىء سوى الله اذ لا طاهر من تدنس بشىء...
- ٣٠٢ بالعدل قامت السماوات والأرض
- ٣٧ بل كيف تعمهون وبينكم عثرة نبيكم وهم أزيمة الحق واعلام...
- ١٨٢ تعلموا العلم، وتعلموا للعلم السكينة والحلم، ولا تكونوا جبابرة...
- ٢٩ التوحيد أن تنسى غير الله
- ١٨٤ ثلاثة من كنوز الجنة: كتمان الصدقة، وكتمان المصيبة، وكتمان المرض
- ٢٩ الحمد لله الذى لم يجعلنى جاحدةً لشىء من كتابه ولا متحيرة فى شىء...
- ١٨٢ خيانة الرجل فى العلم أشد من خيانتة فى المال
- ١٥٣ رحم الله عبداً سمع حكماً فوعى و دعى الى رشاد فدنا واخذ بحجزة...
- ٩٧ روضة من رياض الجنة
- ٢٩٢ سبحان ذى العز الشامخ المنيف...
- ١١١ سجد لك سوادى و خيالى و آمن بك فؤادى
- ١١٠ سجد لك سوادى و خيالى و يياضى
- ١٨٤ الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد، ولا ايمان لمن لا صبر له
- ٥٥ العارف شخصه مع الخلق و قلبه مع الله
- ٣٥٠ العارف اذا خرج من الدنيا لم يجده السائق والشهيد فى القيامة...
- ٣٨٢ العجب كل العجب لمن انكر النشأة الأخرى وهو يرى النشأة الأولى
- ١٨٢ العلماء أمناء الرسول على عباد الله ما لم يخالطو السلطان...
- ١٠٢ العلم نور يقذفه الله فى قلب من يشاء
- ٤٠٧ عليكم بالوضاء من الفثورة، فان اللبن يعدى
- ١٠٢ عن الباقر عليه السلام يعنى لو استقاموا على ولاية امير المؤمنين على والاوصياء...
- ١٠٢ عن الصادق عليه السلام قال معناه لافدناهم علماً كثيراً يتعلمونه...
- ٢٤٣ عن الكنانى قال سئلت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل أم يحسدون الناس على ما...
- ٤٦ علينا أن نلقى إليكم الأصول وعليكم أن تفرعوا

- ۲۲۲، ۵۰ قالت الحواريون لعيسى: يا روح الله من نجالس؟ قال: من يذكر كم...
- ۳۰۱ قامت السماوات والأرض بالحجة
- ۳۸۱ قد علم اولوا الأبواب أن ما هنا لك لا يعلم إلا بما هينها
- ۴۳۷ القلب حرم الله فلا تسكن في حرم الله غير الله
- ۱۶۵ قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُهُ
- ۱۷ كتاب الله ينطق بعضه ببعض ويشهد بعضه على بعض
- ۲۹۸ كل وعاء يضيق بما جعل فيه إلا وعاء العلم فإنه يتسع به
- ۳۵۳، ۳۵۱ كيف يستدل عليك بما هو في وجوده مفتقر اليك...
- ۱۲۶ لا بأس ان يتكلم الرجل في صلاة الفريضة بكل شيء يناجي ربه...
- ۴۶ لقد علمني رسول الله ﷺ ألف باب يفتح كل باب ألف باب
- ۵۴ لكل شيء معدن ومعدن التقوا قلوب العارفين
- ۵۴ لن يلج ملكوت السماوات من لم يولد مرتين
- ۵۲ لو كشف الغطاء لما ازدادت يقيناً
- ۱۲۹ لو لا الاجال التي كتب الله لهم لم تستقر ارواحهم في ابدانهم طرفة عين
- ۱۶۲ لو لا الحُجَّة لَسَاخَتْ الارض
- ۳۵۱ ماذا وجد من فقدك، وما الذي فقد من وجدك...
- ۳۸۳ ما لِلْعَبِ خُلِقْنَا
- ۲۸ ما من حرف من حروف القرآن الا وله سبعون الف معنى
- ۱۸۲ مثل عالم السوء مثل صخرة وقعت في فم النهر لاهى تشرب...
- ۲۹۸ مغبونٌ مَنْ ساوى يومناه
- ۴۲۷، ۳۴۹، ۲۸۹، ۵۰، ۱۱ من تعلم العلم وعمل به وعلم الله دعى في ملكوت السماوات...
- ۲۷۵ موت الغريب شهادة. الاسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً كما بدأ فطوبى...
- ۳۴۲ الناس على دين ملوكهم
- ۲۰۷ الناس في زمن الاقبال كالشجرة وحولها الناس ما دامت بها الثمرة...
- ۱۸۲ النظر الى وجه العالم عبادة فقال: هو العالم الذي اذا نظرت اليه...

- نحن معاشر الانبياء بعثنا لنكلم الناس على قدر عقولهم
 ۷۹
 واعلم أنَّ لكلِّ ظاهرٍ باطناً على مثاله...
 ۳۸۲
 ويزرعوها في قلوب اشباههم
 ۸۶ و ۶۵
 ويملك اعلاه العلم واسفله الطعام
 ۳۱۹
 يا من استقرت الارضون باذنه
 ۳۹۰
 يا من على فلا شيء فوقه، يا من دنى فلا شيء دونه اغفر لى ولا صحابى
 ۳۹۱، ۳۵۲
 يا من لا تزيده كثرة العطاء إلا جوداً وكرماً
 ۲۹۸
 يحفظ الله حُجَجَه وبيِّناته حتى يُودَّعوها نُظراً هم...
 ۳۸۰



مرکز تحقیقات و نشر علوم اسلامی

.191, .199, .191, .190, .193, .195, .196, .197, .198

ابن ابی الحديد : ۳۷	ابوالفتح رازی : ۱۳۵
ابن ابی عقیل : ۱۴۲	ابوالقاسم رجائی : ۴۱۵
ابن اثیر : ۳۲۰	ابوالمفاخر رازی : ۱۷۴
ابن ادريس : ۲۱۶	ابو بصير ← ابی بصير
ابن بابويه ← شيخ صدوق	ابوذر : ۹۵
ابن جلجل : ۳۸۹	ابو سعيد ابی الخیر : ۲۷۰
ابن جنید : ۱۴۲	ابو سليمان سجستانی : ۳۸۹
ابن حنفیه ← محمد بن حنفیه	ابو طالب مکی : ۱۲۸
ابن خلکان : ۷۰، ۱۹۳، ۳۶۶، ۳۸۹	ابو علی سینا ← ابن سینا
ابن دريد : ۱۷۴	ابو علی مسکویه : ۳۲۰، ۳۲۴
ابن سینا، شيخ الرئيس : ۳۶، ۳۸، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۹۵، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۷۲، ۱۹۳، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۶۲، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۰۳، ۳۲۵، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۶۷، ۳۹۰، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۶، ۴۴۵	ابو محمد بن متويه : ۳۷، ۳۸
ابن شهر آشوب : ۷۴	ابو نصر فارابی : ۳۹، ۴۲، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۱۴۱، ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۲۵، ۴۴۱، ۴۴۶
ابن عربی، محیی الدین : ۲۲، ۳۷، ۳۸، ۵۵، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۲۷۰، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۹۳، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۵، ۴۴۳، ۴۴۴	ابو نصر مزاهی : ۴۱۵
ابن فناری : ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۲۶	ابو یوسف یعقوب بن اسحاق کندی : ۳۲۵
ابن فهد : ۱۲۸، ۳۲۱	ابی بصير : ۴۶، ۲۷۰
ابن قولويه : ۲۱۵	ابی جعفر الثاني ← امام محمد تقی
ابن مالک : ۳۶۸، ۴۱۶	ابی حامد ترکه : ۴۳۶
ابن میثم بحرانی : ۳۵۰	اثني عشریه ← شیعه
ابن ندیم : ۳۸۹	احمد شاه : ۲۰۵
ابن هشام : ۲۲۷	ابن ادهم : ۲۷۰
ابن یمن (فریومدی) : ۱۹۱، ۱۹۳	ادیب نیشابوری : ۳۵۸، ۳۶۸
ابن کمونه : ۳۲۶	اردبیلی : ۴۲۲
ابو الصباح کنانی : ۲۴۳، ۲۴۴	ارسطو : ۱۴۱، ۲۹۹، ۳۲۴، ۳۲۵
	اسلام : ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۹۵، ۲۱۹، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۲۵، ۳۴۱، ۴۰۹
	اصحاب صفه : ۲۷۰
	اصطربلاب : ۲۸۱، ۴۲۴
	اصطهباناتی، شيخ محمدباقر : ۳۲
	اعتماد السلطنه : ۳۳۰

- اعوانی : ۳۴۰
 افلاطون : ۱۷۳، ۳۳۰، ۳۳۲
 اقبال : ۲۳۴
 اقلیدس : ۲۸۴، ۳۵۹، ۴۲۳، ۴۲۸
 الهی، نظام الدین : ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۶۵
 الهی طباطبائی، سید محمد حسن : ۲۰، ۲۵، ۳۰، ۳۹، ۴۱، ۴۵، ۵۴، ۶۵، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۱۶۳
 ۲۵۳، ۳۴۲، ۴۳۷، ۴۳۸
 الهی قمشه‌ای، میرزا مهدی : ۱۰، ۸۸، ۱۷۱، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۴۱، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۱
 امامان معصوم ← اهل بیت
 (امام) باقر(ع) : ۴۶، ۴۰۷
 (امام) حسن عسکری(ع) : ۷۴، ۷۵، ۱۵۵
 (امام) حسن مجتبی(ع) : ۱۶۸
 (امام) حسین(ع) : ۹۲، ۱۱۵، ۱۶۸، ۳۵۹
 امام خمینی : ۲۹۱، ۳۳۷
 (امام) رضا(ع) : ۱۷، ۹۳، ۱۲۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۵۶، ۳۰۱، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۱
 امام زمان(بقیة الله) : ۹۱، ۹۲، ۱۲۳، ۱۶۲، ۱۶۳، ۳۴۸
 (امام) سجاد(ع) : ۳۸۲
 (امام) صادق(ع) : ۱۱، ۴۶، ۵۰، ۷۷، ۹۳، ۱۰۲، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۵۷، ۱۶۵، ۱۸۲، ۱۸۷، ۲۲۰، ۲۴۳، ۲۸۹، ۲۹۹، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۵۲، ۴۲۷، ۴۳۷
 امام علی(ع) امیرالمؤمنین : ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۶، ۵۲، ۶۳، ۶۵، ۷۶، ۷۷، ۷۹، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۱۰۴، ۱۳۷، ۱۵۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۸۴، ۲۰۷
 ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۴۸، ۲۶۷، ۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۱
 ۳۱۹، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۰۱
 ۴۰۶، ۴۳۲
 (امام) محمد تقی(ع) : ۱۲۶
 (امام) موسی بن جعفر(ع) : ۲۸۰
 امام هشتم ← امام رضا(ع)
 امامیه ← شیعه
 امیر نظام گروسی : ۳۳۳
 امین الاسلام ← طبرسی
 امین، سید حسن : ۴۰۵، ۴۴۶
 انبیاء : ۲۷۰، ۲۹۰
 اوحد الدین انوری ابیوردی : ۲۶۳
 اوصیاء : ۲۷۰
 او طولوقس : ۴۲۴
 اویس قرنی : ۱۷۴، ۲۷۰
 اهل بیت : ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۶۷، ۷۶، ۷۸، ۷۷، ۹۰، ۹۲، ۹۷، ۱۲۸، ۱۲۸، ۱۵۳، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۸۴، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۳۴
 اهل سنت : ۷۸، ۱۵۲، ۱۶۱، ۲۶۷، ۲۸۳، ۴۰۰
ب
 بابا افضل کاشی : ۳۲۵
 بابا طاهر عربان : ۲۴۱، ۲۴۴
 بادکوبه‌ای، سید حسین : ۲۰، ۲۱، ۲۴، ۵۵، ۵۷، ۶۴، ۶۵، ۷۹، ۸۴، ۸۵، ۳۳۷، ۴۲۲
 باستانی راد، حسینعلی : ۱۹۳
 بان پور، احمد : ۳۳۹
 بجنوردی : ۳۵۹
 بختیاری، علی قلی : ۲۰۵
 بدیع الزمان : ۱۶۵
 بدیع، محمد : ۱۱

بروجردی، شیخ علی: ۱۰۶

بطليموس: ۲۲، ۲۸۸، ۳۱۸، ۳۹۰، ۴۲۴

بقية الله ← امام زمان (ع)

بنی امیه: ۱۶۸، ۳۰۱، ۴۰۱

بوذر ← ابوذر

بو علی ← ابن سینا

بهاری، شیخ محمد: ۴۱

بیهقی: ۸۳

جن: ۲۷۲

جنگ جهانی اول: ۲۲۷

جهانگیر خان قشقانی: ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۶۹

چ

چراغی: ۲۹۰

چغمینی، محمود بن محمد بن عمر: ۲۳، ۲۸۴

۴۴۵، ۴۲۲

چهار سوقي اصفهانی، سید محمد هاشم: ۲۱۳، ۲۱۴

ح

حاج عبدالحمید: ۲۲۶

حاج کاظم ملک التجار: ۳۳۸

حاجی نوری، (میرزا حسین): ۱۲۲، ۱۶۱، ۱۳۷

۴۳۱، ۲۴۴، ۲۰۳

حافظ: ۲۴۴، ۲۷۰

حسن بن محمد نیشابوری: ۴۲۳

حسن زاده آملی، حسن: ۱۱، ۱۵، ۳۵، ۵۹، ۹۰، ۹۶

۹۷، ۱۲۵، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۱۷، ۴۰۵، ۴۲۹، ۴۳۰

۴۴۶، ۴۳۳

حسینقلی همدانی: ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۰۴

۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۲۸

حسین بن جعفر حسینی کرکی: ۴۳۱

حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی: ۴۳۱

حسین فقیه خراسانی: ۲۳۸

(حضرت) ادريس: ۱۶۴، ۱۸۶

(حضرت) الیاس: ۱۶۴

(حضرت) خضر: ۱۶۴، ۲۶۴

(حضرت) عبدالعظیم: ۱۱۱، ۱۳۹، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۸

(حضرت) عیسی: ۵۰، ۵۴، ۹۰، ۱۶۴، ۱۸۲، ۱۸۷

۲۲۲

حضرت فاطمه زهرا (س): ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۷۳

پ

پهلوی (رضا خان): ۱۷۰، ۱۲۹، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵

۴۰۹، ۴۱۴

پهلوی، (محمدرضا): ۱۷۰

پیامبر، پیغمبر اکرم ← رسول الله (ص)

ت

تائب تبریزی، شیخ اسماعیل: ۱۱۹، ۱۲۰

تصوف: ۱۵۲، ۱۵۳، ۲۷۰، ۲۷۱

تفتازانی: ۲۲۷، ۴۱۶، ۴۲۸، ۴۴۴

تکابنی، ولی خان: ۲۰۵

ث

ثابت بن قرّة بن زهرون حرانی: ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰

ثامن الاثم ← امام رضا (ع)

ج

جاحظ: ۱۶۵

جَبانی کویتی: ۲۸۳

جبرئیل: ۱۶۱، ۱۷۳، ۳۳

جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید: ۳۹۸

جلوه، سید ابوالحسن: ۲۱، ۶۵، ۸۵، ۱۷۲، ۱۹۸

۲۰۵، ۲۱۱، ۲۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۴، ۳۳۵

۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳

۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳

- (حضرت) معصومه: ۱۱۲، ۹۷، ۶۱، ۱۲۱، ۱۷۳، ۲۸۰
 (حضرت) موسی: ۱۶۴، ۲۴۶، ۲۷۱
 (حضرت) نوح: ۹۶
 (حضرت) یحیی: ۱۶۴، ۳۸۳، ۳۸۴
 (حضرت) یوسف: ۱۷۳
 (حضرت) یونس: ۱۶۴
 حفص بن غیاث: ۲۸۹، ۴۲۷
 حکیم حاج فاضل تهرانی شیرازی: ۲۷۹، ۲۸۱
 حواریون: ۵۰، ۲۲۲
 حیدر قلی: ۴۴۴
- خ**
 خاتم انبیاء - رسول الله
 خاتون آبادی: ۱۳۷
 خاقانی: ۱۹۲
 خامنه‌ای، آیه الله سید علی: ۳۴۰
 خان غازی: ۱۹۲
 خلیل بن احمد بصری: ۳۶
 خواجه ربیع: ۲۷۰
 خواجه عبدالله انصاری: ۸۳، ۲۹۲، ۳۸۰
 خواجه نصیرالدین طوسی: ۲۱، ۲۲، ۶۰، ۶۲، ۹۵، ۱۶۶، ۲۵۷، ۲۷۰، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۶، ۳۵۰، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۴۳، ۴۴۴
 خوانساری، سید ابوالقاسم: ۲۲، ۲۴، ۲۱۴
 خوانساری، سید ابو تراب: ۱۳۴، ۲۱۳، ۲۱۶
 خوانساری (صاحب روضات): ۳۶، ۲۱۳، ۲۱۴
- د - ذ**
 دهدار، محمود بن محمد: ۴۴۰
 دیلمی: ۵۴، ۳۴۷
 ذَرَب: ۳۶۷
 ذکاء الملک فروغی: ۲۳۱
- ر**
 رازی، محمد: ۱۲۱، ۱۲۵
 راصدین شاه جهان آباد: ۳۱۹
 ربع مجیب: ۴۲۴
 رحیمیان، سعید: ۱۵۴
 رسول الله (ص): ۲۸، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۷۳، ۷۸، ۹۱، ۹۳، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۶، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۹۱، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۲۰، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۸۰، ۴۰۶، ۴۳۴
 رضا خان - پهلوی
 رضوانی، اکبر: ۱۹۳
 رفیعی قزوینی، سید ابوالحسن، ۵۶، ۶۱، ۶۵، ۸۷، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۲۶، ۴۴۰
 رمضان، حسن: ۱۸۰
 ریحان الله یزدی، سید علی رضا: ۱۲۵
- ز**
 زاهد قمی، شیخ علی: ۴۱
 زرارہ: ۴۶
 زلیخا: ۱۷۳
 زنجانی، شیخ ابراهیم: ۲۰۶
 زید: ۲۷۰
 زین العابدین شیروانی: ۳۱۱
 زید بن ثابت: ۳۲۰
- س**
 سبزواری، حاج ملا هادی: ۶۱، ۸۰، ۱۳۷، ۱۶۶

سوره ملک : ۳۰۲	۲۷۰، ۲۸۲، ۳۳۳، ۳۶۰، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰
سوره ناس : ۱۶۰، ۴۲۱	۳۸۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۲
سوره واقعه : ۳۸۲	۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۲۵، ۴۴۳
سوره یونس : ۲۸۲	سردار کابلی : ۸۷، ۴۴۴
سهروردی ← شیخ اشراق	سعد بن عبدالله : ۱۲۶
سیویه : ۳۶	سعدی : ۲۴۴، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۷۰، ۳۴۴، ۳۹۸، ۴۴۲
سید الشهداء ← امام حسین (ع)	سلمان : ۹۵، ۳۵۰
سید بن طاووس : ۱۲۸، ۲۱۳، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۲۱	سمیرغ : ۳۶۱
سید جمال الدین اسد آبادی : ۳۳۶	سنائی غزنوی : ۴۷، ۸۲، ۱۹۲، ۲۴۴، ۲۷۰، ۲۷۴
سید جواد عاملی : ۲۱۴، ۳۱۴، ۴۳۱	۲۹۴، ۳۸۰، ۴۴۳
سید حسین تبریزی : ۲۱۴	سوره ابراهیم : ۳۸۱
سید صالح خلخالی : ۳۲۰	سوره اسراء : ۱۶۰، ۳۰۱، ۳۴۶
سید عبدالحسین الحجة : ۱۲۱	سوره اعراف : ۳۳۹
سید محمد تنکابنی : ۲۷۹، ۲۸۱	سوره انفال : ۳۴۶
سید محمد خوانساری : ۲۱۴	سوره انسان : ۳۲۳، ۳۵۲
سید محمدرضا مساوات : ۳۳۷	سوره بقره : ۴۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۹، ۲۵۱، ۲۷۴، ۲۹۶
سید محمد صادق خاتون آبادی : ۳۶۱، ۳۷۳	۳۷۹، ۴۰۰، ۴۰۱
سید محمد طباطبائی زواره ای : ۳۳۱	سوره توبه : ۲۱۲
سید مرتضی : ۱۵۹، ۱۶۰، ۳۴۶	سوره صف : ۳۰۱
سید مهدی بحر العلوم : ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۲۱، ۳۲۴	سوره عنکبوت : ۲۹۳
سیوطی : ۵۶، ۳۴۷، ۳۶۸، ۴۱۶	سوره فاتحه (حمد) : ۴۰۰، ۴۱۳، ۴۲۱
ش	سوره قدر : ۱۵۶
شاه : ۲۴۶، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۳	سوره قمر : ۳۵۰
شاهرودی، سید جعفر : ۱۲۳	سوره کهف : ۲۸، ۲۴۶
شاهرودی، سید عباس : ۳۳۷	سوره لقمان : ۲۸، ۱۶۷
شبستری ← شیخ محمود شبستری	سوره مائده : ۴۱
شریف العلماء : ۱۹۲	سوره مجادله : ۲۵۱
شعرانی، میرزا ابوالحسن : ۶۵، ۸۷، ۱۳۱، ۱۳۳	سوره محمد (ص) : ۲۹۲
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸	سوره مدثر : ۲۹۴
۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۸	سوره مریم : ۳۸۳

- ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶،
 ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۹۶،
 ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۸۶،
 ۲۸۷، ۲۸۸، ۳۲۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۸،
 ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۰۵، ۴۱۷، ۴۱۹،
 ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱،
 ۴۳۲، ۴۳۸
- شلتوت : ۱۶۰
 شمس الدین جربنی (ابن المؤذن) : ۲۱۵، ۴۳۱
 شمس الدین محمد بن محمود آملی : ۱۹
 شمس الدین محمد بن مکی : ۴۳۲
 شوشتری، سید علی : ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۱۲۹
 شهاب زاده : ۲۸۵
 شهید اول : ۲۱۵
 شهید ثانی (حسن بن زین الدین) : ۲۱۵، ۳۹۹، ۴۱۶
 شیانی : ۲۱۶
 شیخ آقا بزرگ تهرانی : ۲۱، ۲۵، ۵۵، ۷۳، ۸۴، ۴۳۱
 شیخ آقا بزرگ ساوجی : ۱۲۳
 شیخ ابوالقاسم کبیر قمی : ۲۸۱
 شیخ احمد : ۲۱۸
 شیخ احمد اعتمادی : ۴۱۵
 شیخ اسدالله زنجانی : ۲۱۶
 شیخ اسدالله عارف یزدی (هرانی) : ۲۳۸، ۲۵۷،
 ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۴
 شیخ اسماعیل قاینی : ۳۵۹
 شیخ اشراق : ۲۱، ۲۶۳، ۲۷۰
 شیخ الرئیس - ابن سینا
 شیخ الطایفه - شیخ طوسی
 شیخ انصاری : ۴۰، ۴۱، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۴، ۲۱۵،
 ۲۸۴، ۴۱۷، ۴۲۱
- شیخ بهائی : ۵۰، ۱۲۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۱۵،
 ۲۲۲، ۲۸۴، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۵۹، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۳۱، ۴۴۵
 شیخ جعفر بحرانی : ۴۳۱
 شیخ حر عاملی : ۲۱۵، ۳۳۱
 شیخ حسام الدین حلبی : ۴۳۱
 شیخ حسن برسی : ۲۵۹
 شیخ حسین عبدالصمد : ۲۱۵
 شیخ خضر شلال : ۲۱۰
 شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه : ۲۰، ۷۴،
 ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۵، ۲۱۸،
 ۲۹۴، ۳۱۴، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۲، ۴۰۰
 شیخ ضیاء الدین علی : ۴۳۱
 شیخ طوسی : ۱۱۱، ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶
 شیخ عباس قمی : ۲۰، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۷۴
 شیخ عبدالحسین (طهرانی) : ۲۱۸، ۲۱۹، ۴۳۱
 شیخ عبدالعلی اصفهانی : ۲۱۴
 شیخ عبدالله گلپایگانی : ۳۶۱، ۳۷۳
 شیخ عبدالنبی نوری : ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۰، ۲۸۱،
 ۲۸۹، ۳۴۱، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶
 شیخ علی : ۲۱۸
 شیخ علی بن حلال جزایری : ۴۳۲
 شیخ علی بن قاصح عذری : ۴۲۱
 شیخ علی رشتی : ۲۸۰، ۲۸۱
 شیخ قاسم بن رعینی شاطبی : ۴۲۱
 شیخ محمد حسن (تونی) : ۳۶۷
 شیخ محمد حسن نجفی : ۲۱۴، ۳۰۸، ۴۳۱
 شیخ محمد حسین کاظمی : ۲۱۴
 شیخ محمد حکیم : ۳۵۹
 شیخ محمد رضا نوری : ۲۷۹، ۲۸۱
 شیخ محمد مهدی بن شیخ بها الدین فتونی : ۳۱۰

۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰،

۲۴۷، ۲۴۸، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۲۱،

۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۹۶، ۴۳۵، ۴۳۷،

طبرسی، امین الاسلام: ۶۷، ۱۰۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹،

۱۶۰، ۱۶۱، ۳۱۳، ۳۵۲، ۴۲۱،

طبرسی، شیخ عزیز الله: ۱۹۵، ۲۵۳، ۴۱۵،

طریحی: ۲۸، ۴۶،

طنطاوی جوهری: ۳۲۶،

ع

عارف حسین خوارزمی: ۴۴۵،

عبداللطیف شیروانی: ۱۷۳،

عبدالعلی بن علی کرکی: ۴۳۲،

عبدالعلی بیرجندی: ۳۱۹، ۴۲۳، ۴۴۰،

عبدالله اشراقی: ۴۱۵،

عبدالله بن مقفع: ۳۶۶،

عطار نیشابوری: ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۱۱۹، ۴۴۲،

علامه حلی: ۱۳۶، ۳۱۳، ۴۱۶،

علم الهدی: سید مرتضی

علی بن حسن زواره‌ای: ۳۴۱،

علی بن عبدالعالی کرکی: ۴۳۲،

علی بن یونس عاملی: ۳۲۶،

علیخان مدنی هندی: ۴۳۱،

علی بن عبدالعالی میسی: ۴۳۱،

علی محمد جولستانی: ۴۲۵،

عمان سامانی: ۲۹۵،

عمرو بن اطنابه: ۳۸۷،

عنقاء: ۴۱۳،

غ

غروی اصفهانی کمپانی، محمد حسین: ۲۴، ۳۰،

۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۵۷، ۷۹، ۸۴، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۷،

شیخ محمود شبستری: ۲۵۰، ۳۶۴،

شیخ مفید: ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۱۵، ۲۸۰،

شیخ موسی منطقی: ۲۵۶،

شیخ یحیی دولت آبادی: ۳۳۵، ۳۳۷،

شیخ یوسف بحرانی: ۳۱۰، ۳۱۲،

شیرازی، سید یعقوب: ۲۰۵،

شیعه (تشیع، امامیه): ۹۲، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱،

۲۱۴، ۲۱۷، ۲۶۷، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳،

۳۴۸، ۴۰۰،

ص

صائن الدین علی بن ترکه: ۴۳۶،

صاحب الامر: امام زمان (ع)

صاحب جواهر: شیخ محمد حسن نجفی

صادق آل محمد: امام صادق

صدرالدین قونوی: ۴۲۶،

صدر المتألهین: ملا صدرا شیرازی

صدوقی سها: ۱۲۷،

صدوق: شیخ صدوق

صفویه: ۸۸،

صوفی: ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲،

ط

طاغوت: ۱۴۰، ۴۰۹، ۴۱۴،

طالقانی، شیخ محمد هادی: ۲۰۴،

طاهری، شهاب: ۱۹۲،

طباطبائی، علامه سید محمد حسین: ۱۵، ۱۸، ۱۹،

۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵،

۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴،

۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱،

۷۲، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶،

۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶،

۴۳۸، ۲۲۱، ۱۱۶، ۱۰۶، ۱۰۱، ۸۹، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۷۹

قاضی طباطبائی، سید مهدی: ۵۳، ۲۶

قاضی، میرزا حسین: ۲۷، ۲۶، ۲۵

قبله: ۳۴۸، ۳۴۹

قطب الدین شیرازی: ۲۱، ۲۵۷، ۲۸۳

قطب رازی: ۴۱۶

قوشچی، ملا علی: ۲۸۳، ۴۱۶، ۴۲۳

قیصری: ۵۶، ۱۵۶، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۴۵، ۳۶۷، ۳۷۲

۴۴۳، ۳۹۷

ک

کاتبی قزوینی: ۴۱۶

کاشف الغطاء، شیخ جعفر: ۲۱۴، ۳۱۴

کربلایی، سید احمد: ۳۰، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۴۱، ۸۴

۱۱۹، ۱۰۵

کربلایی کشمیری، سید احمد: ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵

کربن، هانری: ۳۰۳، ۳۴۸

کفعمی: ۲۱۳

کلینی، محمد بن یعقوب: ۵۰، ۲۱۵، ۲۴۳، ۲۸۹

۴۳۹، ۴۲۷، ۴۳۹

کمال اصفهانی: ۲۹۵

کمپانی - غروی اصفهانی

کمیل: ۱۹۴، ۲۷۰، ۳۸۰

کنگره هزاره نهج البلاغه: ۳۵

گ - ل

گلپایگانی - آیه الله گلپایگانی

لواسانی، سید احمد: ۴۱۷

م

مازندرانی، سید عبدالغفار: ۴۱

مامقانی، شیخ محمد حسن: ۲۱

مانا لاموس: ۲۲

۴۴۲، ۱۹۵، ۱۹۴، ۱۱۹، ۱۱۰

غروی، محمد: ۲۵۲، ۴۱۵

ف

فارابی - ابو نصر فارابی

فاضل تونی، محمد حسین: ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۸۸

۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶

۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۲۵

فاضل مقداد: ۴۳۲

فاضل نجاری: ۳۱۶

فاطمی قمی، سید حسین: ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸

۱۲۴

فخر رازی: ۳۶، ۳۸، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۵

۱۹۱، ۲۹۳، ۳۰۱، ۳۲۶، ۴۰۰، ۴۰۱

فرزانه قمشهای، محمد هادی: ۲۳۸، ۲۵۹

فرشته: ۳۰۰

فروغی بسطامی: ۳۵۱

فرید وجدی، محمد: ۴۲

فلاماریون فرانسوی، کامیل: ۴۲، ۱۳۷

فیاض - ملا عبدالرزاق لاهیجی

فیض کاشانی: ۲۸، ۶۵، ۱۳۶، ۱۶۵، ۲۱۵، ۲۷۰

۴۰۷، ۴۲۲، ۴۳۱، ۴۳۴

فیض محمد خان سنی: ۲۵۹

ق

قاآنی: ۲۶۰

قاجاریه: ۲۰۵، ۲۰۷

قارون: ۱۸۶

قاضی زاده رومی: ۲۳، ۴۲۳

قاضی طباطبائی، سید حسین: ۲۷، ۱۱۶

قاضی طباطبائی تبریزی، سید علی: ۲۴، ۲۵، ۲۶

۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۵۳، ۵۵، ۵۷

- مجلسی، محمدباقر: ۲۱۵، ۴۳۱، ۴۳۶
 مجلسی، محمد تقی، ۲۱۵، ۴۳۱، ۴۳۶
 محدث قمی ← شیخ عباس قمی
 محقق اول: ۳۹۸
 محقق حلی: ۴۱۶
 محمدالحسن بن احمد بن ولید: ۱۲۶
 محمد باقر داودی: ۴۰۵
 محمد بن الحسن الصفار: ۱۲۶
 محمد بن حنفیه: ۲۸، ۷۴، ۲۹۴
 محمد بن ... بن مطهر حلی: ۲۱۵
 محمد حسن مراغه‌ای: ۳۷۹
 محمدرضا ← پهلوی
 محمد زمان کاشانی: ۳۱۰
 محمد علی شاه قاجار: ۲۰۵
 محمد معصوم شیرازی: ۳۱۱
 محیی الدین عربی ← ابن عربی
 مدرّس تبریزی: ۱۰۴، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۷۹
 مدرّس، شهید سید حسن: ۱۳۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
 مدرّسی چهاردهی، مرتضی: ۳۷۸
 مسجد شاهی اصفهانی، آیه الله شیخ محمدرضا:
 ۲۸۱
 مصدق الممالک نوری: ۲۰۷
 مطهری، شهید مرتضی: ۷۲، ۸۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۳۳
 معاضد الممالک: ۲۰۷
 مفضل: ۲۹۹
 ملانکه: ۲۷۳
 ملا اسماعیل خواجه‌نوی (مازندرانی): ۳۰۷، ۳۱۰
 ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳
 ملا ابوالحسن: ۲۲۶
 ملا حبیب کاشانی: ۳۱۱، ۳۱۶
 ملا حسین سبزواری: ۳۷۹
 ملا حسینی ← حسینی همدانی
 ملا صدرا شیرازی: ۳۹، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۵۹، ۶۰، ۶۴
 ۶۵، ۷۰، ۸۰، ۹۵، ۱۶۵، ۱۶۹، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۷۰
 ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۸
 ۳۴۰، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۱
 ۴۴۲، ۴۳۶، ۴۳۲
 ملا عبدالرزاق لاهیجی (فیاض): ۶۵، ۲۸۳
 ملا عبدالصمد همدانی: ۳۴۶، ۳۴۹
 ملا عبدالعظیم: ۳۵۷، ۳۶۷
 ملا عبدالله یزدی: ۴۱۶
 ملا علی قوشچی ← قوشچی
 ملا علی نوری، حکیم: ۶۵
 ملا فتح الله کاشانی: ۱۳۳، ۳۴۱، ۴۳۹
 ملا لطف الله مازندرانی: ۲۱۴
 ملا محمد باقر تونی: ۳۵۸
 ملا محمد جعفر بید گلی: ۳۰۷
 ملا محمد صالح مازندرانی: ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۳، ۴۳۴
 ملا محمد علی حاجی فاضل: ۲۳۸، ۲۵۹، ۲۶۰
 ملا مظفر: ۲۰۴، ۴۴۵
 ملای رومی ← مولوی
 مولانا محمد هرنندی: ۳۱۰، ۳۲۱
 ملک الشعراء بهار: ۲۴۰
 ملک الشعراء طالب آملی: ۱۹۲
 ملکم خان (سرجان): ۳۳۲
 ملکی تبریزی، میرزا جواد آقا: ۳۳، ۴۱، ۹۹، ۱۰۱
 ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
 ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۹
 مولوی: ۱۱، ۵۲، ۱۷۲، ۲۰۸، ۲۴۴، ۲۷۰، ۲۷۱

- ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۳
 مونتگمری وات: ۱۳۷
 مهدی (ع) ← امام زمان
 مهدی فاطمی: ۱۶۲
 میثم: ۲۷۰
 میرخانی: ۲۴۴
 میرداماد (سید محمد باقر): ۱۷۲، ۲۸۳، ۳۳۲
 میرزا ابراهیم زنجانی: ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۳۶
 میرزا ابراهیم شاه: ۳۳۱
 میرزا ابراهیم گیلانی: ۲۵۶
 میرزا ابوالقاسم فرسیو: ۴۱۳، ۴۱۴
 میرزا ابوالقاسم قمی ← میرزای قمی
 میرزا جواد آقا ملکی تبریزی ← ملکی تبریزی
 میرزا حبیب الله ذی الفنون: ۱۳۴
 میرزا حسن حکیم: ۳۳۲
 میرزا حسن کرمانشاهی: ۶۵، ۲۰۹، ۲۷۹، ۲۸۱
 ۲۸۹
 میرزا حسن نوری: ۳۳۲
 میرزا ذبیح الله: ۲۵۶
 میرزا رفیع الدین طباطبائی نائینی: ۳۳۱
 میرزا شفیع: ۱۰۳، ۱۱۴، ۱۲۰
 میرزا شهاب الدین نیریزی شیرازی: ۳۳۷
 میرزا طاهر تنکابنی: ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۴۵، ۳۴۱، ۳۹۸
 میرزا عبدالرحمن: ۲۵۵، ۳۶۸
 میرزا علی اکبر حکمی یزدی: ۳۳۷
 میرزا علیقلی همدانی: ۱۰۴، ۱۲۵
 میرزا محمد خادام باشی: ۲۵۶
 میرزا محمدباقر شفتی: ۲۵۶
 میرزا محمد علی شاه آبادی: ۳۳۷
 میرزا محمود رضوان قمی: ۱۳۳، ۲۷۹، ۲۸۱، ۳۴۱
 ۲۰۶، ۲۲۰
 میرزا محمود وزیر: ۳۶۷
 میرزا مسیح طالقانی: ۲۸۱
 میرزا مهدی شهید: ۲۵۶
 میرزا نصر: ۳۱۲
 میرزا هاشم اشکوری: ۲۰، ۶۵، ۸۵، ۲۷۹، ۲۸۱
 ۲۸۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۸
 میرزای شیرازی: ۲۶، ۲۷
 میرزای قمی: ۱۱۶، ۱۲۴
 میر غلام علی خان: ۳۳۲
 ن
 نادرشاه افشار: ۲۲۵، ۲۳۷
 ناصر الدین شاه: ۱۰۳، ۱۲۵، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲
 ناصر خسرو: ۷۳، ۷۴، ۳۳۴
 نبی ← رسول الله
 نجف آبادی، سید علی: ۳۶۱، ۳۷۳
 نراقی، ملا احمد: ۲۱۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۲
 ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۴۳۸
 نراقی، ملا محمد مهدی: ۲۱۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹
 ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷
 نراقی، حسن: ۳۱۷
 نراقی ثانی، ملا مهدی: ۳۱۳
 نصاری: ۱۲۷، ۱۴۲
 نصر الله منشی: ۴۳۹
 نظام الدین نیشابوری: ۲۸، ۳۱۹
 نظامی: ۲۴۴
 نفیس بن عوض بن حکیم طبیب: ۴۲۲
 نوائی آملی، شیخ مهدی: ۱۹۵
 نوری، شیخ علی: ۲۰۹
 نوری، شیخ فضل الله: ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵
 ۲۰۶، ۲۲۰

نوری مازندرانی، شیخ رضا: ۲۰۸

نیرالدوله: ۳۳۸

نیوتون: ۳۸۹

و

واعظ خیابانی تبریزی، ملا علی: ۱۲۱

وحید بهیانی، آیه الله محمد باقر: ۲۱۵، ۳۰۷

۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴، ۴۳۱

وصی ← علی بن ابی طالب

وکیع: ۱۶۵

ه

هانری کربن فرانسوی ← کربن

هزار جریبی، ملا محمد (سیبویه): ۲۰۳، ۲۱۷

۲۱۸، ۲۱۹

هزار جریبی، شیخ عبدالحسین: ۲۰۴

هشام بن حکم: ۲۷۰

همانی، جلال الدین: ۱۷۱، ۱۷۲، ۳۷۱

همدانی، آخوند ملا علی: ۱۱۹

همدانی، حاج آقا رضا (آیه الله): ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۲۲

۱۲۵

هیدجی زنجانی، ملا محمد: ۲۸۱، ۳۳۷، ۳۴۱

۳۴۲

ی

یزدی، سید محمود: ۱۱۹، ۱۲۶

یزدی، میرزا سعید: ۱۱۹، ۱۲۶

یفرم ارمنی: ۲۰۵، ۲۰۶

یهود: ۱۳۷

یهودی: ۲۰۶، ۳۱۹، ۳۲۰



مرکز تحقیقات کلیه پژوهش‌های اسلامی

فهرست کتب

- استدراک الافلاک : ۴۲۳
- اسدالغابه فی معرفة الصحابه : ۳۲۰
- اسرار الایات : ۲۸۳
- اسرار الحکم : ۸۰، ۱۳۷، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۸۲، ۳۷۸، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۸، ۳۹۹
- اسرار الصلوة (ملکی تبریزی) : ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۶
- اسرار الصلوة (شهید ثانی) : ۳۹۹
- اسرار الصلوة (شیخ الرئيس) : ۳۹۹
- اسرار حج : ۲۸۴
- اسفار : ۳۹، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۸۰، ۱۳۸، ۱۷۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۵۶، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۷، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۷۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۱۸، ۴۶، ۴۳۱، ۴۲۱، ۴۳۶، ۴۴۲
- اشارات : ۵۷، ۶۲، ۶۴، ۹۵، ۱۳۸، ۲۵۶، ۲۶۳، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۱۱، ۳۲۵، ۳۴۳، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۲۱، ۴۴۳، ۴۴۵
- اصطلاحات فلسفی : ۱۳۷
- آثار الحجة : ۱۲۱
- آغاز و انجام : ۳۵۰، ۴۴۴
- آیینہ دانشوران : ۱۲۵
- ### الف
- اتحاد عاقل به معقول : ۶۰، ۲۸۰، ۲۸۲، ۴۴۰
- اثبات الحركة الجوهرية : ۳۳۸
- اثبات تجرد نفس : ۳۲۵
- اجازات البحار : ۲۱۶
- احتجاج طبرسی : ۶۷
- احوال السلاطین الصفویه : ۳۳۱
- اخلاق ارسطو : ۳۲۴
- اخلاق ناصری : ۳۲۰
- اربعمین شیخ بهانی : ۵۰، ۲۲۲، ۳۲۶، ۴۳۱
- ارشاد القلوب ديلمی : ۵۴، ۳۴۸
- ارشاد علامه حلی : ۳۱۳
- ارواح (طنطاوی) : ۳۲۶
- استبصار : ۲۱۵

- اصول آل رسول : ۲۱۴
 اصول اقلیدس : ۲۲، ۲۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۲۰، ۳۲۱، ۳۵۹، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۴، ۴۴۳
 الاصول الحکمیة : ۴۴۶
 اصول فلسفه و روش رئالیسم : ۴۴، ۸۱
 اصول کافی - کافی
 اضبط المقال فی ضبط اسماء الرجال : ۴۴۱
 اعمال السنه - مراقبات
 اقبال : ۱۲۸، ۲۹۹، ۳۲۱
 اکرثاوذوسیوس : ۴۲۳، ۴۲۴
 اکرمانالانوس : ۴۲۳، ۴۲۴
 الفیه ابن مالک : ۱۷۲، ۳۶۸، ۴۱۶
 الهیات : ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۱، ۳۷۲
 الهی نامه : ۲۵۰، ۳۴۴، ۴۴۰
 امالی شیخ طوسی : ۱۹۳
 امالی صدوق : ۱۹۴
 امالی قالی : ۳۸۷
 امثال طبری : ۴۴۶
 انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه : ۱۶۵، ۲۹۶، ۴۳۹
 انسان و قرآن : ۱۵۷، ۴۴۰
 انوار نعمانی : ۲۶۱
 انه الحق : ۹۳، ۹۴، ۳۱۲، ۴۴۰
 انیس التاجرین (انیس التجار) : ۳۱۵
 انیس الحکماء : ۳۱۶
 انیس المجتهدین : ۳۱۵
 انیس الموحدین : ۳۱۵
 اوستا : ۳۴۶
- ب
 الباب المفتوح الی... : ۳۲۶
 بحار الانوار : ۴۶، ۱۶۴، ۱۹۳، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۱۵
- ۳۲۶، ۴۳۱، ۴۳۶
 بحثی در معاد : ۲۸۲
 بحرالمعارف : ۳۴۶، ۳۴۹
 بدایع الحکم : ۲۱، ۶۵، ۸۵، ۳۲۶
 بدایة الحکمه : ۴۵، ۶۴، ۷۰
 بستان السباحه : ۳۱۱
 بقاء النفس بعد فناء الجسد : ۳۲۶
 بیان و تبیین جاحظ : ۱۶۵
 بیدارگران اقالیم قبله : ۳۳۶
 بیست باب در اسطرلاب : ۴۴۴
- پ
 پیام انقلاب (مجله) : ۲۳۶
 پیرامون فنون ریاضی : ۴۴۰
- ت
 تاج العروس : ۱۷۴
 تاریخ ابن خلکان : ۱۹۳
 تاریخ حکما و عرفا : ۱۲۷
 تاریخ خراسان : ۲۵۵، ۲۵۹
 تبصره (علامه حلی) : ۴۱۶
 تبیان : ۷۷
 تجرید : ۴۱۶
 تجرید الاصول : ۳۰۹
 تجوید قرآن (شعرانی) : ۱۳۵
 تحریر اقلیدس - اصول اقلیدس
 تحریر اکرثاوذوسیوس (نراقی) : ۳۱۷، ۳۱۸
 تحریر مجسطی - مجسطی بطليموس
 تحصیل السعاده : ۳۹، ۴۲
 تحفة الابرار : ۳۱۱
 تحفة الاجله فی معرفة القبلة : ۴۴۴
 التحفة الرضویه فی المسائل الدینیة : ۳۱۵

- تحفة الملوك فى السير والسلوك : ۴۴۶
تحقیق و تصحیح جامع الروات : ۱۳۶
تذکره آغاز و انجام ← آغاز و انجام
التذکرة فى الهيئة : ۴۲۳
تذکره مدرسى : ۳۷۸، ۳۷۹
تذکره المتقین : ۱۱۹، ۱۲۰
تراثنا (مجله) : ۴۴۲
ترجمه الامام على صوت العدالة الانسانية : ۱۳۷
ترجمه رساله نفس ارسطو : ۳۲۵
ترجمه شرح فصوص الحکم فارابی : ۲۳۹، ۲۳۲
ترجمه صحیفه سجادیه (قمشهای) : ۲۳۲، ۲۳۸
ترجمه فصوص (قمشهای) : ۲۳۷
ترجمه قرآن الهی قمشهای : ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۳۸
ترجمه کشف مراد : ۱۶۶
ترجمه مفاتیح الجنان : ۲۳۲، ۲۳۸
ترجمه نفس المهموم : ۱۳۷، ۱۳۸
ترجمه و تعلیق الجمع بین الرايين فارابی : ۴۴۶
ترجمه و شرح دعای عرفه سيدالهداء (ع) : ۱۳۶
ترجمه و شرح صحیفه سجادیه (شعرانی) : ۱۳۶
ترجمه هیئت فلما ربون : ۱۳۷
ترجمه فنون سماع طبیعى شفا : ۳۶۶، ۳۷۲
تشریح الافلاک : ۱۳۷، ۴۲۳، ۴۲۸
تشریح کلیات قانون شیخ الرئيس : ۴۲۲
تصحیح ابی الجعد : ۴۴۶
تصحیح اسفار اربعه : ۴۴۲
تصحیح تذکره خواجه ← آغاز و انجام
تصحیح تفسیر ابوالفتح رازی : ۱۳۵، ۲۳۲، ۲۳۸
تصحیح تفسیر صافی : ۱۳۵
تصحیح خزاین : ۴۳۸
تصحیح خلاصة المنهج : ۴۳۹
تصحیح رساله قضا و قدر علامه دهادار : ۴۴۰
تصحیح طب الاثمه : ۴۴۶
تصحیح طبیعیات شفا : ۴۴۱
تصحیح کلیله و دمنه : ۴۳۹
تصحیح مثنوی مولوی : ۲۳۸
تصحیح مکاتبات آیتین : ۴۴۲
تصحیح منتخب التواریخ : ۱۳۷
تصحیح نثر اللثالی : ۴۴۶
تصحیح نصاب الصبیان : ۴۳۸
تصحیح نهج البلاغه : ۴۴۲
تصحیح و تحشیه اسرار الحکم : ۳۷۸، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۸۸
تصحیح و تحقیق کشف الغمه : ۱۳۷
تصحیح و تعلیقات بر روضة الشهداء : ۱۳۷
تصحیح و تعلیق اصول اقلیدس : ۴۴۳
تصحیح و تعلیق اصول کافى : ۴۳۹
تصحیح و تعلیق اکرثاوذوسیوس : ۴۴۳
تصحیح و تعلیق الدر المکنون والجوهر المصون : ۴۴۴
تصحیح و تعلیق الهیات شفا : ۴۴۲
تصحیح و تعلیق تحفة الملوك فى السير والسلوك : ۴۴۶
تصحیح و تعلیق تمهید القواعد : ۴۴۳
تصحیح و تعلیق شرح بیرجندی بر بیست باب در
اسطرلاب محقق طوسی : ۴۴۴
تصحیح و تعلیق شرح بیرجندی بر زیج : ۴۴۳
تصحیح و تعلیق شرح خوارزمی بر فصوص : ۴۴۵

- تعلیق کتاب نفس شفا : ۴۴۲
تعلیق بر رساله تحفة الاجله فی معرفة القبلة : ۴۴۴
تعلیق بر شرح حکمت منظومه : ۲۲۱
تعلیق بر شرح فصوص : ۳۶۵، ۳۶۶
تعلیق علی المکاسب (شیخ محمد تقی آملی) : ۲۲۰
تعلیق و مستدرک تشریح الافلاک : ۱۳۷
تعیین سمت قبله مدینه به اعجاز رسول الله : ۴۴۰
تفسیر المیزان ← المیزان
تفسیر صافی : ۵۶، ۱۰۲
تفسیر طنطاوی جوهری : ۳۲۶
تفسیر کبیر فخر رازی : ۴۰۱
تفسیر مجمع البیان ← مجمع البیان
تفسیر منهج الصادقین ← منهج الصادقین
تفسیری بر دو آیه از سوره یونس : ۲۸۲
نقاویم شبانه روزی : ۱۳۷
تقریرات درس اصول عقاید : ۲۸۴
تقریرات درس رفیعی قزوینی : ۲۸۴
تقریر تعلیقات نانینی بر مکاسب شیخ انصاری : ۲۲۰
تکسیر دایره : ۴۴۰
تکملة منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه : ۴۳۲، ۴۳۹
تلمود : ۳۴۶
تمهید القواعد : ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۳۶۲، ۳۹۵، ۴۳۶، ۴۴۳
تنقیح الاصول : ۳۱۳
توحید صدوق : ۳۵۲
توحید مفضل : ۲۹۹
توحید هوشمندان : ۲۳۱، ۲۳۲
توضیح الاشکال فی شرح تحریر اصول اقلیدس : ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸
تصحیح و تعلیق شرح قیصری بر فصوص : ۴۴۳
تصحیح و تعلیق شرح محقق طوسی بر اشارات : ۴۴۳
تصحیح و تعلیق شرح محمد علی بر مجسطی : ۴۴۴
تصحیح و تعلیق عربی کتاب مساکن : ۴۴۳
تصحیح و تعلیق کشف المراد : ۴۴۱
تصحیح و تعلیق مجسطی بطليموس : ۴۴۴
تصحیح و تعلیق نظام الدین نیشابوری بر مجسطی : ۴۴۴
تصحیح و حاشیه نفائس الفنون : ۱۳۷
تعلیقات ابو علی سینا : ۳۰۳
تعلیقات اسرار الحکم (شعرانی) : ۱۶۶
تعلیقات بر اسفار : ۳۷۲
تعلیقات بر اللآلی المنتظمة : ۴۴۳
تعلیقات بر المعطیات اقلیدس : ۲۸۴
تعلیقات بر تضاريس الارض شیخ بهائی : ۲۸۴
تعلیقات بر رسائل شیخ انصاری : ۲۸۴
تعلیقات بر رساله قبله ملا مظفر : ۴۴۵
تعلیقات بر شرح چغمینی در هیئت : ۴۴۵
تعلیقات بر شرح قیصری : ۳۷۲
تعلیقات بر شفاء : ۳۷۲
تعلیقات بر غرر الفرائد : ۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۶
تعلیقات بر وسائل الشیعه : ۱۳۶
تعلیقات عربی بر العروة الوثقی : ۴۴۳
تعلیقات عربی بر ۸ باب مطول : ۴۴۴
تعلیقات علامه شعرانی بر شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی : ۱۳۶ و ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱
تعلیقات ملا صدرا بر شفا : ۲۸۳
تعلیقات و حواشی بر منظومه : ۲۶۶
تعلیقاتی بر محمد پیامبر و سیاستمدار : ۱۳۷

- توضیح المسائل آیه الله رفیعی قزوینی : ۲۸۳
تهذیب (طوسی) : ۲۱۵
تهذیب المنطق (تفتازانی) : ۴۱۶
- ج**
- جامع الافکار : ۳۱۶
جامع الروات : ۴۲۲
جامع السعادات : ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۶
جامع الصغير : ۳۴۷
جامع المقدمات : ۴۱۶، ۴۱۵، ۳۶۸
جامع المواعظ : ۳۱۷
جامعة لاصول فی اصول : ۳۱۶
جداول تقدیم : ۴۲۹
جزوه صرف : ۳۶۵
جزوه منطق : ۳۶۶
جفر جامع : ۷۳، ۷۵
جمهره ابن درید : ۱۷۴
الجمع بین الرايين : ۴۴۶
جواهر الکلام : ۱۹، ۱۷۲، ۲۱۴، ۳۰۸، ۴۲۱، ۴۲۸، ۴۳۱
جوهر نضید : ۴۲۸
- ج - ح**
- چهره درخشان : ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۸
حاشیه و تصحیح کتاب وافی : ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰
۴۳۴
حاشیه ای بر قضایای ضروریه ازلیه : ۲۸۲
حاشیه بر ارشاد القلوب دیلمی : ۱۳۶
حاشیه بر اسفار (علامه طباطبایی) : ۴۴
حاشیه بر فصل الخطاب : ۱۳۷
- حاشیه بر مجمع البیان : ۱۲۵، ۱۵۵
حاشیه بر مصباح الانس : ۳۳۷
حاشیه بر غایة القصوى : ۱۱۸، ۱۲۶
حاشیه سبزواری بر اسفار : ۶۱
حاشیه شرح مجسطی : ۳۱۸، ۳۱۹
حاشیه شرح هدایه اثیری ملا صدرا : ۳۳۸
حاشیه علامه طباطبایی بر کفایه : ۴۴، ۸۱
حاشیه علی اصول المعالم : ۲۱۴
حاشیه کبیره بر قواعد : ۱۳۶
حاشیه ملا عبدالله یزدی بر تهذیب : ۴۱۶، ۴۲۸
حاشیه وافی - حاشیه و تصحیح وافی
حاشیه وسیلة النجاة : ۲۸۴
الحجج البالغة علی مجرد النفس الناطقة : ۴۴۶
الحدائق الناضرة : ۳۱۲
حدیقة الحقائق : ۲۹۴، ۳۸۰، ۴۴۳
حسینی نامه : ۲۵۰
حقیقت روح : ۳۲۵
حکمت الهی : ۲۳۲، ۲۳۹
حکمت شیخ اشراق : ۵۷
حکمت قدیم : ۳۶۶، ۳۷۲
حکمت متعالیه - اسفار
حواشی بر الكرة المتحرکه : ۲۸۴
حواشی المناظر اقلیدس : ۲۸۴
حواشی بر اسرار الایات : ۲۸۳
حواشی بر اسرار الحکم : ۱۳۷، ۲۸۲
حواشی بر اسفار (جلوه) : ۳۳۸
حواشی بر اکرثاوذوسیوس : ۳۱۹
حواشی بر مساکن ثاوذوسیوس : ۲۸۴
حواشی بر تعلیقات ملا صدرا بر شفاء : ۲۸۳
حواشی بر رسائل : ۱۶۷

- حواشی بر شرح اسفار : ۲۸۲
 حواشی بر شرح اسماء الحسنی : ۲۸۲
 حواشی بر شرح اصول کافی ملاصدرا : ۲۸۳
 حواشی بر شرح الاشارات والتنبيهات : ۲۸۳
 حواشی بر شرح تجرید قوشچی : ۲۸۳
 حواشی بر شرح چغمینی : ۲۸۴
 حواشی بر شرح حکمت الاشراق : ۲۸۳
 حواشی بر شرح مطالع (ملا محمد آملی) : ۱۹۹
 حواشی بر شرح مطالع (رفیعی) : ۲۸۳
 حواشی بر شرح منظومه : ۲۸۲
 حواشی بر شفاء : ۲۸۳
 حواشی بر شوارق الاوهام : ۲۸۳
 حواشی بر شواهد الربوبیه : ۲۸۳
 حواشی بر طهارت شیخ مرتضی انصاری : ۱۶۷
 حواشی بر عرشیه : ۲۸۳
 حواشی بر عروة الوثقی : ۲۸۳
 حواشی بر قبسات : ۲۸۳
 حواشی بر قواعد علامه : ۱۶۷
 حواشی بر کتاب الاکر : ۲۸۴
 حواشی بر کفایه : ۱۶۷
 حواشی بر کفایه الاصول (رفیعی قزوینی) : ۲۸۴
 حواشی بر گوهر مراد : ۲۸۳
 حواشی بر مشاعر : ۲۸۳
 حواشی بر مصباح الانس : ۲۸۳
 حواشی بر مفاتیح الغیب : ۲۸۳
 حواشی بر مقدمه شرح فصوص قیصری : ۲۸۳
 حواشی بر سطوح دوایر و اقطاب : ۲۸۴
 حواشی علی الاسفار (ملا محمد آملی) : ۱۹۹
 حواشی علی الفرائد : ۱۹۹
 حواشی علی شرح شمسیه : ۱۹۹
- حواشی و تعلیقات بر تفسیر منهج : ۱۳۵
 حیات یحیی : ۳۳۷، ۳۳۵
 حی بن یقظان : ۹۵
- خ
- خدمات متقابل اسلام و ایران : ۳۳۳، ۳۳۷
 خزائن : ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳، ۴۳۹
 خلاصة الحساب : ۲۰۴، ۳۵۸
 خیر الاثر در رد جبر و قدر : ۴۴۱
- د
- در آسمان معرفت : ۱۱
 الدر المثور : ۵۶
 درر القلائد علی غرر الفرائد : ۴۴۶
 الدر المکنون والجوهر المصون : ۴۴۴
 الدر المکنون والسر المکنون : ۷۳، ۹۱
 دروس اتحاد عاقل به معقول : ۴۴۱
 دروس معرفت اوفاق : ۴۴۵
 دروس معرفه الوقت والقبله : ۳۹۰، ۴۴۱
 دروس هیئت و دیگر رشته های ریاضی : ۳۹۰، ۴۴۵
 دفتر دل : ۳۴۸
 ده رساله فارسی : ۴۴۶
 دیوان آیه الله حسن زاده آملی : ۳۵، ۴۱۹، ۴۴۰
 دیوان ابن یمین : ۱۹۱، ۱۹۳
 دیوان اشعار جلوه : ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۸
 دیوان اشعار مهدی نراقی - طائر قدسی
 دیوان حکیم الهی قمشه ای : ۲۳۳، ۲۴۴، ۲۵۵
 دیوان خواجه حافظ : ۴۱۳
 دیوان درج درر : ۲۴۰
 دیوان شعر علامه شعرانی : ۱۷۲

- دیوان محمد هیدجی : ۳۳۷
 دیوان ملک الشعراء : ۱۹۲
 ذ .
 الذریعه : ۷۳، ۱۲۰، ۱۲۱، ۳۰۹، ۴۳۹
 ر
 راه سعادت در اثبات نبوت : ۱۳۷
 ربط الحادث بالقديم : ۳۳۸
 رسائل (انصاری) : ۱۷۱، ۲۰۸، ۲۸۴، ۴۱۷، ۴۲۱
 رساله ابدیت نفس : ۳۲۶
 رساله اسفار اربعه (قزوینی) : ۲۸۲
 رساله اطلاعات عقل : ۲۹۷
 رساله اعتقادات : ۴۴۶
 رساله التقوی : ۱۲۲
 رساله ان النفس کل القوی : ۳۲۶
 رساله‌ای در رؤیا : ۴۴۳
 رساله‌ای در عبادت (مهدی نراقی) : ۳۱۵
 رساله‌ای در کیمیاگری : ۳۸۴
 رساله‌ای در مثل الهیه : ۴۴۳
 رساله تخلیه و تجلیه و تحلیه : ۲۸۲
 رساله جعل : ۳۹۲، ۴۴۴
 رساله حرکت جوهریه : ۲۸۲
 رساله حقیقت عقل : ۲۸۲
 رساله حقیقت وجود : ۳۳۷
 رساله حول الرویه : ۴۴۱
 رساله در اثبات ذات : ۴۴
 رساله در اثبات عالم مثال : ۴۴۴
 رساله در اربعین : ۴۴۶
 رساله در اعتبارات : ۴۵
 رساله در افعال : ۴۴
 رساله در برهان : ۴۴
 رساله در بعضی از شعب ارثماتیغی : ۴۴۵
 رساله در بیان قوه مولده : ۲۸۲
 رساله در تحلیل : ۴۴
 رساله در ترکیب : ۴۵
 رساله در تضاد : ۴۴۵
 رساله در تفسیر آیه عرض : ۴۴۴
 رساله در حج : ۱۱۸، ۱۲۵
 رساله در حدوث دهری : ۲۸۲
 رساله در حکمت قدیم : ۳۷۲
 رساله در حکومت اسلامی : ۴۴
 رساله در درایه (شعرانی) : ۱۳۶، ۴۲۲
 رساله در رد کتاب جبانی : ۲۸۳
 رساله در سیر و سلوک : ۴۴۴
 رساله در شب قدر : ۲۸۲
 رساله در شرح شکوک صلا : ۱۳۶
 رساله در صفات : ۴۴
 رساله در عقائد امامیه : ۲۸۳
 رساله در علم : ۴۴۴
 رساله در علم حساب : ۳۱۵
 رساله در علم عقود انامل : ۳۱۶
 رساله در قاعدة لا ضرر : ۲۸۳
 رساله در قوه و فعل : ۴۴
 رساله در مشتقات : ۴۴
 رساله در معرفت نفس (ابن سینا) : ۳۲۵
 رساله در مغالطه : ۴۴
 رساله در مناسک حج : ۴۴۴
 رساله در منطق : ۳۷۲
 رساله در نبوت : ۴۴
 رساله در نبوت و مقامات : ۴۵
 رساله در نفس (کندی) : ۳۲۵

- رساله در وحدت وجود : ۲۸۲
 رساله در وسائط : ۴۴
 رساله رجعت : ۲۸۲
 رساله عملیه آیه الله ابوالحسن اصفهانی : ۴۱۵
 رساله عملیه آیه الله بروجردی : ۲۸۳
 رساله فاضل بخاری : ۳۱۶
 رساله فی الاجماع : ۳۱۷
 رساله فی الاصول : ۱۱۸
 رساله فی الصبح والشفق : ۴۴۱
 رساله فی الفقه : ۱۱۸
 رساله فی تعیین البعد بین المركبین : ۴۴۱
 رساله فی لقاء الله : ۴۴۱
 رساله فی نفس الامر : ۴۴۱
 رساله قبله : ۴۴۵
 رساله قسط ابن لوقا : ۴۲۴
 رساله کل فی فلک یسبحون : ۳۹۰
 رساله الانسان بعد الدنيا : ۴۴، ۴۱
 رساله الانسان فی الدنيا : ۴۴، ۴۱
 رساله الانسان قبل الدنيا : ۴۴، ۴۱
 رساله معراج : ۲۸۲
 رساله معراجیه : ۳۶
 رساله نفس (ارسطو) : ۳۲۵
 رساله فی صلاة الجمعة : ۳۱۷
 روضات الجنات : ۳۶، ۲۱۳، ۲۱۴، ۳۰۹، ۳۱۱
 ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶
 روضة الشهداء : ۱۳۷
 ریاض : ۲۰۴
 ریحانة الادب : ۱۰۴، ۱۲۱، ۳۱۵، ۳۳۱، ۳۳۸، ۳۷۹
 ز
 زهر الربیع : ۲۶۱
 زیج الخ بیکی : ۲۳۰، ۴۴۳
 زیج بهادری : ۱۷۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۴۳
 زیج هندی : ۱۳۷
 س
 سیل الرشاد فی شرح نجات العباد : ۲۱۳
 سخنی در معاد : ۲۸۲
 سراج المبتدی : ۴۲۱
 شرح العیون فی شرح العیون : ۴۴۵
 سیر و سلوک : ۱۲۱، ۱۲۴
 سیف الامه : ۳۰۸
 سی فصل در دائره هندیه : ۴۴۰
 سیوطی : ۷۰، ۲۰۳، ۳۵۸، ۳۶۸، ۴۱۶
 ش
 شافیه : ۴۱۶
 شرایع : ۳۹۸، ۴۱۶
 شرح ابن فناری بر مفاتیح : ۴۲۶
 شرح احوال و افکار و آثار... ابن سینا : ۱۹۳
 شرح ارشاد علامه حلی : ۳۱۳
 شرح اسباب : ۲۸۸، ۴۲۰، ۴۲۲
 شرح اسرار : ۳۸۷، ۳۹۲
 شرح الاسماء الحسنی : ۲۸۲، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۰
 ۴۹۶، ۴۰۲
 شرح اشارات (خواجہ طوسی) : ۶۰، ۲۰۹، ۳۹۷
 ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۸
 شرح اصول کافی ملا صالح مازندرانی : ۱۳۶، ۱۴۷، ۱۵۲
 شرح اصول کافی ملاصدرا : ۲۸۳
 شرح الاشارات والتنبيهات : ۲۸۳
 شرح تبصره علامه حلی : ۱۳۶، ۱۵۱
 شرح تجرید (شعرانی) : ۱۳۷

- شرح تجرید الاصول : ۳۰۹
 شرح تجرید قوشچی : ۲۵۶، ۲۸۳، ۴۱۶
 شرح تحریر اکرناو ذوسیوس : ۳۱۷، ۳۱۸
 شرح تذکره : ۴۳۴
 شرح جامی بر کافیہ : ۴۱۶
 شرح چغمینی : ۲۳، ۲۰۴، ۲۱۹، ۲۸۴، ۴۲۸، ۴۴۵
 شرح چهل حدیث در معرفت نفس : ۴۴۶
 شرح حکمت الاشراق : ۲۱، ۲۵۷، ۲۸۳
 شرح خطبه متقین در نهج البلاغه : ۲۳۳
 شرح دعای جوشن کبیر - شرح الاسماء الحسنی
 شرح دعای سحر : ۲۸۲
 شرح راصدین شاه جهان آباد : ۳۱۹
 شرح رساله اتحاد عاقل به معقول : ۴۴۰
 شرح زیج بهادری : ۴۴۳
 شرح شاطبیہ : ۱۷۲، ۴۲۱، ۴۲۲
 شرح شفاء : ۳۱۶
 شرح شمسیہ : ۴۲۸
 شرح عارف حسین خوارزمی بر فصوص : ۴۴۵
 شرح عبدالعلی بیرجندی بر مجسطی : ۳۱۹
 شرح عربی و نصیح اکرمانالاوس : ۴۴۳
 شرح عروة الوثقی : ۲۲۱
 شرح علامه عذری بر قصیده لامیه - شرح شاطبیہ
 شرح علامه خفزی بر تذکره : ۴۲۳، ۴۲۴
 شرح علی الکلمة الشریفه لا اله الا الله : ۱۹۹
 شرح عمل به زیج هندی : ۱۳۷
 شرح فارسی باب توحید حدیقه الحقایق : ۴۴۳
 شرح فارسی سه نمط اشارات : ۴۴۵
 شرح فصوص الحکم فارسی : ۴۴۳
 شرح فصوص الحکم (قیصری) : ۵۵، ۵۶، ۱۵۶
 ۲۰۹، ۲۵۸، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۹۵، ۴۲۵
 ۳۹۷، ۳۹۶
 شرح قطب رازی بر شمسیہ : ۴۱۶
 شرح قطر : ۳۶۸
 شرح سیوطی - سیوطی
 شرح کفایة الاصول : ۱۳۶
 شرح لمعه : ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۵۶، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۸
 شرح مجسطی (نظام الدین نیشابوری) : ۲۸، ۳۱۹
 شرح مطالع : ۲۸۳
 شرح مفتاح الغیب - مصباح الانس
 شرح ملا مظفر بر ۲۰ باب : ۲۰۴
 شرح مناقب محیی الدین : ۱۰۳، ۳۲۰
 شرح منظومه : ۲۵۶، ۲۸۲، ۳۳۷
 شرح نظام الدین نیشابوری بر شافیہ : ۷۰، ۲۲۷، ۴۱۶
 شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) : ۳۷
 شرح نهج البلاغه (بحرانی) : ۳۵۰
 شرح هدایه : ۳۲۶، ۳۳۸
 شفا : ۶۲، ۶۴، ۹۵، ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۰۹، ۲۸۳، ۳۲۵
 ۳۶۰، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۰، ۳۹۷
 ۴۲۱، ۴۳۶، ۴۴۲
 شوارق : ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۵۶، ۲۸۳
 شواهد الایات : ۲۰۳، ۲۱۷، ۲۱۹
 شواهد الربوبیه : ۲۸۳
 الشهاب الثاقب فی... : ۳۱۶
 شیعه در اسلام : ۴۵، ۹۲
 ص
 صحاح : ۱۷۴
 صحیفه سجادیہ : ۷۸، ۱۲۸، ۱۶۵، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۳۲
 ۴۳۰

غ

غرائب القرآن : ۴۲۳
غرر الفرائد ۷ منظومه
غُرر و دُرر : ۳۴۶

ف

فارسی هیئت قوشچی : ۲۰۴، ۲۱۹، ۴۲۳، ۴۲۸
فتوحات مکیه : ۳۷، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۷۳، ۹۰، ۹۱، ۹۵
۱۰۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷
فرائد الاصول : ۲۰۵، ۲۰۸
فردوس العارفين : ۳۴۹
فصل الخطاب فی عدم تحریف کتاب : ۱۳۷، ۴۴۱
فصوص الحکم : ۶۴، ۷۳، ۱۵۶، ۲۸۳، ۲۸۸، ۳۲۶
۳۶۲، ۳۶۷، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۲۵، ۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵
فصوص الحکم (فارابی) : ۷۱، ۲۹۸
فقه فارسی : ۱۳۶
الفقیه ۷ من لا یحضره الفقیه
فلاح السائل : ۲۹۲
فهرست ابن ندیم : ۳۸۹
فیض الدموع : ۱۳۶

ق

قانون (ابن سینا) : ۱۷۲، ۲۳۹، ۴۰۷، ۴۲۰، ۴۲۲
قانونچه جعفری : ۲۳، ۴۲۲
قیسات : ۲۸۳، ۴۳۲
قرآن در اسلام : ۴۵
قرآن کریم : ۲۳، ۲۵، ۲۸، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۸
۶۳، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۱
۸۲، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۸
۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷
۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۵، ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۷۰

صد کلمه در خودشناسی : ۴۴۲
صرف و نحو و قرائت : ۳۶۶
صوان الحکمة : ۳۸۹

ط

طائر قدسی : ۳۰۹، ۳۱۹
طاقدیس : ۳۰۹
طبقات اعلام الشيعة : ۲۱، ۲۵، ۸۴، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۰
طبقات الاطباء والحکماء : ۳۸۹
طرائق الحقایق : ۳۱۱
طهارة الاعراق : ۳۲۰، ۳۲۴
ظل ریاضی : ۴۴۰

ع

عدة الداعي : ۱۲۸، ۳۲۱
عرشیه ملاصدرا : ۲۸۳
عرفان و حکمت متعالیه : ۳۹۵، ۴۴۰
عروة الوثقی : ۲۸۳، ۴۲۶
العمل الضابط فی الرابطة والرباط : ۴۴۶
علل الشرايع : ۴۰۰
علمای معاصرین : ۱۲۱
العلوم الانسانیة (مجله) : ۳۹۵
على اطلال المذهب المادی : ۴۳
على و الفلسفة الالهية : ۳۵، ۳۸، ۴۵
عوائد الايام : ۳۰۸، ۳۱۵
عهد جدید : ۳۴۶
عهد عتیق : ۳۴۶
عیون الانباء : ۳۸۹
عیون مسائل النفس : ۴۴۵

- ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۳،
 ۳۰۴، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۲،
 ۳۸۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۹، ۴۲۰،
 ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۵،
 قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند: ۳۹۵،
 ۴۴۶
 فرة العيون: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹
 قصد السبيل: ۲۱۴
 قصص العلماء: ۳۹۸
 قصیده طغرائیه: ۲۶۷
 قواعد (حلی): ۱۷۲
 قواعد التوحید: ۴۳۶، ۴۴۳
 قوانین: ۱۱۶، ۱۲۴، ۲۰۴، ۲۰۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۸
 قوت القلوب: ۱۲۸
 ک
 کافی: ۱۱، ۵۰، ۶۷، ۷۶، ۷۸، ۱۰۲، ۱۹۵، ۲۱۵، ۲۲۰،
 ۲۴۳، ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۴۹، ۳۸۲، ۴۲۷، ۴۲۹
 کافیہ: ۴۱۶
 کتاب الصلاة: ۲۸۳
 کتاب الصلاة شیخ محمدتقی آملی: ۲۲۰
 کتاب حج: ۲۸۳
 کتاب خمس استدلالی: ۲۸۳
 کتاب طلاق: ۲۸۳
 کتاب علی (ع): ۳۳۷
 کتاب مکاسب (رفیعی قزوینی): ۲۸۳
 کتاب میراث: ۲۸۳
 کتاب نکاح: ۲۸۳
 کتاب هدایة الانام (رساله عملی): ۲۸۳
 الكرة المتحرکه: ۴۲۴
 کشف الغطاء: ۲۱۴، ۳۱۴
 کشف الغمه: ۱۳۷
 کشف المراد: ۱۶۷، ۴۴۱، ۴۲۸
 کشکول شیخ بهائی: ۳۰۹، ۴۴۵
 کشیکل: ۴۴۵
 کفایه (آخوند): ۲۱، ۸۱، ۱۷۵، ۲۸۴، ۴۱۵، ۴۲۱
 الکفایه (مطویه): ۳۷، ۳۸
 الکلمات الوجیزه: ۳۱۶، ۳۱۷
 کلمه علیا در توفیقیت اسماء: ۴۴۵
 کلیله و دمنه: ۳۲۵، ۳۶۶، ۴۳۹
 کیهان اندیشه (مجله): ۱۵۴، ۲۳۹
 گ
 گشتی در حرکت: ۴۴۶
 گلشن راز: ۲۹
 گنجینه گوهر روان: ۴۴۵
 گنجینه دانشمندان: ۲۸۱
 ل
 لنالی مستظمه: ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۴۳
 لا یفترق القرآن والعرفان والبرهان: ۳۹۵
 لباب الاقصاب فی القاب الاطیاب: ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴
 ۳۱۶
 اللغة: ۳۱۶
 لقاء الله: ۱۰۴، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷
 اللمعات العرشیه فی الحکمة الالهیه: ۳۱۶
 اللمعة الالهیه: ۳۱۷، ۳۱۹
 لوامع الاحکام فی فقه شریعة الاسلام: ۳۱۵
 لواء لواء البحرین: ۲۱۶
 م
 مآثر و آثار: ۳۳۰، ۳۷۹

- مبانی الاصول : ۲۱۴
 ۲۹۱، ۳۶۲، ۳۳۷، ۳۴۵، ۳۹۷، ۳۹۹، ۴۲۶، ۴۴۱
 مثنوی مولوی : ۱۱، ۲۸۷، ۳۳۸، ۳۸۰، ۳۸۶، ۳۸۷
 مصباح الشریعه : ۵۵
 مصباح الفقیه : ۱۲۲
 مجسطی بطليموس : ۲۲، ۱۷۲، ۱۷۵، ۲۸۸، ۳۱۸
 مصباح المتهجد (طوسی) : ۱۱۱، ۲۱۳
 مصباح کفعمی : ۲۱۳
 مجمع البحرين : ۲۸، ۴۶
 مطالب ریاضی : ۴۴۰
 مجمع البیان : ۷۷، ۱۰۲، ۱۵۵، ۱۵۸، ۳۲۳، ۳۵۲
 المطالب العالیه : ۳۲۶
 مطالع الانوار : ۳۱۱
 مطلع الشمس : ۳۷۹
 مجموعہ رسائل و مقالات فلسفی علامہ رفیع
 مطول : ۷۰، ۲۰۴، ۲۲۷، ۳۵۸، ۳۶۸، ۴۱۶، ۴۲۸، ۴۴۴
 قزوینی : ۲۸۴
 معالیم الاصول : ۳۵۹، ۴۱۶، ۴۲۸
 مجموعه مقالات : ۴۴۰
 معتمد الشیعه فی احکام الشریعه : ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۵
 محاسن برقی : ۱۹۵
 معراج السماء فی الہیاء : ۳۱۶
 محاکمات بین دو مکاتبات عرفانی : ۳۰، ۳۱، ۳۳
 معراج السعاده : ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۸
 محرق القلوب در مناقب اهل بیت : ۳۱۵
 معرفت نفس : ۴۴۰
 المدخل الی عذب المنهل : ۱۳۶، ۱۶۷
 المحصل فی علم الہیاء : ۳۱۶
 المعبطیات اقلیدس : ۲۸۴
 مراقبات اعمال سنہ : ۱۰۵، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸
 مغنی الیب ابن هشام : ۷۰، ۲۲۷، ۳۵۸، ۴۱۶
 مفاتیح الاسرار لسلک الاسفار : ۳۹۴، ۴۴۲
 مفاتیح الجنان : ۲۰، ۱۱۱، ۲۳۲، ۴۴۵
 مفاتیح الغیب : ۳۶، ۲۸۳
 مفاتیح المخازن : ۴۴۵
 مفاتیح فیض : ۱۲۲
 مفاتیح الفلاح : ۱۲۸
 مفتاح الکرامه : ۲۱۴، ۴۳۱
 مقاله در اراده و مشیت : ۲۸۲
 مشکلات العلوم : ۳۰۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹
 مقاله در تشریح اجزاء حملیه و اجزاء حدیه : ۲۸۲
 مقاله در شرح زندگی ملاصدرا : ۲۸۲
 مقاله در مسح و وضو : ۲۸۲
 مقاله در وجود : ۲۸۲
 مشکوة القدس علی مصباح الانس : ۴۴۱
 مصاحبات با استاد کربن : ۴۴
 مصادر اشعار منسوب به حضرت علی : ۴۴۴
 مصادر و مأخذ ادعیه مفاتیح الجنان : ۴۴۵
 مصباح الانس : ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۴، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹

مقامات حریری: ۱۶۵

ن

- مکاتبات سید احمد کربلانی و محمد حسین غروی: ۴۴۲
- مکاسب (انصاری): ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۱، ۴۱۷، ۲۸۳
- الملخص فی الهیة: ۴۲۳
- مناسک حج (انیس الحجاج): ۳۱۵
- مناسک حج با حواشی مراجع: ۱۳۶
- مناسک حج رفیعی قزوینی: ۲۸۳
- المناسک المکیه فی مسائل الحج: ۳۱۷
- المناظر (اقلیدس): ۲۸۴
- مناقب ابن شهر آشوب: ۷۴
- مناقب الفضلاء: ۲۱۶
- متخب قرآن و نهج البلاغه: ۳۶۶
- متخب کليلة و دمنه: ۳۶۶
- منتهی الاصول الی غوامض کفایة الاصول: ۲۲۱
- المنجد: ۱۷۴
- منطق الطیر: ۳۳
- منطق شیخ اشراق: ۵۷
- منظومه: ۲۵۴، ۳۶۰، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۹، ۴۰۲، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹
- منظومه در رسم الخط نستعلیق: ۴۵
- من کیستم: ۴۴۶
- من لا یحضره الفقیه: ۷۴، ۱۲۶، ۲۱۵، ۲۹۴
- منهجه الصادقین: ۱۳۳، ۱۳۸، ۳۴۱، ۳۸۳
- میل کلی: ۴۴۰
- المیزان: ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۳۰، ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۹۴، ۹۷، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۵۸، ۲۶۵، ۲۹۵، ۳۰۸، ۳۹۶، ۴۳۵
- نامه دانشوران ناصری: ۳۵۳
- نامه‌ها برنامه‌ها: ۴۴۶
- نان و حلوا: ۲۶۱
- نبراس: ۳۹۹
- نثر الدراری علی نظم اللنالی: ۴۴۳
- نثر طوبی: ۱۳۵، ۱۵۱
- نجات: ۳۲۵
- نخبة الیابان: ۳۱۷، ۳۱۹
- نزهة الارواح: ۳۸۹
- نشریه دانشکده علوم معقول و منقول مشهد: ۳۷۸
- نصاب الصبیان: ۲۹۹، ۴۳۹، ۴۱۵، ۴۱۶
- نصوص الحکم علی فصوص الحکم: ۴۴۱
- نغمه الهی: ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۴۰
- نغمه حسینی: ۲۳۳، ۲۳۹، ۲۷۵
- نغمه عشاق: ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۶۵
- نفائس القنون: ۱۹، ۱۳۷، ۳۱۰
- نفس المهموم: ۱۷۴
- نقباء البشر فی القرن الرابع عشر: ۱۲۰
- نور الثقلین: ۵۶
- النور المتجلی فی الظهور الظلی: ۴۴۶
- نور علی نور در ذکر و ذاکر و مذکور: ۱۲۵، ۴۴۱
- نهاية الحکمه: ۴۵، ۶۴، ۷۰
- نهج البلاغه: ۳۵، ۳۷، ۶۵، ۷۷، ۷۸، ۱۶۵، ۱۹۴، ۲۴۸، ۲۹۶، ۳۳۶، ۳۵۰، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۳۲، ۴۴۲
- نهج الولاية: ۱۶۳، ۳۴۹، ۴۴۰
- و
- وافی: ۲۸، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۴۳
- ۴۳۱، ۴۲۲، ۴۰۷، ۲۹۴

هزار و یک نکته : ۱۶۲، ۱۶۸، ۲۹۲، ۳۷۲، ۴۳۹،

۴۴۱

هیئت فلاماریون : ۱۳۴، ۱۳۷

ی

یادبود صدمین سال ارتحال سبزواری : ۳۷۸

یادنامه استاد علامه طباطبائی : ۹۳

یادنامه شهید قدوسی : ۱۱۹

یازده رساله فارسی : ۴۴۰

ینبوع الحیات : ۳۸۲

وجیزه‌ای در تصحیح گلستان : ۴۴۲

وجیزه‌ای در شرح حال علامه طباطبائی : ۴۴۲

وحدت از دیدگاه عارف و حکیم : ۳۹۲، ۴۴۰

وسائل الشیعه : ۳۳۱

وسيلة النجاة اصفهانی : ۲۸۴

وفیات الاعیان : ۷۵، ۳۶۶، ۳۸۹

وقایع السنین : ۱۳۷

ولایت : ۴۱، ۴۴، ۹۲

ولایت تکوینی : ۴۴۰

ه

هزار و یک کلمه : ۱۷۳، ۴۴۶



مرکز تحقیقات کلامی و فقهی اسلامی

فهرست اماکن

آ

بحرین : ۲۲۵، ۲۳۷

بدخشان : ۲۷۴

بغداد : ۳۱۳

بمبئی : ۳۳۲

بولاق : ۳۷

آذربایجان : ۳۳۳

آستان قدس رضوی : ۲۵۹

آلمان : ۱۳۹

آمریکا : ۱۷۰

آمل : ۱۷۱، ۱۸۵، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶

۴۱۷، ۴۲۷

ت

تبریز : ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۸۰، ۸۶، ۸۷، ۹۶، ۱۰۳

۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۹۴

تکیه آسید حسن قم : ۱۱۳

تون : ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۲

تهران : ۲۳، ۲۹، ۳۵، ۸۲، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۳

۱۳۴، ۱۳۹، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۳

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۱

۲۱۲، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰

۲۳۱، ۲۳۹، ۲۴۵، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶

۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۰۲، ۳۰۳

۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۲۹

۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۸، ۳۶۲، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲

۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۴

۴۲۵، ۴۲۶

ج-ح-خ

جامعه الازهر مصر : ۱۶۰

جزیره خضراء : ۱۶۱، ۱۶۲

جزیره موريس : ۴۱۴

الف

احمد آباد گجرات : ۳۳۲

اداره اوقاف : ۲۰۶

اروپا : ۲۱۹

اصفهان : ۸۸، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۳۰۷، ۳۱۲

۳۱۹، ۳۲۲، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۲، ۴۱۳

افغانستان : ۱۹۸

افلاک : ۲۶۹

انتشارات کتابخانه سنائی (تهران) : ۱۹۲، ۱۹۳

انجمن آذربایجانیها : ۲۰۴

اندلس : ۱۶۲

انگلیس : ۴۰۹

ایران : ۹۵، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۹۸، ۲۰۴، ۲۰۶

۲۴۷، ۳۱۳، ۳۲۲، ۳۳۹، ۴۰۹، ۴۴۱

ب

بادکوبه : ۲۰

باغ رضوان (مشهد) : ۲۲۱

زواره : ۳۳۲، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰

س - ش

سبزوار : ۳۳۳، ۳۷۷، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۹

سمرقند : ۲۳

سنگلج (تهران) : ۲۰۹، ۲۱۹

شاهرود : ۱۲۳

شوشتر : ۴۰

شهرضا : ۲۳۷

شیخان قم : ۳۹، ۴۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۳۷۱

ص - ط - ع

صفا : ۲۶۸

صور : ۴۴

طبرستان : ۱۸۰، ۱۸۵

عراق : ۱۰۴، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۰۷، ۳۱۱

ف - ق

فدک : ۱۹۳

فرانسه : ۱۳۷، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۴۸

فیضیه - مدرسه

قرن : ۲۷۴

قزوین : ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۸۳

قصر شیرین : ۲۰۶

قم : ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۹، ۴۳، ۶۱، ۸۱

۸۲، ۸۶، ۸۷، ۹۶، ۹۷، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۱

۲۴۸، ۲۴۹، ۲۶۱، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۹

۳۱۴، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۸، ۳۷۱

قمشه : ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۴۸

ک

کاشان : ۳۰۷، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴

جمهوری اسلامی ایران : ۳۰۴، ۳۳۹، ۴۴۱

حوزه علمیه قم : ۲۴، ۳۹، ۴۳، ۴۵، ۵۲، ۶۶، ۷۰، ۷۲

۸۱، ۸۲، ۸۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵

۳۱۸، ۳۳۸، ۳۵۹، ۳۶۳، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۴۲

حوزه علمیه اصفهان : ۳۶۹، ۳۷۳

حوزه علمیه - حوزه علمیه قم

حوزه علمیه سبزوار : ۳۸۵

حوزه علمیه آمل : ۴۱۴

حوزه علمیه نجف : ۴۱۳

حیدرآباد دکن : ۳۳۲، ۳۳۱۴۲

خاتقاه : ۱۴۲

خراسان : ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۵۵، ۲۵۸، ۲۵۹

خود دلان بادکوبه : ۲۰

د

دارالفنون (تهران) : ۳۶۳

دارالمعلمین عالی (تهران) : ۳۶۳

دانشکده : ۳۶۳

دانشکده ادبیات (تهران) : ۳۶۶

دانشکده الهیات (تهران) : ۲۳۱

دانشکده علوم معقول و منقول مشهد : ۳۷۸

دانشکده معقول و منقول : ۲۳۱، ۳۶۳، ۳۷۸

دانشگاه بین المللی قزوین : ۲۸۶

دانشگاه تربیت معلم سبزوار : ۳۷۷

دانشگاه تهران : ۲۳۱، ۲۸۵، ۲۹۰، ۳۰۴، ۳۳۸، ۳۶۳

۳۹۵، ۳۶۶

دکن : ۴۲

ر - ز

رصدخانه زیج محمدشاهی : ۴۴۴

رصدخانه سمرقند : ۲۳

ری : ۱۹۱، ۲۳۰

- کتابخانه مجلس (تهران) : ۲۴۵
کرات : ۱۹۸
کرمانشاه : ۲۰۶
کر بلا : ۳۱، ۳۱۳
کعبه : ۲۶۸، ۲۶۹
کلکته : ۲۸۰، ۳۳۲
کوفه : ۲۳۰
کوه سنگی (مشهد) : ۲۵۶، ۲۵۸
کهک (قم) : ۶۱
- م**
مازندران : ۱۷۹، ۳۶۷، ۳۸۴، ۴۳۵
مثلث برمودا : ۱۶۲، ۱۶۳
مدرسه حاج ابو الفتح (تهران) : ۴۱۷، ۴۱۸
مدرسه حجتیه (قم) : ۲۳
مدرسه خازن الملک (تهران) : ۲۰۳
مدرسه دارالشفاء (تهران) : ۳۳۳، ۳۶۳
مدرسه سپهسالار : ۱۳۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۲
مدرسه سپهسالار قدیم : ۲۰۹، ۳۸۴، ۳۸۵
مدرسه سیاسی (تهران) : ۳۶۳
مدرسه صدر (اصفهان) : ۲۲۸
مدرسه عالی شهید مطهری : ۲۳۰
مدرسه فخریه (مرو) : ۱۳۳
مدرسه فیضیه (قم) : ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴
مدرسه کاسه گران (اصفهان) : ۳۳۲
مدرسه مروی (تهران) : ۱۷۰، ۱۷۵، ۲۴۵، ۲۸۵
۲۸۷، ۳۶۷، ۴۲۴
مدرسه منیریه (تهران) : ۲۰۸
مدرسه نواب (مشهد) : ۲۲۸، ۳۵۸
مدینه : ۲۹۶، ۴۴۰
- مسجد ارک (تهران) : ۲۴۸
مسجد بالا سر (قم) : ۱۲۳، ۲۸۰
مسجد جامع تهران : ۲۸۲
مسجد جامع میرزا زکی (تهران) : ۲۰۹
مسجد حاج مجد الدوله (تهران) : ۲۱۰
مسجد حوض (تهران) : ۱۷۱، ۱۳۴
مسجد سپهسالار : ۲۳۰
مسجد سهله : ۲۱۲
مسجد کوفه : ۲۱۲، ۳۱۰
مشهد : ۱۲۰، ۱۲۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۵۶، ۲۶۵، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۹۹
مکه : ۲۳۳، ۲۳۴، ۱۴۱
مؤسسه وعظ و خطابه (تهران) : ۳۶۳، ۳۶۵
- ن-و**
نائین : ۳۳۱
نجف : ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۴، ۱۹۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۵۶، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۷، ۳۲۱، ۳۶۱
۴۱۳، ۴۱۵
نراق : ۳۱۱
نور : ۱۹۸، ۲۰۶، ۲۲۰، ۳۸۴، ۳۸۵
وادی السلام قم : ۲۴۸، ۲۴۹
وزارت ارشاد اسلامی : ۴۴۱
- ه-ی**
هامبورگ : ۱۳۹
هرات : ۱۹۸
همدان : ۴۰، ۴۱
هند : ۲۲، ۳۲۵، ۳۳۱
یمن : ۲۷۴
یونان : ۳۲۲

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۲۴	ثابت بن قروه	ثابت بن قره
۱۹	۴	موضع	موضوع
۵۴	۱۸	ولا تكون	ولا تكونوا
۶۲	۲۰	موجود	موجودات
۶۹	۵	طبیعت	فوق طبیعت
۷۴	۱۰	ایستاده‌ای	رسیده‌ای
۸۸	۶	بهر	بهتر
۱۲۹	۹	الدسور	الدثور
۱۶۷	۱۱ و ۱۲	دوره معارفی	دائرة المعارفی
۱۷۲	۸	سی و یک	هفتاد و پنج
۱۷۳	۱۰	جناب	منسوب به
۱۷۵	۱۳	می رفتیم	می نشستیم
۱۷۵	۱۴	ما نمی کشیدیم	پیش ما نمی کشید
۲۲۸	۱۹	برای	برای شما
۲۳۵	۱	حضر	حضرت
۳۴۷	۷	بمکار	بمکارم
۴۲۶	۳	شب	شعب
۴۳۹	۱۰	کلیه	کلیله
۴۴۲ و ۴۴۴	۱۱ و ۵	تعلیق	تصحیح و تعلیق